

تاریخ ادیان و مذاهب جهان

جلد اول

نویسنده : عبدالله مبلغی آبادانی

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهم السلام
بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام
نگردیده است.

مقدمه ناشر

استقبال از «کتاب» و گرایش به «کتابخوانی» در جامعه ما بعد از انقلاب اسلامی، دارای فراز و نشیب قابل توجهی بوده و بدین جهت چاپ و نشر کتاب نیز از طرف ناشرین دستخوش تغییرات قابل ملاحظه ای گریده است.

بدون شک تحولات اجتماعی در ابعاد گوناگون تأثیرات مهمی بر فکر و فرهنگ مردمی که تأثیر از محیط اجتماعی هستند دارد. ولی از طرف دیگر توانایی فکری و رشد فرهنگی آگاهان مسائل فکری می تواند ساختار حرکت های کمی و کیفی موجود در بافت های گوناگون اجتماعی را در جهت پویائی اندیشه های آگاه قرار دهد.

و می دانیم اساس «فرهنگ پویا» بر وجود «کتاب آگاهی بخش» مبتنی و استوار است. و آگاهی های اصیل و زیربنائی که مغزها را متحول و متکامل می گرداند، از طریق کتابهای مفید و ارزنده حاصل می گردد.

با توجه به این نکات، پیشگامان مسائل فکری و فرهنگی و آگاهان دردمند مردمی مسئولیت مهمی در قبال نسل چشم انتظار و امیدوار به حال آینده را دارند.

بر همین اساس ما تلاش های پیگیر پیکارگران عرصه های فکری و فرهنگی را در ستیز با اهریمن جهل و نادانی و رکود می ستائیم و بر احیای آگاهان اندیشه های آگاه و بیدار و پویای اسلامی درود و تحیت می فرستیم، و توفیق مؤلفان محقق و بیدارگر را از درگاه حق مسئلت داریم.

روزی مؤلف محترم این کتاب برای تهیه کتاب به انتشارات مراجعه کردند، سخن از کتابهای «تاریخ ادیان» به میان آمد ایشان گفتند که حدود سه هزار صفحه مطلب را در مدت ده سال درباره تاریخ ادیان و مذاهب جمع آوری

نموده اند. بر این مبنا که مؤلف کار چشمگیری انجام داده، با ملاحظه یادداشت های ایشان علاقه مند به چاپ چنین کتابی شدم، و از طرفی چون یادداشت ها در مقاطع مختلف به مدت ده سال جمع آوری شده بود بدون دسته بندی و نظم کامل بود، و چون هدف ما ارائه کتابی بی عیب و نقص و منقح برای دوستداران کتاب بود، از این جهت به یکی از دوستان که در کار ویراستاری و تألیف سابقه داشت این مطلب را در میان گذاشتم و ایشان نیز پذیرفتند که در مدت یکسال کار ویرایش و مرتب کردن مطالب را به عهده بگیرند و بحمدالله به شایستگی این کار را انجام دادند.

بدینوسیله ناشر و مؤلف هر دو، خود را مدیون زحمات و تلاش ایشان می دانند. ولی با همه تلاشی که در کار چاپ این کتاب به عمل آمده مسلماً خالی از نقص و ایراد نخواهد بود. و ما هم ادعای کار بدون نقص را نداریم. از این جهت از دوستداران کتاب و ارباب فضل و دانش خاضعانه خواستار ارائه نظرات اصلاحی هستیم.

درآمدی بر تاریخ

بنام خداوند جان و خرد	کزین برتر اندیشه بر نگذرد
خداوند نام و خداوند جای	خداوند روزی ده رهنمای
خداوند کیوان و گردان سپهر	فروزنده ماه و ناهید و مهر
زنام و نشان و گمان برتر است	نگارنده بر شده پیکرست
به بینندگان آفریننده را	نینی مرنجان دو بیننده را
نیاید بدو نیز اندیشه راه	که او برتر از نام و از جایگاه
سخن هر چه زین گوهران بگذرد	نیابد بدو راه جان و خرد
خرد گر سخن برگزیند همی	همانرا گزیند که بیند همی
ستودن نداند کس او را چو هست	میان بندگی را بیایدت بست
خرد را و جان را همی سنجد او	در اندیشه سخته کی گنجد او
بدین آلت رای و جان و زبان	ستوده آفریننده را کی توان
به هستیش باید که خستو شوی	ز گفتار بی کار یکسو شوی
پرستنده باشد و جوینده راه	بژرفی بفرمانش کردن نگاه
توانا بود هر که دانا بود	ز دانش دل پیر برنا بود
از این پرده برتر سخن گاه نیست	ز هستی مر اندیشه را راه نیست ⁽¹⁾

تاریخ

تعریف، لغت، اصطلاح، علم تاریخ، فلسفه تاریخ، تاریخ و تمدن، تاریخ

وتکامل

آغاز تالیف تاریخ، کتب برجسته تاریخ، تقسیم تاریخ، و...

ابوریحان بیرونی می گوید: «تاریخ مدت معینی است که از آغاز سال شروع می شود.»⁽²⁾ می توان گفت که آغاز هر چیزی آن است؛ مثلاً مبدأ بعثت پیامبری یا لحظه قیام مصلحی یا هنگام هلاکت امت و ملتی و... تمام این حوادث و زمان وقوع آن به وسیله تاریخ شناخته می شود. بدیهی است که کلیه جوامع بشری در همه حالات دینی و دنیوی خود به ناچار در دایره تاریخ قرار می گیرند. تاریخ هر ملتی متعلق به مردمی است که آن را ساخته و پرداخته اند، «پس این انسان است که تاریخ را می سازد.»⁽³⁾

تاریخ در لغت به معنای وقت شناسی است و در اصطلاح یعنی تعیین وقت؛ زمان گذشته، حال، آینده. تاریخ شناسائی وقت است با اسناد به آغاز حدوث امری شایع و رایج. تاریخ علمی است که از تعیین وقت (زمان) و حالات و موضوعات مربوط به آن بحث می کند.

«کافیجی» می گوید: «لفظ تاریخ معرب (ماه، روز) فارسی است که به پیشنهاد هرمزان ایرانی وارد جلسات مسلمانان شده است. تواریخ مشهور عبارت است از:

تاریخ هجری، تاریخ رومی، تاریخ فارسی، تاریخ سلطانی.»⁽⁴⁾

مؤلف «مفتاح السعادة» می گوید

مؤلف «مفتاح السعادة» می گوید: «علم تاریخ معرف احوال طوایف بشری است که آداب و رسوم و انساب آدمی را در بر می گیرد... هدف علم تاریخ

آشنائی و آگاهی از حالات گذشتگان است. فایده علم تاریخ گرفتن عبرت و پند از سرنوشت پیشینیان است. ⁽⁵⁾ «

سخاوی» می گوید: «تاریخ در لغت یعنی وقت. گفته می شود:

ارخت الكتاب و ورخته زمان و اوقات کتاب را بیان کردم. ⁽⁶⁾ «

«جوهری» می گوید: «تاریخ به معنای تعریف وقت و توریخ نیز مانند آن است.

گویند: ورخت و ورخته. ⁽⁷⁾ «

اصمعی می گوید: «قبیله بنو تمیم می گویند: ورخت الكتاب توریخا، و قبیله قیس می گویند: ورخته تاریخا. ⁽⁸⁾ و این نشانه اصالت عربی وارژه «تاریخ» است.

بعضی گفته اند که این لغت عربی خالص نیست، بلکه معرب و مأخوذ از «ماه» و «روز» فارسی است که «ماه» به معنی «قمر» و روز به معنای «یوم» است.

ابو منصور جوالیقی می گوید: «کلمه تاریخ که امروز مردم استعمال می کنند، عربی خالص نیست. مسلمین این کلمه را از اهل کتاب اقتباس کرده اند، زیرا تاریخ مسلمانان براساس سال هجری در زمان خلافت عمر نوشته شده و تاکنون متداول و مرسوم است. ⁽⁹⁾ «

«سخاوی» می گوید: «موضوع علم تاریخ، «انسان» و «زمان» است، و مسائل تاریخ بررسی جزئیات حالات عارضه بر آدمیان در زمانم و در دایره اوضاع و احوال است. « و می افزاید: «علم تاریخ فنی از فنون علم حدیث نبوی است و زینتی است که هرگاه روش استوار و محکم را در آن بپیمایند، دیده را روشن و بینا می کند و موقعیت این دانش در دین، عظیم است و سود حاصله از

آن به شرع کمک می رساند و به سبب شهرتش از بیان و تفهیم بی نیاز است...»
(10)

سیوطی می گوید: «از فوائد علم تاریخ آشنائی با نسلها و توطن گزیدن آنها و شمارش عدد آنان و اوقات ویژه و درگذشت بزرگان و تولد آنها و رواة آنان است، با علم تاریخ دروغ دروغگویان و راست گوئی راستگویان شناخته می شود. چنانکه خداوند می فرماید:

«ای کسانی که ایمان آورده اید، هرگاه به قرض و نسیه معامله می کنید، برای زمان معلوم شند و نوشته در میان قرار دهید (قرآن 282/2).» (11)

«ظهیر الدین مرعشی» می گوید: «بدان که علم تاریخ علمی است مشتمل بر حالات گذشتگان این جهان که چون اهل بصیرت به نظر اعتبار بر مصداق «فاعتبروا یا اولی الابصار» (قرآن، حشر، 2) نگاه کنند، به دلایل عقلی که «فاعتبروا یا اولی الالباب» بدانند که احوال مردم حال را مآل کار بر همان منوال خواهد بود و غرض از آن، مجرد قصه خوانی و خوش آمد طبع و هوای نفسانی نباشد، و غرض کلی و مقصود اصلی بر آن باشد که از داشتن آن فایده دین و دنیا حاصل آید که اگر مقصود از آن فایده دارین نبودی، خدای تعالی در کلام مجید ذکر انبیاء و اولیاء که پادشاهان دین و دنیااند، نکردی و احوال کفره و فجره و فسقه را که خسر الدنیا و الآخره اند هم به استقصاء یاد نفرمودی...» (12)

«ابن خلدون» می گوید: «بدان که فن تاریخ را روشی است که هر کس بدان دست نیابد، و آن را سورهای فراوان و هدفی شریف است، چه این فن ما را به سرگذشتها و خوبیها ملتها و سیرتهای پیامبران و دولت ها و سیاستهای پادشاهان گذشته آگاه می کند. باید دانست که حقیقت تاریخ خبردادن از اجتماع انسانی یعنی اجتماع جهان و کیفیاتی است که بر طبیعت این اجتماع عارض می شود، چون توحش و همزیستی، عصبیت ها و انواع جهانگشائی های بشر و چیرگی

گروهی بر گروه دیگر و آنچه از این اجتماع ایجاد می شود مانند: تشکیل سلطنت و دولت و مراتب و درجات آن و آنچه بشر در پرتو کوشش و کار خویش به دست می آورد چون پیشه ها و معاش و دانش ها و هنرها و دیگر عادات و احوالی که در نتیجه طبیعت این اجتماع روی می دهد. «⁽¹³⁾

مؤلف «ریحانه الادب» می گوید: «بدیهی است که علم تاریخ و دانستن اطوار و ادوار زندگی پیشینیان، بویژه طبقات علما و اهل فضل و دانش از ایشان، از مهمات عقلیه و نقلیه بوده و قسمت عمده از آیات شریفه قرآن به همین موضوع تخصیص داده شده و قلم و رقم از احصای مزایای آن قاصر و همین بس که احیای آثار پیشینیان و سلف تأمین حیات آیندگان و خلف و به مثابه احیای خودشان و بهترین وسیله تجربه و عبرت ایشان است، و توان گفت که در حقیقت عمر ایشان را با عمر خود توأم کردن و چندین عمر بر عمر خود افزودن است...»⁽¹⁴⁾

در «کشف الظنون» آمده است: «تاریخ» در لغت به معنای «وقت» است. گفته اند که از لحاظ ریشه غیر عربی است، زیرا مصدر «مورخ» است و آن معرب «ماه» و «روز» است. امام در اصطلاح مورخان، «تاریخ» به معنای شناخت احوال طوایف و شهرها و آداب و رسوم و عادات و اعمال رجحال و انساب و وفیات آنان است. و «موضوع تاریخ» عبارت است از شرح رویدادها و بناها و احوال مردم گذشته و رجال بزرگ؛ مانند پیامبران، حکما، علما، سلاطین، شعرا و... و بطور کلی غرض از تاریخ آگاهی بر احوال اقوام گذشته است. و «فایده تاریخ» عبرت از این حالات و حصول ملکه تجربه از راه وقوف بر دگرگونیهای روزگار است، تا از مضرات مهمی که از آنها یاد می شود، احتراز کرده و از منافع آنها استفاده شود.

و این علم همان گونه که گفته اند «عمر دوباره» است...»⁽¹⁵⁾

دکتر علی شریعتی، مورخ و جامعه شناس معاصر می گوید:

«... «تاریخ»، اطلاع بر گذشته ها نیست... «تاریخ»، مجموعه حوادثی که پیش از این روی داده نیست؛ «تاریخ»، مطالعه فرهنگهای مستقل، تمدنهای مستقل و جامعه های مستقل و اقوام و نژادهای مشخص و معین در یک عمر خاص نیست، «تاریخ» حتی اطلاع بر تغییرات و تحولات گوناگون و مختلف این واقعیتها در طول زمان و ادوار مختلف نیست؛ «تاریخ»، تاریخ ادبیات، شعر یا هنری که نویسنده، شاعر یا هنرمندی به نام مورخ با انتخاب عناصر موجود در گذشته خلق می کند و خود، طبق ذوق، عقیده و آرمان خویش بدان شکل و جهت و معنای خاصی می بخشد، نیست؛ «تاریخ» گذشته ای است که زمان حال را پدید آورده است، «تاریخ» حرکتی است که به سوی آینده در جریان است... «تاریخ» عمر نوع انسان است.»⁽¹⁶⁾

آغاز تألیف تاریخ

«هومر» نخستین مورخی است که «تاریخ» را به «نظم» آراست و «ایلیاد» نام نهاد و به جهانیان تقدیم کرد. اما در عین حال «هروت» پدر «تاریخ» نام گرفته و نخستین مورخ «نثر» نویس «تاریخ بشر» است.⁽¹⁷⁾

نخستین کسی که در تاریخ اسلام کتابی نوشته، «ابان بن عثمان» (م 140 هـ) بوده است، اما نخستین تاریخ جامع در اسلام تألیف «هشام بن محمد بن سائب» است.⁽¹⁸⁾

«در دوره نخست خلافت عباسیان (232 132 هـ) نگارش تاریخ اوج گرفت؛ ابواسماعیل محمد بن عبدالله ازدی واسطی (نیمه قرن دوم هجری) کتاب فتوح

الشام را نوشت. ابو عبدالله محمد بن عمر واقدی (م 207 هـ) کتابهای :
«المغازی»، «فتوح الشام»، «فتح العجم»، «فتح مصر» و... را نوشت.

ابو عبدالله محمد بن سعد زهری کاتب واقدی (م 230 هـ) کتاب «الطبقات
الکبری» را نوشت. ابوالمنذرین هشام بن محمد بن سائب کلبی (م 204 هـ) و
هیشم بن عدی طائی (م 207 هـ) و ابوالحسن علی بن محمد بصری مدائنی (م
225 هـ) کتبی در تاریخ و علم الانساب تألیف کردند.

در دوره دوم خلافت عباسیان (334 232 هـ) و استقرار آل بویه در بغداد، کار
تألیف و ترجمه رونق فراوان یافت و در رشته های گوناگون تاریخ اسلام از
فتوحات و تاریخ جزیره العرب و تاریخ عمومی و خصوصی و جز آن،
دانشمندانی کار تحقیق و تألیف را دنبال کردند و آثاری گرانبها از خود بر جای
گذاشتند». (19)

تقسیمات تاریخ

الف : تاریخ قدیم ؛ که درباره ادواری از ازمه بسیار قدیم بحث می کند.
تاریخ قدیم به انقراض امپراتوری روم غربی (476 هـ) و به عقیده برخی به مرگ
«تئودوسیوس» (395 م) خاتمه می یابد.

ب : تاریخ قرون وسطی ؛ شامل ادواریین تاریخ قدیم و جدید می شود.

ج : تاریخ معاصر، شامل حوادث دوران معاصر یا از ادواری بحث می کند که
هنوز شواهد و آثار آن دوره موجود است.

تقویم تاریخ

الف : تاریخ جلالی ؛ منسوب به ملک شاه سلجوقی که مبدأ آن را 471 هـ
قرار داد. تثبیت نوروز در اول فروردین هر سال یادگار آن دوران است. به همین
دلیل، به نوروز سلطانی شهرت یافت.

ب : تاریخ غازانی (یا سال غازانی) منسوب به غازان خان مغول مبدأ آن
701 ه ق.

ج : تاریخ یزدگردی (یا تاریخ ایرانیان) که مبدأ آن جلوس یزدگرد سوم
آخرین شاه ساسانی است (632 یا 661 م).⁽²⁰⁾

مبدأ تاریخ ؟

نظر دانشمندان اسلامی

ابن خیشمه می گوید «چون آدم از بهشت هبوط کرد و فرزندان در زمین پراکنده شدند، این جریان مبدأ تاریخ بود... تا آنگاه که خداوند نوح را به رسالت مبعوث کرد، پس مردم مبدأ تاریخ را بعثت نوح قرار دادند... و پس از طوفان نوح تا آتش ابراهیم، مبدأ تاریخ طوفان نوح بود... و فرزندان اسحاق مبدأ تاریخ را از آتش ابراهیم تا بعثت یوسف و از بعثت یوسف تا بعثت موسی و از بعثت موسی تا بعثت سرورمان رسول اکرم که درود خدا بر او باد، گرفتند. و اما فرزندان اسماعیل، مبدأ تاریخ را از به آتش افکندن ابراهیم تا بنای کعبه تا آنگاه که پراکنده شدند، گرفتند. از آن پس، هر کسی از آن قوم که از تهامه بیرون می رفت، آن را مبدأ تاریخ می گرفتند تا که لوئی بمرد.

از مرگ لوئی تا حادثه اصحاب فیل، مبدأ تاریخ مرگ لوئی بود. و از حادثه فیل به بعد تا قبل از هجرت پیامبر اسلام ﷺ، مبدأ تاریخ عام الفیل بود. تا آنکه مبدأ تاریخ را هجرت رسول اکرم ﷺ از مکه به مدینه گرفتند. « (21)

تاریخ اسلام و مبدأ آن

«ابن عساکر» می گوید: «رسول اکرم ﷺ در روز ورود به مدینه (ربیع الاول) امر به نوشتن تاریخ فرمودند. «

«یعقوب بن سفیان» می گوید: «نگارش تاریخ در اسلام از روز ورود پیامبر ﷺ به مدینه است». «ابن عساکر» این قول را تأیید می کند و می افزاید که مشهور است که «عمر بن خطاب» دستور نگارش تاریخ را داده است.

«سیوطی» با ارائه سندی می گوید: «هنگامی که «پیامبر» ﷺ ایلمعه لآو به نصاری نجران نامه ای نوشتند، بر اساس تاریخ هجری نوشتند و به «علی»

عَلَيْهِ السَّلَامُ دستور دادند که تاریخ نامه را بنویسند و ایشان هم سال پنجم هجری را مبدأ تاریخ قرار داده و نوشتند. «و این نشان می دهد که «عمر بن خطاب» در تعیین مبدأ تاریخ دخالتی نداشته است.

«بخاری» می گوید: «عمر پرسید تاریخ را از چه زمانی بنویسم؟ برای این کار مهاجرین را گرد آورد. علی علیه السلام به او گفت: تاریخ را از روز هجرت پیامبر ﷺ بنویس. «در همین رابطه «ابن عساکر» می نویسد: «ابو موسی الشعری به عمر نامه ای نوشت که نامه های تو تاریخ ندارد، پس تاریخ بگذار. عمر در این باره با افرادی مشورت کرد. بعضی گفتند: بر اساس بعثت پیامبر ﷺ و برخی گفتند: بر اساس وفات رسول خدا ﷺ. عمر گفت: نه، بر اساس هجرت ایشان تاریخ را می نویسم...».

بخاری می گوید: «قراردادی به دست عمر دادند که تاریخ آن ماه شعبان بود. عمر گفت: کدام شعبان، اینکه در آنیم یا آنکه گذشته و یا آنکه هنوز نیامده است؟ سپس عمر به اصحاب پیامبر گفت: چیزی را برای مردم قرار دهید که با آن تاریخ را بدانند. بعضی از یاران گفتند: بر اساس تاریخ روم بنویسید. عمر گفت: تاریخ روم طولانی است، زیرا آن تاریخ از عصر ذوالقرنین آغاز شده است. برخی گفتند: بر اساس تاریخ پارسیان باشد. عمر گفت: پارسیان نیز هر پادشاهی از آنان که به سلطنت می رسد، تاریخ پیشین را فرو می افکنند. آنگاه نظر همگی بر آن قرار گرفت که تاریخ را بر اساس «هجرت» که ده سال از آن زمان می گذشت، بنویسند. لذا بر اساس هجرت رسول اکرم، مبدأ تاریخ اسلام تعیین شد که تا این زمان باقی و استوار است.» (22)

... از این اقاویل که بگذریم، در این میان آنچه مهم است، بنیان تاریخ است که بر گامهای استوار انسان بنا نهاده شده؛ یعنی که انسان علت غائی تاریخ

است. و چنین می نماید که تاریخ به مثابه یک کل حقیقی است که ادیان و مذاهب و عقاید و آراء بشری علت فاعلی آن هستند، چرا که بخشی از حوادث خاستگاهی فکری عقیدتی دارند که طبعاً برای شناخت آن حوادث باید مصدر آن را شناخت و این مهم مستلزم یک کار تحلیلی است و نه نقلی. تاریخ نقلی کارش همان نقالی است و احیاناً گرفتن پندی و دادن اندرزی! آنچه سرنوشت ساز است، بیان تحلیلی است که البته رسالتی بس عظیم است و دانش گسترده و بصیرت و بینائی ژرفی را می طلبد.

کتاب شناسی

خواننده برای دریافت دقیق تاریخ و مباحث آن ر. ک منابع اصلی به فارسی : ادوارد هالت کار / تاریخ چیست ؟ ترجمه حسن کامشاد. تهران. خوارزمی. چاپ دوم، 1356.

کارل پوپر / فقر تاریخیگری ترجمه احمد آرام. تهران. خوارزمی. چاپ اول. 1350.

هگل / عقل در تاریخ. ترجمه حمید عنایت. تهران. دانشگاه آریامهر. 1356. ویل واری یل دورانت / درسهای تاریخ. ترجمه احمد بطحائی. تهران. کتابهای جیبی. 1350.

دکتر علی شریعتی / تاریخ تمدن. م. آ. 11 و 12. تهران. 1359.

دکتر زرین کوب / تاریخ در ترازو. تهران. امیر کبیر. چاپ دوم. 1362.

دکتر شریعتی / اسلام شناسی. م. آ. 30. تهران. 1364.

دکتر شریعتی / انسان. م. آ. 20. تهران. 1361.

دین و مذهب ؛ تعاریف، دیدگاهها

پیدایش دین و مذهب در جوامع بشری

روایات مذهبی (عهد عتیق و جدید و قرآن) و آثار به دست آمده از کهن ترین دوران حیات بشر، همه حکایت از دینداری انسان می کنند. روانشناسی تاریخی انسان نشان می دهد که بشر از پگاه آفرینش لحظه ای بی دین و بی عقیده نبوده است ؛ اشکال پرستش در کلیه ادوار تاریخ همین را ثابت می کند. بنابراین اگر ما تاریخ تکامل انسان را به دو دوره یا مرحله کلی تقسیم کنیم، در می یابیم که : در دوره تکامل عضوی که مرحله بدوی حیات انسانی است. بشر معتقد، متدین و صاحب عقیده بوده است. درخشش عصر دینداری انسان از مرحله ای است که تکامل مغزی یا عقلی انسان آغاز می شود. و همین مرحله، آن دوره ای است که گزارشهای مذهبی سخن از حضور پیامبران دارند.

با نگاهی به داستان آفرینش در قرآن، می توان دریافت که قدمت انسان در زمین بسیار طولانی است. این واقعیت را می توان از پرسش و پاسخ فرشتگان و خداوند دریافت. روایات مذهبی شیعه نیز همین را می رساند. آنجا که امام علی بن ابیطالب علیه السلام در پاسخ به این سوال که : آیا قبل از پدرمان آدم، آدم دیگری هم در زمین زیسته است، فرمود:

اگر انسان از اکنون تا قیامت هم به شمارش آدم های قبل از پدرمان آدم بپردازد، نخواهد توانست تعداد آدم های قبل از آدم را احصا کند. و این، قدمت حضور انسان در زمین را می رساند و در نتیجه، پیشینه پرستش و عقاید انسان را بیان می کند. و از همین رو است که :

«هنری لوکاس» می گوید: «دین پیچیده ترین عنصر فرهنگ ابتدائی انسان

است...

و پیداست که همه مردم اولیه گونه ای اعتقاد دینی داشته اند و انسان اولیه مانند بازماندگانش به نیروی راز آلودگی که نگاه دارنده زمین، آسمان و سراسر زندگی او است، عمیقاً احساس وابستگی می کرد. انسانهای ابتدائی عموماً به نیروهای فرا طبیعی باور داشته و بسیاری از عاداتهای فرهنگی آنان از اینگونه گرایشهای ماوراً طبیعی سرچشمه گرفته است. انسان نخستین با موجودات اطراف خود چنین نجوا می کرد:

من ده ساله بودم، به زمین، آسمان، رودخانه ها و جانوران اطرافم نگاه می کردم و نمی توانستم بفهمم که اینها را کدام نیروی بزرگ تر ساخته است. به قدری نگران فهماین موضوع بودم که از درختها و بوته ها سوال می کردم. پنداری گلها به من خیره شده بودند. می خواستم از آنها بپرسم: شما را چه کسی آفریده؟ به سنگهای خزه پوشنگاه می کردم که بعضی به شکل انسان بودند. اما اینها نمی توانستند جواب مرا بدهند. پس از چندی خواب دیدم. یکی از همین سنگهای کوچک به خوابم آمد و گفت: آفریدگار همه چیز واکان تانگاه خدای یکتا است» (23)

معنی دین و مذهب و اشاره ای به طبقه بندی آنها

معنی و مفهوم؛

واژه «دین» لفظ مشترک آریائی و سامی است.

محققان لفظ دین را در آثار سه قوم دیده اند:

1 در لغت آرامی (لغت اقوام ساکن شمال بین النهرین) به معنای «حکم و

قضا» به کار گرفته شده است.

2 در لغت عرب به معنای «رسم و عادت و شریعت» آمده است.

3 در «اوستا» دین به معنای «شریعت و مذهب» آمده است. و در اصطلاح عرف، دین شریعتی است که به وسیله یکی از فرستادگان الهی یا مدعیان نبوت آورده شده است. (24)

«دین» کلمه ای است عربی که در زبانهای سامی (عبری و آرامی) نیز به کار رفته و به معنای «قضاوت و جزا» هم آمده است؛ مانند: «یوم الدین» که به معنای روز جزا و داوری است.

و در لغت عرب به معنای «اطاعت و انقیاد» هم آمده آنگونه که به معنای «آئین و شریعت» هم به کار رفته شده است. لفظ دین در اوستا به صورت «وئنا» آمده که به معنای «وجدان» و ضمیر پاک است.

در فرهنگ اسلام دین را اینگونه معنی کرده اند:
«دین عبارت است از اقرار به زبان و اعتقاد به پاداش و کیفر در آن جهان و عمل به ارکان و دستورات آن». (25)

دین در اصطلاح اسلامی

دین در اصطلاح اسلامی به دو معنی آمده است:

1 دین، احکام و دستوراتی است که از طرف پروردگار برای راهنمایی جامعه بشری بر رسولان و پیامبران حق وحی شده باشد.

2 دین، یعنی «ملت» (ملة ابراهیم) و «شریعت»؛ شریعت محمد

ﷺ

دستورات پیامبران الهی را می توان به سه دسته تقسیم کرد:

1 اعتقادات؛ مانند توحید و نبوت و معاد.

2 دستورات اخلاقی؛ سیر و سلوک انسانی و....

3 تکالیف عملی؛ عمل بر طبق احکام و دستورات دینی.

«راغب» در «مفردات» می گوید: «شریعت را به اعتبار اطاعت و فرمانبرداری دین گویند.»

«طبرسی» در «مجمع البیان» می گوید: «اطاعت را دین گویند، از این روی که طاعت برای جزا است.»

در قرآن: دین به معنای «جزا» آمده است: مالک یوم الدین⁽²⁶⁾ (صاحب روز جزا است). و به معنای شریعت نیز آمده است: ما جعل علیکم فی الدین من حرج⁽²⁷⁾ و به معنای طاعت نیز: مخلصین له الدین، همچنین به معنای کیش و شریعت: ان الدین عندالله الاسلام⁽²⁸⁾، و من یتبع غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الاخره من الخاسرین⁽²⁹⁾، لاکراه فی الدین...⁽³⁰⁾، و ذالذین اتخذوا دینهم لعبا و لهوا...⁽³¹⁾

امام علی بن ابیطالب علیه السلام در معنای «دین» فرموده اند: «آغاز دین تسلیم بودن در برابر پرورگار و پایان آن بندگی خالص او کردن است، دین را جز عقل سامان نبخشد، دین و ادب هر دو محصول عقل اند، دین آدمی را از هر کار زشت و ناپسند باز می دارد.»⁽³²⁾

معنی «مذهب» و فرق آن با دین

«مذهب» مصدر میمی و مأخوذ از «ذهب» است که در زبان عربی به معنای «طریقه و روش» است. در تعبیر علماً دین، مذهب طریقه خاص دین است. «جرجانی» می گوید که: دین منسوب به خداست و ملت منسوب به پیامبر و مذهب مذهب جعفری یا حنفی، یا حنبلی، یا مالکی و شافعی. غالباً اختلافات و افتراقات یک دین را مذهب گویند، مانند: مذهب کاتولیک، پروتستان، ارتودکس در دین مسیح.⁽³³⁾ و نیز آمده است که «مذهب» به معنای طریقه و روش است.

در اصطلاح متکلمان، مذهب به معنای روش خاصی است در فهم مسائل اعتقادی که منشأ اختلاف در آن توجیه مقدمات منطقی و یا تفسیر ظاهر قرآن است؛ مانند مذهب شیعه امامیه، مذهب اشاعره، مذهب و معتزله. و در اصطلاح فقهی به معنای روش خاصی در استنباط احکام از ظواهر کتاب و سنت است، مانند مذهب جعفری، حنفی، مالکی، شافعی، حنبلی و...⁽³⁴⁾

طبقه بندی مذاهب و ادیان

طبقه بندی مذاهب در تاریخ؛ بر اساس نژاد شناسی:

- 1 مذاهب اقوامی که از میوه درختان و شکار زندگی می کنند.
 - 2 مذاهب اقوامی که به کشت و زرع می پردازند.
 - 3 مذاهب اقوامی که از گله داری امرار معاش می کنند.
 - 4 مذاهب اقوام و مللی که متمدن شناخته می شوند.
- طبقه بندی ادیان جهانی؛ بر اساس جامعه شناسی:

- 1 ادیان کلانی؛ مانند آئین توتم پرستی و...
- 2 ادیان ملی و قبیله ای؛ مانند آئین چند خدایی یونان باستان.
- 3 ادیان جامع جهانی؛ یهودیت، مسیحیت، اسلام و...

دین و مذهب از دیدگان جامعه شناسان:

ماکس مولر: «مذهب کوششی است که برای درک آنچه قابل درک است و بیان آن چیزی که غیر قابل تقریر است.»

«مذهب یعنی ارتباط انسان با قوای ما فوق انسانی که آدمی به آنها اعتقاد پیدا کرده و خود را وابسته به آنها می داند.»

«مذهب از یک طرف وجود قوای اعلی را که بشر به آنها وابسته است، اعلام می دارد و از دیگر طرف، امکان برقراری رابطه با آنها را ممکن و ضروری می شمارد، این ارتباطات مذهب را تشکیل می دهند.»

«مذهب یعنی تلاشها و فعالیتهای بشری که از اعتقاد به قوای ما بعدالطبیعه سرچشمه گرفته و بشر وابستگی نهائی خود را به آنها حس می کند.»

«مذهب نظام مشترکی از اعتقادات و اعمال مربوط به مقدسات و محرمات می باشد...»

«مذهب عبارت از نهادی اجتماعی است که صفت شاخص آن وجود امتی است که افراد آن در امور زیر با هم اتفاق نظر دارند:

الف: اجرای بعضی از مناس مرتب و پذیرش از دستورات و تعبیرات.

ب: اعتقاد به ارزش مطلق که هیچ چیز با آن ارزش مطلق، معادل نتوان بود و امت، نگهبان آن ارزش مطلق است.

ج: مربوط نمودن فرد با قدرتی معنوی و برتر از انسان؛ این قدرت در مقام «توحید» خداوند خوانده می شود...»

«مذهب عبارت است از نظام فردی احساسات و اعتقادات و اعمال که هدفشان خداوند است.» (35)

«دین مجموعه ای از عقاید موروثی است که مورد قبول واقع شده است...»

«دین مکتب خاص اعتقادی و اعمال و عبادات است که در بردارنده مجموعه ای از قواعد اخلاقی و حکمت های فلسفی می باشد.»

«دین کوششی است برای درک آنچه غیر قابل درک است.»

«دین دارای سه مرحله است : 1 مرحله نظری یا لاهوتی که در این مرحله آدمی همه پدیده ها را ناشی از اراده ای برتر می داند. ب : مرحله فلسفی، مرحله توجیه یا تجرید قوای طبیعت.

ج : مرحله علمی یا تخصصی، مرحله مقایسه و مقابله پدیده ها با یکدیگر. «
(36)

در همین رابطه برخی محققان معتقدند که انسان اولیه دارای سه مرحله از «دینداری» بوده است :

الف : درک یک عظمت، مانند دیدن آتشفشان یا دریا و...

ب : ترس از آن عظمت که دیده بود.

ج : کمک خواستن از آن عظمت برای حفظ خود. (37)

بنابراین، بشر در تمام ادوار حیاتش به دین می اندیشیده است.

شگفت آنکه، حتی دیکتاتوران و خون آشامان بزرگ تاریخ از آغاز تاکنون، معتقدات دینی داشته اند، در شرق از اسکندر گرفته تا چنگیز و... و در غرب، آیشمن، نرون، هیتلر و... و چنین بوده است که همیشه دیکتاتوران خون آشام در لباس قدیسان ظاهر می شده اند و حرث و نسل ملتی را به خاک و خون می کشیده اند.

بطور کلی «دین» به معنای توجه به کانون آفرینش جهان نیز آمده است ؛ از بدوی ترین شکلش که به صورت باور به یک نیروی مرموز غیبی بود تا شکل منطقی، فلسفی، عقلی، علمی و مترقی امروزش که به قول «ویل دورانت» : «تشکیل دهنده قدرتها و نهضت‌های طبقات و نهادهای فرهنگی و معنوی و ایجاد کننده تمدنهای بشری است.» و همین عامل بوده است که به قول دکتر «بیل» : «... نقش مهمی در از بین بردن ترسها و وحشتها دارد.» او به عنوان یک روانپزشک می گوید: «بسیاری از بیماران وحشت زده خود را به وسیله دین و

مذهب معالجه کردم، زیرا کسی که مبتلا به بیماری وحشت زدگی است، اگر توجیه شود که خداوند او را دوست دارد، رفته رفته از ترس و وحشت او کاسته می شود و وحش نیرو پیدا می کند».⁽³⁸⁾

استبداد دینی بدترین نوع نظامهای استبدادی

در عین حال باید دانست و آگاه بود که این عامل اساسی «تمدنها» و «نهضتها» و مایه قوت قلبها اگر به وسیله صاحبان قدرت سیاسی به بازی گرفته شود و در خدمت زور و تزویر قرار گیرد، مایه جهل و عامل اختناق و استبداد مذهبی می شود، و می دانیم که استبداد دینی بدترین نوع نظامهای استبدادی است و بیاد داشته باشیم که قرون وسطی یعنی هزار سال تاریکی و نکبت و نفرت و انحطاط غرب، محصول حاکمیت حکومت مذهبی کلیسا است، زیرا: «حکومت مذهبی رژیم است که در آن به جای رجال سیاسی، رجال مذهبی مقامات سیاسی و دولتی را اشغال می کنند... آثار طبیعی چنین حکومتی یکی استبداد است، زیرا رجال مذهبی خود را جانشین خدا و مجری اوامر در زمین می دانند، و در چنین صورتی مردم حق اظهار نظر و انتقاد و مخالفت با آنها را ندارند. یک زعیم روحانی خود را به خودی خود زعیم می داند، به اعتبار اینکه روحانی است و عالم دین، نه به اعتبار رأی و نظر و تصویب جمهور مردم. بنابراین یک حاکم غیر مسئول است و این مادر استبداد و دیکتاتوری فردی است و چون خود را سایه و نماینده خدا می داند، برجان و مال و ناموس همه مسلط است. و در هیچ گونه ستم و تجاوزی تردید به خود راه نمی دهد و بلکه رضای خدا را در آن می پندارد؛ گذشته از آن برای مخالف و برای پیروان مذاهب دیگر حتی حق حیات نیز قابل نیست. آنها را مغضوب خدا، گمراه، نجس و دشمن راه دین و حق می شمارد و هر گونه ظلمی را نسبت

به آنان عدل خدائی تلقی می کند. خلاصه حکومت مذهبی همان است که در قرون وسطی کشیشان داشتند و ویکتور هوگو آن را به دقت ترسیم کرده است. «
(39)

نگاهی کوتاه به پیشینه پرستش ؛ از آغاز تاکنون

شواهد باستان شناسی، دوره ای از تاریخ را نشان می دهد که مربوط به چهل تا شصت هزار سال پیش است. آثار مکشوفه از غرب ایران (لرستان) حکایت از رواج گسترده مراسم مذهبی و دینی در این سرزمین دارد و این ناقض نظریه جان بولاک انگلیسی است که به مرحله بیدینی در ادوار اولیه تاریخ انسان معتقد بود. همو بود که می گفت: پائین ترین مرحله حیات انسان، مرحله «لادینی و خدانشناسی» است ؛ مرحله بعدی مرحله «فتیش پرستی» است ؛ مرحله سوم، دوره توتمیسم یا طبیعت پرستی است، مرحله چهارم دوره جادوگری است و مرحله پنجم دوره بت پرستی است و مرحله ششم دوره توحید اخلاقی می باشد.

«اندرو لانگ» دانشمند اسکاتلندی می گوید که بشر اولیه به یک نوع یکتاپرستی اعتقاد داشته و به یک مبدأ متعال اخلاقی در دین خود مؤ من بوده است. همان طور که انسان نمی تواند بیش از یک پدر داشته باشد، بشر اولیه نیز کم و بیش یکتاپرست بوده و به یک خدای برتر اعتقاد داشته باشد. او جغرافیای پرستش را چنین ترسیم کرده است: 1 دین پست یا اساطیر و افسانه خدایان، 2 دین عالی توحید خدای یکتا. (40)

«فرایز» می گوید: «دین یعنی نیروی تسکین دهنده فوق انسانی که رفتار و زندگی انسان را تحت نظم در می آورد. و جادو بر اساس قوانین تغییر ناپذیر طبیعت استوار است. اعتقاد به نیروهای منضبط کننده اساس دین را تشکیل می دهند. فرق بنیادین دین و جادو در همین است که جادو یک حالت تشویش

آمیز دارد و دین حالت آرامش خاطر و اطمینان قلب در انسان به وجود می آورد. دین، ذاتی ذهن انسان و مکمل طبیعت بشری است. شاید همه چیز تحلیل رود، ولی اعتقاد به خدا که اصل نهائی همه ادیان است، بر جای خواهد ماند... ادیان همه از سرزمین مقدس ذهن انسانی سرچشمه گرفته و از یک روح، جان یافته اند. « (41)

وجوه مشترک ادیان بزرگ در حکمت عملی

- 1 خداشناسی و یکتاپرستی.
- 2 نیکوکاری و دستگیری از ضعفا.
- 3 راستی و درستی و حرمت دروغ.
- 4 حرمت زنا.
- 5 منع دزدی و رشوه گیری.
- 6 وفای به عهد.
- 7 پاکیزگی و طهارت.
- 8 عبادت استعانت.
- 9 نیاززدن و حیوانات بی آزار.
- 10 احترام به والدین.
- 11 آنچه به خود نمی پسندی به دیگران روا مدار.
- 12 میانه روی و اعتدال.
- 13 محبت به یکدیگر و خدمت به خلق.
- 14 تقوی و پرهیزکاری.
- 15 نکشتن بیگناه.
- 16 آباد کردن جهان.

17 خیرات برای مردگان و یاد آنان.

18 اعتقاد به پاداش و کیفر پس از مرگ.

19 کسب معاش از راه حلال. ⁽⁴²⁾

بدیهی است که این عناوین در دین اسلام از گستردگی و عمق بسیار بیشتری برخوردار است.

کتاب شناسی :

برای دریافت پیشینه دین در تاریخ حیات انسان ن. ک. : به فارسی :
اطلاعات اولیه : جان ناس / تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی اصغر حکمت،
تهران. 1354. + فلیسین شاله / تاریخ مختصر ادیان بزرگ، ترجمه منوچهر
خدایار محبی، مصادر تحقیق و تخصصی : داریوش شایگان / ادیان و مکتبهای
فلسفی هند، تهران. 1356. 2 جلد + جوجای و وینبرگ جای / تاریخ فلسفه
چین باستان، ترجمه پاشائی، تهران. 1354. احمد بهمنش / اساطیر یونان و روم،
تهران. 1351. + دکتر علی شریعتی / تاریخ و شناخت ادیان، م. آ. 14 و 15.
تهران. 1359. + ویل دورانت / تاریخ تمدن، جلد دین. 18.

+ تاین بی / فلسفه نوین تاریخ ترجمه بازارگاد، تهران. 1359.

2 مذاهب بدوی تاریخ ؛

«فتیشیسم، آنی میسم، توتمیسم»

انسان و مذاهب در تاریخ

انسان در تلقی ادیان و مذاهب

عهد عتیق، تورات :

«... خداوند خدا پس آدم را از خاک زمین سرشت و در بینی وی روح حیات دمید و آدم نفس زنده شد و خداوند خدا باغی در عدن بطرف شرق غرس نمود و آن آدم را که سرشته بود در آنجا گذاشت و خداوند خدا درخت خوشنما و خوشخوراک را از زمین رویانید و درخت حیات را در وسط باغ و درخت معرفت نیک و بد را و نهری از عدن بیرون آمد تا باغ را سیراب کند از آنجا منقسم گشته چهار شعبه شد... خداوند خدا آدم را گرفت و او را باغ عدن گذاشت تا کار آن را بکند و آن را محافظت نماید و خداوند خدا آدم را امر فرمود گفت از همه درختان باغ بی ممانعت بخور اما از درخت معرفت نیک و بد زنهار نخوری زیرا روزی که از آن خوردی هر آینه خواهی مرد و خداوند خدا گفت خوب نیست آدم تنها باشد پس برایش معاونی موافق وی بسازم... خداوند خدا خوابی گران بر آدم مستولی گردانید تا بخت و یکی از دنده هایش را گرفت و گوشت در جایش پر کرد و خداوند خدا آن دنده را که از آدم گرفته بود زنی بنا کرد و ویرا بنزد آدم آورد و آدم گفت همانا این است استخوانی از استخوانهایم و گوشتی از گوشتم از این سبب نساء نامیده شود زیرا که از انسان گرفته شد از این سبب مرد پدر و مادر خود را ترک کرده با زن خویش خواهد پیوست و یک تن خواهند بود آدم و زنش هر دو برهنه بودند و خجلت نداشتند و مار از همه حیوانات صحرا که خداوند ساخته بود هوشیارتر بود و بزنی گفت آیا خدا حقیقتاً گفته است که از همه درختان باغ نخورید زن بمار گفت از میوه درختان باغ می خوریم لکن از میوه درختی که در وسط باغ است خدا گفت از

آن مخورید و آن را لمس مکنید مبادا بمیرید مار بزن گفت هر آینه نخواهید مرد بلکه خدا می داند در روزی که از آن بخورید چشمان شما باز شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید بود و چون زن دید که آن درخت برای خوراک نیکوست و بنظر خوشنما و درختی دلپذیر دانش افزا پس از میوه اش گرفته بخورد و بشوهر خود نیز داد و او خورد آنگاه چشمان هر دوی ایشان باز شد و فهمیدند که عریانند پس برگهای انجیر بهم دوخته سرها برای خویش ساختند و... (43)

«بندهشن» (از کتب معتبر زبان پهلوی):

«هرمزد، چون همه چیز را می دانست و به وجود اهریمن نیز آگاهی داشت، پس پی برده بود که جنگی میان او و اهریمن روی خواهد داد. از این رو آغاز به آفرینش جهان کرد. جهان در مدت سه هزار سال، تنها عالم ارواح بو. پس اهریمن روشنایی را دیده، به آن حمله کرد و شکست خورد... پس هرمز به آفریدن جهان مادی پرداخت و در آغاز آسمان و وهومینا (اندیشه نیک) و روشنائی مادی و دین مزدیسنا و امشاسپندان را آفرید، پس از آن، آب و زمین و درختان و چارپایان و در پایان آدمی را آفرید. اهریمن مشغول آفرینش چیزهای بد شد. از آفرینش هرمزد، نخستین حیوان، «گاو» و نخستین انسان، «کیومرث» بود.

پس از چندی اهریمن به پا خواست. او نیز... جانوران آزار دهنده و زهردار چون مار و کژدم و وزغ در زمین پراکند؛ چنانکه به قدر سر سوزن جایی خالی نماند. سپس بر گاو و کیومرث تاختن آورد و از و نیاز و رنج و تشنگی و ناخوشی و خواب را بر آنها چیره ساخت... در مدت چهل سال، مشیک و مشیانک که آدم و حوای ایرانیان باشند، از خاک روئیدند...

هرمزد به آنها گفت : شما آدمید، شما نیاکان بشرید، باید نیکوکار و نیک اندیش و نیک گفتار باشید و دیوان را نیز نپرستید. «⁽⁴⁴⁾

روایات مذهبی منسوب به اسلام :

«خداوند آدم را از خاک آفرید. این خاک را چهار رنگ : سرخ، سفید، سیاه و زرد بود. و چون روح در او قرار گرفته، آدم از جای جست ؛ در حالی که انسان کاملی بود و از هر گونه نیروی مدرکه که در به کار بردن معقولات برخوردار بود. و خداوند انسانی را بیافرید که سرشت او بر رنگهای گوناگون استوار و اجزائی کاملاً مشابه یکدیگر داشت. پس جریان حادثه در بهشت واقع شد. آدم و حوا از درخت گندم خوردند. از بهشت بزیر آمدند. آدم به کوه سرانندیب در اطراف هند منزل نمود...»⁽⁴⁵⁾

«و او را از این بابت آدم گویند که از ادیم الارض خلق شد؛ از زمین چهارم. و از این بابت او را انسان گویند که فراموش کار است. آدم سه ساعت در بهشت اقامت داشت و در هنگام عصر، به سختی از بهشت رانده شد.»⁽⁴⁶⁾

«موسی از خداوند درباره آفرینش انسان و جهان پرسید. خداوند فرمود: بدان که من سی نوع آدم آفریده ام که یکی پس از دیگری به این جهان آمدند و فاصله میان هر یک از این انواع علیه السلام هزار سال بود... آنگاه دنیای آباد را به پدرت آدم دادم. آغاز این روز، جمعه، اول وقت ظهر بود.»⁽⁴⁷⁾

مسعودی گوید: «آدم آفرید شد و چون خلقت او از ادیم الارض یعنی از کف زمین بود، او را آدم نامیدند. و همسر او را خداوند از آدم به وجود آورد آنان سه ساعت از روز گذشته به بیرون تبعید شدند؛ «آدم» به سرانندیب و «حوا» به «عرفه» و ابلیس به «بیسان» و «مار» به «اصفهان» افتادند. آدم بر کوه راهون

در سرانديب مدتی زندگي می کرد. در موقع خروج از بهشت، برگي از برگهای بهشت را با خود به سرانديب برد و تمام ادويه و چیزهای خوشبود که از هند به تمام کشورهای جهان صادر می شود، از همان برگ بهشتی است (!!!) ...» (48)

يعقوبی می گوید: «... خداوند «آدم و حوا» را در روز جمعه از بهشت بیرون کرد. هبوط آدم در سرزمین «هند» بود. عده ای گفته اند در «مکه» هبوط کرد در کوه «ابوقبیس». و در یکی از غارهای آن کوه منزل کرد و از خداوند خواست که آن کوه را مقدس و گرامی بدارد. و در این محل بود که خداوند از بهشت برای او حجر الاسود را فرو فرستاد و او را فرستاد و او را فرمان داد تا آن را به مکه برده و «خانه کعبه» را بنا کند.

حضرت آدم طبق فرمان الهی در همین محل فعلی خانه «کعبه» را بنا کرد و آنگاه در اطراف «بیت» طواف می کرد و سپس دستور «قربانی» به او داده شد و آنگاه از مکه به «عرفات» رهسپار و با «حوا» برخورد می کند. آدم هزار سال عمر کرد و در کوه ابوقبیس مرگ او فرا می رسد و حضرت نوح پیکر او را با خود به نجف اشرف حمل نموده و در آنجا دفن می نماید (49). «

دیدگاه اسلامی آفرینش ؛

«بنا به آیات متعدد قرآن... خداوند، ابتدای خلقت انسان را از گل ذکر فرموده و به تصریح این آیات، انسان کامل بلافاصله از گل پدید نیامده است، بلکه به امر حکمت آمیز الهی، اولین موجود زنده از گل پدید آمد و سپس حیات در سلسله موجودات به ترتیب تکاملی آنها سیر کرد تا آنکه به انسان رسید.

نظر به پیوستگی که به تصریح قرآن میان انسان و زندگان قبل از او وجود دارد، انسان در انتهای تکامل جسمی موجودات زنده خواهد بود و ازاین جهت است که قرآن به تکرار، خلقت انسان را از گل ذکر نموده است...

برگزیدگی آدم : آدم صفی (برگزیده) مبدء بصیرت بشری است و برگزیدگی او بزرگترین واقعه در آفرینش کائنات و تاریخ تکامل سلسله موجودات می باشد. یک چنین خلقت و انتخاب عظیم هم قطعا بدون مقدمه و بدون تهیه زمینه مستعد پدید نیامده، منتهی از روی قرائن با مقدمه ای طولانی تر و زمینه ای دقیقتر و وسیعتر ⁽⁵⁰⁾. «

تحلیل فلسفی داستان آفرینش در قرآن ؛

«خلقت آدم و داستان آدم، یعنی داستان خلقت انسان، مسلما باید به زبان «سمبلیک» گفته می شد تا امروز بعد از چهارده قرن و بعد از پیشرفت علونم انسانی و علوم طبیعی، برای ما در چنین محیط علمی، قابل مطالعه باشد. و اما انسان از لحاظ اسلام چگونه خلق می شود؟ اول خدا به فرشتگان خطاب می کند که من می خواهم جانشینی برای خودم در زمین خلق کنم... رسالت انسان از نظر اسلام با همین اولین خطاب خداوند روشن می شود. یعنی رسالتی را که خداوند در کائنات دارد، انسان در روزی زمین باید به نمایندگی خدا انجام دهد. بنابراین، اولین فضیلت انسان، نمایندگی خداوند در زمین است. فرشتگان فریاد می آورند که باز می خواهی در روی زمین کسی را بیافرینی که به خونریزی و جنایت و کینه و انتقام پردازد!... خداوند می گوید:

«من چیزی را می دانم که شما نمی دانید.» و بعد خدا برای خلقت انسان دست به کار می شود. از اینجا سمبلها شروع می شود و ببینید که در زیر این سمبلها چه نکات عمیق انسان شناسی نهفته است :

خدا از روی زمین، از روی خاک پست می خواهد برای خود جانشین خلق کند... در زبان بشر، پست ترین سمبل پستی و تعفن و ذلت و دنائت، «لجن» است... و همچنین در زبان بشر، عالی ترین و متعالی ترین و مقدس ترین

موجود، «خداوند» است، و در هر موجودی عالی ترین و مقدس ترین و اشرف وجودش «روح» اوست. این انسان که نماینده خداوند است، از لجن و یا گل رسوبی آفریده شد، یعنی از پست ترین ماده روی زمین. و بعد خداوند، نه از نفسش و یا از خونسش و نه از رگ و پی اش، بلکه از روحش دمیده؛ یعنی عالی ترین وجودی که ممکن است بشر در زبانش کلمه ای برای تسمیه آن داشته باشد... بنابراین انسان ساخته شده از لجن و روح خداوند است. پس انسان یک موجود دو بعدی است... یک بعدش میل به لجن و پستی دارد، سرشت و خمیره اش تمایل به رسوب شدن و ماندن و توقف کردن دارد... و بعد دیگرش یعنی روح خداوند (به تعبیر قرآن) میل به تعالی دارد؛ بر خلاف جهت اولی، میل به صعود و میل به بالا رفتن تا آخرین قله قابل تصور را دارد، یعنی خدا و روح خدا... و بعد،

خداوند اسماً را به انسان تعلیم داد. و اما این که «اسماً را به انسان تعلیم دادیم» یعنی چه؟ هنوز معلوم نیست... ولی در این شک نیست که سخن از تعلیم دادیم» یعنی چه؟ هنوز معلوم نیست... ولی در این شک نیست که سخن از تعلیم و آموزش است. وقتی آفرینش است به پایان رسید، دارنده اسماً می شود. بعد فرشتگان فریاد می کنند که ما از «مارج من نار» (آتش بی دود) ساخته شده ایم و این انسان از لجن ساخته شده، چگونه او را بر ما فضیلت می دهی؟ خداوند در جواب می گوید: «من چیزی را می دانم که شما نمی دانید؛ پس به پای او این موجود دو بعدی) بیفتید.» و همه فرشتگان خداوند، بزرگ و کوچک، مؤظف می شوند که در پای چنین موجودی به خاک بیفتند... و این مسأله ای است برای روشن کردن شخصیت انسان در اسلام. انسان چیزهائی می داند که فرشتگان نمی دانند، و اینجاست که با وجود برتری مسلم جنس

فرشتگان و شیطان، انسان برتر می شود. یعنی اصالت موجود به علم است و دانائی نه به نژاد... مگر نه این است که خداوند از روح خود در انسان دمید و او را امانت دار خود کرد؟ پس انسان در روی زمین جانشین و خویشاوند خدا است و روح خدا و انسان از یک فضیلت سیراب می شود و آن داشتن اراده است... وجه خویشاوند یا اشتراک انسان و خدا همین اختیار است، همین آزادی به بد یا خوب بودن، به طغیان و یا اطاعت. بنابراین آنچه که از این سرشت و از این فلسفه خلقت برمی آید، این است که: همه انسانها با هم نه برابر بلکه برادرند و اختلاف بین برابری و برادری کاملاً روشن است؛ برابری یک اصطلاح حقوقی است، در صورتی که برادری اعلام سرشت یک نواخت همه انسانها با هم است که همه انسانها با همه رنگها از یک منشأ سرچشمه گرفته اند. دوم: برابری سرشت زن و مرد است. یعنی بر خلاف همه فلسفه های قدیم، زن و مرد از یک سرشت و یک خمیره و در یک موقع و به دست یک نفر خلق شده اند... دوم اینکه، فضیلت انسان بر فرشتگان و همه عالم، فضیلت علمی است. به خاطر اینکه اسماً را یاد گرفته، مسجود همه فرشتگان قرار گرفته است و فرشتگان با علم به اصالت نژاد و برتری سرشت خود باید به پای او بیفتند و او را سجده کنند... بنابراین نتیجه می شود که انسان، امانت دار خدا، خویشاوند او در روی زمین و دارای دوبعد است: یکی ک پستی «حماً مسنون» یا روح متعفن؛ و دیگری جهش به سوی خدا. «⁽⁵¹⁾

پیدایش انسان و علوم طبیعی؛

تاریخچه پیدایش نخستین انسان

هنری لوکاس می گوید: «در رابطه با پیدایش نخستین انسان باید بگویم که دانستن اینکه انسان برای نخستین بار کی و کجا پیدا شده است، برای تاریخدان

ممکن نیست، ولی یقین هست که انسان در آخرین دوره عصر «نوزیوی» وجود داشته است. استخوانهایی که «ایوگن» جراح 9 لندی در سال 1891 م در ناحیه «ترینال» واقع در «جاوه» کشف کرد، استخوانهای بخش بالای جمجمه، یک استخوان ران و دو دندان بوده است، که اگر برآستی استخوانهای یک موجود بوده باشند، نشان دهنده وجود انسان در روزگاران کهن است. این تکه های استخوان بندی انسان را که تاریخدانان به عنوان «انسان جاوه» می شناسند، شاید کهنترین تکه های استخوان بندی انسانی است که در اختیار ما است. « و می افزاید: «انسان پکن که بازمانده های سنگواره شده اش در سال 1929 م نزدیک پی پینگ (پکن سابق) کشف شده، از جهات اساسی بخصوص به «انسان جاوه» شباهت دارد و ظاهراً هر دو و به یک دوره تعلق دارند. بازمانده های استخوان بندی این دو انسان از چهره ای حکایت می کند که تا اندازه ای به صورت انسان کنونی شباهت داشته است. » (52)

هربرت جرج ولز» می گوید: «استخوان بسیار کم و ناقص به دست آمده است...»

مهمترین آنها از لحاظ قدمت عبارتست از سه پاره استخوان از یک کاسه سرکه در سوانزکوم در شهر کنت در جزیره بریتانیا پیدا شده (دوپاره آن در سال 1935 م و قطعه سوم بیست سال بعد) و از آن مردی بوده است جوان، در حدود 25 ساله یا کمتر که بسیار شبیه ادم های پیش از عصر یخبندان بوده و قبل از 200/000 سال پیش می زیسته است. » (53)

انسان نئاندرتال و عقاید او

بنا به گفته «جرج ولز»، انسان اولیه در غار زندگی می کرده است. او با این زندگی در غار خو کرده بود و انس گرفته بود و از خود آثار فراوانی در غارها

به یادگار گذاشته. این آثار را می توان در اروپا، فلسطین، آسیا و آفریقا یافت. شناخته ترین این غارها، غار «نئاندرتال» نزدیک المان است که در سال 1856 م نخستین استخوانهای گروه مشخصی از آدمیان به دست آمد که به «انسان نئاندرتال» معروف شده است. و اکنون مشخصی از آدمیان به دست آمد که به «انسان نئاندرتال» معروف شده است. و اکنون بازمانده های این گونه مردم در جاهای بسیاری در اروپا یافت شده است و این نشانه آن است که در عصر چهارم «یخبندان» این گروه انسانها در اروپا پراکنده بوده اند. «انسان نئاندرتال» جمجمه ای ضخیم با استخوانهای سنگین و تنی درشت داشت.⁽⁵⁴⁾

عقاید انسان نئاندرتال ؛ از عقاید این انسان سندی در دست نیست. از آثار و اشیاء بدست آمده از قبور این نوع انسان چنین پیداست که آنان ارواح را می پرستیده اند. انسان های این دوره از تاریخ خیال می کرده اند که مردگان دارای حیات جسمانی مرموزی هستند.

انسان کرومانیون و عقاید او

پس از عصر انسان نئاندرتال که عصر بدوی نام دارد، نام دارد، وارد دوره روشن تری می شویم و با انسانی تکامل یافته تر روبرو می گردیم ؛ یعنی 25 هزار سال پس از دوره نئاندرتال. و این عصر «انسان کرومانیون» است. هر چند که عقاید «انسان کرومانیون» نیز مجهول و مشکوک است.

مشخصات انسان کرومانیون، با جمجمه ای بزرگتر از انسان امروز، قدی بلندتر از قد انسان امروز و تنومندتر، تبیین شده است. این گروه انسان ها دائم در حال مهاجرت بوده و به هنگام سرما و گرما به غارها پناه می برده اند. از این طریق صید و شکار امرار معاش می کرده اند. باستان شناسان ابزار فراوان شکار انسان کرومانیون را کشف کرده اند.

عقاید انسان کرومانیون : انسان کرومانیون نیز مردگان خود را در محل خاصی دفن می کرده است و در قبور مردگان اسلحه و زیور آلات و انواع خوراکیها می نهاده است.

«انسان کرومانیون» به هنر نقاشی و رنگ آمیزی علاقه وافری داشته است. همین ذوق هنری باعث شده بود تا بر دیوارهای غارها از خود نقوش و تصاویری ترسیم کند و بر روی شاخ گوزنها کنده کاری نماید.

پیشرفت هنری انسان کرومانیون بر کلیه اقوام بدوی پیشی دارد. «انسان کرومانیون» اموات خود را با آداب ساده ای در نزدیک محل سکونت میت دفن می کرد. اشیأ همراه میت را به رنگ خونک سرخ می کردند و چنین پیداست که کرومانیون ها عقیده به حیات مردگان در قبور داشته اند و خیال می کردند که اموات دارای نیروی ماورأ طبیعی اند و می توانند در زندگی آنان اختلال کنند و این زمینه پیدایش روح پرستی در میان اقوام ما قبل از تاریخ است.

«آرنولد توین بی» می گوید: «با این حساب انسان در حدود 20 تا 25 میلیون سال قبل وجود داشته است.» و می افزاید که به نظر می رسد انسان نئاندرتال تا اوائل انتقال دوران پالئولینگ (متافرتا) پالئولینک متقدم، شاید در حدود 70000 تا 40000 سال قبل زنده بوده است. قرائنی در دست است که به اختلاط جوامع انسانهای نئاندرتال اشاره دارد و این نشانه دوره انسانهای عاقل است که به اختلاط جوامع انسانهای نئاندرتال اشاره دارد و این نشانه دوره انسانهای عاقل است. و چنین پیداست که انسانهای نئاندرتال و کرومانیون به هم نزدیک بوده اند... (55)

بدیهی است که اینها همه فرضیات است. ابزار بدست آمده از انسانهای ما قبل تاریخ قدمت های مختلفی را نشان می دهند که از 25 هزار سال تا صد هزار سال و حتی 2 میلیون سال است. «انسان پکن» از صد تا پانصد هزار سال پیش می زیسته است، و همین طور است انسان جاوه و انسان نتاندرتال که ذکر آن گذشت. در سال 1907 در هیدلبرگ آلمان جمجمه و استخوانهایی از یک انسان به دست آمد که تاریخ تقریبی زیست او به سیصد هزار سال قبل می رسد. آخرین سنگواره های انسان نتاندرتال در آلمان به 40000 سال پیش می رسد. عقاید انسانهای نتاندرتال و کرومانیون شبیه یکدیگر بوده است و آن اعتقاد به قدرت برتر ارواح و تأیید آن در زندگی زندگان. به نظر می رسد که انسانهای کرومانیون علاوه بر روح پرستی به پرستش حیوانات نیز مشغول بوده اند. محققان این نظریه را از تصاویر حیواناتی که بر آثار به دست آمده از دوره کرومانیون حک شده، برداشت کرده اند.

برخی محققان این تصاویر را به مثابه نوعی جادو، سحر و افسون تفسیر کرده اند.

مراحل شعور دینی انسان ؛

«آگوست کنت» می گوید «شعور انسان سه مرحله رامتناویاطی می کند؛ مرحله ربانی که در این مرحله پدیده ها را با خود قیاس می کند و آنها را از خود قوی تر می داند. دوم ؛ حالت متافیزیکی است که انسان برای تبیین پدیده ها، از قوای طبیعت چشم می پوشد و به عالم مجردات راه می یابد.

سوم ؛ حالت علمی که آدمی پدیده ها را با یکدیگر می سنجد.

حالت ربانی تحولات فکری انسان از کیش «فتیش» آغاز می شود که ارواح نیک و بد را در سرنوشت خود دخالت می دهد. انگاه خدایان متعدد را پرستش

می‌کند؛ یعنی ارواحی که شماره آنها کمتر و دارای قدرت بیشتری می‌باشند، مورد توجه و نیایش قرار می‌گیرند. پس از گذشت مدتی، این خدایان را متراکم می‌کند و در یک خدای جای می‌دهد و واحد پرستی را به وجود می‌آورد. واحد پرستی آن مرحله‌ای است که شعور انسان را ابتدا به ماورأ طبیعت و سپس به طبیعت مشغول می‌کند. سیاهان بدوی نوعی نیروی ماورأ اشیأ مادی را پرستش می‌کنند که توان آنها را با ارواح مقایسه کرد. ⁽⁵⁶⁾ «

«دورکیم» می‌گوید: «دین بدوی نفوذ و تأثیر فراوانی در زندگی روحانی و اخلاقی و اجتماعی انسان دارد. آنچه در افکار ما می‌گذرد مانند: زمان و مکان و افکار عمومی و ادراکات و قوانین اساسی، همه را مدیون دین توتم هستیم. توجه بشر به مکان و زمان ریشه اجتماعی دارد که زائیده دین است.

در بعضی از جامعه‌های استرالیائی سطح بشکل یک حلقه ادراک می‌شود. زیرا چادر قبیله مانند دایره است و به تعداد بخشهایی است که جامعه داراست. تشخیص راست و چپ زائیده اجتماع است، زیرا دست راست با مقدس و دست چپ با پلید بستگی دارد. در انسان حالات روحی گوناگون مانند ادراکات و خاطرات و لذت و رنج و امیال و غیره وجود دارد. فرد در مدتی که این حالات را در ذهن می‌پروراند و وجود هر یک را در نظر می‌گیرد، مدتی را که بهم مربوط است و در تمام اشیأ مشترک است، تشخیص می‌دهد. بنابراین تقسیم زمان، مربوط به عصر مراسم و اعیاد و تشریفات مذهبی است...» ⁽⁵⁷⁾

تقسیم بندی تاریخ و انسان شناسی به سه دوره کلی

با مطالعه تاریخ ادیان و مذاهب و عقاید و آراء بشری می‌توان دریافت که بشر در تمامی ادوار حیات خود، مذهبی زیسته است.

و این نشان می دهد که مذهب یک گزینه است که به صورت وجدان، عقل و خرد یا دین و مذهب خونمائی کرده است. تاریخ حیات انسان بر حسب استقرأ و تقسیم بندی محققان تاریخ و انسان شناسی به سه دوره کلی تقسیم می شود: دوره باستانی، دوره جامعه تاریخی و دوره معاصر که از قرن 15 میلادی شروع می شود.

1 دوره باستانی ؛ عصر بدویت انسان است که هنوز خط وجود نداشته است لذا انسان آن روز قدرت این را نداشته که اندوخته های خود را (تجربه ها، ادبیات، عقاید و مراسم مذهبی) به عنوان سمبل زندگی فردی و جمعی اش ثبت کند و بدین سان تاریخ حیات خود را به نگارش در آورد.

2 دوره جامعه تاریخی ؛ دوره تمدن انسان بشمار می رود، یعنی آغاز دوره خط و کتابت، در این دوره، انسان دارای مسئولیت فردی و اجتماعی است و دارای نهادهای آموزشی و سیستم تعلیم و تربیت و در نتیجه دوره انتقال راز و رمزهای زندگی به نسلهای بعد است. آثار مدون و مکتوب این عصر و نسل از انسان به صورت الواح، کتیبه ها، ابزار و آلات مکشوفه ظاهر شده است. عقاید، آداب و رسوم فرهنگی، مذهبی و طرز تفکر کلی این انسان به درستی شناخته شده است.

3 دوره معاصر؛ که دقیقاً از قرون اخیر آغاز شد و با رنسانس اروپا و نجات علم و عقل و اندیشه از اسارت روحانیت کلیسا و مذهب اوج گرفت و سیر تمدن بشری ثانیه ای شد؛ تا آنجا که اینک در ماورأ منظومه شمسی به جستجوی انسانها یا موجودات متمدن دیگر ادامه می دهد. انسان معاصر به دو مسئله اساسی می اندیشد: به دین یعنی معنویت، اخلاق و رهائی، به تمدن یعنی رفاه و راحتی و بهزیستی انسان. بدون شک ضایعات حاصله از تمدن ماشینی،

نمی تواند ارزش برتر پیشرفتهای انسان در عرصه علوم تجربی و انسانی را تحت الشعاع قرار دهد. بنابراین ضایعات تمدن مادی از ارزشهای فوق العاده روح تمدن انسانی جداست. و نباید آن را پیراهن عثمان کرد و علیه مظاهر ترقی و تمدن یا مدنیت انسان معاصر که براستی قابل تقدیس و تقدیر است، بکار برد.

پیدایش خط مبنای تمدن انسانی

مبنای تمدن انسان به روزگاری بر می گردد که «خط» پدید آمد. خطوط تصویری نخستین علائم بکار گرفته شده توسط انسان است. عامل اقتصاد و بازرگانی در انتقال خط از جامعه ای به جامعه دیگر مؤثر بوده است. خط تصویری استعدادهای دیگر بشر را نیز شکوفا کرد؛ هنر خطاطی، هنر نقاشی را نشان داد و این دو زمینه مجسمه سازی یعنی هنر شکوهمند دیگری را به ارمغان آوردند. پیشینه چنین نبوغی را بلحاظ تاریخی می توان در آثار مکشوفه ایلام و شوش دید که قدمت آن به 3600 ق. م می رسد.

با تکامل علائم تصویری حروف پدید آمد. ما یادگار خطوط تصویری را هنوز در الفبای چینی می بینیم. ردپای خط حروفی به مصر و جزایر کرت می رسد، یعنی سه هزار سال قبل از میلاد. گویا که این دو مرکز مهم تمدن آن روز انسان، مصدر انتقال خط حروفی به دیگر نقاط جهان بوده اند. این دوره از حیات انسان مصادف است با عصر مدنیت و شهرنشینی (شهر سازی) یا اجتماعی زیستن انسان. انسان امروز مفتخر است که خط آشوری و مصری را کشف کرده و به یادگار در موزه نهاده است. «اعداد» کار هندیان است. این دو پدیده حروف و اعداد پا به پای تکامل انسان، تحول و تکامل یافته و سرانجام به شکل امروزی رسیده است.

الفبای (24 حرفی) قراردادی به هزاره دوم و سوم و حتی چهارم قبل از میلاد بر می گردد. گویند که فینیقی ها الفبای سامی را اختراع کرده اند و یونانیان در تحول و تکامل آن کوشیده اند. و می دانیم که «هیرگلیف» به معنای «حکاکی مقدس» می باشد. آیا این نمودی از باور متعالی انسان در ابراز عقاید و آرایش نبوده است؟!

خط «هراتیکی» و «دموتیکی» در هزاره دوم قبل از میلاد پیدا شد. این خط بر روی پدیده های ظریف (تخته سنگهای نازک و سفید) نوشته می شد. و این نمودی از زمینه ظهور اختراع کاغذ است ؛ نیاز حیاتی دیگر انسان متمدن. سنگ نوشته های این دوره را در کتابخانه های «بابل» و «عیلام» کشف کرده اند. این آثار مکتوب اجداد ما، حکایت از اعتلای عقاید دینی و مذهبی دارد. او را د مذهبی بر دیوارهای معابد راز دیگری از نیاز انسان به پرستش و نیایش است. (58)

مذاهب بدوی تاریخ

مذهب و عقاید مذهبی انسان ؛

«برای شناخت مذهب باید مذاهب ابتدائی را شناخت. مذاهب ابتدائی آنهاند که کهنه ترین و قدیمی ترین مذاهبند و از راه کتاب نمی توانیم بشناسیمشان، که کتابهای دینی، بیشتر از ادیان سه چهار هزار سال پیش سخن می گویند و از ادیان پیشرفته ای که هم اکنون هست. پس برای یافتن دین ابتدائی باید سراغ کهنه ترین را گرفت و مذاهبی را یافت که بعد از مذهبی دیگر قرار نگرفته اند و پس از یافتن، باید برای شناخت به محیط مذهب بدوی رفت. باستان شناسی و زبان شناسی دیرین می توانند ما را به محیط رشد آن مذهب راهنمایی کنند. اما این تنها وسیله نیست. راه دیگری نیز هست و آن توجه و تحقیق در قبائل، گروهها و نژادهای خاص است که دور از جامعه های متمدن مانده اند و بکارت ابتدائی خویش را حفظ کرده اند...» (59)

ادیان و مذاهب بدوی :

با مطالعه در احوال قبائل آفریقای جنوبی و سرخ پوستان آمریکای شمالی و برخی قبائل آسیائی، اشکال مشابه دینی و مراسم و عقاید و عبادات شبیه بهمی دیده شده است. و چون همه این جوامع بدوی بوده اند و در مرحله بسیار ابتدائی می زیسته اند. محققان به این نتیجه رسیده اند که اصولا بشریت در آغاز تاریخش دارای این شکل دین بوده و این خود در جامعه های ابتدائی به وجود آمده است و نقشی چنین داشته است و بعد طبق قوانینی به شکل ادیان پیشرفته تحول پیدا کرده است. (60)

مذاهب ابتدائی

«مذاهب ابتدائی بشر فراوانند»⁽⁶¹⁾ که اساسی ترین آنها را بر حسب تحقیقات جامعه شناسان به ترتیب می آوریم.

فتیشیسم روح پرستی :

یکی از ادیان بسیار ابتدائی که برخی از جامعه شناسان مانند «اسپنسر» آن را دین عمومی بشر می دانند و معتقدند که ادیان دیگر از آن سرچشمه گرفته اند. دین «فتیشیسم» یا «روح پرستی» است که در ابتدا آن را دو دین می دانستند و امروز بعضی از صاحب نظران آن را یکی می دانند. «فتیش» اصولاً یکی اسم بدوی است.

جامعه شناسان در مطالعه مذاهب قبائل، اسمهای خاص همان مذاهب را گرفته اند و اصطلاح جامعه شناسی کرده اند... «فتیش» شیئی یا اشیائی است مثل مهره ها، سنگ ریزه ها و مثل بعضی از اشیاء متبرکه که مورد پرستش بدوی بوده است. معابد اولیه انسان و عبادتگاه بدویان شکافهای کوه بوده است که پس از کشف آنها، مهره هایی یافتند که با دقت خاصی تراشیده و سوارخ شده، با رشته های مخصوصی نخ شده و در اشکال مختلف در آنجاها، نگهداری می شده است. بدوی با دست زدن و مس آنها و یا بوسیدن شان، آنها را عبادت می کرده است «فتیش به معنای اعتقاد به تقدس بعضی از اشیاء طبیعی است.»⁽⁶²⁾

فتیش به معنای اعتقاد به نیروی مرموز در وجود برخی اجسام و حیوانات نیز می باشد. فتیش واژه پرتغالی است و به معنای جادو و سحر است. فتیش دو جنبه دارد: الف ؛ جنبه طلسمی، ب ؛ جنبه تعویذی.

طلسمها چیزهائی هستند که ارزش فعال و مؤثری دارندک و تعویذها دارای ارزش تدافعی بویژه در چشم زخم و امثال آن دارندک مانند خرمهره و شاخ حیوانات و... که برای جلوگیری از آفات بکار می رود.

گروهی از جامعه شناسان این عقاید را در اثر اعتقاد به «مانا» یا نیروی نامشخصی که در همه جا پراکنده است و با اشیاء مقدس مشترکاً در همه چیز وجود دارد ک دانسته اند. اصطلاح «فتیشیسم» اولین بار توسط «بروس» در جهت معرفی عقاید و اعمال و مراسم و عبادات ابتدائی ترین آئینها بکار برده شد. «آگوست کنت» نیز این تعبیر را در مورد ابتدائی ترین آئینها قبول کرده است.

بنا به عقیده «تایلور»، فتیشیسم روش ابتدائی بت پرستی در جوامع و اقوام غیر متمدن است که به حلول در برخی موجودات مادی باور داشتند دریانوردان پرتغالی در سفرهای اکتشافی خود که با بومی های جزایر آفریقا روبرو می شدند، می دیدند که برخی از اشیاء، گیاهان، حیوانات، سنگها و مانند آنها مورد پرستش و ستایش آن مردم است و برای ان اشیاء نفوذ و تأثیرات خارق العاده ای قائل اند. از این رهگذر بود که پرتغالیها لغت «فتیش» یا «بت» را مناسب این اشیاء دیده و آئین آنها را «فتیشیسم» نامیدند... «بروس» برای «ارواح پرستی» نام دیگری وضع کرد. او اصطلاح «آنی میسم» را برای روح پرستی بکار برد... (63)

انیمیسیم روح پرستی ؛

انیمیسیم چیست ؟

«کلمه «دانیم» و «دانیمه» به معنای تحریک کردن و به هیجان آوردن، از همان کلمه روح است. روح یا روح پرستی نوعی مذهب ابتدائی است، یا ابتدائی ترین مذهب عالم است...

روح پرستی به این معنی است که قبائل ابتدائی به وجود ارواح نامرئی خاصی معتقد بودند. این ارواح چه خصوصیات دارند؟

اولین خصوصیاتشان این است که دارای شخصیت انسانی هستند، آگاهی دارند، اراده دارند، کینه دارند، نفرت و عشق و محبت دارند، خدمت یا خیانت می کنندک شومند یا مقدس و خیرند یا شر. اینها همه صفات انسان است که به ارواح داده شده است. این ارواح، که ارواح انسانی هستند، انسان را زندگی و حیات و حرکت می بخشند، دومین خصوصیت روح، ماندگاری آنست. بدوی می گوید که انسان وقتی مرد، روحش باقی می ماند... روح نمی میرد، می ماند، یا به آسمان برمی گردد، یا در تاریکی ها زندگیش را ادامه می دهد، یا در اعماق جنگلها، یا در زوایای شهرها و یا اینکه به تعبیر بسیاری از قبایل بدوی درست در کنار جنازه می ماند و همیشه حافظ جنازه خویش است. این است که روح چون حافظ جنازه خویش است و چون به سرنوشت تن خویش وابسته و دلبسته است، احترام می یابد. و آنکه به جنازه بی حرمتی کند، یا حرمتش بدارد، از روح حافظ جنازه، سزا می بیند. اگر بی حرمتی کرده باشد، صدمه یم خورد و اگر حرمت داشته است، جنازه را غذا داده است، لباس پوشانده است ک تزئینات مرده را به او برگردانده است، شدیداً احترامش کرده است، روح جنازه

احترامش می گذارد و حتی حفظش می کند، و مثل یک نگهبان، پاسدار خانواده او است و موجب برکت و مصونیت افراد این خانواده می شود...

اساس بینش و اعتقاد در این مذهب (انیمیسیم یا روح پرستی) اصالت روح است و مقصود از روح، نیروی مرموزی است که در فرد انسانی و انسانها و همچنین در اشیاء وجود دارد. لوی برون می گوید: این روح، با تصور و اعتقادی که ما از روح داریم جداست. انیمیست ها (یعنی بدویان معتقد به این روح) می گویند که: روح عبارت است از قوه مرموزی که در اشیاء و افراد وجود دارد. در صورتی که ما معتقدیم، اشیاء مادی دارای روح نیستند، و روح را عامل حیات و گرما و حرکت بدنمان می دانیم، اما آنان به جزء سومی اعتقاد دارند که غیز از جسم و روح است. و انیمیست ها به این جزء سوم است که روح می گویند. اسکیموها نیز به چنین جزء سومی معتقدند و می گویند که انسان درست شده است از روح، از جسم و از اسم... پس معلوم می شود که روح به معنای جان نیست و روح پرستی اعتقاد ابتدائی انسان است به یگانه بودن خویش و یا دو گانه بودن جهان؛ به این معنی که جهان مادی و اشیاء طبیعت دارای روح هستند و انسان نیز دارای یک عنصر غیر مرئی عینی به نام روح، که ارزش انسانی است. و مهمتر این است که با اعتقاد به این روح، انسان میان خود و طبیعت نوعی خویشاوندی احساس می کند. انسان بدوی چون اشیاء طبیعت را هم دارای روح می داند (که روح انسانی است) و چنانکه ما می پنداریم اشیاء طبیعت را مرده احساس نمی کند و جامد نمی داند، میان خود و طبیعت به نوعی اتحاد می رسد. مسئله دوم، مسئله تناسخ است که در ادیان ابتدائی و بخصوص در انیمیسیم وجود دارد. تناسخ به این معنی است که روح بعد از مرگ تن، باقی می ماند و به تنی دیگر برمی گردد و زندگیش را در حیات دومی ادامه می دهد، و

پس از مرگ جسم دوم، یا به عالم ارواح برمی گردد و یا در جسم سومی خانه می گیرد. این تن سوم و چهارم و پنجم و... گاهی ممکن است انسان باشد و گاهی حیوان، گاهی ممکن است نبات باشد و گاه سنگ. بنابراین فکر تناسخ که در مذاهب هند و در بعضی از فرقه های غیر رسمی اسلامی هم هست، فکری ابتدائی و از بدوی ترین مذاهب عالم است. ⁽⁶⁴⁾»

اشکال مختلف جان پرستی

«فلیسین شاله» می گوید: «جان پرستی را از ادراکات مذهبی مجاور آن نمی توان جدا کرد: در این دین افکار «مانا» و «تابو» و عقیده به نیاکان افسانه ای و زندگی پس از مرگ یافت می شود. جان پرستی دین جامعه های متعددی است که از قبائل استرالیائی مرقی تر است و می توان آن را با جامعه هائی که بین عهد بدوی و تمدن قدیم وجود دارد تطبیق کرد. مانند: جامعه های سیاهان آفریقائی غیر مسلمان و پلینزی و بومیان فعلی آمریکا و جمعیت اسکیموها. بدویان معتقدند روح در بعضی از قسمتهای جسم قرار دارد. مردم استرالیا آن را در چربی و کلیه ها ساکن می دانند. به عقیده آنان بدون اینکه انسان بمیرد، روح می تواند موقتاً بدن را ترک نماید و از فاصله دور بر آن نظارت داشته باشد. فراز می نویسد: روح ممکن است دزدیده شود یا از میان برود و یا مراجعت نماید و در بعضی موارد تعویض گردد. در نزد بومیان سرخ پوست شروکیس در ممالک متحده آمریکا رایج است که در یک نبرد، رئیسی روح خود را در بالای شاخه درختی جان داد. دشمن به طرف وی تیراندازی کرد ولی نتوانست او را بکشد و یا زخمی سازد. حریف به حيله جنگی او پی برد و وسط شاخه ها را قدف قرار داد، آنگاه آن شخص افتاد و کشته شد. در نظر بدوی فردیت در سطح خارجی انسان متوقف نمی گردد. روحیه بدوی آنچه را که مانند مو و پشم

و ناخن در او رشد می کند و یا چون ترشح، مدفوع و اشک و بول و نطفه و عرق از وی خارج می گردد، از خود می داند. اگر جادو بر روی اینها انجام گردد در روی بدن اثر می کند، زیرا اینها اعضای مکمل بدن است.

از این نظر مراقبت می کنند که موی بدن یا ترشح و مدفوع به دست شخص ثالثی نیفتد و سوء قصدی بکار نرود. در هر حال رعایت اینگونه امور برای حفظ زندگانی لازم است...

راس موسن می نویسد: در نظر اسکیموها انسان از سه قسمت جسم و روح و نام ترکیب شده است...

در بعضی از جامعه ها، در هنگام مرگ، اسباب خانه و اشیائی را که متعلق به فرد است، می سوزانند. مرگ یعنی: اصل زندگی که روح نام دارد، برای همیشه بدن را ترک می کند ولی در کنار جسد باقی می ماند... مردگان مانند زندگان زندگی می کنند؛ جهان اموات نقطه مقابل عالم زندگی است. شب مردگان روز زندگان است. شبها به زمین آیند و ملاقات با آنها خطرناک است. جامعه مردگان مانند زندگان به طایفه و قبیله تقسیم می شود. ممکن است مردگان دوباره به شکل انسان در آیند یا بکلی ناپدید گردند. عقیده به زندگی پس از مرگ وجود دارد ولی در هیچ جا آن را لایتناهی نمی دانند و معتقدند که اموات نیز در جهان دیگر می میرند. « (65)

مقصود از «آنی میسم» یا جان گرائی عقیده و آئین کسانی است که در جمیع کائنات، روحی را مستقر می پندارند. این آئین را نخست فتیشیسم می نامیدند... «آنی میسم» را از سایر آئین های ساده بدوی و بت پرستی به سختی می توان مشخص و ممتاز ساخت، چه آنکه در بسیاری از مبادی با هم مشترکند. مثلاً مانا و تابو که در «توتمیسم» از ارکان آن محسوب بوده، در آنی میسم نیز وجود

دارد. ولی در عین حال «آنی میسم» را می توان یک مرحله بالاتر از توتمیسم دانست.

در آنی میسم «ارواح و نفوس» نقش اساسی عالم را به عهده دارند و جهان آکنده و مملو از ارواح و نفوس موزی و مفید است.

جایگاه سحر و جادو در آنی میسم

... سحر و کهنانت در آنی میسم به منزله فنون حربی و نیرنگهای جنگی است که در پرتو آن ممکن است آدمی بر دشمن فائق آید. پیروان آئین ارواح پرستی معتقدند که اگر الفاظ و جملات با صدای بلند و آهنگ خاص تکرار شوند، دارای اثری خاصند! مثلاً اگر با ترتیب مذکور گفته: «طوطی پریده، طیطو پریده، سلوی پریده، بیماری پریده» در رفع بیماری مؤثر است!! و گاه محاکات و تقلید و تفأل و تطیر را مؤثر می دانند، مثلاً ریختن آب را در فضا با آداب مخصوص که به صورت باران سرازیر شود، در آمدن باران مؤثر می دانند! اکثر نقشها و تصاویر مفصوم و نامفهوم و حتی زینت الاتی که مردان و زنان با خود داشتند، انواعی از طلسمات و حرزها و برای مقابله با ارواح موزیه بود. اهالی «فوئزی» (قبائل بومی آمریکای جنوبی و تنگه ماژلان) به ارواح و نفوس فراوانی که همه تاثیرات و انقلابات طبیعت را از آنها می دانند و به زبان بومی خود آن را اوالاپاتو می نامند، معتقدند. اکثر قبائل استرالیائی چون مردم: نوول گینه (جزایر شمالی استرالیا) و نوول زلاند (شرق استرالیا) و... و قبائل بومی آمریکای شمالی و جنوبی چون: یاهایگان و هوپی سری ماکوزی، گیس، کارائیب، سیو، داکوتا، چینوک، تویی، تاراهومار، تاماناکا، تلینکیت، پاتاگان، بوتوکودس، اینکا، اوژیوو، آتاباسک، و بسیاری از قبائل غیر مسلمان افریقا و سایر نقاط دیگر.... دارای عقایدی هستند که نوعی آنی میسم است. مثلاً قبائل

«یاهگان» به موجودات و نفوس نامرئی مرموزی معتقدند که آنها را «کاشبیک» می نامند و به موجودات نامرئی دیگری معتقدند که آنها را «هانوش» می گویند. «فوئزها» برای مقابله با ارواح موزیه معمولاً شبها مسلح می شوند. سیاهان و قبائل «کت دور» (افریقای غربی) جمع می شوند تا با تشریفات خاصی ارواح موزیه را بیرون کنند، گروه کثیری از سیاهان غیر مسلمان افریقا هم اکنون به عنوان حفظ از گزندهای ارواح موزیه و جلب توجه ارواح و نفوس طیبه، خالکوبی ها و تصاویر و نقوشی به صورت طلسمات بر بدن خود نقش می کند. مناسک و آداب و تشریفات آئین آنی میسم و توتمیسم مختلط و همانند است... (66)

اگر چه تاریخ پیدایش این مذهب کاملاً روشن نیست، ولی می توان گفت که آنی میسم قبل از تدوین تاریخ و پیدایش خط در میان ابتدائی ترین اقوام بشر وجود داشته است. آقار باستانی مکشوف برخی از عقاید این مذهب را نشان می دهد. بنیانگذار آنی میسم مشخص نیست. در فرازهای فوق به عقاید و ارکان عقیدتی عملی این مذهب اشاره شد. (67)

عنصر سحر و جادو در: فلسفه آنی میسم

سحر و جادو در آنی میسم از فتیشیسم گرفته شده است. «فلیسین شاله» می گوید: «انسان می تواند همانطور که روی موجودات روحانی عمل می کند، بوسیله اقوال و حرکات مخصوص در طبیعت نیز تأثیر نماید. این نفوذ اساسی را برقرار می سازد که آن را جادو می نامند. سالومون رایناخ می نویسد: «جادوفن و هنر و لشکر کشی جان پرستی است.» این نیرو عبارت است از نفوذ کلماتی که با صدای بلند قرائت و یا به صورت آواز خوانده می شود. مثلاً می توان بیماری را با فرمول زیر معالجه کرد:

طوطی پرواز کرده است،

فاخته پرواز کرده است،
بلدرچین پرواز کرده است،
بیماری پرواز کرده است،

بدویان حوادث را تقلید می کنند و نمایش می دهند.

قبل از اقدام به تاخت و تاز آن را جزء به جزء می کنند یا رقصهای جنگی می کنند و معتقدند در اثر این پیروزی به دست می آورند، اگر خشکسالی ایجاد گردد و باران نبارد، طی مراسم مخصوص آب می پاشند و طبیعت را متوجه می کنند که به باران احتیاج دارند و عقیده دارند با این عمل باران می بارد. این اعمال را جادوی تقلیدی می نامند. تصویر دشمن را زخمی یا پاره می کنند و تصور می نمایند صاحب عکس را زخمی کرده و از میان برده اند. این کار را جادوی عاطفی می نامند.

بعضی اشیاء مانند دعا، طلسم و درخت کولکن دارای نیروی جادو است. بدبختی را دور می سازد و یا خوشبختی به وجود می آورد... جادو دو قسم است :

یک نوع آن است که رؤ سا و روحانیون عمل می کنند، آن را جادوی نیکو می نامند. نوع دیگر جادوی شر است که جادوگران بی رحم عمل می کنند. جادوگران موجب بیماری و مرگ می گردند و بدون اینکه متوجه باشند، مرتکب جنایت مهمی می گردند. جادوگر دشمن خطرناک جامعه است ؛ بایستی همیشه ضد او رفتار کرد. اسرار زندگی را از او مکتوم داشت. پشم و مو و مدفوع و آنچه را که مربوط به بدن انسان است، پنهان کرد. برای باطل ساختن عمل جادو نماینده مذهبی ضد جادو بکار می برد. به وسیله آزمایشی که آن را اوردالی می نامند، خوب از بد تشخیص داده می شود. در آفریقای استوایی به

متهم سم خورنده می شود و در صورتی که مقصر نباشد، سم وی را نمی کشد.»
(68)

آثار و نتایج آنی میسم

فلیسین شاله می گوید: «رسم و نقاشیها و قلم زنی ها که در غارهای فرانسه و شمال اسپانیا به دست آمده، ثابت می کند که ساکنین ما قبل تاریخ این نواحی، دینی نزدیک به کیش توتم و جان پرستی داشته اند. و این غارها معابد و مکانهای مقدس آنان را تشکیل می دهد. آثار مذکور در انتهای غار قرار گرفته و مانند نقاشی مذهبی امروز سیاهان استرالیا در جدار پوشیده از صخره که جایگاه تابوها است، رسم شده است و نزدیک شدن به آنها برای زنان و آنان که محرم اسرار نیستند، ممنوع است. این کارهای هنری برای آرایش و زینت نیست؛ بلکه اعمال جادو است.

با رسم و نقاشی و قلم زنی اشکال حیوانات، مانند فیل سنگی و گوزن و گاو وحشی و اسب، بدوی تصور می کند عملی بر روی آنها انجام داده است. بدوی حیوانات را زخمی رسم می کند، برای اینکه به آسانی بتواند بر آنها دست یابد. البته این عمل مخصوص جنس نر است؛ زیرا جنس ماده نسل و نژاد آینده را تأمین می کند و بایستی محترم بماند. در غارهای «توک دو دوبر» یک جفت گاو وحشی که در روی خاک رس قلم زنی شده است، کشف کرده اند که شصت سانتیمتری درازی دارد. در جلو ماده و در عقب نر روی پنجه های عقب نیمه ایستاده است. پسران کنت بگوئن که کاشفین امور ما قبل تاریخ هستند، در این غارها آثاری از رقاصان و رقاصگان یافته اند که بیست تا بیست و پنجهزار سال در خاک رس ثابت مانده است. رقصها، آوزها، موسیقی ها، اعمال جادو و بعضی از جواهرات بایستی قاعدتا ظلم باشد. زیور و زینت آلات و شکافها و برشها و قطع اعضا و خالکوبی از علائم مربوط به توتم است که برای تشخیص

طایفه و قبیله بکار می رود. جان پرستی فرضیات اولیه مطالعات جهان شناسی رابه انسان عرضه می دارد. بدویان سابق و لاحق را تشویق می کند تا به بررسی طبیعت بپردازند. طبق عقاید خودشان ارواح شبیه بخود را زیاد سازند و روح انسانی را از خوی حیوانی خود خارج نمایند.

جادوی «جان پرستی» پایه و اساس و نقاشی و قلم زنی و رقص و موسیقی است که بطور مستقیم یا غیر مستقیم در تمام امور هنری جهان نفوذ می کند. به طوری که هنرهای اولیه از جادو ناشی می گردد و سپس با ادیان تحول می پذیرد. اگر قدری درباره هنر و نقش آن در زندگی بشر فکر کنیم تصدیق خواهیم کرد که جان پرستی ارزش بسیار مهمی در پیشرفت تحولات فکری و هنری بشر دارد».⁽⁶⁹⁾

توتمیسم ؛

مذهب توتمیسم و اصول و ارکان آن

«... معروفترین مذهبی که... همه جامعه شناسان، مستقیم و غیر مستقیم، تحت تأثیر نز جامعه شناسایی آن هستند، مذهب توتمیسم است... توتمیسم معتقد است که قبیله های بدوی و قبایلی که امروز نیز در آفریقا، آمریکای شمالی و استرالیا در بدویت زندگی می کنند، هر یک شیئی یا حیوانی (و بیشتر حیوان) را می پرستند. حیوان یا پرنده خاصی مورد پرستش قبیله قرار می گیرد...»

هر قبیله توتمی دارد و افراد قبیله در مراسم عبادی، در لباس پوشیدن و در آرایش و حرکاتشان می کوشند تا ادای توتمشان را در بیاورند، بشکل او آرایش کنند، لباس بپوشند و... قبیله، خوردن گوشت توتم را برای خودش حرام می داند ولی برای قبیله دیگر، نه... تقدسی که توتم پرست برای توتمش قائل است و همچنین خویشاوندی بی که بین خود و توتم احساس می کند، خویشاوندی

بی است که فرد و افراد، خودشان را زائیده توتم می دانند. پس توتم پرچم جاوید جامعه است که افراد می آیند و می روند، اما جمع و روح جمعی می ماند و تقدسش به دلیل همین جاوید بودن است. مساله دیگر این است که توتم، برای افراد قبیله، منشأ زیبایی نیز هست. افراد قبیله همیشه حرکات او را در رفتار عبادی و دسته. جمعیشان، و به شکل او را در آرایش خود، تقلید می کنند...»

(70)

«... کلمه «توتم» در میان برخی از بومیان آمریکای شمالی چون «انگونکین» متداول بوده. و «ج. لانگ» نخستین کسی است که در شرح سیاحت ها و مطالعات علمی خود که در میان بومیان آمریکای شمالی انجام می داد، کلمه توتم را بکار برد. در قرن 19 جمعی از محققین مانند «بالدوین اسپنسر و «گلین» و «استرهلو» به کاوش و تحقیق در معتقدات اقوام ابتدائی استرالیائی... عقایدی شبیه به عقاید توتمی بومیان آمریکا، با مناسک و اعمال در آنجا یافته، بلکه دیدند در استرالیا آئین توتمی به صورت ابتدائیش محفوظتر مانده، و بالاخره این نوع آئین را چه در استرالیا و چه در آمریکا و چه در آفریقا و نقاط دیگر، آئین توتمی یا توتمیسم اصطلاح کردند. مبانی عمده ارکان این آئین ساده، در سه اصل خلاصه می شود: 1 توتم 2 مانا 3 تابو.

1 توتم؛

لفظ توتم به نوعی از موجودات و اشیاء، خاصه حیوانات مخصوصی که اعضا کلان آن را مقدس شمرده و یا طبق نظر برخی از محققین آن را جد خویش نیز تصور می نمایند، گفته می شود. این موجودات از نوع جانوران مانند: گاو میش، عقاب، طوطی، کانگورا، شاهین، کرم درخت، و برخی موارد از نوع نباتات مانند: بوته های چای و گاه بندرت از موجودات بیجان طبیعت چون: باران و دریا یا کواکب می باشند. هر «قوم» و «کلانی» که مثلاً عقاب «توتم» آنها

است، تمام اصناف «عقاب» را مقدس و محترم شمرده و آن را تقدیس می کنند! پیوستگان به یک توتم، همه با هم منسوب بشمار آمده و در حقیقت توتم نشانه قومی و علامت قبیله‌گی و همبستگی نیز بشمار می رود. افراد این جامعه یا «کلان» از سایر کلانها تنها به واسطه توتم مورد تقدیس، مشخص و شناخته می شوند... در آئین توتمی هر یک از قوای طبیعت به توتمی خاص منسوب است! در یکی از قبائل استرالیا آفتاب خویشاوند مرغی به نام «کاکائوس» سفید است.

2 مانا؛

کلمه «مانا» اساساً لغت بومی «ملانزی» (شمال شرق استرالیا) است، و مقصود از آن یک قوه و نیروی بی تعیین است که در همه جا پراکنده و منتشر، و بین همه موجودات بی جان و جاندار، مقدس و غیر مقدس، مشترک است....

بومیان امریکای شمالی نیز به مفهوم «مانا» اعتقاد دارند...

اغلب طوایف و قبائل «استرالیائی» «هاوائی»، «پولینزی»، «نوول هبرید»، «میکرونزی»، «رایاک»، «ایگوروت» و «تائیتی» از این قدرت جهانی و مبدأً واحد معمولاً به «شورپنگا» تعبیر می کنند.

3 تابو؛

تابو نیز اساساً کلمه‌ای پولینزی است و از سال 1886 در مباحث تاریخ عقاید و ادیان به صورت یک اصطلاح در آمده است. مراد از این کلمه اصول و مقرراتی است که به موجب آن بعضی از اعمال و یا اشیاء حرام و ممنوع شمرده می شود و خون آن اعمال محرمه را نیز «تابو» می گویند. گاه «تابو» در مجموع برای مناسک و شرعیات آئین توتمی بکار میرود. این مناسک بر دو قسم اند: 1 سلبی یا محرمات 2 ایجابی یا فرائض. مهمترین مناسک سلبی یا

محرمات، کشتن و خوردن و بی احترامی و لمس کردن و حتی نگاه کردن حیوانات یا گیاهان یا اشیاء دیگری است که «توتم» کلانی محسوب می شوند. کسانی که گاومیش توتم آنهاست، از خوردن گاومیش ممنوع اند. مگر در ضمن مناسک خاصی که باید همه اعضا کلان به عنوان اتصال با توتم خود با تشریفات از گوشت آن بخورند. دیگر از امور ممنوعه کار کردن و حتی غذا خوردن در برخی ایام است که اعیاد دینی آئین توتمی محسوب است. ازدواج با اعضا یک توتم حرام است؛ یعنی هر فردی موظف است با کلان دیگری که دارای توتم جداگانه هستند، ازدواج کند.

دیگر از مراسم سلبی آئین توتمی آنکه: در استرالیا چون بخواهند نوبالغی را عضو کلان سازند و به آئین توتمی خود وارد کنند، نخست او را وامی دارند تا مدتی عزلت گزیند و از دیدار زنان و کسانی که هنوز به جمع اهل دین در نیامده اند، خودداری کند و بهتر آنکه در جنگلها بسر برد. در این حال، اکثر خوراکیها بر وی حرام است، و آنهایی نیز که حلال است، خود نباید به آن دست برد؛ بلکه مربی مخصوص به مقداری ضروری در دهانش می نهد تا سد رمقش شود. گاه سخت ترین امسکاکها بر نو بالغ تحمیل می شود. و بالاخره پس از طی این دوره عزلت و ریاضت... به عقیده آنها یک نوع صفا و روحانیتی در نو بالغ پدید می آید که حق شرکت در مجامع دینی را پیدا کرده و عضو کلان توتم معینی می شود.

دیگر از محرمات آن است که گروههایی که «آدم خواری» میان آنها رواج دارد، از خوردن کسی که عضو کلان توتم است اجتناب می کنند؛ و به عبارت دیگر، خوردن عضو کلان یک توتم، بر اعضا دیگر حرام است.

فرائض و واجبات آئین توتمی

اما مناسک ایجابی یا فرائض آئین توتمی: از جمله منعقد ساختن جشن بزرگی در اوائل فصل بهار و مقارن شروع باران می باشد که «اینتی شیوما» نام دارد. در این جشن تمام افراد کلان باید برهنه و عریان شده، در نقطه ای که پر از سنگ و کلوخ است، گرد آیند و به اعمال مختلف از جمله به جستن ها، پایکوبی ها، آوازاها و افشاندن غبارگلهها که در نظر آنها موجب افزایش برکت و نسل است. مشغول شده و پس از انجام این مقدمات، همگی برای خوردن حیوان مقدسی که در غیر این موقع، لمس آن نیز حرام است، جمع شده و از آن تناول کنند تا با آن، اتحاد و اتصال حاصل کنند. در آئین توتمی، اعضا کلان، همه یکسان نیستند، بلکه مردان از زنان برتر و ارجمندترند و پیران بر جوانان فضیلت دارند. آداب و عقاید کوچک دیگری نیز در قبائل گوناگون آئین پیروان توتمی وجود دارد. مثلاً قبیله «پورو» معتقدند: اگر کودکی مریض شود؛ باید پدرش داروی لازم را بخورد و با این کار، فرزندش معالجه می شود، و یا برای موی سر و ناخن و گیسوان و خون، یک نوع قداست مذهبی قائلند. ⁽⁷¹⁾

تحلیل فلسفی انسانی توتمیسم؛

«از ویژگیهای مذهب توتم پرستی و مذاهب بدوی مثل فetišیسم و آنی میسم یا پرستش ارواح بی شماری که سراسر جهان را پر کرده و در همه اشیاء و پدیده های طبیعت جا دارند، یکی این است که بر حسب رابطه انسان با توتم (در توتمیسم) و رابطه انسان با فتیش (در فتیشیسم) و رابطه اشیاء با آدمها و با روح (در آنی میسم) دنیا و همه اشیاء را تقسیم می کردند به «ساکره» یعنی چیزی که مقدس و متبرک است و «پروفان» یعنی چیزی که مقدس و متبرک نیست... بنابراین اصل اعتقاد به نیروی مقدس و شوم و آثار بد و خوبی که در ذات و

زندگی انسان دارد، انسان را به یک سلسله اصول و اعمال و احکام خاصی وامی داشت؛ بدین معنا که ترس و گریز یا امید و حرمت را در آنان برمی انگیزد و کوششها و مقدماتی را که برای آمادگی و پذیرش خود و جلب یا تسخیر آن قوا و اثرات غیبی ضرورت داشت، موجب می شد. و از اینجاست که مسأله عبادت و مراسم و اعمال دینی، نظام خاص و تعلیمات روحی و فکری و اخلاقی و اجتماعی و مذهبی و بالاخره ریاضت، لازمه اش تحریم یک سلسله اعمال یا استعمال برخی چیزها و پرهیز از بعضی محرمات است که نامشان «تابو» است.

تمام اشیاء عالم دارای روح خاصی است که نامش «مانا» است. «اسپنسر» می گوید: از یک بدوی پرسیدم این فetišها را چرا این قدر نگاه داشته ای و با حرمت بر روی آنها دست می کشی و به چشم می مالی و از آنها تبرک می جوئی، مگر این چیست؟ چرا به این جادوگر یا به این فرد مقدس جامعه تان... دست می کشی و لباس یا زانوی او را می بوسی و به او احترام می گذاری و..؟

می گوید: توی اینها «مانا» است... می بینم که وقتی ملتها کوچک می شوند، شخصیتهای بزرگ هم ارزشهای خود را در ذهن آنها از دست می دهند و ارزشهای متعالی آنها مجهول می ماند و چون ملت این ارزشها را نمی شناسد، ارزشهایی را که می شناسد، می تراشد و به آنها نسبت می دهد... در جامعه های فetišیسم، آنی میسم و توتمیسم، نیرویی هست به نام «شورینگا» که فقط عده خاصی در جامعه آن را دارند و اینها «روحانیون» اند که به کمک این نیرو می توانند در ارواح و قوای مرموز نفوذ کنند و اعمال و مراسم و اوراد مذهبی را انجام دهند و مردم را از مذهب مرتبط کنند و در آخر، مراسم عبادی و

ریاضتهای مختلف و مراسم دستجمعی دینی و نذرها و وقفها را انجام دهند. پس اینها واسطه های مقدس میان عوام مردم و قوای غیبی و مظاهر دینی هستند و علت این امتیاز طبقاتی و نقش اختصاصی و انحصاری شان خصوصیت ذاتی شان است که صاحب قوه «شورینگا» هستند و حامل روح مقدس.» (72)

به نظر می رسد چنین باوری بدوی در تاریخ حیات انسان باعث شده تا در کنار دو ضلع «زور» و «زر»، ضلع «تزویر» هم شکل بگیرد و عامل «استبداد سیاسی، دینی» و مایه «جهل» و «جور» در تاریخ بگردد.

تحلیل خصوصیات مشترک ادیان بدوی در ذهن انسان ابتدائی؛

1 مذهب، معنی داشتن هستی را اثبات می کند. در همه این مذاهب، حتی خرافی ترین و منحطترین مذهبی که بشر داشته است مانند پرستش فتیش یا ارواح خبیثه و طیبیه ای که در تمام اشیاء وجود دارند و در زندگی مؤثرند....، احساس مذهبی معنی داشتن هستی نهفته است، یعنی جهان بینی مذهبی یک جهان بینی مثبت است.

معنی داشتن هستی یعنی نفی عبث و پوچی...

2 اعتقاد به غایتی نهائی در جهان، انسان و تاریخ، یعنی این که مذهبی در همه اشکالش معتقد است که من، قبیله ام، نوع بشر و هستی برای چیزی آفریده شده اند. این غیر از معنی داشتن است و بدان مفهوم است که هم طبیعت و هم تاریخ (یعنی نوع بشر) و هم «من» به عنوان یک «فرد» در همه مذاهب، جهان، انسان و همه امور به خوب و بد، زشت و زیبا، پلید و مقدس تقسیم می شوند.... ترتیب، بر اساس ملاک های مذهبی، حال هر چه باشد (توتم، خون، روح) انسان ها تقسیم می شوند به انسان پلید و انسان پاک.... بنابراین در ابتدا چنین

بوده و در حال حاضر هم هست، منتهی نوع تقسیم بندی بر اساس تکامل بشری فوق می کند.

4 تقدس در عالم؛.. هر جا و در هر فکری که مفهوم تقدس وجود دارد. یک شیئی خصوصیتی غیر از همه اشیا و خصوصیت ها دارد که حرمت آدمی و نوعی احساس ستایش خاص آدمی را در برابر خودش به وجود می آورد...

5 تقسیم همه اشیا و امور و واقعیتهای به محسوس و نامحسوس؛ این مسأله خیلی مهم است که در آغاز در ذهن انسان به وجود می آید. انسان بدوی نیمه وحشی یا تمام وحشی بلافاصله معتقد می شود که جهان تقسیم می گردد به آن چیز که محسوس است و آن چیز که نامحسوس است، یعنی پشت این محسوس ها، نامحسوسی هائی وجود دارد. حال این نامحسوس ها چیستند، این به مذاهب مربوط است....

6 روح اجتماعی بودن دین؛... یعنی مذهب نقش عظیمی در تکامل و تقویت و حفظ و تقدس جامعه و روح اجتماعی داشته است.

7 بین المللی بودن خصوصیات دین؛... بین المللی بودن خصوصیت دین است. بین المللی بودن یعنی ماوراً قومی بودن مذهب و ماوراً قومی بودن، یعنی ملی نبودن مذهب یعنی انسانی بودن مذهب، یعنی اینکه مذهب یک تجلی نوع انسان است، نه تجلی جامعه قومی یا اقتصادی یا اجتماعی خاص.

8 وحدت انسان و طبیعت و روح هستی؛ یعنی ایجاد جهان بینی متجانس، در احساس مذهبی همیشه بین انسان و طبیعت یک خویشاوندی به شکل های مختلف (خرافی یا غیر خرافی) ایجاد می شود و این دو بار با آن کانون معنوی جهان به نام خدا یا قوای مرموز ماوراً طبیعی و به یک معنا غیب، این پیوند را برقرار می کنند. یعنی در همه مذاهب، انسان، طبیعت و خدا، هر سه در یک

جهان بینی متجانس و هماهنگ شکل می گیرند... احساس مذهبی همیشه در زیر این پدیده های متفرق و رنگارنگ و نامتجانس وحدتی جستجو می کند و همه اینها را به یک قطب، یک واحد خاص یا چند واحد خاص تحویل می کند...

9 دغدغه و تلاش و میل به اتصال؛... انسان همواره در زندگی خود دارای یک دغدغه مذهبی است. آن دغدغه حتی بیش از مسأله تقدس شاخصه احساس مذهبی است.

مذهب همواره انسان را مانع می شده است که در قالبهای موجود زندگی و بینش خود آرام بگیرد و همواره او را به یک تلاش و اضطراب دائمی در جستجوی حقیقت یا حقایق یا اسرار وادار می کرده است. بنابراین همیشه ناآرامی، اضطراب، دغدغه دائمی، عشق به اتصال و میل شدید روح انسان به طرف کانون نامرئی وجود داشته است...

10 اعتقاد به تسلط و ترقی و تعالی و حرکت؛... مذهب عامل حرکت و پیشرفت و تکامل بوده، یعنی به هر حال مذهب داشتن در هر ذهنی، نایستادن در آن چه هست، و تازیانہ ای دائمی در روح و در زندگی و در قالبهای موجود برای اتصال به «برترین» بوده است و بر خلاف آنچه می گویند که فئاتیسم مذهب اصولاً انسان را راکد و عاجز بار می آورد، می بینیم که «انسان اولیه» را معتقد و وادار می کند که تو با تسخیر «مانا»، تسخیر قوای مرموز و تسخیر ارواح که نمایندگان نیروهای طبیعت هستند، می توانی به «کمال» برسی و در خود قدرت تازه و روح تازه ای به وجود آوری، و بدین وسیله استعدادهایی که در تو نبوده، در تو حلول می کند. بنابراین، این ایمان بزرگ انسان به استخدام نیروهای طبیعت، جزو خصوصیات اعتقاد دینی بوده است.

11 مفهوم مسئولیت ؛ اعتقاد به خودسازی، اعتقاد به اراده در انسان... در همه فرمهای مذهبی وجود دارد. بنابراین من با اتصال به نیروهای غیبی و برتر و رسیدن به تقدس و «مانا»، می توانم سرنوشتم را تغییر بدهم و پیش بروم. بنابراین انسان مجبور نیست ؛ انسان در همه مذاهب اراده دارد که به وسیله تسخیر یا جلب نیروهای «خیر»، خود را دگرگون کند و با «شر» مبارزه نماید...

12 نفی تضاد و عدم اعتقاد به تضاد و عبث ؛... یعنی هر کس به هر مذهبی معتقد است، تاریخ را مجموعه حوادث متفرق و تضادفی نمی داند، بلکه آن را یک جریان پیوسته معقول و منطقی می شمارد که در آن نوع بشر از جایی شروع کرده، مراحل را می گذراند و به جایی که سرمنزل مقصود تاریخ و نوع بشر است، خواهد رسید...

13 اعتقاد به اصل تضاد؛ اصل مبارزه و جنگ و وجود یک نوع بینش جدلی... جهان بینی مذهبی یک جهان بینی جدلی است

... (نبرد مذهب علیه مذهب ؛ پیکار طولانی انسان و تاریخ.)

14 علیت ؛ تحلیل منطقی عالم ؛ همین قدر که یک انسان بدوی اعتقاد دارد که مثلا یک شیء خاص در اثر فلان شیء یا بهمان روح، چنین تغییری کرده است، ... یا فلان قدرت «تابو» جانش را گرفته است، معلوم می شود که احساس مذهبی، ذهن او را به دنبال رابطه علت و معلول در عالم می کشاند...

15 اصل بقا؛ اینکه «روح همیشه بر می گردد»، اصل بقا را نشان می دهد...

این عقیده که روح از یک بدن می رود و در بدنی دیگر و حیوانی دیگر بر می گردد، مزخرف است، اما یک حقیقت بزرگ در این فکر وجود دارد و آن اعتقاد به جاودانگی انسان است و اینکه مرگ پایان وجود نیست...

16 وسعت جهان بینی ؛ وقتی فرد معتقد به مذهب می گوید که پشت این پدیده های محسوس، ارواح و اسرار دیگر و مسائل غیبی هست، جهان بینی او گسترده تر از چیزی است که می بیند و از آن بیشتر می بیند و بیشتر می یابد. این جهان بینی وسیع را مذهب به او می دهد، یعنی بر خلاف مذهب مادی که آن موقع وجود نداشته) که محصور کردن عالم است به آنچه که محسوس است یا می شود یافت... پس مذهب همیشه ذهن را از علت نزدیک به یک پدیده، به علت های دور دست تر و حتی علت هایی که در حیطه حواس ما نیستند و بالاترند، می کشانده است، و این کاری است که به فلسفه و علم و ذهن و تعقل آدمی گسترش ماوراً محسوس می داده است.

17 «نجات» از آنچه هست، از اسارت «هست» ؛ انسان در هر مذهبی معتقد به این بود که در وضعی که هست، نباید باشد و بر عکس وضعی وجود دارد که باید در آن بسر برد و راهی که از آنچه هست به آنچه باید باشد می رود، اسمش مذهب است. چنین احساسی را فقط انسان دارد و این «احساس» همیشه «مذهب» است.

بنابراین انسان همواره به وسیله مذهب دعوت می شود تا با یک مهاجرت دائمی نوعی ذاتی و با احساس نجات و توسل به نجات، از آنچه که هست خارج شود. از همین مفاهیم نجات و اسارت، آرزوی نجات و تلاش برای نجات است که مفاهیم انحطاط و پیشرفت، بدبختی و خوش بختی در ذهن آدمی به وجود آمده و این همه در تعقل و زندگی و فرهنگ او اثر داشته است....

18 مفهوم نگاه داری و حفظ انسان و حفظ حیات و جامعه ؛ در بسیاری از اعمال و مراسم مذهبی که در همین مذاهب ابتدائی صورت می گیرد، کوشش های فراوانی برای مبارزه با ارواح شر، مذاهب شر و جلب عناصر خیر و ارواح

طبیعه، تغییر در خود آدمی، حفظ فرد و جامعه از قحطی، بیماری، عوامل بشر و نیروهای غیبی که ممکن است باعث محو انسان شوند، می بینیم، بنابراین، مفهوم حراست و صیانت ذات و جامعه از بد، در نفس مذهب هست.

19 شناخت و کنجکاوی ؛ وقتی مذهبی اعلام می کند که جز آنچه می بینی، حقایق و اسرار فراوانی وجود دارند ولی نه در زندگی تو و نه در حیات تاریخ نوعیت تو مؤثرند، خود به خود برای آدمی، کنجکاوی شناخت بوجود می آید و این کنجکاوی به نوبه خود، علم را پدید می آورد. همچنین کوشش برای تسخیر آن اسرار است که تکنیک را بوجود می آورد. اگر مذهب نمی گفت : که پشت سر آنچه پیداست ناپیداها فراوان است، کنجکاوی آدمی بوجود نمی آمد. پس کنجکاوی زائیده اعتقاد قبلی انسان به این امر است که آن چیزهای مجهول و غیبی فراوانند؛ و این مبنای مذهب است.

20 عامل استخدام و انتخاب ؛ مذهب در عین حال که همه اصول خود را عنوان می کند، جهان را به نیروهای خیر و شر، عناصر بد و خوب، رفتار بد و خوب، مقدس و «پرو فان» و... تقسیم می نماید و به انسان می آموزد که به وسیله عبادت (در مذاهب اولیه) یا رختهای خاص (در همه مذاهب بعدی به شکل های دیگر) و هم چنین کوشش و فداکاری های فراوان و جهادهای نفسانی می توان این نیروهای طبیعی را استخدام کرد. به او می گوید که آسمان و زمین برایت مسخر شده و همچنین تو می توانی خود انتخاب نمائی.

21 زیبایی و هنر؛ اینها جزء مفهوم و پرستش است و در ذات پرستش وجود دارد... «هنر فرزند دین است» ؛ بر خلاف امروز که عاقش کرده است !!

22 عشق و پرستش ؛ هر احساسی دینی در هر شکلش، عشق و پرستش را در ذات خود دارد، رابطه انسان با معبودهایش رابطه دوست داشتن، عشق

ورزیدن و پرستیدن است. مفهوم این رابطه را در اسامی می که انسان برای خدایانش می گذاشته، می توان دریافت...

رادها کریشنان می گوید: «ما به بنا کردن چنین جهانی و به انجام چنین توطئه و همدستی میان انسان و عشق و خدا دعوت شده ایم و آن عشق مذهبی است که همواره از فطرت آدمی می جوشیده است و همواره آدمی را به حرکت و کمال واداشته است؛ همان چیزی که مذهب می گوید. اگر این مذهب در مسیر حرکت جهان و ترقی و تعالی مردم باشد، چرا با آن مبارزه کنیم؟ باید به آن متوسل شویم تا نیروئی را که همواره در تاریخ حرکت می بخشیده است، در مسیر زندگی وادار کنیم تا حرکت و کمال آدمی را تسریع کند.» (73)

بنابراین مذهب در ابتدائی ترین شکلش، اصولاً یک غریزه، یک جوشش و کوشش است، مذهب یک نیاز ذاتی است. اشکال کار آنجائی است که از حالت ضرورت و نیاز خارج شود و در خدمت قدرت سیاسی (زر + زور) قرار گیرد و عامل سرکوب و خفقان و نابودی حرث و نسل انسانی گردد.

کتاب شناسی :

انسان و علوم طبیعی ن. ک : آ. ای. اپارین / حیات : طبیعت، منشأ و تکامل آن. ترجمه هاشم بنی طرفی. چاپ ششم. تهران. 1358. + آ. ای. اپارین / پیدایش و سیر تکاملی حیات. مصطفی مفیدی. تهران. 1358. + آ. ای. قاراپوین / پیدایش انسان و عقاید داروین. ترجمه عزیز محسنی. تهران. 1354. + چگونه انسان غول شد / 3 جلدی /

این دیدگاهها مقایسه شود با: دکتر یدالله سحابی / خلقت انسان. چاپ سوم. تهران. 1351.

ادیان بدوی : دیوید سن / تاریخ آفریقا، هرمز ریاحی فرشته مولوی تهران.
1358. + جان ناس / تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران.
1354. چاپ سوم. + فلیسن شاله / تاریخ مختصر ادیان بزرگ، ترجمه منوچهر
خدایاری محبی، تهران. 1355. + ویل دورانت / تاریخ تمدن، جلد دین، تهران.
1351 + بازارگاد / تاریخ فلسفه سیاسی، 3 جلدی، تهران. 1358. + دکتر علی
شریعتی / تاریخ و شناخت ادیان، 2 جلدی، تهران. 1359.

ادیان و مذاهب مصر باستان

گزیده ای از تاریخ و جغرافیای مصر باستان

«مصر مأخوذ است از نام «محمد بن مصرایم بن سام بن نوح»...» !!

یاقوت / معجم البلدان 137.

«اسامی که به کشور «مصر» در طول مرور اعصار نهاده اند، از «چهل و دو نام» افزون تر است...».

جان ناس / تاریخ ادیان 36.

مصر، یکی از کهن ترین سرزمینهای مسکونی جهان می باشد که آثار عصر حجر در آن فراوان دیده می شود. در حدود شش هزار سال قبل از میلاد، مهاجران آسیائی با خود گیاهان و حیوانات اهلی و اصول و روشهای فنی عصر نوسنگی را وارد سرزمین مصر سفلی (در شمال) کردند. تاریخ نشان می دهد که مصریان در چهار هزار و پانصد سال قبل از میلاد از مس استفاده کرده اند. فلز مس ابتدا در سرزمین مصر کشف گردید. در مصر علیا (در جنوب) اندکی دیرتر یک نوع تمدن نوسنگی عقب مانده تری به وجود آمد که تا اندازه ای شباهت با تمدن مصر سفلی داشت. اگر چه اجداد مصریان سفلی و علیا از آسیای جنوب غربی آمده بودند، ولی به احتمال قوی آنهائی که در دلتای رود نیل سکنی داشتند، از سرزمین سینا عبور کرده و آن دسته که در مصر علیا مقیم شدند، از طریق دریای سرخ و ناطق آفریقای شرقی خود را به آنجا رسانده بودند. مصر سفلی در چهار هزار و پانصد سال قبل از میلاد دارای حکومت واحدی شد و در سال 4250 ق. م. مصر علیا را زیر سلطه خود در آورد. در سال 4000 ق. م. این دو ناحیه از یکدیگر جدا شدند و هر کدام دارای حکومت مستقلی گردیدند.

در سال 3300 ق.م. حکومت مصر علیا بر حکومت مصر سفلی غلبه کرد و بدین سان نخستین فرعون مصر پدیدار شد. در سال 2300 ق.م. این امپراطوری یک پارچه فرعونی دچار هرج و مرج شد. در سال 2600 ق.م. اهرام سه گانه مصر برای خوفو فرعون زمان ساخته شد. در طی سالهای 1580 تا 2242 ق.م هفتاد پادشاه بر مصر حکومت کردند. در قرن سیزدهم ق.م یکی از قدرتمندترین فراعنه مصر رامسس دوم (فرعون معاصر با موسی (ع) بر آن خطه حکم می راند. در همین ایام بود که «موسی بن عمران» پیامبر اولوالعزم الهی فرمان یافت تا دعوت خویش را آشکار کند. موسی و قومش بنی اسرائیل بر اثر فشار فراعنه مصر به فلسطین مهاجرت کردند. از سال 525 تا 404 ق.م مصر مستعمره ایران بود. کمبوجیه پادشاه هخامنشی مصر را فتح کرده بود. در سال 405 ق.م یکی از اعقاب فراعنه، به نام «امیرته» مصر را از اشغال ایران رهانید. در سال 342 ق.م در عصر سلطنت اردشیر سوم، سپاهیان ایران دوباره مصر را اشغال کردند. در سال 322 ق.م اسکندر به آسیای غربی و متصرفات ایران حمله کرد و مصر جزء فلمرو مقدونیان شد. در سال 304 ق.م بطلمیموس یکی از سرداران اسکندر، خود را پادشاه مصر اعلام کرد؛ سلسله «بطالسه» تا سال 30 ق.م دوام آورد. در این سال امپراطوری روم بر مصر غلبه کرد. در سال 615 میلادی خسرو پرویز پادشاه ایران بر مصر دست یافت. در اواسط نیمه اول قرن هفتم میلادی مصر به دست مسلمانان افتاد (سال 19 21 هجری / 640 تا 642 میلادی). و از آن پس تاکنون، مصر همچنان مسلمان مانده و اینک در قلمرو سرزمینهای اسلامی است.⁽⁷⁴⁾

«اگوست کنت» فیلسوف و جامعه شناس فرانسوی در رابطه با مراحل تکامل شعور دینی انسان بدوی می گوید که تمام این مراحل سه گانه (یاد شده در

صفحات قبل) را می توان در دین و مذهب مصریان قدیم یافت. دین مصریان از توتم پرستی و آنی میسم شروع می شود، و دوران شرک را می گذراند و به دوران یکتا پرستی می رسد. بنابراین می توان گفت: که مذهب مصریان محصول بیش از چهل قرن تحول و دگرگونی اجتماعی است که در آن کشور در برخورد با آفریقائیان و سامیان و... صورت گرفته است. (75)

تا قرن نوزدهم اطلاعات دانشمندان در رابطه با تاریخ مصر و ادیان و مذاهب مردم آن سامان منحصر به نویسندگان قدیم یونان و لاتین بود. مورخانی همچون: هرودت (قرن 5 ق. م)، دیودور، و...

هرودت می گوید که مصریان، مذهبی ترین مردم جهان می باشند. در قرن نوزدهم علم مصر شناسی پیشرفت فراوانی کرد و آثار باستانی فراوانی کشف شد. این آثار حکایت از پیشینه پرستش در مصر دارد. (76)

ادیان باستانی مصر؛

در نواحی مختلف مصر قدیم، خدایان فراوانی با روشهای ویژه ای پرستیده شدند.

تعداد این خدایان به حدود دو هزار معبود می رسد:

هوروس، توت، باستی، ایزیس، خنوم، آمون، رع، اوزیریس، سبک، آنوبیس و... (77)

نخستین مظاهر خدایان مصری در صورت حیوانات پدیدار می شد. هر اجتماع «نوم» را یک حافظ خاصی از نوع جانوران نگهبانی می کرد. این نمونه ای از پرستش طبیعت در قصبات و شهرهای مصر است. مثلا در شهرهای ابی دوس و تنیس، «شغال» را می پرستیده اند، در «فیوم» «تمساح» معبود خلق بوده و در «تبس» خدای «آمون» به صورت «قوچ» جلوه گر می شده است...

ظاهرا این چهارپایان و پرندگان را محض صفات حیوانی ایشان نمی پرستیده اند؛ بلکه از آن جهت که برای آنها قوای انسان یا مافوق انسانی قائل می شده اند، مورد احترام خود قرار می دادند، زیرا به عقیده آنان، صفات خدائی در انسان یا در حیوان به ظهور می رسد و از این رو باید در هر دوی آنها نمودار گردد. در نتیجه برای خدایان خود تن انسان و سر حیوان یا بالعکس، تصور می کرده اند، زیرا در این مظهر که ترکیبی از آدم و جانور است، خدایان بیشتر جلوه گر می شوند. برای خدای «کونومو» که او را خالق کل موجودات می دانسته اند، شکلی مرکب از بدن انسان و سرقوچ درست می کرده اند که با دستهای انسانی، چرخ آفرینش را به حرکت می آورد. همچنین برای خدای «انوبیس» حافظ و هادی مقابر و اموات، جسمی از پیکر «انسان» و سری از «شغال» می ساختند...

(78)

این خدایان هر یک به جای خود حاکی از یک سلسله تحولات تاریخی مذهبی است که در عین حال تغییرات و تبدلات سیاسی را هم نشان می دهد... مثلاً وقتی که در سلطنت سلاله اول فراعنه دو قسمت مصر علیا و سفلی با هم آمیخته و متحد گردیدند، «هوروس» که خدای ناحیه دلتا بود، با خدیا «ست» که معبود ناحیه مصر علیا بود، همچنان به جنگ و خصام خود ادامه می دادند...

(79)

روح دینی در مصر قدیم به اندازه ای قوی بود که مصریان تنها به پرستش مصدر زندگی بسنده نمی کردند. بلکه هر یک از صور مختلف زندگی را نیز می پرستیدند. پاره ای گیاهان (مانند «پیاز») در نظر آنان مقدس بود، درخت «خرما» که در سایه آن در وسط صحرا آرام می گرفتند و «چشمه» آبی که در واحه ها عطش ایشان را فرو می نشاند، «بیشه» ای که در مجاورت آن به یکدیگر برخورد می کردند و به آسایش می رسیدند، و «انجیر» بیابانی که به

صورت عجیبی در میان شنهای صحرا رشد می کرد و بار می داد، همه به عللی که فهم آنها دشوار نیست، در نظر ایشان از چیزهای مقدس بشمار می رفت و مردم ساده مصر تا اواخر ایام تمدن خود برای این مقدسات چیزهایی از قبیل «خیار» و «انگور» و «انجیر» نیاز و قربانی می کردند. حیوان خدایان، در میان مصریان بیش از گیاه خدایان، رواج داشت و فراوانی این گونه خدایان به اندازه ای بود که معابد مصری، حالت نمایشگاهی از حیوانات گوناگون را به خود می گرفت. مردم مصر بعضی از حیوانات را مقدس می شمردند... هر شهری حیوان مقدس جداگانه ای داشت... حیوان مقدس علائمی داشت که کاهنان می دانستند و آن را می شناختند. اگر کسی حیوان مقدسی را می کشت، به قتل می رسید. پرستش این حیوانات تا قرن اول قبل از میلاد به طول انجامید.

در قرن ششم قبل از میلاد که «کمبوجیه» پادشاه ایران به مصر حمله کرد. در جلوی سربازان خود تعدادی گربه و لک لک قرار داد. مصریان به پاس احترام این حیوانات تیراندازی نکردند و از ایرانیان شکست یافتند...

پاره ای از اوقات، «زنان» را به عنوان همسری تقدیم این خدایان می کردند... مطابق گفته «پلوتارک» در مندرس زیباترین زنان را برای همخوابگی حیوان مقدس تقدیم می کردند. سدر بلوم می گوید: خدا قبل از اینکه نقش انسان را بپذیرد، معمولاً به شکل حیوان تجسم می یابد و در نظر بدوی، حیوان از انسان اسرارآمیزتر است. و هیچیک از مراسم این حیوانات به ثبات و اساس و باطن دین مصری برقرار نمانده است. (80)

دین جان پرستی در مصر قدیم رواجی بسزا داشت. نیروهائی کم و بیش شبیه به ارواح انسانی در طبیعت و ستارگان و خورشید و درختها و روخانه مخصوصاً رود نیل جای داشت. مردم قدیم مصر از چشمه های نیل و دریاچه

های استوائی که اضافه آب آن به این شط می ریزد، بی خبر بودند و نمی دانستند که در نقاط بعیده جنوب، بارانهای مرتب باریده، شعب پر آب نیل را بوجود می آورد که از آن جمله در مغرب «بحر الغزال» است....

بدین لحاظ مردم مصر که می دیدند هر سال رود نیل بدون یک قطره باران، بالا آمده از بستر خود سرازیر می شود، آن را معبود خود قرار داده، می گفتند: اشک چشم «ایزیس» الهه، علت طغیان آن می باشد که در مرگ شوهرش اوزیریس می گرید....

سرودی در حمد و ثنای نیل به دست آمده که در ستایش خیرات و برکات آن چنین می گوید:

سلام بر تو باد ای رود نیل که این خاک را به وجود خود آراستی
و با قدم میمنت لزوم خویش حیات را به مصر ارزانی داشتی.
توئی که سرتاسر این سرزمین را سیراب می کنی. ای خالق حبه و پروردگار
ماهی، و خداوند گندم و رویاننده جو....

در مصر مانند همه جا، دین با جادو همراه بوده است. مصریان جادو را می شناختند و به آن عمل می کردند. طلسم و مجسمه های درمان بخش وجود داشت. این مجسمه ها وسایل وردخوانی ضد مار و عقرب بشمار می رفت. اگر کسی را جانوری می گزید، برای معالجه روی سر مجسمه آب جاری می ساختند. آبی که از روی متون حکاکی شده روی مجسمه می گذشت، دارای نیروی درمانی می گردید.

بیمار آب را می آشامید و شفا می یافت. ⁽⁸¹⁾

فراعنه: پادشاهی که سلطنت مصر سفلی و علیا او را مسلم بود، فرعون نام داشت. این کلمه از پیراویبی آمده که به معنی «مقام دوگانه» می باشد. فرعون

تحت حمایت خاص خدایان مخصوصا هوروس قرار داشت و پرتوی از خورشید بشمار می رفت. فرعون خدای خورشید (رع) و پسر خدا و بالاخره خدا بود؛ از این جهت فرعون را مانند خدا می پرستیدند و معابدی بر پاداشته او را پرستش می نمودند. تصویر «فرعون» در آثار پاینده مصر علائمی دارد که از مقام الوهیت او خبر می دهد؛ مثل «قرقی» که مظهر هوروس می باشد، و قرص خورشید که در میان دو شاخ قرار گرفته ورع را مجسم می نماید. هر کس به فرعون نزدیک می شد، سجده می گذارد، چنانکه گوئی به حضور خدا می رود. بامدادان چون فرعون برخاست، همچنان که خورشید طالع را درود می فرستادند، به او نیز تحیت می گفتند؛ از این قبیل :

طلعت خود را به سوی من بازگردان ای آفتاب طالع که عالم را به نور جمال خود روشن می کنی وای قرص پسر فروغ که ظلمت را از سرتاسر مصر نابود می سازی. تو پدرت را مانی که در فضای آسمان طلوع کرده است ؛ چون سر برمی داری، روشنائی خود را به دنیا پخش می کنی ؛جائی نیست که از جمال طلعت تو محروم بماند...

فرعون دو تاج بر سر داشت و دو جادوگر بزرگ نیروی خدائی را به او وارد می کردند..... (82)

معابد؛

معابدی که مراسم عبادت خدایان مصری در آن به عمل می آمد، «خانه خدایان» نام داشت. این بناها که پناهگاه این گونه موجودات ابدی بود، با سنگ ساخته می شد. معبد آمون در تب مربوط به عهد رامسس سوم ک پنج مرتبه بزرگتر از استان سن در فرانسه بود. در عهد آنتونیا چهارم و دو معبد سراپیس وجود داشت. «روحانیون» بسیاری در این معابد خدمت می کردند که گاهی

دارای ثروت بسیاری می شدند، مخصوصاً روحانیون «آمون» قلمرو بزرگی در اختیار داشتند و در غارت مردم مستعمرات شرکت می کردند. در عهد رامسس سوم ثروت امون شامل 235000 هکتار زمین و 81000 غلام و 5000 مجسمه و 421000 رأس چهارپایان اهلی بود. مراسم روزانه معابد، نگاهداری و آرایش و پوشش خدا و مخارج تغذیه آن برای پادشاه عایدی سرشار داشت. مراسم دسته و راه پیمائی با آواز دسته جمعی نیز در دین مصریان قدیم معمول بود. هرودت می نویسد: این مراسم را در شب انجام می دادند و در روی دریاچه سائیس در بعضی اعیاد به یاد «اوزیریس» نان قندی می خوردند....

منزل کهنه (کاهن ها) و خدمتکاران و انبار و سر طویله و جایگاه حیوانات قربانی همه در داخل آن محوطه قرار داشت و از مجموع این ابنیه، شهر کوچکی تشکیل می شد شبیه بعضی از دیرهای بزرگ اروپا در قرون وسطی. در وسط این محوطه فضائی مخصوص عبادت بود و خیابانی سنگ فرش با دو رده «ابوالهول» بدانجا منتهی می شد. در مدخل معبد دری بود و از دو جانب آن، دو برج بزرگ به شکل «هرم» ناقص و مستور از صور برجسته و کتیبه، در جلوی مدخل معبد نقش طوطی از سنگ سماق یک پارچه سر به آسمان می کشید که «مسله» نامیده می شد. مجسمه های قوی هیکل فرعونی که بانی معبد بود، در مدخل معبد از دو سو گذشته می شد. دیگر از اسباب زینت سر در معبد، ستون هائی بلند بود که پرده های بیرق در نوک آن حرکت می کرد. چون از مدخل معبد می گذشتند، به حیاط اندرونی وارد می شدند که دالانهای ستون دار داشتن و مراسم روحانی را در آنجا به عمل می آوردند. پس از آن تالارها بزرگی پیدا می شد که چندین رج ستون سقف آن را نگاه می داشت. این تالارهای منشأ عمارات چهل ستون گردیده است. مراسم مهمه مذهبی در این تالارها اجرا می

شده و در آنجا بوده است که خداوند در نهایت هیمنه و طمطراق بر روی تختی کشتی مانند در نظر مؤمنین تجلی می نموده است. هر چه بیشتر به اندرون معبد نزدیک می شدند، از عده کسانی که حق جلو رفتن داشتند کاسته می شد و به همین نسبت بر غلظت می افزود تا آنکه به خلوتگاه راز می رسیدند که در آنجا هیکل خداوند آرام داشت و سیم و زرنگاری های آن پرتو می انداخت. در این تالار کسی را حق دخول نبود جز کاهنان عالی مقام که از اسرار ملکوت و ناسوت و دنیای دیگر چیزی برایشان مکتوم نبود. زیباترین خرابه هائی که باقی مانده، از معابد «کرنک و الاقصر» (در حمل شهر تب) و معابد زیرزمینی «اپیسامبول» (بین دو شلاله اولی) و معابد جزیره «فیله» (محاذی شلاله اول) می باشد. شاید خرابه های کرنک و الاقصر عظیم ترین خرابه های دنیا باشد. چهل ستون معبد آمون در کرنک 100 متر طول و 50 متر عرض دارد بطوری که کلیسای نوتردام دویاری (پاریس) یک پارچه در آن جا می گیرد. این تالار را 144 ستون به 16 ردیف نگاه می داشت. ستون های دو ردیف اول که از سایرین بلندتر است، 24 متر ارتفاع و 1 متر عرض داشت. قطر هر یک از این ستونها به اندازه ستون واندوم پاریس بوده است. معبد زیرزمینی اپیسامبول نیز مانند خرابه های کرنک و الاقصر در آغاز شوکت و اقتدار تب ساخته شد. بانی آن رامسس دوم بود چهار مجسمه عظیم الجثه رامسس ثانی که در حدود بیست متر طول دارد و در سنگ تراشیده شده و مدخل معبد را دهد تمثالهای دیگری از رامسس ثانی که به شکل اوزیریس در آمده، به ستونهای تالار بزرگ زیرزمینی تکیه کرده است.

اما معابد جزیره فیله اغلب در اوان سلطه یونان و روم ساخته شده، ولی دنباله سنن محکم قدیم را رها نکرده است. این معابد آخرین شاهکارهای هنرنمایی مصر شمرده می شود. (83)

پس از مرگ ؛

اگر چه در دین مصریان قدیم عقیده به بقای پس از مرگ وجود دارد، ولی گاهی تاریک و مبهم به نظر می آید.

برای روشن ساختن این گونه تصورات باید به ذکر اصول زیر پرداخت :
انسان زنده در حالی که یک فرد است، دارای یک جسم و یک سایه و یک تصویر و یک نام و یک روح (با) و یک جفت یا همزاد به نام (کا) می باشد که در زندگی پس از مرگ نقش مهمی را عهده دار است. جسد را نباید قطعه قطعه و ناقص کرد؛ بلکه لازم است از آن مراقبت و محافظت به عمل آید. از عصر نتولی تیک مرده را در مقبره امانت می گذاردند؛ صورت به طرف خانه قرار می گرفت تا بتواند اولاد و کسان خود را تماشا کند، دست غالباً به سمت دهان و مقداری دانه های گندم در اطراف سر قرار داشت. پس از مرگ جسد را خالی و خشک کرده، مومیائی می کردند، سپس آن را در بنای مجلل آرامگاه که خانه ابدی است، می گذاردند. اهرام، مدفن فراعنه امپراطوری قدیم بود... چون تصویر معادل حقیقت بود، زندگی مرده را با گذاردن مجسمه اش در قبر تضمین می کردند... مرده کافی نیست پس از مرگ زندگی را از سر گیرد، بلکه باید در آن جهان خوشبخت باشد.

... مصریان روح را جاویدان می دانستند و آن را به شکل پرنده ای نشان می دادند... تشییع جنازه با نمایش تاجر آوری انجام می شد که نشان پیروزی مرده بر خصم خود شیطان بود... حق زندگی جاویدان برای کسانی وجود دارد که در

محکمه خدای بزرگ مردگان اوزیریس حاضر شوند و بیگناهی خود را ثابت کنند و تبرئه گردند. بنابراین افکار عالی اخلاقی که دارای ارزش اجتماعی است، از دین مصریان ناشی می گردد. (84)

در محکمه اوزیریس ؛

روح مرده پس از گذشتن از مراحل سخت و خطرناک در پیشگاه اوزیریس حاضر می شود و به آن داور بزرگ چنین می گوید:

«ای آنکه گذشت بال زمانه را به شتاب می آوری !
وای آنکه در تمام نهانگاه های زندگی جای داری !
و حساب هر کلمه را که از دهانم برمی آید می دانی !
از منی که فرزند توام شرم داری،
و قلب تو لبریز از اندوه و شرمساری است،
چه، گناهایی که در جهان مرتکب شده ام مایه اندوه است،
و از روی غرور پیوسته در بدی و نافرمانی بوده ام.
با من از در صلح و صفا در آی با من از در صلح و صفا
در آی و مانعی را که در میان ما است از میان بردار!
فرمان بده که همه گناهان من زدوده شود،
و فراموش شده در چپ و راست تو بریزد!
آری ! همه بدیهای مرا محو کن و عاری را که بر قلب من مستولی است محو
کن ! تا من و تو از این لحظه در صلح و صفا باشیم.»

بنا به مندرجات کتاب «مردگان»، اعتراف نامه منفی زیر باید در محکمه اوزیریس ایراد گردد:

من به هیچ انسانی خیانت نکرده ام، موجب بدبختی آیندگان نشده ام، در خانه حقیقت رفتار زشت نکرده ام، با بد آمیزش نداشته ام، بد نکرده ام، چون رئیس بودم هرگز کسی را بیش از وظیفه مجبور به کار نکرده ام، چون رئیس بودم هرگز کسی را بیش از وظیفه مجبور به کار نکرده ام، کار من ترس و فقر و رنج و بدبختی در بر نداشته است، آنچه خدایان را بد آید نکرده ام، هرگز موجب نشده ام ارباب با غلام بد رفتاری کند و هرگز کسی را گرسنه نساخته ام، هرگز کسی را نگریانده ام، هرگز نکشته ام، هرگز خائنانه دستور قتل کسی را نداده ام، به هیچ کس دورغ نگفته ام، هرگز آذوقه معابد را غارت نکرده ام، ذات مخصوص خدایان را تحقیر نکرده ام، قالب و نوار مومیائی را ندزدیده ام، هرگز زنا نکرده ام، مرتکب اعمال شرمگین نسبت به روحانیون نواحی مذهبی نشده ام، آذوقه را کم نداده ام و گران قیمت نگذارده ام، هرگز وزنه ترازو را فشار نداده ام، سنگ ترازو را وسیله قاچاق نساخته ام، هرگز شیر را از دهان بچه شیرخوار دور نکرده ام، چارپایان را در چراگاه قتل و غارت نکرده ام، پرندگان خدایان را با دام نگرفته ام، ماهی مرده را صید نکرده ام، آب را هنگام طغیان برنگردانده ام، مسیر قنات را عوض نکرده ام، هیچ گاه وسیله بد معابد نبوده ام، هدایای خدایان را خیانت نکرده ام، چارپایان را از زمین خدا نرانده ام، در میان خدا مردم سد و مانع ایجاد نکرده ام، من پاک هستم، پاک، پاک، ...

ای قضات ! امروز که روز حساب است، این مرحوم را به خود راه بدهید که گرد گناهی نگشته، دروغ نگفته، بدی را نداند که چیست، در زندگی و معاش جانب حق و انصاف را فرو نمی گذارد، کرده او بر سر زبانهای مردم و موجب رضایت خدایان است، او گرسنگان را نان داده و تشنگان را سیرآب نموده،

برهنگان را پوشانده، در راه خدا قربان کرده و به مردگان غذا رسانیده، دهانش پاک و هر دو دستش نیز پاک.» (85)

خدایان مصر باستان

محققان مدعی اند که مصریان قدیم به دو نوع خدا معتقد بودند: خدای مهربان و خوب، خدای زشت و نادرست؛ خدایان زشت و پلید را به صورت حیوانات درنده تصور می کردند و خدایان خوب را به صورت انسان تلقی می نمودند. آنان خدایان خوب را با تلفیقی از انسان و حیوان اهلی مجسم می ساختند که در صفحات گذشته به آن اشاره شد (86)

پرستش خورشید؛ در دوره کشاورزی مصریان خورشید را یکی از خدایان می دانستند و پرستش آن را واجب تلقی می کردند؛ زیرا خورشید منبع گرما، برای رشد گیاهان نقش حیاتی داشت. خورشید، خدای آفتاب نام داشت. در تلقی مصریان، خورشید با قایقی از طلا هر روز از آسمان عبور می کند و شبها در بیابان بسر می برد. (87)

خدای طبیعت؛ بحرانه‌ای جوی حاصله از طغیان رود نیل و گرما و سرمای صحرا که بادهای موسمی 50 روزه را به دنبال داشت و سرانجام فرا رسیدن بهاران و وزیدن نسیم بهاری نیل و سرسبزی و خرمی صحرا، در تلقی مصریان به مرگ و حیات خدای طبیعت تعبیر می شد بر این مبنا که: «ست» خدای بدکار و باد سوزان به اتفاق پنجاه نفر از نوکرانش مسئول آن بدکاری ها بود و خدای آتور که به رویش کشتزارها یاری می داد، به دست نوکران ست کشته می شد و سپس در فصل نوین بهار زنده می شود و به فعالیت می پرداخت (88)

راز مومیائی مردگان ؛

باور مصریان بر این بود که اگر جسد مرده را نگهداری کنند، روح مرده دوباره به آن جسد باز می گردد برای این کار ابتدا محتوای جسد را خالی می کردند و سپس جسد را در محلول نمک نهاده و اندکی بعد در پارچه های سفید مومیائی شده می پیچیدند و در آفتاب خشک می کردند. البته این کار خرج زیادی داشت ؛ لذا کسانی که دارای قدرت مالی بودند، اقدام به این کار می کردند. زدر صفحات گذشته به چگونگی و فلسفه این کار اشاره شد ⁽⁸⁹⁾

اهرام سه گانه ؛

اهرام مصر در حدود چهار هزار سال قدمت دارد. نخستین هرم خئوپس ساخته شد؛ وی یکی از فراغنه مصر است (2600 ق. م). این هرم 150 متر ارتفاع دارد و برای دور زدن اطراف آن باید یک کیلومتر را طی کرد.

هرودت می گوید که وقتی خئوپس به پادشاهی رسید، دستور داد برای او ارامگاهی به شکل هرم بسازند. مأموران و نگهبانان او، کشاورزان و بردگان را از سراسر مصر برای ساختن این هرم جمع کردند. در حدود صد هزار انسان بطور همزمان برای ساختن هرم دست بکار شدند. سنگهای هرم را از کوههای اطراف رود نیل جدا کردند. وزن هر تخته سنگ 2/5 تن بود.

بردگان این تخته سنگها را با قایق از رودخانه عبور می دادند و سپس با غلطک آنها را تا نزدیک محل هرم می آوردند.

کارگران دیگری که در فن سنگ تراشی مهارت داشتند، سنگها را می تراشیدند و کار می گذاشتند. نگهبانان با شلاق بر اندام برهنه بردگان می نواختند تا کار پیش رود.

این هرم 30 سال طول کشید تا ساخته شد و هزاران نفر زیر تازیانه جان دادند... (90)

طبقه روحانیون و کاهنان؛

کارکنان دستگاه خدایان را این طبقه تشکیل می داد؛ و فقط کاهنان حق داشتند وارد جایگاه خدایان شوند. کاهن به خدایان غذا می داد و مشعلهای معابد را روشن می کرد. در تلقی مصریان، کاهن با خدایان سخن می گفت: و دستور خدایان را به مردم می رساند و نیز واسطه بین مردم و خدایان بود. مصریان برای اینکه خود را شایسته الطاف و مراحم خدایان گردانند، در برابر روحانیون قربانی می کردند، کشاورزان کیسه های غله و طاقه های کرباس می آوردند و برده داران و ثروتمندان طلا و نقره هدیه می کردند، فراعنه مقداری از غنائم جنگی را می بخشیدند و همه این هدایا و نذور ارباب و رعایا به دست کاهنان و روحانیان می افتاد و بدین سان این طبقه از ثروتمندان بزرگ مصر بودند. وظیفه دیگر روحانیون و کهنه، تحکیم پایه های قدرت فرعون زمانشان بود. روحانیون برای تثبیت قدرت فرعونی از عقاید و باورهای مردم استفاده می کردند و به مردم می گفتند که فرعون خدای مهربان است و هر یک از دستورهای او باید بدون چون و چرا انجام شود و هر کس از فرمان فرعون زمان سرپیچی کند، از فرمان خدایان سرپیچیده است. روحانیون دستگاه فرعون به مردم می گفتند که خدایان فرمان بران را دوست دارند و از عاصیان بدشان می آید. نافرمانان بشدت مجازات خواهند شد و به دست خدای آتور گرفتار می آیند. (91)

مصریان عقیده داشتند که آتور خدای دنیای مردگان است. اوست که مردگان را محاکمه می کند. اگر میت در حال حیات برخلاف خواست خدایان رفتار

کرده باشد، مورد خشم و غضب آتور قرار خواهد گرفت و اگر خدایان از او راضی باشند، آتور نیز راضی خواهد بود. عذاب آتور مسلط کردن غول وحشتناکی بر میت بود که میت گناهکار را می خورد⁽⁹²⁾

«کاهنان سود جو و نیزنگ باز مصری مردم را وامی داشتند تا برای کامیابی مردگان خود و نجات آنان مرده نامه ای بخرند (که در آن طلسماتی نقاشی شده و افسون و اورادی از طرف کاهنان بر آن خوانده شده بود) تا سبب مغفرت در نزد «اوزیریس» خدای اموات شود.»⁽⁹³⁾

«طوایف مختلف مصریان به «اوزیرس» یا خدای اموات و جهان حشر و نشر و «غب» خدای زمین، و «نات»؛ خدای آسمانها و خدای همیشه پیروز، و «اوفه» خدای عیش و طرب و نوازندگی، و «توت» خدای مرغان، و «ایبس» خدای کارها و مشاغل و... معتقد بودند.»⁽⁹⁴⁾

«اصل اوزیریس ممکن است مربوط به دوره قبل از تاریخ باشد. بعضی بر آنند که پرستش این خدا از سرزمین لیبی به مصر آمده و در آنجا آن را مانند آب حیات بخش که در بیابان خشک باعث روئیدن نباتات می شده، می پرستیده اند. بعضی دیگر بر آنند که چون اوزیریس به صورت انسانی نمایانده می شود، ظاهرا از کشور شام به مصر آمده باشد و در آنجا آن را مانند خدای کشت و زرع پرستش می نموده اند. ولی بعدا مصری ها آن را خدای مستقلی دانسته و گفتند «اوزیریس» از آمیزش خدای مذکر «جب» با الهی زمین یا خدای مؤ منث «نوت» خدای آسمان زائیده شده و پس از آن با خواهرش ایزیس مزاجت کرده است...»⁽⁹⁵⁾

تلاش برای یکتاپرستی و ممانعت روحانیون ؛

در عهد سلسله هجدهم در قرن چهارده قبل از میلاد پادشاهی به نام «آمن هتپ» چهارم یا «آمنوفیس» چهارم یکتاپرستی را در مصر برقرار کرد یکی از خدایان به نام «آتون» (مظهر قرص آفتاب) را که تا آن زمان چندان ارزش نداشت، به عنوان خدا پذیرفت. چون در «تب» نفوذ روحانیون «آمون» بیشتر بود و مانع اجرای اصلاحات جدید می شدند، در سال چهارم سلطنت پایتخت را ترک کرد و در مصر وسطی شهر جدیدی به نام «آختاتون» (افق قرص آفتاب) موسوم به «تل ال آمارنا بنا کرد... و نام آمون را در همه جا از میان برد و مراسم آن را ممنوع ساخت...

با این تحول بزرگ مذهبی، پادشاه جدائی درخشان بین شرک قدیم و واحد پرستی جدید ایجاد کرد. با این عمل، پادشاه در نظر داشت تا اولاً قدرت سیاسی روحانیون آمون را در هم شکند، و ثانیاً دین در انحصار مردم تب نباشد، و ثالثاً رعایای غیر مصری امپراطوری نیز بتوانند از آن استفاده کنند. به این ترتیب دین آفتاب مقدمات پیدایش طرز تفکر همگانی بودن ادیان را در جهان ایجاد کرد. آختاتون فقط به از میان بردن مراسم گذشته اکتفا نکرد، بلکه مقررات جدید مذهبی برای زندگی همگانی وضع نمود. در این دین، خورشید مظهر حقیقت و شعار و علامت بشمار می رفت، آنچه شاه در مقام خدائی می شناخت، یک وجود قادر نبود؛ بلکه موجودی شبیه انسان و مانند وی محدود بود. «خدا خورشید» طبیعی نبود، بلکه تمام امور نیک مانند گرما و روشنائی و آتش و آفتاب بود که آن ستاره در جهان منتشر می کرد. فرعون این اعمال نیک و این نیروی حیات بخش را در اطراف خود آشکار ساخت و مداخله «خورشید خدا» را در آفرینش جهان و در حوادث عجیب زمان که در اطراف وی جریان داشت،

شناخت... در دین جدید نوعی تناسخ دیده می شد و وساطت طبقه روحانیون لازم نبود... این انقلاب بزرگ دینی تحول بزرگ اخلاقی در برداشت؛ خورشید به تمام ملل از فقیر و غنی یکسان نور افشانی می کرد و بدین ترتیب در همه چیز پرتو ایزدی وجود داشت که همه از اختیار و غریزه سرچشمه می گرفت. آزادی و عشق طبیعت و علاقمندی خالق به مخلوق خود اساس دین آمارنیها بشمار می رفت.

... راویان قدیم و روحانیون از این تحول اجتماعی که منافع آنان را به خطر می انداخت، ناراضی شدند و به مبارزه برخاستند.

اخناتون در سن 29 سالگی در گذشت و داماد اول او پادشاه شد و یک سال سلطنت کرد. داماد دومی از روحانیون آمون اطاعت کرد و آمارنا را به قصد «تب» ترک کرد... جانشین این پادشاه «هرم هب» چون نظامی و دست پرورده روحانیون بود، عبادتگاهها را ویران و نام «آتون» را پاک کرد و دوباره در همه جا نام «آمون» را برقرار ساخت و به این ترتیب بزرگترین جنبش دینی تاریخ عمومی جهان و مصر پایان یافت.⁽⁹⁶⁾

روحانیون ایزیس موی صورت و فرق سر را می تراشیدند و لباس کتان، مانند پرده، در بر می کردند و به وسیله زنگوله زنگ می زدند و مؤمنین را برای انجام مراسم در مقابل صورت دعوت می کردند⁽⁹⁷⁾

کتاب شناسی؛

برای دریافت ادیان و مذاهب مصر باستان ن ک:

به فارسی: در این زمینه ها: ریشه های پیدایی مصر باستان، رشد، مصریان روزگار فراغنه، و... نک: بذیل دیوید سن / آفریقا تاریخ یک قاره، ترجمه ریاحی و مولوی تهران 1358. + جان ناس / تاریخ جامع ادیان + ویل دورانت

/ تاریخ تمدن، کتاب اول. + ه.ج. ولز / کلیات تاریخ. ترجمه رجب نیا. +
گوردون چایلد / سیر تاریخ، ترجمه بهمنش + فیلیپ حتی / شرق نزدیک.

ادیان و مذاهب روم باستان

جغرافیای تاریخی انسانی روم قدیم

تاریخ مدون روم (ایتالیای فعلی) به قرن هشتم قبل از میلاد می‌رسد.

«در دوره‌های ما قبل تاریخ، دو قوم که دارای اصل مختلف بودند، روم را اشغال کردند. یکی از این دو، مردم مدیترانه‌اند که پایدارتر بودند و با اهالی کرت و پلاسرهای یونان خویشی داشتند. دسته دوم را هند و اروپاییان چادر نشین تشکیل می‌دادند که مانند اشغالگران نواحی هند، یونان و ایران از شمال آمده بودند.»⁽⁹⁸⁾ هجوم آریائی‌ها مخصوصاً سلت‌ها به آن سرزمین در اثنای هزاره دوم ق. م. بوده، این اقوام و قبایل «لاتین» نام داشته و سرزمین آنها را «لاتیوم» گفته‌اند. در قرن هشتم قبل از میلاد، قوم «سایین» به نواحی شرقی شبه جزیره فرود آمدند. بنابراین در قرن هشتم قبل از میلاد «لاتین‌ها» در میان «اتروسکانها» در شمال و «یونانیها» در جنوب قرار گرفتند. در اواخر قرن سوم ق. م «کارتاژها» که در برابر نفوذ و سلطه روم مقاومت می‌کردند، درهم شکسته شدند و روم بر تمام حوزه دریای مدیترانه استیلا یافت. کار روم به جایی رسید که مدتی دراز بر جهان تفوق و استیلا یافت. در طول این تاریخ طولانی، همان‌طور که ذخائر ثروت و اندخته‌های اموال دیگر ملل دائماً به شهر «روم» فرو می‌ریخت، مبادی و عقاید و آداب آنها نیز به آن کشور حمل می‌شد و در عقاید و ادیان اصلی رومی‌ها نفوذ می‌یافت. شهر «رم» در ابتدا یکی از قصبات و بلاد کوچک قوم لاتین بود. در قرن ششم ق. م. با مهاجرت قبائل به رم، این شهر در تاریخ پدیدار شد⁽⁹⁹⁾

عقاید باستانی روم؛

آئین رومی ریشه در ادیان بدوی دارد و محصولی است از عقاید صادراتی هند و اروپا و یونان و عقاید شرقی، که دچار دگرگونی بعدی شد: «مذهب رومیان قدیم دارای هیچ تاریخ اساطیری برای افراد خدایان نبوده و برای آنها هیچگونه نسب نامه یا عروسی و زواجی و یا زاد و ولدی و هیچگونه افسانه پهلوانی پرستش پهلوانان و یا افسانه خلقت و مرگ و زندگانی اخروی نساخته اند. خلاصه آنچه که هومر و هسیود با آن طول و تفصیل برای خدایان یونان ایجاد کرده اند، رومی ها فاقد آن می باشند...»⁽¹⁰⁰⁾ دین باستانی روم، نمودی از توتم پرستی و جان پرستی بدوی بوده است؛ تئتم پرستی به صورت اعتقاد به گیاهان مقدس و حیوانات مقدس. «بعضی از خانواده ها نام توتم داشتند؛ مانند «پورسی ای» که از کلمه «پورکوس» مشتق است و خوک معنی می دهد... روی علامت بخشهای نظامی روم قدیم گرگ و گراز و عقاب منقوش بود. کلمه لاتین ساسرکه معنی مقدس و پلید هر دو را در بر دارد، با کلمه تابو مطابقت می کند. ایام شومی وجود داشت که در آن روزها نباید گفتار مخصوص و اسرار دینی را بیان کرد... در روزهای سعید، به زبان آوردن نام بعضی از خدایان ممنوع بود. جان پرستی رومی در اطراف انسان، ارواح بسیاری را جای داد ولی آثاری از آنها باقی نگذارد. به یاد بود این ارواح مراسمی بکار می بردند و آنان را خشنود می ساختند. این نیروهای بدون شخصیت را یک کلمه خنثی یعنی «نومن» که جمع آن «نومینا» است، مشخص می ساخت. این ارواح به «مانا» ی بدویان شباهت داشت. ولی مجموعه ای از وحدت مادی منتشر در جهان را آشکار نمی ساخت. این ارواح در اشیاء مادی برقرار بودند و امور معین را مراقبت می کردند. مثلاً یک روح بر زمین بایر حکومت داشت، دیگری بر کود دادن مزرعه و

دیگری بر شخم زنی، وجین کاری و غیره ریاست داشت، «وارون» این ارواح را دارای قدرت الهی می داند و آنان را خدایان کامل «دی سرتی» که لاتین آن «دی کرتی» است، می شناسد. هر انسانی، همزادی یعنی «ژینوس» (گینوس) همراه داشت. کرگ لینگر می نویسد: ژینوس دیوی است که تولید می کند، چون «کای» مصریان نیروی فراوانی تولید می کند و می بخشد، در حجله زفاف ساکن است، با انسان متولد می شود و با او می میرد. به انسان فهم می دهد و خصلت و اخلاق او را می سازد. هر زنی در خود یک نیروی باور کننده موسوم به «ژونو» داشت... جان پرستی با جادو همراه بود. رومی با تصویر و با حرکات و کلمات تفکر می نمود و حقیقتی را که مایل بود، ایجاد می کرد. برای تأمین دفاع از شهرها، حلقه جادوئی دور آنها قرار می داد. ⁽¹⁰¹⁾

خدایان رومی؛

ارواح به تدریج به صورت خدا در آمدند، و رومیان بدون اینکه بدانند اینها خدا هستند یا رب النوعیه السلام به عبادت آنها می پرداختند. «ژونون»، رب النوع ارواح حامی زنان بود. و این، حکایت از دوران کهن عصر مادر سالاری دارد. «ترمینوس خدا» عامل وحدت ارواح پراکنده بود و «ژانوس» خدای واحد حاصله از ترکیب خدایان (ارواح گوناگون): «ژانوس دو صورت داشت، یکی از شهر مراقبت می کرد و دیگری خارج از شهر را نگهبانی می کرد تا کسی بدون صلاحیت در آن راه نیابد... ژانوس خدای آغازها نیز بشمار می رفت... ماه «ژانوس» همان «ژانو آریوس» و «ژانویه» است. الهه های متعدد کانون، به صورت یک الهی به نام «وتسا» در آمد و در معبدی به شکل کلبه ای گرد و کوچک مورد ستایش قرار گرفت. در قدیمی ترین معبد روم، راهبات (زنان راهبه) پاکدامن یعنی وستالها آتش مقدس را نگهداری می

کردند. در میان تمام ارواح ابتدائی، ژینوس های مردان برای هر فرد باقی ماند، شاید برای اینکه نوع کار مردان با زنان تفاوت داشت. الهه کشاورزی رب النوع نیکوکار، بونادئا نگهدار بیشه ای مقدس در نزدیکی روم بود...

هرکول رب النوع قدرت... حامی پدران خانواده بود... تثلیث رومی عبارت بود از: «ژوپیتر»، مارس (خدای جنگ و خدای جنگجویان شهری، کوایری نوس (خدای صلح و مردمان صلح طلب).» (102)

پانتئون خدایان رومی؛

این پانتئون، تقلیدی از یونان و شرق بود به این صورت که: «الهه های لاتین: «مینرو»، رب النوع قدیمی «فالدی» ها را «اتروسک» ها پذیرفتند و بر روم تحمیل کردند. این خدا با «اتنه» همسان گشت و نگهبان کارگران گردید، ولی رب النوع سیاست و جنگ بشمار نرفت. تثلیث قدیمی روم (ژوپیتر + مارس + کوایرینوس) جای خود را به تثلیث جدید (ژوپیتر + ژونون + مینرو) داد. «دی یان»، که عبادتگاه او نزدیک دریاچه «نمی ئی» بود، توسط «اتروسک» ها وارد دین روم شد و با «آرتمیس» همسان گردید. «قورتونا» رب النوع بخت و اقبال و غیبگوئی، «ونوس» رب النوع «آرده» را مانند «ژونون» در روم، یعنی ارواح باروری که سابقا هر یک از آنها در یک زن ساکن بوده، در خود جمع می کند. این رب النوع سپس با «آفرودیت» همسان گشت... «هرمس» به صورت «عطارد» تغییر شکل داد. «مرکور» از کلمه «مرکز» یعنی کالا و جنس است و خدای تجارت بشمار می رود. «آپولون» و «پوزئیدون» که آن را با نپتون» یکی ساختند و سابقا خدای ابهای جاری بود، بعدا خدای اقیانوس گردید. هراکلس با هرکول برابر گردید و دمتر با سرس برابر شد. قبل از نفوذ افسانه های یونانی، رومیان دارای تصورات بسیار ساده بودند و افسانه هائی که به خدایان آنان

مربوط باشد نداشتند، از این رو افسانه های یونان را پذیرفتند⁽¹⁰³⁾ در روم باستان خدایان به دو بخش تقسیم می شدند: خدایان مردمی و شخصی و خدایان دولتی و رسمی. فهرست خدایان دولتی به قرار ذیل است: اناپرنا، کارماتا، کارنا، سرس، کونسوس، دیووانگرونا، فلاسر، فونوس، فلورا، فورینا، ژانوس، ژوپیتر، لارنتا، لارس ک لیبر، مارس، ماتر، ماتوتا، نپترنوس، اپس، پالیس، پومونا، پورتونوس، کرینوس، ساتورنوس ک تلوس، وجوویس، وستا، ولکانوس، ولترنوس، ژونو، ونوس، اپولو، می نروا، مرکوری⁽¹⁰⁴⁾

مراسم دینی ؛

رومیان باستان عقاید خویش را در قالب مراسم فردی و جمعی، ملی و خانوادگی ابراز می داشتند. به این صورت که : «یک رومی پارسا در کانون خانواده، اهل خانه و حتی بردگان خود را برای نماز و هدیه کردن خوراکی برای الهه های خانگی، جمع می کرد.»⁽¹⁰⁵⁾

پیدایش روحانیت رومی ؛ از آنجا که در تلقی رومیان، مذهب به معنی عقد رابطه بین دو طرف بوده است و انجام و انعقاد این عقد رابطه باید صحیح و دقیق صورت گیرد، «احتیاج به کشیش یا پیشوای روحانی در میان ایشان بوجود آمده است ؛ برای آنکه در تحت هدایت و راهنمایی او بتوانند تشریفات و رسوم عبادتی را کما هو حقه بی هیچ زیاده و نقصانی به انجام برسانند.»⁽¹⁰⁶⁾

روحانیت رومی پاسدار دین دولتی رومیان بوده است. روحانیان، کارمندان دولت و متصدی اجرای مراسم همگانی بودند: «شاه قبلا در رأس روحانیون قرار داشت، ولی بعد کسی را به جای او قرار دادند که پادشاه قربانی ها نام داشت. پس از شاه سه نفر روحانی قرار داشتند؛ پس از روحانیان، کاهنان قرار داشتند... پس از الغا سلطنت، «پون تیف» اعلی، قادرترین روحانیون گردید.»

(107)

ژورنال (125 42 ق.م) در قصیده معروف خود درباره زنان و ملاقات های مخفی آنان در «معبد دل آرای ایزیس» گفتگو می کند و شعبده بازی روحانیون خواجه سیبل را آشکار می سازد...⁽¹⁰⁸⁾

در تمام دوران قیصری روم، وظیفه انجام تکالیف دینی به عهده عمال و قضاوت ذی شأن بوده که آنان را «ماژیسترات» لقب داده بودند و آنها بیشتر به وظایف مدنی می پرداختند؛ گرچه بعدها تکالیف مذهبی و هدایت دینی را عمال مذهبی «پونتی فیس» به عمل می آوردند.⁽¹⁰⁹⁾

فرجام؛

محافظه کاران رومی از نفوذ ادیان خارجی نگران شدند و برای نشان دادن عکس العمل ضد آنها، به تجلیل و تکریم مراسم روم پرداختند. در عهد امپراطوری مراسم قدیم رسمیت یافت. پرستش پادشاه تجدید گردید. شعرائی مانند هوراس (48 64 ق.م) و ویرژیل (19 70 ق.م) به تکریم امپراطور پرداختند که امر نیک و صلح بی نظیر را به مردم جهان داده است.

... در هر حال، با نفوذ افکار شرقی، کیش جدیدی بر ضد مراسم امپراطوری برپا گردید و چون پیروز شد، به کار آنان و دیگران پایان داد. این دین، مسیحیت نام داشت.⁽¹¹⁰⁾

کتاب شناسی؛

به فارسی اوضاع تاریخی، سیاسی، اجتماعی روم باستان، ن. ک: مرتضی راونی / تاریخ اجتماعی ایران، جلد اول، تهران. 1358. 370 345 + پیشینه عقیدتی، ادیان و مذاهب داخلی و خارجی روم باستان، ن. ک: فلیسین شاله / تاریخ مختصر ادیان بزرگ. / + جان ناس / تاریخ جامع ادیان + شناخت

خدایان و اساطیر مستقل و مشترک روم و یونان. ن. ک : پیر کریمال / فرهنگ
اساطیر یونان و رم. 2 جلدی. ادیان و مذاهب یونان باستان

جغرافیای تاریخی انسانی

یونان یکی دیگر از کهن ترین سرزمین های مسکونی و متمدن جهان بشمار می رود. آثار تمدن آن به دهها قرن قبل از میلاد باز می گردد. تمدن قدیمی آن به تمدن مینوسی معروف است که مرکز آن جزیره کرت بود. یونانیان باستان از دو نژاد اصلی یونانی و اقوام دوری بودند: یونانیها در نواحی مرکزی دریای اژه و در آسیای صغیر و دوریها در سراسر جزیره کرت و جزائر مجاور آن زندگی می کردند. حدود ده قرن قبل از میلاد، در نقاط مختلف یونان، اجتماعات و شهرهای مستقل و منفردی بوجود آمدند که آنها را پولیس می نامیدند. مهمترین شهرهای یونان، آتن، اسپارت و تب بودند. در سال 683 ق. م، سلطنت موروثی در آتن لغو و حکومتی شبیه به جمهوری در آن برقرار شد. شهر اسپارت در قرن هفتم ق. م، مرکز ادبیات یونان بود. در حدود سال 600 ق. م، نظامی گری بر آن شهر مستولی شد. دولت اسپارت را دو پادشاه اداره کردند. شهر تب که از حدود هزار سال ق. م، مسکونی شد، بخش عمده ای را در تاریخ باستان یونان بر عهده داشته است. دولت آتن در آغاز قرن پنجم ق. م، مقتدرترین دولت یونان بود که در سال 510 ق. م، دارای حکومت دموکراسی شد. در طی قرون پنجم و چهارم ق. م، جنگهای خونینی به وقوع پیوست. در سال 338 ق. م، فیلیپ دوم پادشاه ناحیه مقدونیه، بر سراسر یونان دست یافت و حکومت فدرال بوجود آورد. پس از او پسرش اسکندر به حکومت رسید و فتوح فراوانی حاصل کرد. قلمرو حکومت او از شرق تا رود سند گسترش یافت. و پس از مرگ اسکندر امپراطوری بزرگ یونان تجزیه شد و سرانجام در قرن دوم ق. م، یونان جزئی از

امپراطوری روم گردید. پس از تجزیه دولت روم در قرن چهارم میلادی یونان جزء امپراطوری روم شرقی (بیزانس) شد، و با اضمحلال امپراطوری بیزانس در اواسط قرن پانزدهم به تدریج تا پایان همان قرن، تمام یونان فعلی به تصرف عثمانی در آمد. سلطه ترکها بر یونان تا قرن نوزدهم ادامه یافت. سرانجام با دخالت روسیه، فرانسه و انگلستان در سال 1832 میلادی استقلال کامل خویش را باز یافت⁽¹¹¹⁾.

«یونان از قرن پنجم قبل از میلاد، وارث تمدن و فرهنگ فلسفی اجتماعی و هنری بسیار برجسته ای می شود که مهد فرهنگها و مذاهب علوم جهان غرب است و به حد بسیار زیادی در شرق نیز دست اندر کار بوده است. این فرهنگ و تمدن یونانی که در قرون پنجم و چهارم و سوم (ق. م) به اوج می رسد، با «سقراط»، «افلاطون»، «ارسطو» و فیزیوکراتها، قدرت و شکوفائی نبوغ یونانی را به اوج می برد و بعد به حضيض می آید و جذب قدرت اجتماعی و امپراطوری عظیم رومی می شود. جامعه یونانی در امپراطوری روم مضمحل می شود، اما اندیشه و فرهنگ یونان، اندیشه و فرهنگ رومی را می سازد و روم وارث یونان و ادامه دهنده رسالت فرهنگی و معنوی یونان می شود...»⁽¹¹²⁾

پیشینه نژادی یونان به قوم پلاسژ می رسد «منشأ این مردم معلوم نیست، فقط می دانیم که در بدو تمدن «سیکلاد و کریت» هنوز به حال وحشیگری می زیسته اند... اما در طی هزاره دوم قبل از میلاد، سکنه یونان در نتیجه هجومهای تازه تجدید شد. تاره واردین از اقوام «آریایان» بودند و بعدها قوم «هلن» نامیده شدند...»⁽¹¹³⁾

دین و مذهب

آثار به دست آمده از ادوار کهن یونان باستان حکایت از روحیه مذهبی مردم این سامان دارد. پیشینه عقیدتی یونان ریشه در مذاهب بدوی دارد: «در دین عمومی یونان آثار و بقایای آئین توتم وجود داشت و گیاه مقدس در آن دیده می شد. نوعی درخت بلوط جنبه تقدس داشت و به عنوان هاتف و غیگو بکار می رفت. حیوانات مقدس مانند «گاوز» «مینوتور» یعنی غیگو، از جانب خدا در «کریت» قرار داشت. در افسانه های یونان هر یک از حیوانات مقدس غالباً جهت قربانی برای خدایان بکار می رفت. مانند «سوسمار» که قربانی معبد «آپولون سوروکتون» بود. مرگ برخی از حیوانات با خدایان همراه بود؛ «عقاب» با «زئوس» بود و «جغد» در کنار «آته» قرار داشت... «تغییر شکل خدایان به شکل حیوانات غالباً در تاریخ دین به تکرار آمده است». «زئوس» به شکل «قو» درآمد تا «لدا» را که در جهان تخم می گذارد فریب دهد. قو مربوط به توتمی است که سپس در مقام خدائی شناخته شد و به عنوان پدر برای فرزندان انسان بکار رفت... قربانی حیوان مقدس یکی از مراسم بشمار می رفت در «آتن» قربانی سالیانه «گاو ملکوتی» تحت تشریفاتی به نام «بوفونیا» انجام می شد. در آتن دختران جوان لباس پوس «خرس» در بر می کردند و نام حیوان را بر خود نهاده و به رقص مشغول می گشتند. اقوام «اژه» و «آکئوس» از نظر اصول به یک نیروی الهی بدون شخصیت عقیده داشتند که با «مانای» بدوی قابل تطبیق است. این نیرو بطور خصوصی در بعضی از سنگهای مقدس که گمان داشتند از آسمان افتاده است بر قرار بود... زنان روحانی جهت تازه وارد در دین تشریفاتی انجام می دادند تا او را از گناه رهایی بخشیده و در دین نیروی «مانا» داخل نمایند. مردم یونان به ارواح بسیاری عقیده داشتند که در

طبیعت ساکن بودند و می توانستند به صورت انسان یا حیوان در آیند. ممکن بود روحی که در چشمه قرار داشت به صورت اسب نمایان گردد. ارواح مردگان به شکل مار و پرندگان، مخصوصا پروانه ظاهر می شد، در زبان یونانی کلمه «پروانه» و «روح» یک معنی دارد. «جان پرستی» در یونان اثرات عادی و جادوئی داشت :

1 «حقیقت» معادل «تصویر» بود.

تصویر یک خدا نقش قدرت او را داشت....

2 برای خواب دیدن ارزش فراوان در نظر داشتند...

3 عمل جادوئی، یعنی زخم زدن به تصویر و مجسمه به نیت دیگری وجود داشت...

4 نیروی کلمات ؛ «زئوس» برای انجام دادن سخن می گفت : در نتیجه همین گفتن، هر کاری می خواست انجام می گردید.

5 نیروی نفرین و لعنت در «آرگوس» رواج بسزا داشت.

6 قدرت سوگند؛ «هومر» می نویسد: «کسی که سوگند خود را نقض نماید

مغزش مایع گشته در زمین جاری می گردد»...⁽¹¹⁴⁾

خدایان یونان ؛

در تلقی مردم یونان، خدایان به صورت انسان تصور می شدند و خصوصیات انسانی داشتند ولی جاودانه بودند. اساطیر یونان، فرهنگ انسانی خدایان بشمار می رود، نخستین خدای یونان گائیا بود که انسان و حیوان و گیاه را خلق می کرد. و آخرین خدا، کرونوس بود؛ خدائی بی رحم که اولاد خودش را می خورد. تنها یکی از فرزندان او به نام زئوس به همت مادرش را از چنگال پدر جان بدر برد.

خدایان آسمان ؛ اطراف زئوس عده زیادی ارباب انواع قرار داشتند که مظهر کائنات آسمانی شمرده می شوند و در اصل خدایان محلی بودند. هر یک در نزد قوم و قبیله خود دارای قدرت کامل در آسمان و زمین بودند... هومر این خدایان را به صورت انسان نشان داد. زن زئوس ؛ هرا در آسمان زندگی می کرد و الهه عروسی و مزاجت بود. «هرمس» و «آرتمس» و «آپولون» را سه فرزند «زئوس» می دانستند.

هرمس مظهر باران شناخته می شد... آرتمیس رب النوع ماه بود... آپولون رب النوع خورشید و نور و موسیقی بود... و هادس خداوند دوزخ بود... خدایان دریا؛ «پوزئیدون» پسر «کرونوس» و برادر زئوس بر خدایان دریا ریاست داشت... آمفیریت رب النوع آبهای ساحلی، نره مظهر دریای آرام و تتیس رب النوع بود.

خدایان زمین ؛ «دمتر» رب النوع خرمن بود و «کوره» دختر «دمتر» رب النوع گل و گیاه بهار و «سیلن» خداوند مستی و، «ساتیر» و «پان» خداوندان مراتع و شبانان...

خدایان زیر زمین ؛ «هادس» یا «پلوتون» خداوند مردگان، «مینوس» مالک بهشت و جهنم و «هفائستوس» خدای آتش و آتشفشان و آهنگران بودند... خدایان کار؛ «آرس» خداوند جنگ، «آفرودیت» رب النوع عشق و جمال، «آتنه» رب النوع هوش و هنر و صنعت و «هسیا» رب النوع خانواده و صنایع و علوم و ادبیات بودند...

خداوندان اولمپ ؛ «زئوس» در قله کوه «اولمپ» ؛ بلندترین کوه یونان در قصری می زیست. خدایان معتبر اولمپ به ریاست «زئوس» مشورت خانه ای ترتیب می دادند. تعداد خداوندان «اولمپ» را به دوازده خدا می رسانیدند:

اسم یونانی اسم رومی

1 زئوس ژوپیتر

2 هرا ژنون

3 آتنه مینرو

4 آرتمیس دبآن

5 آفرودیت ونوس

6 دمتر سرس

7 آپولون قبوس

8 هرمس مرکور

9 آرس مارس

10 هفائستوس و ولکن

11 پوزئیدون نپتون

12 هستیا وستا (115)

اماکن مقدسه، اساطیر، باورهای مذهبی ؛

اماکن مقدسه، و انفعالات فیزیکی انسان از قبیل عطسه و... فال و اصطرلاب و... نقش مهمی در باورهای مذهبی مردم یونان باستان داشت. بطور کلی هر حرکتی در طبیعت را به فال نیک و بد می گرفتند و آن را نمودی از رضایت یا خشم خدایان می دانستند. صاعقه را تیرهای زرین خداوند رعد می دانستند و طوفان را خشم آن را می خواهد کشتی ها را به قعر دریا بفرستد و غرق کند. بر اساس اعتقادات یونانیان باستان، کلیه موجودات طبیعت، مکان سکونت خدایان مرد و زن بود. برای تمامی امور زندگی مادی و معنوی خداوندی مستقل وجود داشت. تمشیت امور در دست خدایان بود؛ سیاست و حکومت و اقتصاد و

فرهنگ و... عین اراده خدایان بود. نظام طبقاتی : ثروتمند و فقیر، برده و آزاده و... عین اراده خدایان بود. ⁽¹¹⁶⁾ و لذا اختلال در امور مهم و انصراف از انجام آنها نتیجه منطقی چنین باورهائی بود: «وقتی مردمی از یونان، هنگام اردوکاری به آسیا، درباب کار خود مشورت می کردند، یکی از رؤ سآی ایشان موسوم به «گزنفون» به نطق برخاست. و چون به گفتن پرداخت. از آن جمع یک نفر عطسه ای زد. فوراً تمام سربازان در مقابل خداوند سرفروود آوردند...» ⁽¹¹⁷⁾

یونانیان در مواقع مهم از خدایان استشاره می نمودند و برای این کار بقاع متبرکی داشتند که «هاتف خدایان» شمرده می شد و به سؤالات ایشان جواب می داد. این گونه بقاع از دویست تجاوز می نموده ؛ ولی از همه معروف تر حرم «آپولون» در «دلف» بود. دلف در پای کوه «پارناس» در محلی قرار داشت که «آپولون» ماریتون را با تیرهای خود در آن جا کشت. آپولون اراده خود را به وسیله کاهنه ای (لایطی) به مردم می رسانید. روزی که برای استخاره معین می شد، لایطی در برابر گودالی روی سه پایه ای می نشست. از گودال بخار گوگردی خارج می شد و او را به حال هذیان می انداخت و الفاظی مقطع می گفت که کاهنان برای مؤ منین بیان می کردند. هیچ معبدی آنقدر زوار نداشت، چنانکه از تمام بلاد یونانی نشین دور و نزدیک برای استخاره از هاتف دلف می آمدند و در تمام امور از او استشاره می نمودند. مثلاً یکی در باب اختیار همسر و دیگر راجع به مسافرت با او مشورت می کرد. برای ریختن شالوده یک آبادی یا اقدام به جنگ و صلح استخاره را ضروری می دانستند. از این رو هاتف دلف که در واقع خود کاهنان بودند، نه فقط نفوذ مهم مذهبی داشت، بلکه در سیاست نیز موقع بلندی یافت و شهرتش به جائی رسید که اجانب هم از او استخاره می نمودند و برای وی هدایا می فرستادند. در یونان بعضی جاها زیارتگاه بیماران

بود، زیرا خدایان آنجا به شفای هر عیب و علتی شهرت داشتند. معروفترین خداوندان شفا دهنده، آسکله پیوس یا اسکولاب و مشهورترین حرم او در اپیدور واقع در خلیج اژه بود. بیماران دسته دسته به اپیدور می آمدند، ابتدا به حمام می رفتند، خود را طیب و طاهر می کردند، روزه می گرفتند و قربانی می کردند، آنگاه یک شب در تاریکی دورن معبد بسر می بردند. خدا باید در آن شب بر آنان جلوه می کرد و شفا می داد. بیماران شفا یافته، هدایائی تقدیم می کردند. (118)

روحانیون باستان ؛

«با آغاز عصر هومر روحانیون وابسته به معابد به وجود آمدند. این روحانیون هر یک عامل و مأمور و حامی و خادم خدائی بودند، دارای تعلیمات آموزشی نبودند، مراسم دین را در عمل می آموختند، طبقه بندی نشده و هیئتی تشکیل نمی دادند، بر قربانیهای خدایان نظارت می کردند، حیوانات معین را می کشتند یا می سوزاندند، مؤمنین را با آب شور دریا پف نم می بردند و بدین وسیله مؤمنان را تطهیر می کردند... هیپوکرات این طب روحانی را از صورت دینی خارج کرد؛ ولی این کار تا پایان عصر قدیم ادامه داشت.» (119)

روحانیون غیب گوئی می کردند. به افتخار خدایان اعیاد بزرگی بر پا می داشتند: در محوطه اولمپ زئوس را تجلیل می کردند. برای کشف قوی ترین یا قابل ترین مردم بازیهای ترتیب می دادند...» (120)

مکاتب عرفانی یونان باستان ؛

تاریخ نشان می دهد که یونان باستان مهد اندیشه های فلسفی و عرفانی بوده است. این مکاتب عرفانی فلسفی اصولاً بر مبنای تزکیه و تکامل معنوی انسان استوار بود. محور اساسی تعالی عرفانی یونان باستان گرفتن وجود «ما فوق

انسانی خدایان و فنای در ملکوت» بود. شعار جاودانه این مکاتب چنین بود: «کوشش روح برای عبور از شرایط انسانی و زندگی در عالم ملکوت». این مکاتب ریشه در «مانا» نیروی مرموز بدوی که از آن در گذشته یاد کردیم، دارد.

اورفه شاعر بزرگ یونان باستان «به خدائی نا متعین عقیده داشت و آن را به صورت «حقیقت وجود جهان» یا حیات همگانی نشان می داد و اروس می نامید.

میان طبیعت و جانداران اشتراک و همکاری و بستگی و وحدت احساس می کرد. روح را در جسم زندانی می دانست و می گفت باید در خلاصی آن کوشید. «اورفه» عقیده داشت که باید روح را برای زندگی ملکوتی آماده ساخت. اندیشه های بد را از خود دور ساخت و از راه هنر و مخصوصا موسیقی در عالم روحانی نفوذ کرد. عرفان، مؤمن را برای زندگی آینده آماده می سازد. طالب طریقت باید از غفلت اجتناب کند و به دقت راه یابد و دشواریهای طریق وصال به محبوب را تحمل کند تا به سر منزل مقصودی که اورفه بیان کرده است، برسد.

... آثار اورفه درباره جهان مردگان و رنج گناهکاران نفوذ زیادی در عقاید یونانیان و رومیان... نمود و در اساس مسیحیت، مخصوصا ادبیات عرفانی تأثیر بسیار کرد... چنین تصور می رود که «اورفه» گری را «پیتاگور» در فلسفه یونان وارد کرد. «افلاطون» نیز تحت نفوذ آن قرار گرفت... ممکن است اورفه و پیتاگور نیز تحت تأثیر هند قرار گرفته باشند... آرمانهای دیگر عرفانی به «دمتر» ارتباط دارد. «⁽¹²¹⁾ تراژدی «دمتر» از این قرار است که: «پرسفون»

دختر دمتر، «حادس» خدای دوزخ را دزدید، «دمتر» در جهان گشت و به زاری مشغول شد، زمین خشک گردید و ثمر نداد.

«زئوس»، خدای خدایان، «پرسفون» را از او گرفت و به مادرش داد. نباتات دوباره روئیدند... این افسانه، مراسم قدیم زمین خدایان را مطرح می سازد که احتمالا نشانه ای از «توتم» گندم است که سپس با اندیشه «رستاخیز نباتات» و افکار «رستگاری روح و حیات پس از مرگ» شریک و همراه گشت. (122)

مذاهب مرموز یونان باستان؛

این بخش از عقاید یونان قدیم در پرده ای از راز و به کلی مبهم است. یونانیان اعمالی سری داشتند که به طور خصوصی به افراد خاصی تعلیم می دادند. مؤمنان به این عقاید از شوق و ذوق دینی خاصی برخوردار بوده اند و در انجام مراسم عبادی خویش اصرار و تعقیب شدیدی داشتند. آنان در هر شرایطی از انجام مراسم و مناسک دینی خود دست بر نمی داشتند.

«این سلسله عقاید را از آن سبب مذهب مستور می نامیدند که مراسم و آداب آن را باید جز از نوآموزان، از دیگران مخفی می داشتند. کاهن روحانی آن جماعت، نوآموز تازه وارد را به اموری چند رهبری می کرد؛ یعنی به آنها تعلیم می داد که اولاً باید با مراسم خاصی همگی به ساحل رفته و در آب دریا مراسم تطهیر و تغسیل را به عمل آورند. از علوم مخفی، تعلیماتی نهانی در تالاری در بسته تعلیم یابند. بعضی اشیاء مقدسه را زیارت کنند و...» (123)

فرجام؛

... دین یونان اثرات جاویدان در دنیا باقی گذاشت؛ زیبایی گرانمایه شاهکارهای هنری را تولید کرد. معماری و منبت کاری و ادبیات ایجاد کرد، بین

افکار انسان و جادوی ابتدائی پیش از عصر هلن ها رابطه برقرار ساخت و با اجرای مراسم طبیعی مخصوص «مادر زمین» و تلقین های عالی، «عرفان» اورفه ای را برقرار ساخت. آزادی و کوشش فلسفه یونان در «جستجوی حقیقت»، چه در قلمرو مذهب و چه در غیر آن، نمونه هائی از «مقدمات علوم» در دسترس انسان نهاد که هرگز فراموش شدنی نیست. «زیبائی شناسی و کوشش در کشف حقیقت» دو اصل اساسی است که «ارنست رنان» آن را در کتاب خود، «معجزه یونان» می نامد. (124)

کتاب شناسی ؛

برای دریافت عقاید و ادیان و خدایان یونان باستان. ن. ک : به :

به فارسی : ارسطو / سیاست / ترجمه دکتر عنایت. تهران. کتابهای جیبی. 1358. چاپ دوم. خدایان 4، 336، 201، 7، 38، 16، 111، 117، 118، 288، 314. دین : 251، 280، 303، 309، 310 + مایکل. ب. فاستر / خداوندان اندیشه سیاسی / ترجمه دکتر شیخ الاسلامی.

تهران. امیر کبیر 1358: خدایان یونان 53، 56، 90، 96، 97، 156، 228، 301، 402، 468، 388، 381. خدایگان : 206، 226، 228، 232، 233، 234، 245، 248، 251، 260، 261. + : جان ناس / تاریخ جامع ادیان + فلیسین شاله / تاریخ مختصر ادیان بزرگ + دکتر شریعتی / تاریخ و شناخت ادیان. جلد اول + پیر کریمال / فرهنگ اساطیر یونان و روم / ترجمه دکتر بهمنش، 2 جلدی.

ادیان و مذاهب باستانی ژاپن

جغرافیای تاریخی انسانی

تاریخ مدون ژاپن به سال 660 ق. م می‌رسد. در این سال امپراطوری ژاپن به وسیله «جیمونتو» تأسیس شد و از همان زمان به بعد امپراطوران ژاپن به خود جنبه الهی و عنوان خدائی دادند. در قرون اولیه میلادی قبائل مختلفی در ژاپن سکونت داشتند که حکومت هر یک از آنان در دست کاهنان بود. در قرن پنجم میلادی نفوذ قوم «یاماتو» بر دیگر اقوام موجب پیدایش کشور ژاپن شد. در قرون ششم تا هشتم میلادی ژاپن به سرعت پیشرفت کرد و دارای تمدنی درخشان شد. رئیس قبیله حاکم «یاماتو» مقام امپراطوری یافت. در قرن نهم میلادی خاندان «فوجی‌والا» بر دربار حکومت می‌کردند.

با وجود امپراطور، قدرت اصلی از آن راهبان بودائی بود. در قرن دوازدهم میلادی «میناموتو» حکومت توگون را در ژاپن برقرار کرد و امپراطوری به مقامی تشریفاتی مبدل شد. در اواسط قرن 13 میلادی مغولان به فرماندهی قوبلای قاآن دوبار به ژاپن لشکر کشی کردند ولی توفیقی به دست نیاوردند. از اروپائیها، ابتدا پرتغالیها بودند که در سال 1542 م با این کشور بازرگانی برقرار کردند. در اواسط قرن شانزدهم مسیحیت به ژاپن راه یافت. (125)

عقاید و ادیان ؛

دین بومی مردم ژاپن «شین تو» نام دارد و مانند کیش ابتدائی چین، یکی از اشکال «جان پرستی» می‌باشد. در برخی نقاط ژاپن آثار «توتم پرستی» نمایان است. علاوه بر این، دین «کنفوسیوس» و «بودا» در ژاپن رواجی بسزا دارند که اولی از «چین» وارد شده و دومی از «کره» راه یافته است. ساکنین اولیه ژاپن اقوام «آئینو» نام دارند. این قوم به سمت جزیره شمالی «هوکایدو» یا «پزو»

رانده شدند. در میان آنان آثار و بقایای «توتم پرستی» دیده می شود. «توتم» این قوم ریشه «خرس» دارد و طبق سرگذشت افسانه ای، در اثر آمیزش زنی با یک خرس، به وجود آمده است.

«عید خرس»، از مهمترین اعیاد این قوم است که با تشریفات خاصی در روزی معین، بچه خرسی را از مادرش جدا می کنند. زنی از اقوام «آئینو» آن بچه خرس را شیر می دهد و آنگاه مردی او را خفه می کند و سپس قطعه قطعه نموده می خورند. در برخی از نقاط ژاپن، مردم همچنان گرفتار اوهام و اساطیر و خرافات اند؛ چنانکه برخی از آنان نژاد خود را به «روباه» می رسانند. این حیوان در اعصار گذشته بسیار مقدس بوده است. زیرا «روباه» با خدای برنج موسوم به «انیاری» شریک است. تصویر «روباه» در معابد این گروه نمایان است.

این قوم گاهی خود را به بیماری روحی شگفت انگیزی گرفتار می سازند و آن تخیل حلول «روباه» در آنان است و معتقدند که این حلول از راه پوست و زیرناخن است. آنان زندگی خود را زندگی روباه می دانند. ⁽¹²⁶⁾

شین تو؟ در گذشته و حال :

شین تو دین بومی مردم ژاپن

پیشینه عقاید و مراسم مردم قدیم ژاپن، عاری از هر گونه شکل و جهت خاصی بود. در قرن ششم میلادی در پاسخ به آئین بودا (در زبان ژاپن : بوت سودو)، لغت «شین تو» (: راه خدایان) را وضع کردند. مردم ژاپن تا قرن پنجم میلادی طرز نگارش را از «چینیان» اقتباس می کردند. کتاب مقدس «شین تو» کوچیکی (امور قدیم) در قرن هشتم میلادی به زبان ژاپنی نگاشته شد. در همان عصر (قرن 8) کتاب مقدس دیگری به نام «نی هو نمی» نگارش یافت.

دین شین تو برای ارواح مردگان احترام زیادی قائل است، و آنان را بر زندگان ترجیح می دهد. ارواح مردگان را تا مقام الهی بالا برده و ستایش می کنند و معتقد به زندگی ارواح در میان زندگانند. ارواح در غم و شادی، رنج و لذت زندگان شریک اند و رفتار و گفتار آنان را زیر نظر دارند. این نیروی طبیعی از رهگذار مرگ به دست می آید. (127)

ژاپنی ها معتقدند که موجودات طبیعی دارای روح هستند؛ آفتاب، ماه، رودخانه، باران و... دارای روح هستند، لذا مورد پرستش قرار می گیرند. در آئین شین تو پرستش خدایان بسیاری به چشم می خورد. آنان را ارواح، نفوس، امپراطور، درختان، گیاهان، صخره ها، حیوانات از قبیل : مار شیر، گرگ، کلاغ، روباه، خرس، و... را مورد پرستش قرار می دادند. علاوه بر این به خدایان بی شمار دیگری عقیده داشتند. (128)

ارواح نیاکان ؛

پرستش ارواح در آئین شین تو مقام ویژه ای دارد. در تلقی مردم ژاپن هر نوع گرفتاری و مشکلی با توسل به ارواح نیاکان حل می شود. آن گونه که هر پیشامد مثبت و خیری را حاصل عنایت ارواح نیاکان می دانستند. ژاپنی ها به رسم بدویان باستان اشیاء گرانبها را با مردگان دفن می کردند. در فرهنگ مذهبی ژاپن به ارواح مردگان «کامی ها» می گویند. کامی افسانه های متعدد دارد. مانند: کامی خانواده، کامی کلان، کامی ملت، مخصوصاً ارواح نیاکان امپراطور، کامی طبیعت، آسمان، درختان، جنگلها، سنگها و اسباب آشپزخانه و... که او را جان و حیات می بخشند. نیروی تصور و تخیل ژاپنی ها جهان را پر از ارواح خوب و بد می سازد. در برخی روایات باستانی ژاپن آمده است که : هشت صد

هزار کامی ارواح موجود است که برخی از این ارواح، قدرتمندند و با نیروی فراوانی در جهان حکومت دارند که به صورت خدایان حقیقی در آمده اند. (129)

«هیرانا» مفسر مذهب «شین تو» که در قرن 18 و 19 میلادی می زیسته، تجزیه تحلیلی از دین «شین تو» دارد. او می گوید: «در این مذهب همه مردگان به صورت خدا جلوه گر می شوند و حوادث جهان طبیعت، معلول کار مردگان است. این مردگان هستند که سرنوشتها را تعیین می کنند، جهان را مسکون می سازند و انسانها را پدید می آورند، مزارع و کشتزارها را حاصلخیز می سازند و موجب پیدایش فصول چهارگانه سال می گردند. و هم آنان هستند که بلا و قحطی و کارهای خوب و بد از آنان صادر می شود.» (130)

و ادامه می دهد: «اگر مردم ارواح را فراموش کنند، در زندگی با ناملایمات دست به گریبان خواهند بود. این ارواح مردگان است که پاداش می دهند یا مجازات می کنند، مردگان به زندگان احتیاج دارند، پس باید که زندگان غذا و ما یحتاج مردگان را بر قبور آنان بگذارند.»

به گمان آنان، زندگان به مردهای مرده، شمشیر و به زن های مرده، آینه می دهند. ژاپنی ها عقیده دارند که کشورشان خانه خدا و مملکت خداست و مردم ژاپن از نژاد الهی هستند که بر تمام مردم جهان برتری دارند. این طرز تفکر به تدریج به صورت روحانی درآمد و اعتقاد به ارواح رواج یافت. (131)

تفکر نژاد و سرزمین برتر؛

آئین شین تو به مرور زمان دارای مبادی و آداب شد. این آئین مایه های ناسیونالیستی و نژادپرستانه بسیار قوی دارد. آئین شین تو در طول تاریخ پشتوانه بسیار مستحکمی در حفظ استقلال و تحکیم قدرت سیاسی ژاپن داشته و دارد. فرمان امپراطور، فرمان خدا بوده است. وجب به وجب سرزمین ژاپن

مقدس است، چرا که جزایر ژاپن آفریده ویژه خدایان است، و تمام قلمرو ژاپن توسط دو خدای نر و ماده : «ایزاناگی» و «ایزنانامی» خلق شده است. در مجمع الجزایر ژاپن «خدای نر» غوطه ور شد و این باور به دست آمد که باید مردم ژاپن هر سال غسل مذهبی به جای آورند. وقتی خدای نر (ایزاناگی) از دریا بدر آمد، از گوشه چشم چپ خود بزرگترین خدایان را بوجود آورد که او را «اماتراسو» گویند و این بزرگترین حادثه جهان خلقت است. وی بار دیگر به دریا فرو رفت تا غسل کند و وقتی در آمد، از گوشه چشم چپ خود خدای دیگری به نام «توکی یومی» (خدای ماه) را خلق کرد. از گلوگاه او خدای دیگری به نام سوسانو و (خدای طوفان) پدید آمد. این خدایان سه گانه در آسمان بر تخت جلال و جبروت و عظمت و خدائی تکیه زدند و حکومت آغاز کردند. مذهب مردم ژاپن، مجموعه ای از اعتقاد به مظاهر طبیعت و اطاعت مطلق از فرمانروایان و عقیده به سحر و جادو و احترام به «تابو» و ایمان به مبادی بسیار ساده ساخته ذهنیت خودشان است. آنان روباه را فرستاده خدایان آسمانی می دانستند و مورد پرستش قرار می دادند. گروهی روباه را کلان اجداد خود می دانستند. و این نمودهائی از وجود مذهب بدوی باستانی «فتیش» در میان اقوام ژاپنی است. در نظر آنان، «تیر و کمان» مقدس بود و آن را مانند مظهر خدایان عبادت می کردند و این عین «فتیش پرستی» است. (132)

مناسک و مراسم؛

1 تقدیس خانواده ؛ در آئین شین تو؛ کانون خانواده خود یک مذهب است که باید به اصول اخلاقی خانواده در آئین شین تو مؤ من و عامل بود. 2 تقدیس مردگان، یکی از ضروریات آئین شین تو، احترام مردگان است و جلب مطلق رضایت آنان. جلب رضا آنان در انجام وظایف خانوادگی، اجتماعی و پرستش

امپراطور ممکن است. 3 تعصد به اصول اخلاقی ؛ ژاپنی ها باید پاکدامن، راستگو، درستکار، شجاع و... باشد. 4 تعلیم و تربیت فرزندان ؛ این امر ضامن بقا خانواده است. 5 نظافت ؛ از واجبات مذهبی است، برای ورود به معابد، هر ژاپنی باید پاک باشد. 6 خواندن اوراد و اذکار سحرآمیز، بر هر ژاپنی لازم است. 7 رقص و آواز خوانی ؛ باید این امر توسط دوشیزگان اجرا شود که لازم و ضروری است. 8 تقدیم هدایا به خدایان ؛ این عمل از واجبات شین تو است که باید در معابد گذاشته شود. 9 برتری نژاد و سرزمین ؛ عقیده به اینکه مردم ژاپن فرزندان دو خدای نر و ماده (ایزانامی و ایزاناگی) هستند و قلمرو ژاپن توسط این دو خدا خلق شده، از واجبات و ضروریات دین ژاپن است. 10 پرستش امپراطور؛ اعتقاد به اینکه «زیم لو» در سال 660 ق. م امپراطور ژاپن نوه آن الهه بر مسند فرمانروایی جهان نشست که سال مزبور مبدأ تاریخ ژاپن گردید، و میکادو امپراطور ژاپن از نسل این الهه باید پرستیده شود، از ضروریات مذهب شین تو است. (133)

پیدایش آئین جدیدی به نام «ماهایانا» در سال 523 میلادی توانست خود را با محیط و مردم ژاپن سازش دهد، بر خلاف آئین صادراتی کنفوسیوس که مردم ژاپن را خوش نیامد. آئین «ماهایانا» اهداف سیاسی امپراطوری ژاپن را برآورد و لذا پیشرفت قابل توجهی نمود و حتی مذاهب جدیدی از آن پدیدار شد. یکی از شاخه های اصلی این مذهب، مذهب معروف «ژودوشین تو» است که شین ران مؤسس آن بود. در این مذهب جدید انشعابی، بسیاری از تعالیم سخت مذهب «ماهایانا» و سختگیریهای آئین «بودا» حذف شد و مقام زنان راکه وضع منحط و رفت باری داشتند، سرو سامان داده و آنان را ارتقا بخشید. رهبانیت و زیارت معابد را الغا نمود، لذا به «لوتر» ژاپن مشهور گردید.

مذهب ماهایانا عقاید تسلی بخش، بهشت و دوزخ و خدایان فراوانی اضافه بر آنچه در گذشته بود. با خود آورد. در این مذهب انشعابی، نیایش به ارواح مردگان از آئین فتیش قدیم با تصرفاتی پذیرفته شد. قول به تناسخ و حلول (به مدت یکصد سال در حالت کامی) جزء باورها شد. در طی این مدت، ارواح می توانند از زندگان حمایت کرده و در سرنوشت آنان مؤثر باشند. ماهایانا عقیده به بهشت را ابداع کرد، حال آنکه چنین باوری در آئین بودا اساساً وجود نداشت. مذهب ماهایانا به 128 دوزخ گوناگون و یک جهان ویژه برای پارسایان که بر اثر تقوای مکرر به مقام خدائی رسیده و می توانند فیوضاتی به بشر برسانند، قائل شد. به تدریج بین آئین «شین تو» و مذهب «ماهایانا» یک نوع وحدت پدید آمد و سرانجام «شین توی قدیم» در مذهب «ماهایانا» هضم گردید. این انحلال دقیقاً به خاطر فقدان فلسفه مدون و احکام لازم بود.

روحانیت مذهب شین تو؛

با گذشت زمان و ریشه دار شدن مذهب ماهایانا در کشور ژاپن، قدرت روحانیون این مذهب به تدریج گسترش یافت و ابداعات و انحرافات زیادی توسط آنان رواج گرفت. روحانیون به خرید و فروش گناهان پرداختند و خرید و فروش عمر و افزایش آن از ابتکارات روحانیت شین تو یا ماهایانای جدید گردید. پدران ژاپنی برای تقرب به درگاه خدایان، پسران خود را به پیشوایان (روحانیون) می فروختند. این سنت از دیرباز در میان مردم ژاپن رایج بود و در اواخر قرن هفدهم ممنوع گردید. این کودکان در خدمت روحانیون «ماهایانا» لباس زنان را می پوشیده و به زشت ترین کارها (لواط و...) واداشته می شدند. و این آغاز انحطاط اخلاقی ژاپن بود. در سال 1549 میلادی که مذهب «کاتولیک» در ژاپن راه یافت، مورد استقبال بسیار قرار گرفت، علت پذیرش

مذهب کاتولیک، اراده امپراتوران ژاپن بود که بدان وسیله می خواستند از نفوذ روحانیت «ماهایانا» که در تمام مسائل کشور دخالت می کردند، بکاهند. در سال 1852 میلادی امپراتوران ژاپن که زیر نفوذ روحانیون مایایانا قرار داشتند، از تبلیغ مذهب کاتولیک جلوگیری کردند و آزار و شکنجه مسیحیان ژاپن آغاز گردید که عده فراوانی از آنان کشته و یا اخراج شدند. مذهب مایایانا پشتوانه خوبی برای بسط امپراطوری و تحکیم قدرت سیاسی امپراطوران بود؛ زیرا در این مذهب مقامی خدائی داشتند. ادغام دو مذهب «ماهایانا» و «شینتو»، آئین «شین تو» را پدید آورد. این مذهب توسط امپراطوران، مذهب رسمی ژاپن اعلام شد. با انحلال مذهب مایایانا، روحانیون قدرت و نفوذ خود را از دست دادند. اما امروز مذهب «ماهایانا» دومین مذهب رسمی کشور است و در برخی شهرها و اکثر روستاهای ژاپن رواج کامل دارد. (134)

«شین تو» جدید؛ عقاید و احکام

تحول و تغییر در این مذهب از خدایان آغاز شد؛ یعنی انتقال اعتقاد از خدایان عرضی به خدایان طولی. از میان آن همه خدای طولی، فقط سه خدا را برگزیده شدند: «آمانو»، «موناکانوسی»، «نوکامی». این سه خدا بر دیگر خدایان اشرف و افضل شدند. تحول دیگر عقیده خاصی به «بهشت و جهنم»، اعمال خیر و شر، پاداش و کیفر و... بود. نیکوکاران زرد پوست پس از مرگ در بهشت مخصوص ژاپنی ها جای می گیرند و بدکاران در جهنم که نوعی زیر زمین است، بدون وسائل معیشت، در آن معذب می شوند. اصول عقاید و تعالیم اخلاقی مذهب «شین تو» ی جدید عبارت است از: تقدیس ارواح نیاکان و ستایش آنها و ستایش و احترام امپراطور که نوه خدای خورشید و نژاد آسمانی

ژاپن است. همچنین ژاپنی ها موظف هستند که تمام مردم جهان را زیر فرمان خود در آوردند، زیرا بر همه انسانها برتری و شرافت دارند.

کانون خانواده مقدس است و خانه خود یک معبد است :

پدر می تواند فرزندانش را بفروشد و یا کیفر دهد و بکشد.

زنان باید در برابر شوهران هرزه و وحشی و پلید، با ملاطفت رفتار کنند و در همه حالات تابع شوهر باشند. دختران از ارث محروم اند. به دلیل وجود نظام پدر سالاری مردان حق داشتند زنان خود را به اماکن فساد بفروشند.

اوراد و اذکار: اوراد سحرآمیزی که از اعصار گذشته باقی مانده.

تقدیم هدایا به خدای خدایان : هدایایی مثل برنج و میوه و ماهی. رقص توسط دختران در ضمن عبادات مذهبی با روش خاصی.

اساطیر و خرافات ؛

در آئین «شین تو»، بیش از هر مذهبی دیگر خرافات وجود دارد: دریافت خوبی و بدی ها به وسیله سوزاندن استخوان گوزنها یا کاسه لاک پشت و مطالعه خطوط لاک پشت. با این کار سرنوشت زندگی فرد در آینده روشن می گردید. ضمناً اوقات سفر و ازدواج و... با همین مراسم روشن می شد. از آنجا که مردم ژاپن و پیروان این مذهب خود را از تبار خداوند می دانند، معتقدند که نیازی به دستورات و احکام معصل ندارند و برای انجام کارها از فطرت خود الهام می گیرند. مرکز مذهبی شین تو، شهر «ایسه» است که شهر معابد نام دارد، چرا که پر از معبد است. شهر دیگری به نام «نارا» وضع مشابهی دارد. بتخانه «هزار بودا» در ژاپن معروف است و در آن مجسمه خدایان بی شماری با اشکال گوناگون گردآوری شده است. البته در ژاپن بتخانه های بسیاری در شهرها و روستاها وجود دارد. در سال 1945 میلادی

امپراطورپرستی در ژاپن ملغی شد؛ ولی هنوز مردم ساده لوح بر این باور هستند. (135) یکی از مراسم معروف مذهب شین تو، روش اخلاقی «پوشیدو» به معنی «روش دلاوران» است. این رویه یادگار قرون وسطی است که به عنوان یک راه و رسم نظامی در ارتش راه یافت و به تدریج فراگیر شد؛ تا آنجا که مذهب شین تو را تحت الشعاع قرار داد. «مراسم پوشیدو» که صرفاً سرمشق رفتار و کردار سواران و دلاوران بود، در هشت عنوان خلاصه گردیده است:

1 وفاداری دلاوران و پهلوانان به بزرگان و بالادستان و سرانجام به امپراطور.
2 حق شناسی؛ دلاور مردان باید به میهن و امپراطور حق شناس باشند.
3 شجاعت؛ دلاور مرد باید در خدمت به امپراطور از ایثار و فداکاری دریغ نوزد.

4 عدالت؛ دلاور مرد باید از مرز عدالت خارج نشود.
5 صداقت؛ دلاور مرد نباید از روی ترس دروغ بگوید.
6 عزت نفس؛ دلاور مرد باید قوی النفس، مؤدب و موقر باشد.
7 استقامت؛ دلاور مرد باید صبور و شکیبیا باشد.
8 آزادگی؛ دلاور مرد باید مرگ عزت مند را بر زندگی ذلت بار ترجیح دهد.
9 عشق به علم و دانش.
10 مردم دوستی؛ دلاور باید همیشه نیکخواه جامعه باشد. (136)

نفوذ مذاهب و ادیان بیگانه؛

دین، به مثابه آراء، عقاید انسان در تاریخ بشر هیچگاه در محدوده جغرافیایی و مرزهای ملی و نژادی، متوقف نشده و به دیگر سرزمینها نفوذ کرده است. و در ژاپن نیز این وضعیت وجود دارد. دین کنفوسیوس، که در چین پدیدار شد، در قرن اول میلادی به ژاپن راه یافت و مورد استقبال مردم قرار گرفت و تا قرن

هفدهم میلادی نفوذ و گسترش یافت. دایره نفوذ این دین وارداتی در میان کشاورزان بود، اما اینک کتب مذهبی این آئین در سراسر ژاپن رایج است و بر فرهنگ آن دیار تأثیر فراوانی کرده است. دین بودا دین وارداتی دیگری است که از کشور هند به ژاپن راه یافت و هم اکنون دین اکثر مردم ژاپن، بودائی است و نقطه مقابل آئین شین تو می باشد. دین شین تو خدایان بی شماری را در محدوده عقاید خود قرار داده ؛ ولی دین بودا از نظر اصولی و بنیادی این عقیده را رد کرده و قبول ندارد. شین تو به بقای دائمی پس از مرگ، بدون مجازات گناهکاران و پاداش نیکوکاران، معتقد است، ولی بودا چنین باوری به تناسخ ندارد و کاملاً مخالف آن است.

در قرن هفدهم میلادی بین این دو مذهب مغایر، اتحاد و ائتلافی برقرار شد. به این صورت که خدایان بی شمار شین تو مظاهر بودا لقب گرفتند و بدین سان این دو دین به هم نزدیک شدند.

آئین بودا به پاره ای اعتقادات شین تو در داد و قبول کرد که مردگان به مدت یکصد سال در نزد زندگان منزل دارند و بعد برای دریافت پاداش زندگی جدید آشکار می گردند. (137)

معابد؛ معابد بودائی در ژاپن با چوب منقش و دارای کنده کاریهای بسیار زیبایی است. زیباترین معابد بودائی در شهر توکیو و اطراف آن قرار دارد. قربانیان جنگ و شهیدان راه وطن در گورستانی مخصوص جای ویژه ای دارند و اسامی آنان بر الواحی نوشته شده است.

بودائیان، به موعظه و اندرزهای اخلاقی، تهذیب اخلاق و انجام مراسمی شبیه فرقه کاتولیک روی می آورند. (138)

روحانیت ؛ روحانیون ژاپنی (بودا، شین تو و...) به قرائت متون مقدس مشغول می شوند، آواز می خوانند، زانو می زنند، برای تشریفات مذهبی ناقوس نواخته می شود، شمع روشن می شود، کندر و عود و مشک می سوزند، مؤمنین دعا می کنند و حمایت بودا را طلب می کنند. (139)

فرجام ؛

در طی قرون متمادی مردم ژاپن از میان ادیان و مذاهب گوناگون که به آن دیار راه یافت، هیچ یک را به طور کامل انتخاب نکردند و آنچه را قبول کردند، ترکیبی بود از سنن باستانی مذهب «شین تو» و آئین «بودا» که گاهی با مکتب اخلاقی دین «کنفوسیوس» در هم آمیخته می شد. در سال 1868 میلادی که قدرت واقعی کشور در اختیار فرزند رب النوع خورشید «میکادو» امپراطور ژاپن، قرار گرفت. دین «شین تو» ی باستانی دین رسمی کشور اعلان شد و تشکیلات بودائی از دولت جدا گردید. در عین حال اکثر مردم از هر دو دین (شین تو و بودا) پیروی می کنند و از سال 660 ق. م تا امروز تحولات فراوانی بر اثر دگرگونیهای اجتماعی آن کشور پدید آمده و هم اکنون ژاپن در زمینه صنعت و تکنولوژی جدید با کشورهای بزرگ و پیش رفته جهان رقابت چشم گیری دارد. این تحول حیرت انگیز و غیر قابل انتظار در کشوری که مهد خرافات و اساطیر بوده و هست، صرفاً پس از آنکه به دکان رهبانان و کاهنان و روحانیان دغلکار و جاهل پرور ژاپن پایان داده شد و علم و عقل و آزادی علمی، هنری و... روی کار آمد، حاصل شد.

کتاب شناسی ؛

به فارسی : فلیسین شاله / تاریخ مختصر ادیان بزرگ + جان ناس / تاریخ جامع ادیان. برای مقایسه و دریافت اندیشه کنفوسیوس. ن. ک : پاشائی / تاریخ

فلسفه چین باستان + دین بودا در ژاپن ؛ تعالم + شایگان / ادیان و مکاتب
فلسفی هند. 2 جلدی. 1356. تهران. امیرکبیر.

ادیان و مذاهب چین باستان

حفرافیای تاریخی انسانی

تاریخ چین، از دوران باستان تا زمان معاصر، به درستی روشن است. بنابراین تاریخ مدون این کشور مشخص چنین است :

1 پیشینه چین در تاریخ غیر مدون در حدود 1766 2205 یا 1557 1989 ق. م است. در این مقطع از تاریخ باستانی چین، دودمان شیا بر چین حکومت می کرده اند.

2 - دودمان یین یا شانگ در حدود 1027 - 1766 ق. م حکومت داشته اند.

3 - دودمان جو در حدود 481 - 722 ق. م حکومت کرده اند. دوران جنگ ایالت ها از 250 - 403 ق. م. بوده است.

4 - چین (یا: تسین) 207 - 221 ق. م م : بنیادگذاری امپراطوری. دوران امپراطوری ؛

5 - هان اول از 202 ق. م. تا 8 میلادی وانگ مانگ از 23 - 9 میلادی.

6 - هان دوم از 220 - 23 میلادی.

7 - دوران سه کشور:

وی، 265 - 220 شمال چین.

شو، 263 - 221 چین باختری.

وو، 280 - 222 جنوب چین.

8 - امپراطوری بزرگ جین یا دزین، 316 - 265 سراسر چین. 420 - 317 جنوب

چین (16 ایالت در شمال چین).

9 دودمان های جنوبی و شمالی :

پنج دودمان پشت سر هم در جنوب : 420 589 م.

وی شمای ترک ها) و چهار دودمان جانشین آنها در شمال : 399 581 م.

10 دودمان سوئی : 581 618 وحدت دوباره چین.

11 دودمان تانگ : 618 907 م.

12 پنج دودمان و ده کشور: 907 979 م.

13 دودمان سونگ : 960 1126: همه چین. 1127 1279: جنوب چین

(سونگ جنوبی).

لیائو (گی دان) 916 1125 (منچوریا).

شیی شیا (دانگود): 1032 1234 (گانسو)، جین (گین)، روجن 1115 1234

در شمال چین.

14 دودمان یوان (مغول ها): 1279 1368 م. : همه چین.

15 دودمان مینگ : 1368 1644 م.

16 دودمان چینگ (تسیگ): 1644 1912 م.

17 جمهوری 1912 م.

18 جمهوری خلق چین 1949 م.

پیشینه سیاسی باستان :

در کتب فیلسوفانی چون کنفوسیوس، مینوس و مودز و از «فرزانه شاهان»

کهن سخن رفته است. بنا به سنت چینی پنج «فرزانه» بودند که پیش از نخستین

بنیادگذار نخستین دودمان شاهی چین بر آن سرزمین فرمانروائی داشتند. چینیان

این فرزندگان را ارج می نهند و بنیادگذار حقیقی تمدن چینی می دانند. این پنج فرزانه عبارتند از:

1 هوانگ دی امپراتور زرد).

2 جوان شو.

3 گو.

4 یائو.

5 شون.

این پنج فرزانه از یک خانواده نبودند بنیاد گذار نخستین دودمان داستانی «فرزانه» شاه» است ؛ یعنی شهریاری که «دارنده فرزاندگی درون و شهریاری بیرون» است.

نزد پیروان کنفوسیوس این شش تن فرزانه شاه بودند:

1 یائو 2 شون 3 یو 4 تانگ 5 ون شاه 6 ووشاه.

چینیان «یو» را بنیادگذار نخستین دودمان داستانی چین، یعنی «دودمان» می دانند. «یو» را از فرزندان «هوانگ دی» دانسته اند. ⁽¹⁴⁰⁾

ادیان ابتدائی چینی ؛

«چین مثل همه ملت‌های دیگر یک دوره بدویت داشته است، دوره جامعه‌های قبائلی و ابتدائی. و خود بخود ادیان چینی در این دوره، ادیان بدوی بوده است، و همان مسائلی که در «توتمیسم»، «تابو» و «مانا»، «فتیشیسم» و انیمیسم به عنوان ادیان بدوی در دوره بدویت مطرح کردم، در تمدن چین نیز صادق است. یعنی چین‌های بدوی و ابتدائی در هزار سال تا دو هزار سال قبل از میلاد مسیح، دین روح پرستی، فتیش پرستی، تابو پرستی و توتم پرستی داشته اند...» ⁽¹⁴¹⁾

پژوهش محققان تاریخ ادیان و مذاهب بر نظریه فوق استوار است؛ چینیان باستان ابتدا روح پرست بوده اند، یعنی برای تمام اشیاء جهان مادی روح تصور می کرده اند، ارواح نیاکان خود را مؤثر در زندگی و سرنوشت می دانسته اند، سلطان عالم بالا را می ستودند و یا به «تائو»، حاکم بر هستی و کلیه اشیاء، عقیده داشتند و یا به تی ین یا آسمان متوجه بودند. منظور از تائو آفریدگار جهان بود. و این نوعی توحید بدوی است که در عقاید باستانی چین دیده می شود. در عین حال وجود خدایان گوناگون و پرستش آسمان و... در میان عقاید چینیان مشهود است؛ پرستش آسمان به عنوان مبدأ نعمتها، پرستش باد و رعد، درخت و کوه، اژدها و مار و... خدای افلاک به نام «شانک تی» دارای حاکمیت مطلق بر جهان بود که هر ساله خاقان چین با تشریفات ویژه ائی در مذهب آسمان برای او قربانی می کرد. خدایان چینی به صورت طولی «هنوته ایسم» مورد ستایش و پرستش قرار می گرفتند. خدای آسمان و خدای افلاک ساخته ذهن امپراطوران چین بوده تا از این راه خود را خلیفه خدای آسمان و فرزند او به رعایا معرفی کنند و بر استحکام قدرت سیاسی خود بیفزایند. آئین چینی بطور کلی بنا به تحقیق محققان دارای سه مرحله طولی است:

1- آئین قوای مچین که عقاید بومیان آن سامان است و پراز خدایان متعدد و مختلف می باشد.

2 آئین تائو یا تائوئیسم که لائوتسه آن را به صورت خاصی اراست و پرداخت.

3 آئین کنفوسیوس.

ادیان سه گانه چین باستان ؛

بش ارواح و خدایان فراوان

ادیان و عقاید باستانی چینیان از آغاز تا ظهور «لائوتسه» و «کنفوسیوس» که همزمان در حدود قرن ششم قبل از میلاد زندگی می کردند، آن گونه که گذشت، ابتدا بر پرستش ارواح و خدایان فراوان دور می زد. خدای مذکر «شانک تی» نام داشت که وظیفه او کیفر و پاداش افراد در این جهان بود. خدای مؤنث «هاتن» نام داشت. این دو خدا، خدایان امپراطوران چین بوده است. روح پرستی بعد دیگر عقاید باستانی چین بوده است ؛ ارواح نیاکان به یاری فرزندان می آمده و در امور زندگی آنان مؤثر بوده است ؛ و باید رضایت ارواح را با پرستش و نیایش آنان جلب نمود. در پرستش ارواح نیاکان باید ترتیب خاصی رعایت می شد؛ ابتدا ارواح اجداد مادری و سپس ارواح نیاکان پدری پرستیده می شد. ⁽¹⁴²⁾ چینیان بر این باور بودند که آسمان یعنی پروردگار؛ و این خدا خودش چیزی نمی گوید، بلکه کسی را مأمور می کند که فرامین و دستوراتش را در میان جوامع بشری رواج دهد و این امپراطور است که فرستاده و مأمور خدای آسمان می باشد و فرزند خدا آسمان نیز هست. بدین سان، امپراطور، فرزند، نماینده و فرستاده آسمانی خدا بود که فرمانش از دو جهت مطاع بود ⁽¹⁴³⁾. و این است که وقتی قدرت سیاسی و روحانی با هم جمع می شوند، استبداد دینی که بدترین شکل استبداد سیاسی است، بر جامعه حاکم می شود.

خدایان نور و ماده ؛

اقوام چینی باستان بر این عقیده بودند که در جهان دو اصل حکومت می کند؛ یکی : نور یا مثبت یا نور، و دیگری : ماده یا منفی یا تاریکی. تا زمانی که این دو

نیروی متضاد با هم هماهنگ هستند، امور جهان بر محور رضایت و خوشبختی جامعه دور می زند. با دگرگونی در تعادل این دو نیرو، جهان نیز با تحولات و دگرگونی های خطرناکی مواجه می گردد. اگر جامعه بخواهد این خدایان دوگانه که در وجود آدمی و نیز دیگر موجودات، هماهنگی ایجاد می کنند برای همیشه هماهنگ باشند، باید تائو (نظم عمومی و کلی جهان) خود را در حد اعتدال قرار دهد تا از هر گونه ناگواری و شر و رنج در امان باشد. خدای مذکر عامل خیر و برکت، «یانگ» نام دارد و خدای ماده «یین» عامل انفعال و سکون می باشد. آسمان را «یانگ» و زمین را «یین»، تابستان و گرما را «یانگ» و زمستان و رطوبت و سطح داخل اشیاء را «یین» می گویند. از این رهگذار بود که مذهب و فلسفه دو آلیسم (ثنویت و دو گانه پرستی) در میان مردم چین باستان رواج یافت که به تدریج پلی ته ایسم (چند خدائی) جای آن را گرفت و خدای باران، خدای محصولات کشاورزی خدای برف، خدای آتش و... پدیدار شدند (144)

روح پرستی؛

همان طور که ذکر شد، یکی دیگر از ابعاد عقاید باستانی چین پرستی ارواح نیاکان بود. پرستش ارواح نیاکان بعدها تبدیل به پرستش ارواح شوهران برای «زنان» گردید؛ به استثنای شاهان و امپراطوران چین که خدای آسمان را فرزندی و نمایندگی می کردند و مردم مجبور به پرستش و اطاعت از آنان بودند. پرستش ارواح شوهران توسط زنان ک حکایت از پیشینه طولانی نظام مرد سالاری در چین دارد. در چنین جامعه ای زنان از محرومترین طبقات جامعه بودند؛ آنان حق دختر زائیدن نداشتند و اگر دختر زائیدن مظهر خشم و غضب ارواح نیاکان بود. نظام برده فروشی (زن و دختر فروشی) در چین به دلیل وجود این عقاید بسیار پر رونق بوده است (145) دخالت ارواح نیاکان در کلیه امور

زندگان، در غم و شادی و... از جمله باورهای چینیان باستان بود. برای جلب رضایت ارواح علاوه بر پرستش باید هدیه ای تقدیم می شد و این هدیه باید توسط فرد کهن سال خانواده تقدیم ارواح نیاکان می گردید. در آئین باستانی چین جامعه روحانیت وجود نداشت و فرد بزرگ خانواده، مراسم مذهبی را انجام می داد.

در میان عقاید باستانی چین، عقیده به ارواح، زمین، آب، کوه، جنگل و... دیده می شود. چینیان زمین را مقدس می دانستند؛ به این صورت که: خانه به زن تعلق داشت، مرد باید در خانه بر روی زمین یا حصیر خانه با همسران خود نزدیکی کند تا مادر زمین او را بارور نماید و در این هنگام ارواح نیاکان مادری حضور یابند و در جنین حلول کنند. (146)

زمین پرستی؛

زمین پرستی ریشه در غلبه نظام کشاورزی چین دارد. اصولاً مشخصه تمدن چین کشاورزی است. در هر قریه و دهکده ای تپه ای از گل و خاک به علامت حاصلخیزی زمین افراشته و بر قله آن درختی می کاشتند و اطراف آن را نهال های مقدس می کاشتند. آن خاک را «شیی» می گفتند و این مکان را مرکز مذهبی و محل عبادت روستا قرار داده بودند که تشریفات و آداب ویژه ای نسبت بهخدایان را به دست می آوردند. این مراسم در هر فصلی به مناسبت پذیر افشانی یا رشد اشجار و برکت محصولات انجام می شد. تا این که عصر امپراطورانچین به صورت بهتری در آمد و مراسم مزبور به وسیله امپراطور انجام می گرفت. زیرا عقیده داشتند که انجام مراسم توسط امپراطور، محصولات کشاورزان را چند برابر می کند و درختان بارورتر می شوند (147) آسمان پرستی؛

پرستش زمین به تدریج از رونق افتاد و جای آن را آسمان پرستی گرفت. در عصر سلطنت «شانگ ها»، معبودی به نام «تی یاشانگ تی» مورد پرستش و عبادت عموم قرار داشت. او خداوندگار جهان علوی یا خاقان آسمانها پنداشته می شد. پادشاهان برای به دست آوردن برکت آسمانها و باران به او متوسل می شدند. مقام و مرتبه آسمان را بالاتر از زمین می دانستند. در هنگام رزم، به وسیله کاهنان، رضایت «شانگ تی» را طلب می کردند. وقتی خاندان چو به سلطنت رسیدند، به جای «تی» خدای آسمان را به «تین» ملقب کردند. «تین» یعنی «آسمان» که منزلگاه ارواح عالیه و مقام مقربین است. پادشاهان خاندان چو و خاندان خاقان همیشه رابطه خود را با آسمان نگاه می داشتند و همه ساله در ایام ویژه ای از سال، پادشاه به منظور اهدا قربانی ها و نیاز به درگاه خدای آسمان در محرابی که در جنوب پکن به نام آسمان بنا کرده بودند، مراسمی انجام داد و هدایائی از بخور معطر و موی بز و مقداری سنگ با ارزش و ابریشم خام و طعام و شراب و غلات عرضه می داشت. خاقان نه مرتبه پیشانی بر خاک می سود. مردم چین بر این باور بودند که بدون انجام این اعمال هرگز میان زمین و آسمان توافق و اعتدال و وحدت صورت نخواهد گرفت (148).

ارواح خیر و شر؛

در باور چینیان دو نوع روح وجود داشت که در تمام زوایای جهان طبیعت متفرقند؛ ارواح مفیده و ارواح مودیه که صفات شیطانی دارند و در اطراف منازل آدمیان پراکنده اند و نیز در اماکن خالی و متروکه، در تاریکیها و جنگلها و... به ویژه در شبها متعرض افراد می شوند، گاهی به صورت جانوران و درندگان و گاهی به صورت حیوانات اهلی در آمده و آدمیان را آزار می دهند. ارواح مفیده در گروه «شین» و گروه ارواح مودیه در «گوی» قرار داشتند.

ارواح مفیده (شین ها) در آسمان و اراضی بارور و درختان سنگهای قیمتی و آفتاب و ماه و ستارگان و ابر و باران و آتش و دریا و نباتان سودمند زندگی می کنند. ارواح نیاکان از نوع شین ها هستند. در حالی که ارواح موزیه (گوی ها) در تاریکیها زندگی می کنند و اگر انسانها به نور چراغی متوسل نشوند، در معرض خطر آنها قرار می گیرند. لذا مردم چین برای نجات از ضرر ارواح موزیه به روحانیون مذهب تائو و جادوگران دیگر مذاهب پناه می بردند.

آنان راه دیگری نیز برای نجات می جستند و آن آویزان کردن «مجسمه خروس» در منازل و سر در خانه ها بود. در روز اول سال منازل را جادو می کردند تا از وجود ارواح شرور پاک گرداند (149)

جاودانگی ارواح؛

مردم چین عقیده داشتند که ارواح اموات برای همیشه دارای حیات و زندگی هستند و بازندگان در تماس اند. هر وقت زندگان یادشان کنند، فوراً حاضر می شوند و می توان با آنان سخن گفت و مشورت کرد. ادعیه و اوراد و قربانی و هدیه، راه مناسب ارتباط با عالم ارواح است. ارواح از ماده خوردنیها و نوشیدنیها نمی خوردند بلکه جوهر لطیف و روحانی آنها را جذب می کنند و صورت مادی خوراکی ها را روحانیون میل می کنند. از این رو، مردم چین مراسم تدفین اموات را با مراسم خاصی انجام می دادند. افراد ثروتمند، در هنگام دفن اموات، تمام اشیاء و اموال متوفی را از قبیل ظروف، اسلحه شکاری و سگ شکاری و اسب او را زنده به خاک می سپردند. گاهی افراد انسان را همراه متوفی خاک می کردند تا به کارهای ضروری متوفی رسیدگی کند. در هر خانه ای ضریحی قرار می دادند تا همیشه به یاد نیاکان خود باشند. در مقابل این ضریح عقد و ازدواج ما بین عروس و دامان انجام می گردید و در برابر قبور

خضوع و خشوع خاصی می کردند تا رفع گرفتاری های مادی و معنوی خود را بکنند. در فصل بهار و پائیز به زیارت قبور نیاکان می رفتند و هدایای خوردنی نثار می کردند و بر اوراق، نقش پتو و لحاف و اقمشه را نقاشی می کردند تا ارواح از سرما و گرما خود را حفظ کنند (150).

دین «تائو» و بنیانگذار آن؛

لائوتسه و آئین او

در قرن 5 یا 6 ق.م. لائوتسه یکی از فلاسفه چین باستان این آئین را بنیاد گذاشت. بنا به تعریف لائوتسه: تائو قابل توصیف نیست، غیرقابل شناخت است. در ادبیان منظوم چین آمده است که: این درخت را نگاه کنید؛ چرا هرگز دچار اضطراب نمی شود، دچار غم نمی گردد. در آغاز بهار با شکوفه های قشنگ و رنگارنگ، زنده بودن خود را نشان می دهد؛ سبز می شود، جوان می گردد، برگ و بار می دهد و... در ابتدای پائیز به زردی می گراید، عریان می شود و آرام و آرام به خواب زمستانی فرومی رود. و باز در اول بهار با شادی از خواب بیدار می شود و با چهره ای خندان به جهان مردم جهان نگاه می کند و... چرا این درخت اضطراب ندارد؟ چرا به یأس فلسفی دچار نمی گردد؟ چون اینها از قانون طبیعت یعنی از تائو پیروی می کنند. یأس، پلیدی بدی زشتی، غم و رنج، پریشانی، بیماری جنگ، خیانت، جنایت و اضطراب چرا در آدمی-این همه حکومت می کند/ زیرا انسان در برابر نظامی که بر کل جهان حکومت می کند (تائو)، ضعیف و ناتوان است و با عقل کوچک و جزئی خود راه دیگری انتخاب کرده و می کند و از طریق تائو که حاکم بر کل جهان است، قدم به بیرون می گذارد (151)

تائو، مبتنی بر وحدت وجود؛

مکتب لائوتسه مبتنی بر وحدت وجود از نگاه عرفان و تصوف چینی است، وحدت وجود بر کل هستی. مصادیق کثرت، جلوه ای ظاهری از وحدت وجود است و تضادهای ظاهری در جهان هستی، به وحدت وجود که لایه زیرین و زیربنای وجود است، خللی نمی رساند؛ و عدالت و بی عدالتی روبنای وحدت است ⁽¹⁵²⁾ به گفته «لائوتسه»: «تائو» آغاز تمام اشیاء و موجودات جهان هستی است. خواهان رستگاری و هدایت باید از «تائو» پیروی کند. ماهیت «تائو» را می شناسند، خاموش اند؛ آنان که درباره او (تائو) سخن می گویند، چیزی از او نمی دانند. «تائو» مانند یک ظرف خالی که در عین حال می توان از آن آب برداشت، بی نهایت عمیق و با محتوایی بی پایان ک بحری است عمیق که هیچگاه خشک نمی شود. انسان می کوشد تا با «تائو» یکی شود، اما نمی تواند. «تائو» همه چیز است و هیچ چیز نیست. «تائو» همه علت است و هم معلول، تمام اشیاء از «تائو» پدید می آیند و با «تائو» زندگی می کنند و به «تائو» باز می گردند. «تائو» طریق ابدی است که همه مخلوقات از این راه عبور می کنند ⁽¹⁵³⁾.

فلیسین شاله می گوید: اگر چه اطلاعات ما در رابطه با شناخت «تائو» بسیار ناقص است، ولی باید دانست که تائو قبل از این که عنوان دین و مذهب داشته باشد، یک فلسفه متافیزیک بشمار می رود. «تائو» یعنی قاعده و انتظام جهان؛ تائو یعنی نظم و ترتیب عالم و اصل جاویدان که همه پدیده ها از آن نشأت گرفته اند. در «تائو»، وحدت بر کثرت برتری دارد. جهان از اتحاد وجود «یانگ» و «یائو» به دست آمده است.

«تائو» قبل از اینکه آسمان و زمین باشند، بوده و بر عالم دیگری حکومت داشته و وجودش مسلم بوده است. تائو اصل اشیا است، ولی اشیا در وجود او راه ندارند؛ چرا که او محتاج نیست و وجودش کامل و تمام عیار است ⁽¹⁵⁴⁾.

پیشینه تائو؛

اندیشه «تائو» همچون دیگر اندیشه ها و عقاید و مذاهب و ادیان تاریخ دارای تحولاتی بوده است. ادوار تحول این آئین به سه مرحله یا دوره تقسیم می شود: 1 یک فرد معتقد به «تائو» باید باورهای خود را بر مبنای عرفان و وحدت وجود خاصی شکل می داد و برای رسیدن به وحدت باید از بازی با الفاظ و کتب دانش دوری می جست و به زندگی مادی بطور کلی پشت پا می زد. باید عقل را از خود دور می جست و به زندگی مادی بطور کلی پشت پا می زد. باید عقل را از خود دور می ساخت و با مکاشفات قلبی و عرفانی در خود فرو می رفت. نسبت به حوادث بی اعتنا و بی تفاوت می شد و بی هدف و بی اندیشه و بی خبر از همه چیز و همه کس می بود. با رقص و موسیقی و مستی باید در عالم خلسه راه می یافت. این نخستین گام در مذهب لا توتسه بود ⁽¹⁵⁵⁾.

2 تلاش برای زندگی ابدی و کسب حیات جاویدان در تمام عمر دنیوی این کار با پرهیز از عوامل فسادانگیز در جسم و روان صورت می گرفت. این تلاش دائم با استمداد از سحر و جادو تقویت می شد. «چوانگ تزو» در فلسفه خود می گوید: هر کس به کنه تائو دست یابد، به زندگی ابدی نائل می گردد. همان گونه که «فوهتی» که یکی از خواقین بزرگ چین بودک به تائو دست یافت و به بقای عمر جاوید رسید؛ برابرها سوار شد و به آسمان صعود کرد. این نشانه ای است از افکار نظری و تجربی راه یافته در اندیشه و آئین تائو که با سحر و جادو و امور اسرارآمیزی توأم شد.

«سوماچین» مورخ معروف خاقان مذکور در تاریخ خود می گوید: فال گیری به نام «لی، شو، چن.» خاقان را تشویق کرد تا به کمک ارواح علوی اقدام به فن کیمیاگری کند. او جامی ساخت که با آشامیدن آب در آن جام، برای همیشه از مرگ رهایی یافته به حیات ابدی می رسید. این اقدام باعث شد که در همان قرن اول پیدایش «تائوئیسم»، ساحری و جادوگری در این مذهب راه یابد. با رواج دانش کیمیاگری در چین، فردی از شرق چین به نام «چانگ نائو بنگ» به پای تخت مسافرت کرد و انجمن سری تشکیل داد. او به کیمیاگر پرداخت و عضوگیری می کرد. هر عضو انجمن باید پنج پیمانه برنج به مرشد خود می داد. این گروه به «فرقه پنج پیمانه» مشهور شدند.

پس از او فرزندان و اخلاف این شخص، کار او را دنبال کردند و پیروان فراوانی یافتند. به تدریج ک این گروه، صاحب قدرت و نفوذ سیاسی شدند.

«چانگ تائولینگ» را معلم آسمان لقب دادند. چینیان معتقدند که این مرد پس از 122 سال عمر از فراز کوهی بر ببری سوار شد و زنده به آسمان بالا رفت. این صعود را بر اثر فن کیمیاگری به دست آورد و حیات ابدی یافت. جادوگری نیز او را در این راه کمک فراوانی کرد.

مدتی بعد فرقه ای دیگر از روحانیون جادوگر آئین لائوتسه به ظهور رسید. این فرقه «عامه زوال» نام داشت. مؤسس آن «چانگ چو» بود و پیروان زیادی پیدا کرد. این فرقه از قرن دوم میلادی تاکنون در چین حضور دارد. پیروان این فرقه فراوان هستند.

3 در سال 165 میلادی یکی از امپراطوران چین به نام «هوان» به آئین «تائو» رسمیت داد. او ابتدا معبد «لاتوتزو» را بنا کرد و خود، هدایای فراوانی تقدیم کرد. این عمل رسمیت آئین «تائو» را به دنبال داشت. در قرن هفتم

میلادی خاقان چین «لی تی مین» به این مذهب ایمان آورد و آن را مستقل ساخت. طالبان علوم غریبه و فنون جادوگری به این مذهب روی آوردند. چینیان در صدد برآمدن تا در مقابل مذهب «بودائی» که یک آئین وارداتی از هند به چین بود، از فرهنگ و اساطیر ملی خود که میراث نیاکان شان بود، حراست نمایند؛ لذا به دنبال شخصی برآمدند که بتواند با بودا رقابت نماید. آنان «لائوتزو» را مناسب دیدند و او را بالا بردند تا که در مقام خدائی قرارش دادند. به او لقب «خاقان عالم اسرار» دادند و معابد فراوانی به نام او ساختند. و به تقلید از بودائیان، راهبان و مرتاضان زیادی در معابد لائوتزو گرد آوردند. سرانجام «تائوئیسم» را به عنوان دین ملی و رسمی کشور خود قبول کردند. آئین تائو در گسترش عقاید خرافی و اوهام نه تنها کمرنگ نگردید، بلکه روز بروز بر تعداد خدایان افزوده می شد. «خاقان عالم اسرار» بالاترین مقام را به دست آورد.

لائوتزو در کنار او قرار گرفت و در نتیجه موجود سومی به نام «کنگ یائو» سردار ارواح مجرده و روانهای آسمان پدید آمد. این سه هیکل (خاقان + لائوتزو + کنگ یائو) به اتفاق موجودی به نام ثالوثی را تشکیل می دهند که به نام «سه گوهر طاهر» ملقب اند. غیر از اینها «هشت روان جاوید» دیگر به اتفاق «خدایان کانون خانوادگی و محافظ دروازه و خدای شهر»، همه بر جهان حکومت می کنند (156)

ارواح هشتگانه لائوتسه ؛

این «سه گوهر طاهر» تبدیل به «هشت روان جاوید» شد و در اساطیر ملی چین محبوبیتی فراوان پیدا کرد:

«این هشت روان جاوید» در ابتدا مردمی بودند که زهد و ریاضت را پیشه ساخته و بر اثر عبادت و اعمال صالحه، ب ابدیت رسیدند. آنان با جسد و پیکر مادی خود با روحی شاداب و روانی جوان زندگی می کنند و در زیر درخت کاج منزل دارند؛ یکی شراب می سازد، دو نفر دیگر شراب می نوشند، چهارمی نی می نوازند و آن چهار نفر دیگر در گوشه ای آرمیده و از این چهار نفر جدا زندگی می کنند. آنان در آغاز هر سال مورد احترام و تکریم قرار می گیرند. تصاویر خیالی آنان بر روی کاغذ ترسیم می شود و بر دوازده شهرها آویزان می گردد. در آئین «تائو» هر فرقه ای برای خود خدائی جداگانه دارد. برخی از پهلوانان مقام خدائی دارند. خدایان دیگر عبارتند از: خدای تندرستی، خدای نیک بختی، خدای حیوانات، خدای نباتات، خدای اژدها، خدای کرگدن، و...⁽¹⁵⁷⁾

این مذهب در چین رو به انحطاط گذاشته می توان گفت که مرده است. دولت کنونی جمهوری خلق چین این مذهب را تا حدودی از دور خارج کرده؛ ولی در عین حال افراد زیادی هنوز از مبادی سحر و جادوی آن مذهب بهره می گیرند و علی رغم ممنوعیت رسمی حزب کمونیست چین در پیروی از این آئین، برخی از دولت مردان حزب مخفیانه به این آئین ایمان دارند و برای آموختن سحر و جادو می کوشند.

لائوتسه و تائو؛

«لائوتسه» در لغت چینی به معنای «حکیم سالخورده» است. او اشراف زاده ای است که در دستگاه دولتی، سمت ریاست بایگانی و حفاظت اسناد کشور را داشته و بعدها به عرفان و فردیت گرائی می گردد و به تزکیه نفس و انقلاب روحی دست می یازد و روحیه انزواگرائی را در مردم چین رواج می دهد. این اشراف زاده، عنوان اشرافیت خود را به شکل عرفان گرائی متجلی می کند.

اندیشه او یک فکر بسیار قدیمی است، لذا دانشمندان او را مبتکر اندیشه عرفان چینی نمی دانند. «لائوتسه» اصول عرفان و انزواگرایی را تدوین نموده، جزء اصلی آئین خود در آورد. امروز در چین جدید حدود پنجاه میلیون نفر از آئین او پیروی می کنند.

«لائوتسه» در قرن ششم پیش از میلاد زندگی می کرده، هر چند که اطلاعات زیادی از او در دست نیست⁽¹⁵⁸⁾ و آنچه از او در دست است، با احتمال زیاد همراه است. لائوتسه معاصر «کنفوسیوس» در چین، «بودا» و مهاویرا» در هند، «افلاطون و سقراط» در یونان، «اشعیاى دوم» در میان قوم یهود و شاید «زردشت» در ایران، ظهور کرد. لائوتسه فیلسوف بزرگ چین اندکی قبل از کنفوسیوس به دنیا آمده و با او نیز روابطی داشته است. بنا به یکی از افسانه ها، نام اصلی او «وین لی» بوده که در سال 604 ق. م. متولد شده و در سال 524 ق. م. وفات کرده است. کتاب مقدس این آئین «تا او ته کینگ» که شامل 81 قطعه کلمات قصار است، می باشد. کتاب دیگری به نام جوانگ تزه به وسیله یکی از پیروان لائوتسه نوشته شده و مورد تکریم و تقدیس پیروان این مذهب است. قطعات کتاب «تا او ته کینگ» بسیار مبهم و پیچیده و غیر قابل فهم است و تفاسیر فراوانی بر این کتاب نوشته شده است. چون مطالب این کتاب رنگ عرفانی دارد، موجب به وجود آمدن فرقه های زیادی شده است. پیروان این آئین در چین و کره و منچوری فراوان دیده می شوند. که تعدادشان در حدود 13 میلیون نفر است. طرفداران لائوتسه اجازه دارند که از دیگر ادیان (مانند کنفوسیوس یا بودا) پیروی نمایند. حتی از حزب کمونیست چین هم می توانند دستوراتی را فرا گیرند، زیرا این مذهب با دیگر مذاهب مانعة الجمع نیست. عده ای از دوران «لائوتسه» تا امروز نوه های او را می پرستند و برای

انان عنوان «امپراطوری» قائل اند. آنان را ملقب به «امپراطور مروارید» کرده اند. این «امپراطور» در کوهستان «بیراژدها» همچون سلطانی بر پیروان خود حکمرانی می کند (159)

فلسفه و تعلیم تائو؛

در آئین تائو عنوان «تقوای سه گانه» شهرت فراوان دارد:
1 اقتصاد. 2 سادگی در زندگی. 3 اخلاق و نیکی حتی با افرادی که با ما بدی کرده اند. این سه عنوان، از اهم دستوران لائوتسه بشمار آمده است. آئین تائو با جنگ و خون ریزی مخالف است.

در این آئین، قتل، فریب، دزدی غارتگری نافرمانی پدر و مادر، بدرفتاری زن با شوهر و... عدم معالجه امراض، لالابالی گری عدم تعلیم و تربیت فرزندان، عدم توجه به خانواده، به خاک نسپردن مرده سگ و گریه و... گناه محسوب می شود و مجازات دارد.

آئین تائو «عقیده به بهشت و جهنم» و کیفر و پاداش را از آئین «ماهایانا» ی ژاپنی اقتباس کرده و در چین رواج داده است و عقاید تناسخ ارواح را از آئین بودائی گرفته است.

در نظر «لائوتسه» علم و دانش، معرفت و فضیلت نیست، بلکه هر چه دامنه آموزش و علوم گسترش یابد، بر تعداد اراذل افزوده می شود. «لائوتسه» مخالف وجود حکومت بوده و می گفت: مردم بدون حکومت بهتر می توانند زندگی کنند، زیرا ستمکاری وقتی دامنه دار می شود که دولت قدرتمندی بر ملت چیره شود (160)

از نظر پیروان لائوتسه «ارواج بدون دخالت خدایان کار خود را انجام می دهند و نیکوکاران را پاداش و بدکاران را کیفر می نمایند. اگر پادشاه در انجام

مراسم مذهبی کوشا باشد و آنها را نیکو انجام دهد، محصولات کشاورزی فراوان می شود؛ نوامیس طبیعت با قوانین اخلاقی و اجتماعی متحداً عمل نموده، اساس نظام اجتماعی را به بهترین صورت تدارک می بیند. طبق افسانه های باستانی «وویی» یکی ازخدایان «شانگ»، خدانشناس و گمراه بوده ک باخدایان چین به مبارزه برخاست و به روح جهان بالا ناسزا گفت و دستور داد تا یکی از درباریان به جای روح عالم بالا با وی شطرنج بازی کند و چون در این بازی برنماینده روح جهان بالا پیروز شد ک آن روح را به استهزأ گرفت. بر اثر این اهانت صاعقه ای از آسمان آمدو او را هلاک نمود (161)

کنفوسیوس

بیوگرافی

«کنفوسیوس» که نام واقعی او «کونگ چیو» است و شاگردانش او را «گونگ فوتزوه» می نامیدندک در سال 551. م. در شهر «چوفو» در ایالت «لو» به دنیا آمد. در افسانه های باستانی چین آمده است که شبی موسم ولادت «کنفوسیوس» را به مادرش خبر می دهد. کودک در غاری متولد می شود و تعدادی اژدها» به مراقبت آن کودک می پردازند. «کنفوسیوس» در کودکی پدرش را از دست داد و مادرش او را سرپرستی کرد و در تربیت او کوشید. او مقاماتی کسب کرد ک وزیر مشاور دربار «لو» گردید و با مطالعه در ادیان و مذاهب گذشته ک رسالاتی تألیف کرد و به ترویج اصول اخلاقی پرداخت و پیروان فراوانی یافت. او در آغاز ک مجلس در سی تشکیل می داد و همچون «سقراط»، شاگردان خود را بدون کتاب درس می آموخت. او هرگز سندی مکتوب به هنگام درس ارائه نمی داد. لذا درسهای او توسط شاگردانش نوشته می شد. رسالات تألیفی او هرگز در اختیار شاگردانش قرار نگرفت.

خصوصیات برجسته و ممتاز کنفوسیوس چنین است : 1 او هرگز تصدیق لا تصور نمی کرد. 2 به کارهای عاری از تفکر و تأمل دست نمی آلود. 3 بجوج و خودکامه نبود. 4 مظهر تواضع و سادگی بود و آنچه را داشت، مدیون گذشتگان بود (162)

کنفوسیوس زندگی ساده و محقرانه ای داشت که در اوج احترام، مردمی و آبرومندانه می زیست، علی رغم این که یک اشرف زاده بود و اجداد او همه از اشراف ایالت «لو» بودند. او می گوید که من فرزند فقیری بودم و به ناچار مشاغل دون پایه ای که در شأن شاهزادگان نبود، اختیار کردم. کنفوسیوس در نزد معلم روستایش درس آموخت. او بیشتر اوقاتش را صرف فراگرفتن دانش و تحصیل شعر و روایات تاریخی چین باستان می کرد. این مطالعه تا پایان عمرش ادامه داشت. او به موسیقی علاقه داشت و غالباً نغمات باستانی چین را با نواختن عود، موزون می کرد. با یکی از دختران ایالت «لو» در سن 20 سالگی ازدواج می کند. صاحب فرزندی می شود. مادرش را از دست می دهد. در عزای مادرش 27 ماه (سه سال چینی) دست از مشاغل خود می کشد (163). کنفوسیوس معتقد بود که : «شعر»، منش انسان را می سازد و «آئین»، انسان را پرورش می دهد و «موسیقی» به انسان کمال می بخشد. او مراتب کمال خود را چنین شرح می داد که :

در پانزده سالگی بر پای خود استوار شدم، در چهل سالگی از شک و تردید رهایی یافتم، در پنجاه سالگی به نوامیس آسمانی پی بردم و حقایق جهان بر من روشن شد، در شصت سالگی گوش به حق و حقیقت سپردم، در هفتاد سالگی به پیروی ادراکات قلبی خویش پرداختم...

از «کنفوسیوس» پنج کتاب به یادگار مانده که توسط شاگردانش تدوین شده است. چینیان چهار کتاب دیگر به او منسوب کرده اند که به اثر اصیل و کلاسیک پرداخته اند ⁽¹⁶⁴⁾.

«کنفوسیوس» احکام و تعالیم مکتب اخلاقی خود را بر اساس «لی» قرار می دهد. لی را جانشین «تائو» می داند. لی همان نقش تائو را بازی می کند. کنفوسیوس می گوید که درست است که جامعه فاسد، تمدن و اخلاق انسانی را نابود می کند، اما این نه به دلیل جامعه است، بلکه به علت وجود قوانین ناقص و نادرست حاکم بر جامعه است. ⁽¹⁶⁵⁾

کنفوسیوس همیشه از پاسخ دادن به سوالات لاهوتی گریزان بود. لذا دانشمندان، وی را پیرو مکتب «لادری گرائی» می دانند. یکی از شاگردانش درباره خدمت به «ارواح» مردگان از او سوال می کند. و او پاسخ می دهد که: تو که قادر به خدمت «زندگان» نیستی، چگونه می خواهی به ارواح آنان خدمت کنی؟!....

یکی دیگر از شاگردان درباره «مرگ» می پرسد، و او می گوید: تو که «زندگی و حیات» را نمی شناسی، چگونه می توانی «مرگ» را بشناسی؟! کنفوسیوس در رابطه با عالم بالا نگاهی سرد و عاری از مهر داشت. او هیچ گونه ارتباطی با عرفان و متافیزیک نداشت. یکی از یاران او اندکی قبل از مرگش به وی گفت که خوب است در این آخر عمر «نماز» بگذارد. در پاسخ گفت: «زندگی من نماز من است.» ⁽¹⁶⁶⁾

کلمات حکیمانه؛

کنفوسیوس را سقراط چین گفته اند و آئین او فقط به انسان و امور انسانی می پردازد. کنفوسیوس می گفت: «من جویای وحدت کل هستم».

او بر این عقیده بود که : «انسان در انتخاب باید دقت کند و خوب و بد را بشناسد.» وی می گفت : «فرزند بی حاصل و همسر بی وفا کسانی هستند که عاری از حقیقت هستند. بزرگترین هنر اخلاقی، احترام به نیاکان است و باید خاطره آنان را با قدرشناسی گرمی داشت. پدران و مادران نماینده و مظهر اجداد می باشند و تازنده اند، فرزندان باید نسبت به آنان اطاعت و اخلاص کامل داشته باشند. فرزندان جوان باید بدون پشه بند بخوابند تا پشه ها را به طرف خود جلب کنند که والدین آنان راحت بخوابند؛ زیرا پیری بزرگ سالان را رنج می دهد. پادشاه باید برای مردم وسیله تعلیم و تربیت و صلح و سلامت را برقرار سازد و عدالت را همیشه در نظر داشته باشد.»

«کنفوسیوس» زنی را دید که در کنار گوری نشسته و گریه می کند. از علت گریه او پرسید. زن گفت : پدر شوهرم در اینجا بوسیله ببری کشته شد و نیز شوهرم و فرزندم به همان سرنوشت دچار شدند. «کنفوسیوس» گفت : در این صورت، چرا در چنین جای خطرناکی مانده ای؟! زن گفت : در اینجا حکومت عادل و رؤوفی وجود دارد. «کنفوسیوس» به شاگردانش گفت : «این سخن را در ذهن خود بسپارید و بدانید که حکومت ستمکار، از ببر درنده تر است.» (167)

از سخنان او است : «اگر رعیت از فرمان دولت مردان سرپیچی نکند، دولتمردان درباره امور آنان از عدالت خارج نخواهند شد. اگر کارگران از کرافرمایان دستور گیرند، آن وقت است که کار فرمایان زیر دست کارگران قرار می گیرند در صورتی که عنوان کارفرمائی دارند. وقتی تضاد و جنگ و حق کشی و ظلم و ستم و تجاوز از جامعه زدوده می شود و عموم مردم یکدیگر را دوست می دارند... که دیگر اختلافات و دوگانگی در میان طبقات مردم دیده

نشود و همه افراد در شادی زندگی می کنند و وضع مادی و معنوی جامعه بهبود می یابد. « (168)

تعالیم؛

جوهره و محور تعالیم کنفوسیوس در مقام حکومت یک حکیم بزرگ، تعلیم «رن» یا «انسانیت» است. در این محور، اساس کار، تکیه «بر شکوفا کردن استعداد های انسانی و اوج بخشیدن به شخصیت فرد و نگاه داشتن حقوق انسانی» است. یکی از اصحاب مدرسه کنفوسیوس «رن» را چنین تعریف کرده است: «هنر روان، اصل مهر و مرکز آسمان و زمین.»

شکل چینی کلمه «رن» از دو حرف ساخته شده است؛ یکی «انسان» و دیگری «دو»، و این نشان می دهد که نه تنها انسان بلکه بستگی او با انسان های دیگر نیز مورد تأکید است. کنفوسیوس بر آن بود که بستگی های انسانی باید بر بنیاد احساس اخلاقی «رن» نهاده شود که به کوشش های مثبت برای نیکی به دیگران می انجامد. او می گفت: «رن دوست داشتن دیگران است». در حقیقت، کنفوسیوس «رن» را نه تنها گونه خاصی از هنر اخلاقی، بلکه آمیخته ئی از هم هنرها می داند. از این رو،

شاید بتوان آن را به «هنر کامل» تعریف کرد. همچنین شاید بتوان اندیشه «رن» را در مفهوم های «شیائو» یا «وظیفه فرزندی» و «دی» یا «مهر برادرانه» بیان کرد. این دو مفهوم بیان کننده یک احساس انسانی اند که از خود پرستی بر کنار است.

وظیفه فرزندی نشانه یک حالت پیوند معنوی با جاویدی زمان و مهر برادرانه، نشانه یک حالت پیوندی معنوی با نامحدودی مکان است... در سخنان کنفوسیوس، دو مفهوم همانند دیگر آمده است:

«جونگ» یا «وفاداری» و «شو» یا «نوع دوستی». جان انسان در حالت «جونگ» به طور کامل با خویشتن راست است. حال آن که در حالت «شو» جان از جان بیرون از خود، فهم کاملی و با آن همدردی کاملی دارد. واژه چینی جونگ از دو بخش «میانه» و «دل» ساخته شده است. انسان که دلش در میان باشد، با دیگران همدردی می ورزد. و لذا به خود وفادار خواهد بود... «جونگ» راه مثبت تمرین «رن» است. واژه چینی شو به معنای «چون دل خود» است؛ یعنی با دیگران آن کن که دلت می گوید. کنفوسیوس در معنای «شو» می گوید: «آنچه به خود نمی پسندی به دیگران روا مدار.»

«شو» راه منفی تمرین «رن» است. مفهوم های جونگ و شو همان دو مفهوم شیائو و دی هستند، با این تفاوت که این د اصولاً به بستگی های درونی خانواده اشاره می کنند. و حال آن که دو مفهوم «جونگ» و «شو» معنایی پهناتر و کلی تر دارند. در همه این مفهوم ها دلبستگی به حالتی از جان است که در آن مهر حقیقتی و دور از خود پرستی برتری دارد. اصل «رن» یک عامل نیرومند استمرار و پایداری فرهنگ چینی به شمار می آید. هیچگاه نشده است که یک دستگاه اندیشه با آن تماس پیدا کند و بتواند آن را از تأثیر باز دارد. درس دادگری و دادگستری آن، درس یک روح شکیبائی، و به هم مهر ورزیدنش، امروزه، همچون پیش، برای چین درست و شایسته است. نه تنها چین، چون نیک بنگری برای همه جهان چنین است. (169)

آثار؛

شش کتاب باستانی، کلید فهم تعالیم کنفوسیوس است :

1 «شوجینگ» یا «کتاب تاریخ»؛ شامل گزارشهای تاریخی کنفوسیوس از دودمان های باستانی چین که به یکصد سند می رسد. دوره زمانی این اسناد به

سالهای قرن بیست و چهارم قبل از میلاد تا قرن هشتم قبل از میلاد مربوط است. علت جمع آوری این اسناد توسط کنفوسیوس این بود تا «شاگردان درباره علت های برخاستن و از میان رفتن دودمان ها از حقایق آگاه شوند». از یکصد سندی که او تدوین کرد، تنها بیست و هشت تای آنها اکنون در کتاب تاریخ مانده اند....

2 «شیه جینگ» یا «کتاب شعر» یا «کتاب سرودها»، مجموعه ای از شعرهای رایج در میان مردم است که در پانصد سال میان آغاز دودمان جو (قرن دوازدهم ق. م) و دوره بهار و پائیز (قرن هشتم یا ششم ق. م) نوشته شده اند. کنفوسیوس 305 شعر از میان بیش از 3000 قطعه شعر دست چین کرد و آنها را زیر چهار عنوان دسته بندی کرد:

الف ؛ شعرهایی درباره بستگی میان زن و مرد؛

ب ؛ شعرهای درست پندار کوچکتر، برای جشن های معمولی،

ج ؛ شعرهای درست پندار بزرگتر، برای جشن های دولتی،

د؛ شعرهای قربانی برای رقص های معبد و نمایش عمومی.

این قطعه ها تعلیم بنیادی کنفوسیوس را که با شعر به شاگردانش می آموخت، در برداشتند....

3 «یائو» یا «موسیقی» ؛ در زمان کنفوسیوس، موسیقی بستگی نزدیکی با شعر داشت. بدین سان، آنگاه که او مجموعه اشعار باستانی را تدوین می کرد، برای هر یک از آنها آهنگی که سرانجام برگزیده بود آهنگی می ساخت....

4 «لی جی» یا «کتاب آئین ها» ؛ کتاب آئین ها نمودار «صورت کردار اجتماعی ؛ دودمان های شاهی و مردم چین باستان می باشد.

5 «یی جینگ» یا «کتاب تغییرات»... محتوای این کتاب یک دستگاه خیالی فلسفه است که بر بنیاد «هشت سه خطی» نهاده شده است. این «هشت سه خطی» ساخته ترکیب ها یا آرایش های سه گانه یک خط پیوسته و یک خط بریده است که یکی از آنها لزوما دوباره آورده می شود، تا یک سه خطی ساخته شود. گفته شده است که این هشت سه خطی از زمان شهریاری فوشی (2852 ق. م ؟) بوسیله نشانه های اسرارآمیزی بر پشت سنگ پدید آمده است... بنابر کتاب «تغییرات»، جهان از «یین» و «یانگ» ساخته شده است. خط پیوسته نماینده «یانگ» است و خط بریده نماینده «یین». این ها نیروهای دوگانه طبیعت اند. «یانگ» نر و «یین» ماده است. پس این دو، آسمان و زمین، خورشید و ماه، روشنی و تاریکی، زندگانی و مرگ اند... کنفوسیوس به این سه خطی ها «ده بال» افزود و در نتیجه «هشت سه خطی» را به «شصت و چهار شش خطی» گسترش داد. فرض می شد که هر شش خطی نماینده رمزی یک یا بیش از یک نمود جهان، خواه طبیعی خواه انسانی، است. برای نمونه : شش خطی یه از ترکیب یک سه خطی به معنای باد، چوپ و نفوذ کردن و یک سه خطی به معنای تند، حرکت و رشد ساخته شده است.

پس، شش خطی یه، از بالا رمز نفوذ چوب و از پائین رمز «رشد» را نشان می دهد.

6 «چون چیو» یا «سالنامه بهار و پائیز»؛... این کتاب یک گزارش گاهشماری پیشامدهای مهم ایالت «لو» است از نخستین سال پادشاهی «یین شاه» (722 ق. م) تا چهاردهمین سال پادشاهی «آی شاه» (481 ق. م). نام این سالنامه (بهار و پائیز) از این سنت کهن گرفته شده است که بنابر آن، پیش از هر فهرستی که آن پیشامد خاص در آن رخ داده بود، سال، ماه، روز و فصل آن

آورده می شد. سالنامه از بهار آغاز می شود و سپس تابستان و پائیز و زمستان را در بر می گیرد.... این کتاب به یک یادداشت روزانه می ماند که در آن همه پیشامدها، چه بزرگ و چه کوچک، چون دانه های تسبیح به یک رشته روزها کشیده شده اند.

... کنفوسیوس همه بدی ها، عیب ها و هرزگی های آن زمان را بی آن که در آن دست بردگزارش می دهد، و در نتیجه گیری هایش، هیچ از ستایش یا سرزنش دریغ نمی کند.

همین داوری ها، «فلسفه تاریخ» او را آشکار می کند، و همچنان که انتظار می رود، این فلسفه تاریخ آموزنده است. مایه بنیادی سالنامه برپاداشتن هنجارهای حکومت نیک، بازگرداندن فرمانروایان غاصب به جاهای خاصشان و محکوم کردن وزیران بدرفتار است، تا از علت صلح و یگانگی جهانی هواخواهی شود... از این گذشته، چون «سالنامه بهار و پائیز» یک مجموعه پیشامدهاست، دستور علم سیاست چین است. ⁽¹⁷⁰⁾

فرجام؛

دو قرن پس از مرگ کنفوسیوس، مکتب اخلاقی عقیدتی او در چین رواج یافت و بی مهری اولیه را جبران کرد. شاگرد برجسته او منسیوس یا منگ کو (منگ درزو استاد منگ) که صدسال پس از مرگ کنفوسیوس به دنیا آمد، در ترویج اندیشه و آراء مکتب کنفوسیوس کوشید؛ هر چند که استاد و شاگرد با یکدیگر اختلاف مزاج فلسفی داشتند و استاد درونگرا و شاگرد بیرون گرا و جمع گرا بود. شاگرد دیگر او جوشی (1200 1130 میلادی در بسط نهائی تعالیم او در چنی معاصر کوشید و آراء او را تفسیر کرد. تا قبل از انقلاب کمونیستی در چین، آئین کنفوسیوس در بالاترین درجه اعتبار قرار داشت. به

نظر می‌رسد که آئین کنفوسیوس طبق معمول دستخوش تحریف و تغییر پیروان مبالغه‌گو قرار گرفته باشد. مرده پرستی، از غلو و افراط بی‌سابقه‌ای در این آئین‌برخوردار بود و سرنوشت زنان وضع رقت باری گرفت. ⁽¹⁷¹⁾

روحانیت چین باستان؛

مکتب اخلاقی کنفوسیوس با حوادثی مواجه شد؛ نخست آن که پس از مرگ کنفوسیوس، شاگردانش پراکنده شدند. اندکی بعد در سوگ استاد گرد آمدند و آنچنان ضجه زدند و نعره کشیدند که دیگر رمقی برای ادامه کار او نداشتند، در کنار آرامگاه استاد، سه سال به عزاداری پرداختند. این عزاداری توسط شاگرد وفادار او تزوکونگ صورت گرفت. اما او نیز مانند دیگر شاگردان به وطن بازگشت و همه چیز تمام شد. ⁽¹⁷²⁾

250 سال پس از مرگ کنفوسیوس «هونگ تی» امپراتور چین شد. روحانیت خود خواه و حاشیه نشینان دستگاه امپراطوری که از آگاهی و هوشیاری مردم همیشنگران بودند، به امپراتور توصیه کردند که آثار روشنگری جامعه چین باید محو شود؛ دانشمندان و آگاهان زمان باید قلع و قمع شوند؛ دانشمندانمسل سرنوشت مردم به آن‌ها چیزهایی می‌آموزند که «ولایت و عظمت مقام معظم امپراتور» را ناچیز نشان می‌دهد. خوب است دستور فرمایند کلیه آثار روشنگرانه سوخته شود و روشنفکران جامعه قتل عام شوند. امپراتور این پیشنهاد را پذیرفت و فرمانقتل عام روشنفکران و سوزاندن کلیه آثار روشنگری چین را صادر کرد. کتابها و رسائل کنفوسیوس و از جمله کتب ارزشمندی بود که سوخته شد، و آگاهان بسیاری گردن زده شدند. این حادثه در سال 212 ق.م رخ داد. پس از مرگ امپراتور «تی»، کتابهای مخفی شده، آشکار شد و یاد کنفوسیوس گرامی داشته شد. دایره پیروان آئین کنفوسیوس به

مرز 400 میلیون نفر رسید. هنگامی که خاقان چین «دوک چنگ» در سال 221 ق. م به قدرت رسید و تصمیم به تغییر یا اصلاح خط چینی گرفت، به پیشنهاد وزیر اعظم لی سو، قرار شد آثار مکتوب گذشته سوزانده شود. این کار توسط مأموران دولتی انجام شد. کلیه آثار مذهبی فلسفی باستانی چین طعمه حریق شد، از جمله آثار کنفوسیوس. مخصوصاً دو کتاب معروف او از کتب ششگانه باستانی یعنی کتاب: «شیه جینگ» شعر و کتاب «شوجینگ» تاریخ بکلی از بین رفت. جستجو برای یافتن آثار کنفوسیوس در نزد پیروان او با شکنجه آغاز شد و 460 نفر از دانشمندان پیرو مکتب اخلاقی کنفوسیوس زنده به گور شدند. پس از مرگ خاقان چین، دوباره برخی از آثار گذشته چین پدیدار شد، از جمله کتب کنفوسیوس رواجی بسزایافت. این حوادث و تحولات منجر به الوهیت کنفوسیوس گردید و برای او معجزات و کراماتی قائل شدند.⁽¹⁷³⁾ برای او معبدی بزرگ و پرآوازه ساختند، و هدایا و نذوری فراوان روانه آن معبد کردند تا جیب گشاده و دهان باز روحانیون دولتی پر شود.

تحلیل فلسفه کنفوسیوس؛

«الف: کنفوسیوس بر خلاف تائوتیسم که روح را به آخرت و بیرون از زندگی مادی به ارواح و به فردیت و رهبانیت می خواند، به جامعه و زندگی اجتماعی و این جهانی دعوت می کند و ضد عرفان گرائی و رهبانیت است... ب: سنت پرستی و محافظه کاری اجتماعی را که به نفع طبقه حاکم و زیان توده انجامید، تحکیم بخشید. از آثار قدرت و رواج فکر کنفوسیوس این است که در حدود دو هزار و چهار صد پانصد سال چین حالت عجیبی را می گذارند که خاص چین است. در تمام این دوره، جامعه چینی نه یک جامعه وحشی و عقب مانده است و نه جامعه ای رشد یافته و متکامل است. نه نهضتی مترقی بوجود

آورد و نه سقوطی با توحش، بلکه در حالتی بینابین (نه بد و نه خوب) و متوسط می ماند. در این دوره، چین صاحب تمدن و هنری پیش رفته اما راکد، یکنواخت، بدون حرکت و انقلاب است. این همه، به خاطر مبنای سنت گرائی و محافظه کاری است که کنفوسیوس تحکیم بخشید...» ⁽¹⁷⁴⁾

پنج اصل کنفوسیوس: 1 اطاعت فرزند از پدرش، 2 اطاعت برادر کوچک از برادر بزرگ، 3 اطاعت زن از شوهر، 4 اطاعت زیر دست از زیر دست، 5 اطاعت رعیت از حاکم، که «پنج اصل لی» نام دارد، مبنا و اساس فضیلت فرد و جامعه است. و این دعوت، عین گذشته گرائی است. یعنی بازگشت به گذشته باستانی و اساطیری چین که خاقان های عادل روی کار بوده اند و عدل و داد بر همه جا حاکم بوده است. «پس باید به نیاکان و اجداد احترام گذاشت و سنتها را پرستید.» ⁽¹⁷⁵⁾

«جان ناس» کنفوسیوس را یک «معلم اخلاق» می داند و بس، که خلاصه و اساس عقیده دینی او در این بود که «چون آدمی به درستی قواعد اخلاقی را به عمل آرد، بر حسب مشیت آسمان را رفتار کرده است.» ⁽¹⁷⁶⁾

فیلسین شاله معتقد است که «دین کنفوسیوس تمدن باستانی چین را تقلید کرده و نمایش می دهد.» ⁽¹⁷⁷⁾ و در چنین نمایشی شگرف، رگه های قوی ناسیونالیسم به چشم می خورد که امپراطوری کهن چین را از حوادث روزگار مصون داشته است. دیوار چین و یورش ناموفق اقوام بیگانه، شاهد آشکاری است.

وارثان و شاگردان کنفوسیوس

1 منسیوس :

همه چیز در چین فلسفی با «کنفوسیوس» آغاز می شود. این هشت تن، تاریخ فلسفی عرفانی و انسان چین را ساخته اند:

«کنفوسیوس» در رأس این هرم : «منسیوس»، «لائودزو»، «جوانگ دزو»، «یانگ جو»، «مودزو»، «شون دزو»، «هان فی دزو». هر کدام منشوری مستقل اند که الهام اولیه و حتی جوهره تعالیم خویش را مرهون کنفرسیوس اند. در این میان برجسته ترین وارثان این معلم اخلاق و مکتب اخلاقی عبارتند از: «منسیوس» و «مودزو» ؛ «منسیوس» (یا: «مینگ گو») متولد 289 ق. م. متوفای 372 ق. م. از مردم ایالت «دزو» از خاندان حاکم «مینگ سون» در ایالت «لو»،

سرنوشتی شبیه «کنفوسیوس» داشت : کوچ از پی کوچ و مادر سرپرست او است. «کنفوسیوس» الهام بخش منسیوس بود ولی با اختلاف مشرب فلسفی فراوان. اما سرانجام منسیوس مفسر تعالیم و مصلح مکتب او گردید. نظریه «سرشت انسانی» همان تفسیر «رن» کنفوسیوس است :

«انسان، انسانیت را در دل نگاه می دارد و درستکاری را در رفتار.» ⁽¹⁷⁸⁾

«انسانیت، دل انسان است و درستکاری راه انسان، افسوس بر آنان که این راه را رها کنند... افسوس بر آنان که دل را از دست بدهند و آن را نجویند... مراد از دانائی چیزی جز جستجوی دل از دست داده شده نیست.» ⁽¹⁷⁹⁾

2 مودزو؛

وارثی سراپا مجهول ؛ بیوگرافی ؛ تیره و تار، حتی نام او مشکوک. در واقع بی نام و نشان، زیرا «مودزو» نام خانوادگی نیست، بلکه اسم «دبستان اندیشه» است. متولد 480 یا 465 ق. م.

متوفای 390؟ یا 375 ق. م ؟ اما بهر حال او وارث «کنفوسیوس» است. زادگاه او: احتمالاً از ایالت «لو». دارای منصب دولتی در ایالت «سونگ». گشت و گذار در ایالات «چی» و «چو». معلم او «شیه جیو» از اصحاب مدرسه کنفوسیوس. مودزو هم‌آوازه و هموزن کنفوسیوس است. تعالیم آن دو با هم متفاوت، ولی همچنان کنفوسیوس در رأس هرم فلسفی قرار دارد و مودزو مرهون او است. ایده آل ها مشترک است :

«جامعه آرمانی»، «مهر به همه»، «بی آزاری»، شعارهای مدزو. محور تعالیم مودزو «مهر به همه» است. او نوعی رسالت برای خود قائل بود. انجمن «موئی ها» را بنیان گذارد و خود در راس آن قرار داشت. این تشکیلات از نظم بسیار سختی برخوردار بود.

اصول اخلاقی حاکم بر انی انجمن : «بهره یکسان و رنج یکسان» بود. تفکرات فلسفی مدزو در کتابی به همین نام به یادگار مانده است. این کتاب که اکثر مطالب آن از شاگردان اوست، در اصل دارای 72 فصل است که در چاپ کنونی فقط 53 فصل دارد.

مکتب و تعالیم مودزو

مکتب ؛ تعالیم ؛ مودزو در عصری می زیست که از زمین خون می جوشید و از آسمان شمشیر می بارید؛ یعنی در عصر جنگ ایالت ها. بنابراین او در محاصره حوادث سیاسی، اجتماعی و اخلاقی خاصی قرار داشت. امپراطوری

خودکامه سیاسی، نظام خشن و کهن فئودالی و بحران روحی و روانی مردم چین، مسئولیتی مضاعف بر شانه این فیلسوف رنج دیده گذاشته بود؛ مردم از جنگ به ستوه آمده بودند، از بی نظمی رنج می بردند، شکنجه فئودال ها جان مردم را به لب رسانده بود، ... در چنین هنگامه ای از رنج و عذاب، لطافت اندیشه مودزو، «بی آزاری» و «مهر به همه»، روح خسته مردم را نوازش می داد.

الف ؛ انسان دوستی ؛ شعار محوری جامعه آرمانی و مدینه فاضله مودزو این شعار بود: «یکدیگر را دوست بداریم» و «سعادت و بهروزی یکدیگر را بجوئیم» و این جوهره مکتب کنفوسیوس بود که در اندیشه مودزو به ثمر رسیده بود.

«مودزو» درد مردم را در تعالیم حیاتی خود چنین منعکس می کرد:

«... هجوم ایالت های بزرگ به ایالت های کوچک، دستبرد خانواده های بزرگ به خانواده های کوچک، غارت ناتوانان به دست توانایان، ستم مردم بسیار به مردم اندک، فریب خوردن سادگان از زیرکان و خوار شمردن بزرگان بیچارگان را، این ها ستم های جهان اند.»

«مودزو» آرزو می کند که اصل «مهر به همه» معیار جهانی کردار باشد. او می گوید ای کاش :

«... گوش های شنوا و چشم های بینا به یاری هم پاسخ می دادند؛ اندام ها نیرومند می شدند تا برای هم کار کنند...»

این جامعه آرمانی انسان مودزو تنها با تمرین «مهر به همه» پدید می آید. اصل «بی آزاری» از اصل «مهر به همه» ناشی می شود. آن که دیگران را دوست می دارد، باید هواخواه بی آزاری باشد. (180)

تعالیم «منسیوس» و «مودزو»، هر دو مکتب با جوهره کنفوسیوس خود بر «انسانیت» و حکومت انسانی تکیه دارند آنجا که «منسیوس» به پیروی از کنفوسیوس «حکومت نیک» را حکومت انسانی می داند، «مودزو» فرضیه جامعه آرمانی انسانی را مبتنی بر دو اصل «بی آزاری» و «مهر به همه» مطرح می سازد.

منسیوس می گفت :

مودزو هواخواه آموزش مهر به همه بود و او به میل خود تن خود را سر تا پا در این راه انسانیت می فرسود.

به گفته لیانگ، جی، چاس : مغز این سخن، کل آموزش مودزو را در خود دارد. اصل بی آزاری مودزو از آموزش مهر به همه او شکفته می شود. (181)

مکتب هسون دزو؛

هسون دزو اندکی قبل از مرگ منسیوس به دنیا آمد (238 298 ق. م) او تأثیری شگفت در افکار چینیان داشت. و این ناشی از تنوع مقاصد و تعدد مبادی مذهبش بود. هسون دزو از یک طرف تحت تأثیر تائوئیسم بود و از دیگر طرف، از تعالیم گروه قانونی ها پیروی می کرد. قانونی ها نقطه مقابل آئین کنفوسیوس بودند. «جان ناس» این گروه را به «فاشیست» های امروزی یا به پیروان «ماکیاول» تشبیه کرده است که اندیشه فلسفی آنان در جهت توجیه قدرت سیاسی بکار می رفت.

هسون دزو نیز به حفظ و احترام دولت مردان کشور عقیده داشت و نسبت به حسن و قبح فطری انسان روش خشکی را در پیش گرفت. و از این لحاظ با منسیوس نیز اختلاف مشرب داشت : آدمی بالفطره فاشد و شرور و پلید است ؛ ولی با تربیت امکان اصلاح او هست، اگر انسان را به حال خودش رها کنند،

مانند نهال نو، کج می روید. بنابراین باید او را با ریسمانی پیچید تا راست بارآید. و این بر خلاف نظریه منسیوس بود. زیرا منسیوس می گفت: انسان فطرتاً پاک سرشت و نیکو روش خلق شده و این پاکی در وجود او نهفته است. که باید پادشاهان این فطرت پاک را به وسیله تربیت خردمندانه به ظهور رسانند. هسون دزو می گفت: آسمان یک موجود مستقل و مجسم نیست؛ هر چند که آسمان صحنه یک سلسله حوادث است، اما بهر حال این نام را ما بر آن نهاده ایم. در عین حال آسمان وجود مستقل و ذات جداگانه ای ندارد و دعای به درگاه آن بیهوده است؛ زیرا انسان پاسخی دریافت نمی دارد. همه چیز باید طبق تائوانجام گیرد. و این عمق تأثیر او از مکتب تائوئیسم است.

هسون دزو منکر وجود خدایان و ارواح مفیده و مضره بود و نیز روان اجداد و نیاکان را معدوم و باور آن را موهوم می دانست. هر اتفاقی در جهان حاکی از اراده تائو است. او کلیه عقاید، باورها و سنت های اعصار گذشته چین را بیهوده و بی فائده می انگاشت. او بر خردمندانه بودن عقاید و مناسک مذهبی دینی تکیه داشت و معتقد بود که در احساسات و عواطف مذهبی نباید از اعتدال خارج شد. هسون دزو از لائوتسه و کنفوسیوس نیز الهام گرفته بود؛ قاعده بی را از کنفوسیوس و قانون لائو را از لائوتسه. او خود قواعدی را بر این دو مکتب افزود و مراسمی وضع کرد و پیروانش را مکلف به اجرای آنها ساخت.

«هان فی دزو» وارث اندیشه و مکتب «هسون دزو» است که اصحاب مدرسه کنفوسیوسی را به خاطر عدم تماس با واقعیت های زمان محکوم کرده است.

او نیز به «جامعه آرمانی» می اندیشید: «کار کشاورزی برای ازدیاد ثروت مردم، گسترش کیفرها برای به فرمان واداشتن بدکاران، و....» (182)

کتاب شناسی ؛

شناخت ادیان و مکاتب چین باستان، ن. ک ؛ به فارسی : جوجای و وینبرگ
جای / تاریخ فلسفه چین باستان / ترجمه ع. پاشائی. تهران. مازیار. 1354. +
هیلدا هوکام / تاریخ مختصر چین / ترجمه ع. پاشائی. تهران. مازیار + دکتر
علی شریعتی / تاریخ و شناخت ادیان، م. آ. 1/14 تهران. 1359. + جان ناس
/ تاریخ جامع ادیان. + فلیسین شاله / تاریخ مختصر ادیان بزرگ.

ادیان و مذاهب هند

جغرافیای تاریخی انسانی

«هند در طول تاریخ دو هزار و هفتصد تا دو هزار و هشتصد و سه هزار سال تمدن و فرهنگ، سرچشمه جوشش عرفان و تصوف است.»⁽¹⁸³⁾ قدیمی ترین آثار تمدن هند به سالهای 1500 تا 3000 قبل از میلاد می رسد. مهاجرت «آریائی» ها از مرکز آسیا به هند، احتمالاً در حدود یک هزار سال پیش از دوران تمدن دره سند صورت گرفته و موجب پیدایش نخستین تلفیق نژادی در هند شده است.⁽¹⁸⁴⁾

«آریائی ها قوم سفید پوستی هستند که از نواحی شمالی بحر خزر، یا شمال اروپا یا نواحی ترکمنستان در قرنهای 18، 16 تا 12 قبل از میلاد یعنی 3300 تا 4000 سال پیش، در دسته و قبائل مختلف و در زمانهای متناوب به سوی هند سرازیر شدند و از نواحی شمال شرقی ایران وارد فلات ایران شدند و آریائی های هند و ایران در ساختند که در آغاز دو ملت جدا نبودند...»⁽¹⁸⁵⁾ نام کهن هند آیوارتا بوده است که به معنی سرزمین آریاها است. این نام بیشتر به نواحی شمالی هند تا کوهستان ویند یا اطلاق می شد.⁽¹⁸⁶⁾ جغرافیای انسانی هند نشان می دهد که سکنه بومی هند را «مردمی سیاه چرده با موهای مجعد که اعقاب ایشان به نام «دراویدیان» ها هم اکنون در نیمه جنوبی شبه جزیره فراوانند»⁽¹⁸⁷⁾ تشکیل می داده اند. «این مردم معذک قومی وحشی و ابتدائی نبوده اند و در میان ایشان برخی گروههای قبایل بدوی از ریشه های کهن تر وجود داشته که هنوز بعضی از آنها تا عصر حاضر در جنگلهای جنوبی و مرکزی هند باقی مانده اند.»⁽¹⁸⁸⁾ سابقه تمدن این قوم به سه هزار سال قبل از میلاد می رسد.⁽¹⁸⁹⁾ «تحقیقات اخیر نشان داده است که «دراویدی ها» همان کسانی که امروز

«نَجس» نام دارند»⁽¹⁹⁰⁾ می باشند. «... اما تمدن و سرگذشت و عزتشان، همه با هجوم آریائی ها که قومی بسیار خشن و بیرحم بودند، از میان رفت. آریائیان نسبت به قوم بومی (هم در ایران و هم در هند) بیرحمانه و با خشونت تمام عمل کردند. در خشونت روح آریائی، آدمی چون «ابراهیم پور داوود» (که بسیار آریائی پرست هم بود)، در مقدمه کتاب «بیژن و منیژه» چاپ «شرکت نفت» می نویسد: «در بعضی از لهجه های جنوب و جنوب غربی ایران، کلمه آریا و آریائی به معنای خون ریز، خشن، وحشی و آدم کش است و این اصطلاح از دوره هجوم آریائی ها بر بومیان ایران مانده و یادگار آن دوره است.» بود و نویسندگان بودائی اصولاً کلمه آریا را به معنای مقدس، متعالی و پر از شرافت و نجات به کار می گیرند... معلوم می شود در برابر معانی خشن، وحش، آدم کش خون ریز و بیرحم که بومیان به آریا و آریائی داده اند، آریائیان به عنوان عکس العمل، معانی نجیب، شریف، متعالی، بزرگ برجسته و مقدس را وضع و تحمیل کرده اند.»⁽¹⁹¹⁾

مردم هند مخلوطی از نژادهای سفید، زرد و سیاه می باشند با ترکیبی از: هفتاد و سه درصد هند و آریائی، بیست و پنج درصد راویدی و سه درصد مغولی که به لحاظ عقاید، هفتاد و سه درصد هندو، یازده درصد ملسمان و سه درصد مسیحی و یک درصد بودائی هستند.⁽¹⁹²⁾

ادیان و عقاید باستانی هند؛

«اولین ادیان آریائی در ایران و هند، همان ادیان توتم پرستی، فتیش پرستی، انیمیزم (روح پرستی) و جادوگری و پرستش طبیعی بوده است»⁽¹⁹³⁾ بنابراین دین اولیه هندیان همان ادیان و عقاید بدوی بوده است.⁽¹⁹⁴⁾ که در بررسی ادیان بدوی به آنها اشاره شده است.⁽¹⁹⁵⁾

قدیمی ترین دین هند؛

دین ودا

«... دین «ودا» قدیمی ترین دین متمدن و اصلی هند است و ادیان دیگر، برهمنیسم، جینیسم، سیکسیسم و مذهب بودا همه رفورم و تحول و اصلاح دین «ودا» است و اصول مشترک همه این ادیان، اصول اساسی دین «ودا» است. و اگر «ودا» را بفهمیم، اصول اساسی و مشترک همه ادیان بعدی را فهمیده ایم. در دین «ودا» آثاری از توتّم پرستی وجود دارد که نشانه واسطه بودن این دین است میان ادیان پیشرفته (مثل ادیان ابراهیمی) و دین های بدوی مثل توتمیسم، انیمیسم و فتیشیسم.» (196)

پیشینه تاریخی دین «ودا» ؛

«سه دوره ودائی (1500 الی 500 ق. م) و برهمنی (500 الی 800 ق. م) و هندو (600 میلادی به بعد)، توسعه و گسترش و تکامل همه جانبه جریانی است که از چشمه ساران فیاض مبدأ ودائی روانه می گردد و پیچ و خم زمان را می پیماید و از آبشارهای تحولات اندیشه گذر می کند و جویبارهای عقاید و آراء نو شکفته بدان می پیوندند و به تدریج مبدل به رودی بزرگ می شود... و سرانجام با سکوت و وقاری بی مانند در دریای خاموشی و یگانگی محض که هدف غائی معنویت هندو است، می آساید و می آرامد.» (197)

«دوره ودائی با هجوم اقوام هند و اروپائی و استقرار آنان در شبه قاره هند آغاز می گردد. در این دوره، تمدن و فرهنگ آریائی بسط یافت و ریشه دوانید. این دوره آغاز سرودهای «ریگ ودا» و «براهمانا» ها و آغاز دوران «ایده آلیسم ملکوتی» «اوپانیشاد» است.

کهنترین اثری که از قوم هند و اروپائی به دست ما رسیده، سرودهای ریگ ودا است... اساس این نحوه تفکر اولیه قوم هندی، آئینی است که علاوه بر خاصیت صرفاً عبادی بی گمان مفهوم فلسفی نیز داشته است، و آن ایجاد وحدت و پیوستگی دنیای فانی آدمیان با دنیای باقی خدایان بوده است...» (198)

«اساس دین «ودا» با فهمیدن کلمه «ودا» کاملاً پیدا می شود.

«ودا» نام مجموعه ای است از کتابهایی که در طول تاریخ دین ودا نوشته شده است. « (199) «ریگ ودا بدون شک کهنترین سندی است که از اقوام هندو اروپائی به دست آمده. تعیین دقیق پیدایش این اثر کار بسیار دشواری است... به نظر «ماکس مولر»، ریگ ودا از لحاظ دیرینگی بر سایر وداها مقدم است و در سالهای 1200 الی 1500 ق.م بوجود آمده اند و منجمین هندو تاریخ پیدایش آن را به هزاره سوم و ششم پیش از میلاد رسانده اند...» (200)

معنی کلمه ودا؛

«کلمه «ودا» از ریشه «وید» یعنی «دانستن»... مشتق شده است و مراد از آن «معرفت و دانائی ممتاز» است. ودا با کلمه «آئیدا» ی یونانی (من می دانم) پیوستگی و خویشاوندی دارد. «ودا» را «آپاورشیا» یا «غیر انسانی» و «ما فوق انسانی» می نامند. زیرا این سرود به عقیده هندوان زائیده طبع شاعر پیشه هیچ مخلوقی نیست، بلکه از مبدأ غیر انسانی «وحی» شده است... ودای اولیه، نخستاز مبدأ به متقدمان و عرفای دوران کهن وحی شده و آنشتمل بر صد هزار بیت بود که به چهار قسمت تقسیم می شد...

اما در آغاز عصر دوم «کریشنا دوی پایانا» «ودا» را از نو احیاً کرد و بدان حیات نو بخشید و تقسیم بندی سابق را که شامل: «ریگ» «یاجور» «ساما» و «اتهاروا» بود، از نو برقرار ساخت... سرودهای ریگ ودا از سایر وداها معتبرتر

است. هم از لحاظ دیرینگی و هم از لحاظ اهمیت و ارزشمندی مطالب بر آنان حق تقدم دارد. این ودا شامل هزار و بیست و هشت سرود است...» (201)

محتوای «ودا»؛ «اشعار «ریگ ودا» سرودهایی را شامل اند که در مدح و جلال خدایان و موجودات گوناگون اساطیری گفته شده اند... سرودهای ریگ ودا بیشتر در مدح خدایان بزرگ اساطیری آریائی سروده شده اند.» (202)

تفسیر وداها؛

«تفسیر رمزی سرودهای ریگ ودا از مسائل پیچیده جهان خاور شناسی است... بیشتر مستشرقین قرن نوزدهم معتقد بودند که سرودهای ودا پرداخته و ساخته تخیلات ساده و بچگانه بشر اولیه است. یعنی آدمی که در مقابل نیروهای اسرارآمیز طبیعت احساس ترس و وحشت می کرد و خویشتن را هر دم دستخوش غضب این عناصر در هم گسیخته می یافت و می کوشید که بدانان صفاتی چند بخشد و آنها را تحت مفهوم رب النوعی جلوه دهد و پرستش و نیایش کند تا مگر با قربانی و نثار هدایا و خیرات گوناگون نظر لطف و مرحمت آنان را جلب کند و از گزند خشم آنها در امان باشد. ماکس مولر می گوید: «آنهايي که سرودهاي چند از ریگ ودا بخوانند، به وضوح خواهند دانست که اینان به پدیده های اصلی طبیعت اشاره دارند و بدین ترتیب برای درک این سرودها نیازی به آشنائی پیشین نیست، زیرا کودکان نیز قادر به درک آنها هستند». سرمونیه ویلیامز می گوید: «مذهب ودائی عبادت پدیده های طبیعی مانند آتش و خورشید و باد و باران است. این پدیده ها گاهی تحت صورت شخصی یک رب النوع جلوه می کند و شایسته پرستش است و گاهی تحت یک مفهوم کلی و مبهم، خدائی یگانه در می آید...»

نظر بیشتر محققین هندو، خلاف و عکس نظر خاورشناسان باخترا زمین است. رام موهان روی معتقد است که خدایان ودائی مظاهر تمثیلی خدائی یگانه اند. اوروبیندو عارف و محقق بزرگ هند معاصر می پندارد که خدایان سرودهای ریگ ودا نمود حقایق روانی انسان اند... ریگ ودا به خودی خود مهمترین مدرکی است که از دوران باستان اندیشه انسانی به ما رسیده...» (203)

خدایان ودائی

«یکی از خدایان دین ودا «ایندارا» نام دارد. ایندرا خدای طبیعت و رعد و طوفان و باران و همچنین نوعی خدای جنگجو و مبارز به نفع مردم خود می باشد. در مقابل ایندرا که خدای «خشونت» است، «وارونا» خدای «خرد» قرار دارد... «وارونا» با «میترا» خدای روشنائی و راستی و نیکوکرداری و عدالت شریک است. مادر «وارونا» و «میترا»، «آدی تی» نام دارد که وجوه مشترک خدایان و اشیاء است... از خدایان دیگر ودائی «دی آاوس پیتار» است که نظیر «ژئوس پاتر» در یونان می باشد و پدر غالب خدایان دیگر است. این خدا شریک «پری تی وی ماتار» یا مادر زمین می باشد و یکی از پسرانش «شریا» خدای خورشید است. یکی دیگر از خدایان، «اوتا» خدای باد است که «وتان» نامیده می شود. در کتب ودا، «مانو» خدای قانونگذار دیده می شود... این خدایان به تدریج ارزش خود را از دست دادند و خدایان قربانی و فداکاری، مخصوصاً «آگنی» خدای آتش و کانون، و «سوما» شراب خدای مقدس، در ردیف اول قرار گرفتند.

این خدایان از لحاظ شکل و عرض و تقریباً جهالت مانند انسانند. یکی از آنها که نمازگزاران گرداگردش را گرفته اند، فکر می کند که به پرستندگان خود چه باید بدهد: «این است آنچه من خواهم کرد، نه، من این کار را نمی کنم،

به او گاو خواهم داد. یا بهتر است اسب بدهم؟ مددم که آیا واقعا از دست او سوما گرفته ام یا نه؟» ارزش قربانی و فداکاری موضوع اساسی دین ودا را تشکیل می دهد. مردگان برای بقای پس از مرگ احتیاج دارند از راه خیرات و قربانی و پیشکشی و هدایان تغذیه شوند. خدایان احتیاج دارند که به کمک آتش به افتخار آنان قربانی ها بر پا کنند و برای آنان سوما یعنی اب حیات تقدیم کنند. در دین ودایی ابتدائی، ظاهرا معبد و بت وجود نداشت، محراب هر قربانی تازه از نو بر پا می شد و آتش مقدس، پیش کشها را به آسمان می برد...» (204)

مراتب خدایان؛

«1 خدایان آسمان چون: دیاوس، وارونا، میترا، سوری، ساویتری پوشان، ویشنو، اوشا و آشوین.

2 خدایان برزخی که بین زمین و آسمان قرار یافته اند، مانند ایندرا، آیام ناپات، ماتاریشوا، رودرا، واپوواتا، پاراجانیا، آیا.

3 خدایان خاکی چون: پری تی وی آگنی، بری هاسپاتی و «سوما». «... یکی از کهن ترین خدایان هند و اروپائی «دیاوس» بوده است... «دیاوس» خدای مشترک جمله اقوام هند و اروپائی بوده است و با همسر خود زمین، جفت جدائی ناپذیر (آسمان زمین) را تشکیل می داده است. ولی به مرور زمان این خدا از مقام فرمانروائی خود سقوط کرد و به درجه پدیده های آسمانی چون روشنائی روز و غیره در آمد. با نزول دیاوس مفهوم خدایان فرمانروائی از افق علم اساطیر آریائی به کلی محو نشد، بلکه خدای دیگری جایگزین «دیاوس» شد و این خدای نوظهور «وارونا» بود.» (205)

مفهوم یکتاپرستی در ریگ ودا؛

«در آخرین سرودهای «ودا» خدای یگانه ای جلوه می کند که سایر خدایان را تحت الشعاع قرار می دهد و به صورت واحد مستقلی متجلی می شود. این خالق و پروردگار جهان به عناوین مختلفی بیان شده. او را «ویشواکارما»، «پوروشا» و «پراجاپاتی» نام گذارده اند. مطالبی چند از این مفهوم خدای یگانه انتزاع می شود: یکی صفت خلاقیت و آفرینش است که به این پروردگار عالم منتسب است، دیگری آئین قربانی است...» (206)

«... در یکی از اشعار «ریگ ودا» گفتگویی است ساده بن نخستین والدین نوع بشر یعنی برادر و خواهر دوقلو یاما و یامی. «یامی ی برادرش را علی رغم نهی الهی به زنا با خود اغوا کرد و وانمود ساخت که آنچه او می خواهد، همانان بقای نسل است.

«یاما» با اتکا بر مبانی عالی اخلاقی مقاومت کرد. ولی «یامی» به انواع و اقسام تحریکات متوسل گشت و بالاخره سلاح آخر خود را به کار برد و گفت که او ضعیف و زبون است. عالی ترین اشعار، سرود شگفت آور آفرینش است که در طی آن یک وحدت وجود عالی و یک گونه شکاکیت مقدس دین قدیمی ترین کتاب و دینی ترین مردم تجلی می کند:

نه هستی وجود داشت و نه نیستی، نه آسمان درخشان دیده می شد و نه سقف پهناور آسمان در بالا گسترده بود.

چه چیز همه را می پوشاند؟ چه پنهان شان می کرد؟ آیا گرداب بیکران آب بود؟

مرگ وجود نداشت، و مع ذلک هیچ چیز جاودان نبود.
بین روز و شب مرزی وجود نداشت.

وجود یکتا، به تنهائی نفس می کشید.
جز «او هنوز دیگری وجود نداشت.
ظلمت بود و همه چیز در ظلمتی عمیق پنهان بود.
اقیانوسی بود بدون نور، نطفه حیات که هنوز در پرده نهفته بود.
طبیعت یکتا را از درون گرمای سوزان شکفت.
آنگاه نخست «عشق» پدید آمد و سپس سرچشمه تازه «عقل» عیان گردید.
آری شعرا با تمیز و بینائی دل و با تفکر، پیوند بین موجودات خلق شده و
خلق نشده را دریافتند.
این اخگر از زمین آمده و در همه جا نفوذ کرده و یا از آسمان آمده است ؟
سپس بذرها افشانده شد، و قدرتهای نیرومند برخاستند. طبیعت در زیر و قدرت
و اراده در بالا. کیست آن که بر این راز آگاه است ؟ و در اینجا کیست که
آشکار گرداند و بگوید از کجا، از کجا، این آفرینش رنگارنگ سرچشمه گرفت
؟

خدایان خود دیرتر خلعت هستی در بر کردند.
که می داند این آفرینش بزرگ از کجا سرچشمه گرفته است ؟ آن کس که
سرچشمه این آفرینش بزرگ است، اعم از این که آن را با اراده خود آفریده و
یا خاموش و گنگ بوده است، عالی ترین بیننده ایست که در عالی ترین آسمانها
وجود دارد.

او از این راز آگاه است، یا شاید این راز حتی بر او پوشیده باشد. ⁽²⁰⁷⁾ «
»به این ترتیب با وجود تعدد خدایان در دین ودا، آثاری از واحدپرستی دیده
می شود و خدایان متعدد را با وجوه مختلف از یک خدای ناشناس نمودار می

سازد. سرود یکصد و بیست و یک از کتاب دهم ریگ ودا این نگرانی را با عباراتی بس شیوا چنین بیان می کند:

آن که حیات می بخشد، نیرو می دهد، سایه او جاودانی است، سایه اش مرگ است، آن خدا که ما با قربانیهای خود او را احترام می کنیم، کیست ؟
آن که وجود، کوهها، برف، دریا و رودخانه های دور دست از اوست، آن که آسمان، ناحیه قدرت اوست، آن خدا که ما با قربانی های خود او را احترام می کنیم، کیست ؟

آن که با قدرتش چشمان را در بالای همان آبهایی می گرداند که آتش قربانی را قدرت می دهد و تولید می کند،
آن که تنها خدا در فوق تمام خدایان است،

آن خدا که ما با قربانیهای خود او را احترامی می کنیم، کیست ؟»⁽²⁰⁸⁾
«خرمندان خدای واحد را نامهای مختلف می گذارند و آن را «آگنی» و «میترا» و «وارونا» می نامند. «⁽²⁰⁹⁾

جوهره عرفانی و انسانی ودا

جوهره عرفانی ودا؛ «... حکمت، «ودا» است ؛ «ودا» است ؛ «ودا» علم حقیقی است. جز «ودا» همه علوم موهوم اند... «ودا» با «دیدن»، «بینش» و «بینائی» فارسی هم‌ریشه است... «ودا» یا «ویدیا» چنین علمی است... در برابر عقل، تنها راه نجات، پیدا کردن «ویدیا» است و معرفت راستین و به اصطلاح «عرفان»... «⁽²¹⁰⁾

جوهره انسانی ودا؛ «... «من» از نظر «ودا» در هند، عبارت است از مجموعه روابط و اتصالاتی که فرد در رابطه با دیگران حس می کند، می یابد و آن را به طور کاذب و نادرست «من» می پندارد و حس می کند. بنابراین من یک حقیقت

واقعی نیست، صدها رشته از دیگران و دیگرها در فرد سر بهم آورده اند و گره خورده اند تا عقده هائی چنین به وجود آمده است و به صورت احساس کاذبی در آمده است و این گرهی است که هر کس آن را من خویشتن حس می کند... پس مجموعه آن حرکات و تصویرها، یک وجود حقیقی نیست، که اگر آئینه یک خود آگاهی کاذب یا «اویدیا» داشته باشد، اکنون که در برابر جمعیت است، خود را پر می بیند، و چون به مرحله «ویدیائی» (مرحله خودآگاهی) برسد، احساس می کند که همه اینهایی که به نام خودش می دیده و همه به عنوان «من» خودشان می شناسند و می بینند، دروغ است. همه دیگرها و دیگرانند، که اگر این پیوندها را با آنها ببرد، یک تبلور «هیچ» می شود... «من» چنین چیزی است... پس اولین «عصیان» باید علیه «من» این بزرگترین دروغ باشد، و این عصیان، عصیان انسان است علیه «من». به چه وسیله؟ چگونه؟ با «ویدیا». که «ویدیا» «همچنان که می تواند ما را به حقیقت و به اسرار کائنات برساند، از دروغهای بزرگ هم می تواند آگاهمان کند. همه علوم از «من» می گویند و تنها «ویدیا» است که می تواند دروغ بودن و پوچ بودن «من» را ثابت کند. و آن حقیقت ماورا «من» را که در زیر «من» مدفون است و هیچ احساسی نسبت به آن نداریم، کشف کند و خود را که حجاب خود شده است، از میان بردارد...»

(211)

آئین برهمن ؛

دوره برهمنی (500 الی 800 ق. م.) یکی از سه عنصر تعیین کننده معنویت هندو است. مکتب برهمنی هندو به هیچه وجه یک مکتب فلسفی به معنای معاصر فلسفه نیست. «هندوان علوم نظری خود را «دارشانا» یا دیدگاه فلسفی و نظری می گویند و حکمت و فرزاندگی را «آتماویدیا» یعنی خودشناسی یا «براهما ویدیا» یعنی «معرفت برهمن» می خوانند. «⁽²¹²⁾ سرنوشت این اندیشه

انسانی به دست متولیان رسمی آن یعنی روحانیت دگرگون و دستخوش تحریف و انجماد گردید. این دوره جدید که به آن «دوره برهمنی گفته اند (زیرا همزمان با پیدایش آثار معروف به براهماناها و دوره استیلای طبقه برهمنان و کاهنان است) مراسم عبادی بسط و ترویج یافت و سرانجام به صورت معتقدات قشری و جزمی درآمد و اندیشه دربند آن محصور ماند و از حدودی که موبدان ابداع کرده بودند، تجاوز نکرد.»⁽²¹³⁾ پیدایش آئین برهمن نتیجه منطقی تحریف آئین ودائی است که توسط روحانیان رسمی و غیر رسمی صورت گرفت. آئین ودائی که تبلور اندیشه انسانی هند بود، در دستگاه جزمی و قشری گرائی روحانیت هندو، ضد انسانی، بی معنی و عاری از مفهوم گردید.

روحانیت جوهره عرفانی «ودا» را گرفت و اکسیر جادوگری را جانشین آن کرد و بر استحمار مردم هند افزود و دکانی برای خویش تدارک دید: «جادوگری جز برای برهمنان، برای دیگران ممنوع و خلاف دین است. روحانیون جادوگر که برهمن نام دارند، دستور و آداب قربانی را می دانند و حق دارند آن را شخصا یا توسط نمایندگان مخصوص خود عمل کنند و پاداشی را که غالبا حیوانات گرانبها و یا یک یا چند گاو است دریافت دارند.»⁽²¹⁴⁾

روحانیون براس رسمیت بخشیدن به حاکمیت خود، در متون مقدس ودائی دست بردند: «در سرود شماره ده کتاب دهم «ریگ ودا» می نویسد: در مقابل یک «گاو» که به «برهمن» داده شود، تمام گیتی پاداش داده می شود.»⁽²¹⁵⁾ روحانیان آن چنان سیطره ای یافته بودند که وجود خویش را در آئین برهمنی حفظ کردند. آنان زمینه سازی حضور خویش در دوره عدی تبلور اندیشه انسانی هند را فراهم ساختند: «در قطعات آثار ودائی، روحانیتی شدید دیده می شود که به وسیله آن تحول دینی را که از کیش ودا به آئین برهمن منتهی می

گردد، می توان بیان کرد. «⁽²¹⁶⁾ و بدین سان «در قرن نهم یا هشتم قبل از میلاد برهمنان برای تثبیت مقام خود در ردیف اول جامعه از آئین ودا دینی بیرون آوردند که آن را دین برهمن می نامند...»⁽²¹⁷⁾

کتاب مقدس برهمن؛

کتاب مقدس «برهمن» ساخت روحانیون است و شامل «اصول اعمال دین و عبادات و افسون برای روحانیون.»⁽²¹⁸⁾ و این همان بعغد جزمی و قشری گرائی آئین برهمن است.

در مقابل این جزمیت مطلق که اندیشه را به مهمیز می کشید، انقلاب عظیم اندیشه و تفکر برهمنی در قالب «اوپانیشادها» ظهور کرد:

«... به تدریج واکنشی در قبال این مراسم منجمد پدید آمد و با ظهور «اوپانیشاد» ها که بدون تردید ارزنده ترین آثاری است که معنویت هندو به عالم فلسفی تقدیم کرده، شیوه تحقیق «باطنی» گردیده و دید فلسفی از خارج به درون گرائید و «قربانگاه» مبدل به پیکر «مرتاض» و «قربانی» مبدل به «حیات» او و «هدف قربانی» مبدل به «ذات» و حقیقت شد.»⁽²¹⁹⁾

1 برهمن؛ «برهمنها باید بین هشت صد و ششصد قبل از میلاد تألیف شده باشد. این متون شامل کتبی مربوط به قربانی و اعمال دین و اشتقاق کلمات و افسانه های خدایان است.»⁽²²⁰⁾

2 اوپانیشاد؛ «اوپانیشادها باید بین سالهای ششصد و سیصد قبل از میلاد تألیف شده باشد، و آنها را «ودانتا» یعنی «نتیجه» یا «پایان ودا» می نامند.»⁽²²¹⁾ «اوپانیشادها شامل متون متعدد زیبای هندو است. بسیاری از مردم هند روزانه کتب ودا یعنی اوپانیشادها را مطالعه می کنند که گفتارشان در خصوص وحدت، آزادی صلح و آرامش روح است که انعکاس آن در غرب هم یافت می

شود. شوپنهاور گفته است: در جهان هیچ نوع مطالعه ای به اندازه اوپانیشادها سودمند و تعالی دهنده نیست. اوپانیشادها مایه تسلی خاطر من در حیات بود و پس از مرگ هم تسلی بخش من خواهد بود،» (222)

اوپانیشاد؟ «اوپانیشادها» به معنای «محاورات محرمانه» آمده است، و همان طور که گفته شد، «قسمت آخر وداها» هستند که به آن «ردانتا» یا «پایان ودا» گفته شده است: «اوپانیشادها در واقع مغز و هسته تعلیمات ودائی به شمار می آیند.» (223)

1 در لغت: اوپانیشاد از سه جزء «اوپا» نزدیک، نی = پائین و ساد = نشستن ترکیب شده است و طبق نظر «ماکس مولر» گ مراد از آن تعلیماتی شفاهی است که مرشدان بهم‌ریدان نزدیک خود می داده اند. عده ای دیگر از محققان معتقداند که: کلمه «اوپانیشاد» به معنی «حقیقت درون و علم رمزی» است. «دوسن»، معتقد است که: «اوپانیشاد» آئین سری و تمثیلی است... غرض این که تعلیمات اوپانیشادها را فقط به آن کسی می‌توان آموخت که بهره ای از وارستگی و فرزاندگی برده و شایستگی پذیرفتن این کارخرد را تحصیل کرده باشد. «شانکارا»، «اوپانیشاد» را از ریشه «ساد» به معنی «از بین رفتن» انگاشته است؛ چه به نظر او هدف نهائی اوپانیشاد این است که «نادانی» را منهدم سازد و «معرفت الهی» را کهیل «رستگاری» و آئین آزادی» است، به برگزیدگانی چند عرضه‌دارد.» (224)

برهمن و آتمن؛ در این آئین از «نفس جهان» به «برهمن» و از «نفس انسان» به «آتمن» تعبیر می شود: «عبارت «برهمن» ابتدا جهت دستورالعمل قربانی است و چون قربانی وضع خدایان و جهان را تثبیت می کند، این کلمه برای بیان اصل وجود یا نفس جهان بکار می رود.» (225)

جوهره انسانی برهمن :

تحلیل فلسفی عرفانی آتمان برهمن ؛

«برهمن، حقیقت مطلق است، روح همه چیز است، وجدان جهان است و روح ابدی و ازلی هستی. «اتمان یک «من» دروغین در برابر حقیقت وجودی «برهمن» است، همان طور که «من» یک دروغ در برابر حقیقت وجودی «اتمان» بود. در این جا انسان به «اتمان» رسیده و از آنجا به اقیانوس بیکرانه «برهمن» وارد شده است. در آنجا فرد، نه تنها خودش را به عنوان انسان، یک پارچه حس می کند و به «وحدت انسانی» می رسد، بلکه با همه کائنات در می آمزد و با روح جهان یکی می شود و با همه وجود به وجود می رسد. و در همه این کسوت ها و رنج ها و دگرگونیها و ابعاد گوناگونی که در هندسه عالم می بینیم، یک «وحدت عام» حکومت می کند، و دیگر نه «من» هست و نه «اتمان»، همه «برهمن» است. این جاست که دیگر همه «او» می شوند و در سیر و سلوک آدمی به سوی «برهمن»، هم مقصد «برهمن» است و هم «راه» و هم «نفس» رفتن و بالاخره، هم «نیت» و هم «آهنگ» سفر. این مراحل (از «من» به «اتمان» و از «اتمان» به «برهمن») یکمعراج بزرگ نهایی هم دارد که قله وجود است و اوج پرواز ماورائی روح. ا هنگامی که منسر منزل کشور اتمان را طی کردم و وارد اقیانوس عظیم و ابدی برهمن شدم، وحدت عظیمی می بینم که به اندازه کریشنا (یعنی خدای واحد احد) بزرگ است، حقیقت مطلق است و آن اتحاد «اتمان»، «برهمن» است... پس برای گذاشتن از «من» به «اتمان» به «برهمن» و از «برهمن» به قله ابدیت (کریشنا؛ خدای بزرگ و وحدت وجود) باید از این مراحل گذشت :

مراحل «کارما»، «سامسارا» و «نیروانا»؛

برای فلاح و رستگاری باید از این مراحل گذشت، اما چگونه و چرا؟ با شناختن، اما شناختن چه؟ شناختن زندان و راه گریز از این زندان. اما آن زندان کدام است: «کارما» و «سامسارا» به معنای جهان نمودی - دروغی، ارتباطی، اعتباری و عکسی است، نه «بود». همه چیز اشباح است، همه چیز نسبی است، همه چیز ارتباطی است... بنابراین باید برای رسیدن به حقیقت که حقیقت، آرامش و زیبایی و خلود مطلق است، نه پایداری و مرگ و تغییر دائمی، باید از «سامسارا» نجات پیدا کرد. چگونه می توان از «سامسارا» رهائی یافت؟ با ویدیا، فنای محض خود، «من» را کشتن و ریاضت. چگونه می توان با این ها از «سامسارا» نجات یافت؟ بدین گونه که بدانی، در گردونه (مثل دایره ای که می چرخد) گرفتاری و باید از گردش «عبث» رهائی یابی. این گردونه ای که انسان گرفتارش هست، چیست؟ «کارما» است، تناسخ است. یعنی تو (هر فرد) زندانی این «جبر»ی که بائی، رشد کنی، رنج ببری، زحمت بکشی، تلاش کنی، کینه و عشق بورزی محرومیتها ببینی، زندگی کنی و پیر شوی و بمیری و باز دوباره این حرکت دایره وار آغاز شود، و باز در اندام حیوان یا انسانی دیگر، به دنیا بیائی و همین مراحل سخت و پر رنج حیات را بگذرانی، و از خانه تولد به قله پیری بروی و به حضيض مرگ بیفتی، و باز دوباره و سه باره و چهار باره، و همچنین تا ابد... «کارما» چنین فلسفه ای دارد که تنها در زندگی روزمره، بلکه در فلسفه زندگی مطرح می کند.

..... راه گریز؛ چه چیز دوباره ما را به «کارما»ی بعدی می کشاند؟ ما ناقصیم و در این گردونه باید تکامل پیدا کنیم. پس بوسیله «ودا»، احکام دینی و ریاضت و تقوی می توان پیدا کرد که به دو مرتبه برگشتن و دیگر باره به کوره

زندگی در آمدن، نیازی نباشد. وقتی در زندگی این جهان به آرامش و بی نیازی و استقلال شخصی رسیدیم، بعد از مرگ، از گردونه «کارما» خاج می شویم و دوباره به این گردونه باز نمی گردیم. اما در آنجا به کجا می رسیم؟ به ماوراً «کارما»، به ماوراً این «جبری» که همواره می گردد و همه را برای همیشه (زندگی و مرگ، مرگ و زندگی، و زندگی و مرگ و...) می گرداند... و آن جهان، جهان نیروانا است.

نیروانا معانی مختلف دارد، و هیچ کس معنی آن را درست نمی فهمد... اما می توان آن را به آتش خاموش، به خرد آرام، به آرامش، به بادی و به فضائی که وزش ندارد، تشبیه کرد. بطور کلی می توان نیروانا را آرامش خواند. یعنی وقتی که سامسارا دیگر نیست...» (226)

هندوئیسم؛

دین هندو پیشینه تاریخی آن

دوره هندو، سومین دوره اكمال معنویت هندو است که از قرن هشتم میلادی به بعد آغاز می شود. این دوره جزء دوره حماسی، سوترائی و مدرسی تاریخ فلسفه هند می باشد (227)

شگفتا که روحانیون در سرشت و سرنوشت این آئین نیز دخالت داشته اند. به نظر می رسد که «دین هندو» محصول رقابت و ستیز روحانیت دین جین و بودا و... می باشد: «در قرن ششم ق. م. در مقابل قدرت برهمنان، دو دین مخ QQQ (جین و بودا) قرار گرفت. به این دلیل روحانیون لازم دانستند عقاید عمومی دین را با آنچه که ریاست دارند، نزدیک سازند. در اثر چنین تحولاتی، دین هندو کم و بیش رسمیت یافت...» (228)

پیشینه تاریخی دین هندو؛ «محققین غربی... بر آنند که زمان پیدایش مبادی معروف به ودیک یا عصر برهمنی، مقدمه تحولاتی بوده که عاقبت دین هندوئیسم را فراهم آورده است.

و در نتیجه، هندوئیسم عبارت شده از یک سیستم مذهبی اجتماعی که در میان مردم آن سرزمین در قرن سوم قبل از میلاد رشد و نمو یافته است. ⁽²²⁹⁾ «عناصر اصلی هندوئیسم؛ «هندوئیسم به معنای مضیق و محدود، کمتر موجب تنوع مظاهر و اختلاف معانی می شود؛ ولی هندوهای ارتودوکس یک سلسله عقاید فوق العاده ای گوناگون و اعمال مختلف و متضاد را که از آن جمله است: عقیده به وحدت وجود، تعدد الهه، توحید، عرفان، و یا حتی انکار و الحاد و ثنویت و کثرت، و...» ⁽²³⁰⁾ جان ناس معتقد است که هندوئیسم دارای دو مرحله تکوین تاریخی و حیات عقیدتی است. او دوران ودائی هند را دوره نخست هندوئیسم می داند و دوره برهمنی را دوره دوم این آئین، و بدین سان از هندوئیسم باستانی و هندوئیسم جدید یاد می کند.

کتاب مقدس؛ و خدایان هندو

«متون مقدس دین هندو عبارت است از وداها، برهمنها، اوپانیشادها، متون پورانا (عهد قدیم) که حاوی افسانه های پیشین است، مهابهاراتا که شرح جنگ بزرگی است به مباشرت خدایان و آدمیان...» ⁽²³¹⁾ خدایان هندو؛ «... همگانی ترین خدایان دین هندو: سیوا یا شیوا و ویشنو که در راما و کریشنا حلول می کند، (می باشند).

سیوا خدای تخریب و تولید است، موجودات و اشیاء را از میان می برد و ایجاد می کند نیروی تخریب و تولید «واجب الوجود» بشمار می رود و از طریف ریاضت و عشرت مورد احترام قرار می گیرد. لینگا علامت و نشانه شیوا

است و مجموعاً «شیوالینگا» نام دارد. این خدا با خدایانی ستمگر و سفاک نظیر «دورگا» و «کالی سیاه» شریک است. «شیوا» دارای سه چشم و بازوهای متعدد است، گردن بندی از سر مردگان بر گردن و تبرها و زوبین ها در دست دارد، بر روی سرش هلال ماه قرار دارد و جسم وی را مارها احاطه کرده اند، نیمی زن و نیمی مرد است، پدر و مادر تمام اشیاء است، گاهی می رقصد و زمانی در اجداد نمایان می گردد و یا نشانه متعین طبیعت است که تمام اضداد را در خود جمع دارد.

ویشنو، حافظ جهان، چهار بازو دارد و در دستهایش یک صفحه مدور و نوعی صدف و گرز و علوفه قرار دارد. «لاخس می ئ رب النوع عشق و زیبایی و فراوانی نزد او است و به «گاو ماده» اختصاص دارد. «گارودا» پرنده خورشیدی نیز با وی همراه است. این خدا، برای نجات جهان به دفعات مختلف با اشکال گوناگون گاهی به شکل ماهی و لاک پشت و زمانی مانند خوک وحشی و شیر، و روزی چون «راما» و «کریشنا» تجلی می کند... در دین هندو خدایان دیگر نیز وجود دارد...» (232)

جهان بینی هندوئیسم؛ «در نظر هندو، زندگی و سراسر جهان، سه جریان و سیر مهم دارد: 1 آفرینش، 2 صیانت، 3 انهدام. لذا برای هندو، الوهیت نیز به سه صورت اساسی در می آید: 1 برهمای خالق، 2 ویشنوی نگهدارنده، 3 شیوای ویران کننده...» (233)

ثنویت پرستش؛ «در هند بین عموم دو نوع آئین پرستش رواج دارد که عبارت است از ویشناویسم یا مذهب ویشنو و شیوائیسم یا مذهب شیوا. این دو آئین، همسایگان صلح جوی یکدیگرند و حتی گاهی مراسم قربانی آنها در یک معبد انجام می گیرد...» (234)

مراسم عبادی هندو؛

«مراسم عبادی دین هندو عبارت است از تکریم خدایان و انجام فرایض به افتخار آنان، مراقبت مجسمه های خدایان و حیوانات مقدس، تغسیل در شطوط (شطها) مقدس و اقدام به زیارت معابد در بنارس...» (235)

مرکز مذهبی هند؛ «مرکز دینی در هندوستان، شهر بنارس است... این شهر با زائرین و مرتاضان و گاو، و میمون مقدس و دو هزار معبد و چندین معبد و چندین پرستشگاه و پانصد هزار مجسمه خدایان و حمام های مقدس و انبار مخصوص سوزاندن اجساد که دارد، بزرگترین نمایشگاه جهان بشمار می رود.» (236)

تقدیس و پرستش گاو؛ ««گاو» در هند حیوان مقدسی است... در هند «گاو» به صورت «توتم» بوده است و امروز به صورت حیوانی مقدس است که گوشتش را نمی خورند، چون خوردن گوشت «توتم» بر پیروانش حرام است، که «توتم» تجلی گاه روح جد بزرگ است... در هند نیز پرستش مار وجود داشته است که «توتم» هند نیز بوده است. «میمون» هم «توتم» بوده است و مورد پرستش، حتی معابدی برای پرستش «آلات تناسلی» هم وجود دارد که در همین کتاب آمده است.» (237)

روحانیون؛

«برهمنان نیرومندترین طبقه هند را تشکیل می دهند و معتقدند که از دوره جادوگری و دوره توتمیسم، این ها که رابطه انسانها و ارواح و نیروهای پنهان و غیبی بوده اند، طبقه مشخصی هستند. آنان تکنیک و فنی دارند که در انحصار خود آنهاست و بعد مقامشان به ارث می رسد. بزرگترین کار برهمنان، قربانی کردن برای خدایان و ارواح نیاکان است که با قربانی کردن نه تنها نظر خدایان جلب می شود، بلکه خداوند و خداوندان که گرسنه اند، گوشت و خون می

خواهند و به قربانی محتاج اند. تنها نیایش قربانی کننده نیست که مورد توجه خداوند و خداوندان است، بلکه نفس قربانی کردن، نیاز دائمی کردن، نیاز دائمی روح جهان و خدایان (که جهان را اداره می کنند) است، چنان که اجداد ما نیز نیازمند «نذر» اند. خوب دقت کنید که این مسأله چگونه در زوایای پنهان روح مذهبی ابتدائی و حتی مذاهب بسیار پیش رفته وجود دارد (در روح مذهبی افراد، نه در خود این مذاهب) و عملی که در ابتدا، مراسم بسیار ساده ای است) آن چنان که پدر خانواده می تواند خودش (آن را) انجام دهد) چون به انحصار طبقه ای خاص در می آید، این کار ساده و احساسی و عاطفی که مجموعه ای از اعمال و مناسک بسیار روشن است، و به جدول لگاریتمی تبدیل می شود که جز آنها (روحانیون) هیچ کس سر در نمی آورد، و خود به خود آنها باید این عمل را تعهد کند، چرا که امکان ندارد کسی دیگر (آن را) انجام دهد. «⁽²³⁸⁾ و این فلسفه پیدایش طبقه روحانیت در کلیه مذاهب جهان از آغاز تا انجام بوده و می باشد. طبقه ای که در ذات برخی مذاهب مترقی و پیشرفته اصلاً وجود ندارد. «چرا چنین است که اعمال مذهبی را تنها برهمنان می توانند انجام دهند و بر غیر برهمن حرام است؟ چرا جادوگری تسخیر ارواح، نذر و نیاز برای خدایان و برگزاری نمازهای جمعی و نیایشهای دسته جمعی، همه در انحصار برهمن است؟ زیرا فقط و فقط برهمن است که دارای نیروی مرموز «شورینگا» است. شورینگا روح مقدس و استعداد خاص ماوراً انسانی است که فقط در برهمن است، در روحانیت دوره های مختلف است... چنان که می بینیم، روحانیت در مذهب یهود، در مذهب مسیح و در مذهب ودایر اثر شناخت علمی بیشتر یا شعور علمی یا فلسفی بیشتر نیست، بر اساس شورینگا است، یعنی داشتن «اسپری» (به قول مسیحیان)، «وراثت هارون» (به قول یهودیان) و داشتن

«شورینگا» (به قول ودائیان)، و این روح خاصی است از آن نوع که ما مثلاً می‌گوئیم: آقا معلوماتی ندارد، اما نفسش خوب است، قدمش خوب است، «نور» دارد و یا مثل اینها. ⁽²³⁹⁾ و این همان اکسیر استحمار توده هاست که ضامن بقای این طبقات در طول تاریخ است.

انشعاب در هندوئیسم؛

هندوئیسم در گذر زمان دچار تحول و انشعاب شد. برجسته‌ترین شاخه‌های منشعب هندوئیسم عبارتند از: 1 مذهب براهما ساج، 2 مذهب آریا ساج، 3 مذهب سیک 4 مذهب بها گتی.

دو مذهب اولیه در قرن نوزدهم میلادی پدید آمدند. مذهب براهما ساج در واقع آمیخته‌ای از دستورات ویشنو و مسیحیت و بودائی است. آریا ساج نیز با اندکی اختلاف چنین است. هر دو مذهب مذکور در تلاشند تا تعالیم تلفیقی ودائی برهمنی هندوئی خود را با دنیای کنونی و مقتضیات روز سازش دهند و در این راه از خرافه زدائی و حذف اساطیر و افسانه‌های غیر منطقی خودداری نمی‌کنند.

سیکیسم؛

در صفحات گذشته گفته شد که «سیکیسم» فرقه انشعابی «هندوئیسم» است. در آنجا اشاره‌ای بسیار مختصر به این مذهب شد و اینک تفصیل بیشتری در آن باره می‌آید. مرکز اصلی فرقه سیکها در «کشمیر» است. این فرقه در کشورهای دیگر به صورت اقلیت مذهبی وجود دارد. این مذهب یکی از مذاهب شناخته شده هند است.

مذهب سیک؛ مذهب «سیک» (واژه‌ای پنجابی به معنی شاگرد) مدعی است که چکیده نخستین تعالیم «باباگورونانک» (پیامبر این مذهب متولد 1469 م)

است. این فرقه یا مذهب، محصول اختلافات مذهبی هند قرن 15 میلادی است. نانک در این مقطع فرصت را مغتنم شمرد و تبلیغ خویش را آغاز کرد. «مذهب بهاگتی» به خدای یکتا ایمان دارد. مشرب عبادی این مذهب عرفان است. پیروان این فرقه به فدیة و قربانی باور ندارند؛ از تعالیم این مذهب: «هر کس خویش را گم کند، خدا را پیدا کرده است و هر کس خدا را پیدا کرد، داناترین و بهترین مؤمن است...»

1- بیوگرافی گورونانگ:

بنیانگذار و رهبر این مذهب مردی به نام «گورونانگ» است که در سال 1469 میلادی در دهکده «تالواندی» شهر «تیخویور» پاکستان غربی متولد شد. در هفت سالگی به مدرسه رفت. او به گاوچرانی پرداخت. در ضمن اهل ریاضت نیز بود. سپس به تجارت روی آورد. او بعدها یک پست دولتی ایالتی به دست آورد. در این مقام خزانه داری دولت نواب خان بود که هر روز برای استحمام به کنار رودخانه می رفت. او یک روز زیر آب رفت و با سه روز ناپدید بود، هر چه گشتند او را نیافتند. روز سوم از آب سردرآورد. نانگ در 38 سالگی با یک مرید مسلمان به نام مردانه که رباب می نواخت، به سیاحت پرداخت، او سه سفر طولانی کرد. با کشتی عازم مکه شد. او لباس فقرای مسلمان را پوشید؛ عصائی در مشیت و آفتابه ای در دست و کتابی زیر بغل داشت. این کتاب سرودهای او را در خود داشت. او به «خانه کعبه» رفت. شب در آنجا خوابید و پایش به سوی «بیت الله» بود. بامداد کسی او را لگدی زد که: «پایت به سوی «بیت» است. نانگ گفت: باید به کدامین سو دراز کنم؟! «به کدامین سمت که پروردگار در آن سمت نباشد»؟! نانگ به مدینه، شام، مصر، سوریه و ترکیه مسافرت کرد و در بغداد در قبرستان منزل گرفت. وی از بلخ و

بخارا و کابل و پشاور دیدن کرد. در سال 1521 به شهر ایسن آباد بازگشت. این دوره از سیاحت او سه سال طول کشید. او سرانجام به «کرنارپور» بازگشت. نانگ 18 سال آخر عمر خود را در «کرنارپور» گذراند و به زراعت پرداخت و به مردم غذا می داد. در سال 1539 میلادی فردی به نام «بابالهمنا» جانشین نانگ شد. این فرد به «گور و وانگد» مشهور شد. نانگ در هفتاد و پنج سالگی در گذشت. مریدانش به «کرنارپور» آمدند. هندوان می خواستند جسدش را بسوزانند و مریدان مسلمان، او را خواستند به خاک بسپارند. وقتی خواستند جسد او را بردارند، فقط چند شاخه گل یافتند. نانگ می گفت: نزد پروردگار هیچ فردی امتیاز ندارد و بین مذاهب و نژادها امتیازی نیست. دربارگاه پروردگار میانجی و واسطه ای در کار نیست. او به ریاضت مکتب یوگا اعتقاد نداشت. می گفت: مرد و زن در پیشگاه خداوند برابر هستند. ⁽²⁴⁰⁾

2 پیشه مذهبی - عقیدتی نانگ:

«نانگ» از مریدان «کبیر» بود که در سال 1538 میلادی بانی مذهب سیک بود. کبیر در صدد بر آمد که میان پیروان مذاهب هندو و فرقه های اسلامی تفاهم و توافق به وجود آورد. بنابراین خیلی از مسلمانهای هندی الاصل مقیم کشمیر هند، اصالت مذهبی سیک داشته اند و بعد از اینکه اسلام آوردند، به عتبات عالیان اسلام شیعه مهاجرت کرده و در کشورهای همسایه هند ساکن شده اند. گورونانگ تحت تأثیر تصوف اسلامی و آئین «بودا» قرار گرفت. هر چند جانشینان «نانگ» عقاید او را تحریف کرده اند ⁽²⁴¹⁾

«جواهر لعل نهرو» می گوید: پس از آنکه اسلام وارد هند شد و جایی یافت، اصلاح طلبان جدیدی در میان هندوان و مسلمانان پدید آمدند که می خواستند اسلام و هندوئیسم را به هم نزدیک تر سازند. برای رسیدن به این هدف کوشیدند

که هر چه در این دو مذهب مشترک است، بر آن تکیه کنند و از موارد افتراق و اختلاف آن دو مذهب (در مراسم و عبادات) دوری نمایند و حتی کوشیدند یک دین التقاطی از اسلام و هندوئیسم به وجود آورند. این کار بسیار دشوار بود و قرن‌ها بر سر آن کوشش شد. برخی از پادشاهان هند مخصوصاً اکبر شاه هندی در این راه سخت کوشید. «رامانند» که در قرن 14 میلادی در جنوب هند می‌زیست، نخستین مصلحی بود که درباره این ترکیب به موعظه پرداخت. در میان پیروان رامانند، فردی به نام «کبیر» بود که بعدها شهرت و محبوبیتی بسیار به دست آورد و از استاد خود پیشی جست. وی که فردی ریسنده و مسلمان بود، در تقویت وحدت هندوئیسم اسلام کوشید ترانه‌های عارفانه و عاشقانه او امروز در دورترین دهکده‌های شمال هند معروف است. او نه هندو بود و نه مسلمان و در عین حال هر دوی آنها!! افرادی از طبقات مختلف هند پیرو او شدند. لازم است بدانیم که در اشعار برخی عرفای مسلمان قرون اخیر آثار سبک هندی شعر و محتوای هندوئی مشهود است. و این، به همان پیشینه مذهبی آنان بر می‌گردد که ابتدا «سیک» بوده‌اند یا «هندو» و بعد مسلمان شده‌اند. و این واقعیت بیشتر در مسلمانان هندی اهل کشمیر هند مشهود است.

وقتی کبیر مرد، جسد او را با پارچه‌ای پوشاندند، پیروان هندوی او می‌خواستند جسدش را بسوزانند و مریدان مسلمان او می‌خواستند جسدش را دفن کنند. مدتی مشاجره کردند. وقتی پارچه را برداشند، دیدند چند شاخه گل بیشتر وجود ندارد. هر چند این داستان می‌تواند خیالی و عاری از حقیقت باشد، اما بسیار لطیف و دلکش است. کمی پس از فوت «کبیر بزرگ»، مصلح دیگری در شمال هند پیدا شد. این شخص همان «گورونانگ» مؤسس «فرقه سیک» بود. (242)

عقاید و آراء سیکسم :

نانگ رهبر این فرقه به «بت و بتخانه» اعتقاد نداشت. در اشعار عرفای سیک مشرب «بت و بتخانه» به صورت سمبل به کار رفته و رمزی از حقیقت است. نانگ به ریاضت روی آورد و شیوه درویشی پیشه ساخت. ابتدا به «کم خوری» پرداخت و بعد از آشامیدن «شیرگاو» اکتفا کرد. و آنگاه به خوردن «روغن» و بعد به خوردن «باد» مشغول شد. دوران باد هوا خوری یعنی فصل رسیدن مائده های آسمان است. ⁽²⁴³⁾ «نانگ» از خوردن گوشت خودداری می کرد. اما مریدان و پیروانش بعدها گوشت می خوردند. «نانگ» همه مردم را مخلوق می دانست نه خالق. او منکر «حلول و اتحاد» بود. وسیله تقرب به «حق» از نظر «نانگ» کمک به جانوران و آزار نرساندن به آنها می باشد.

«نانگ» در لغت سانسکریت به معنای «شفای درد» یا «هستی صرف» است که به «بابانانگ» شهرت یافته است و به احترام، وی را «گرونانگ دیوجی» گویند. ⁽²⁴⁴⁾

نانگ گفته است : آنان که به خدا پیوستند، رو سفید هستند، خالق با مخلوق و خلقت یا خلق است. پس خداوند در همه جا هست و نباید به کسی ناسزا گفت. ⁽²⁴⁵⁾

«سیک» (به کسر سین) «شیر» را گویند و «گور» (به ضم گاف) به معنای «پیشوا و مقتدر» است. عده ای از این گورها اهل سلوک بودند و برخی از خواص این فرقه به سلوک می پرداختند و به روح نانگ و دیگر «گورها» متوسل می شدند و تا زمان «گوری پنجم» اهل سلوک بودند. در حال سلوک باید از مشروبات و دخانیات دوری کنند، از روشنائی و اصوات و خواب پرهیز کنند، دروغ نگویند، فکر بد نکنند، هر صبح آب تنی کنند، در ساعاتی از روز

خلوت کنند و با همسر خود نیامیزند. روز متولد «گورونانگ» در هند تعطیل است. سیکها پس از «گوری دهم» در انتظار موعودی نمی باشند.⁽²⁴⁶⁾

روحانیت ؛ از میان پیروان این مذهب، عده ای سمت ملائی و رهبری مذهبی سیکها را بر عهده دارند، گروهی واعظ می شوند و برخی علم موسیقی مربوط به مذهب را می آموزند. گور به کسی گفته می شود که آماده سلوک روحی است. گور باید مطالبی را که سینه به سینه نقل شده (یعنی در کتب مقدس وجود ندارد و سماعی است) به شاگرد خود بیاموزد.⁽²⁴⁷⁾

معابد و مراسم ؛

معابد سیکها به لحاظ معماری به سبک معماری اسلامی در هند، ساخته شده است. در هند به معابد سیکها «گودواره» می گویند. همان طور که گفته شد، مرکز سیکها ایالت کشمیر می باشد. در صفحات گذشته گفته شد که در ادوار گذشته، برخی از سیکها، مسلمان شدند، برخی به مذهب تسنن روی آوردند و برخی از سیکهای کشمیر به مذهب تشیع امامیه گرویدند و به کشورهای اسلامی مهاجرت کردند. معبد طلائی مقدس ترین معبد سیکهاست که در «آمریتسار» واقع است. این معبد در سال 1589 ساخته شد. در سال 1820 مهاراجه مقتدر پنجاب، بخشهایی از این معبد را از طلای ناب مزین ساخت و به معبد طلائی شهرت یافت. در این معبد یکصد و ده کیلو طلا به کار رفته است.

معابد دیگر سیکها عبارتند از:

معبد «ننگانه صاحب» ؛ محل تولد نانگ. معبد «گورودواره بال لیدو» ؛ محل ریاضت نانگ. معبد «کیاره صاحب» ؛ محل چرای احشام نانگ، معبد «مال هی صاحب» محل تفکر نانگ، معبد «مولوی دی پش»، محل آموزش زبان فارسی نانگ، معبد «بابایی دی پیر» یادگار سفر نانگ به سیالکوت. معبد «دیره چایل»

اقامت گاه جد مادری نانگ، معبد «چکی صاحب»، محل اقامت نانگ در شهر
امین آباد، معبد «رودی صاحب»، محل بیتوته یک شبه نانگ و...
سیکها دارای سی و سه معبد هستند و هر جا که «نانگ» قدم گذاشته، معبدی
برافراشته اند. (248)

کلیه مراسم عبادی و غیر عبادی سیکها در معبد انجام می گیرد (ازدواج،
مرگ و...) مراسم در معبد این گونه آغاز می شود:

مراسم ازدواج :

1 قرائت سرودی از کتاب گوروگرات صاحب که «پوری» نامیده می شود
که اعتراف به وحدانیت حق تعالی است.

2 مراسم دعا و نماز که «در داس» نام دارد تا مثلاً ازدواج مبارک باشد.

3 پیشوای روحانی معبد، ضمن سخنانی به عروس و داماد اندرز می دهد (در
فرقه سیکها طلاق رسمیت ندارد).

4 خواندن بخشی از کتاب مقدس «گوروگرات صاحب» که ناپایداری دنیا را
یادآوری می کند. آنگاه عروس و داماد یک بار دور کتاب مقدس طواف می
کنند و سپس سه قسمت دیگر از کتاب مقدس خوانده می شود و بار دیگر
عروس و داماد طواف می کنند... جمعا چهار مرتبه طواف می کنند، آنگاه
روبروی کتاب مقدس ایستاده، تعظیم می کنند. بعد از خواندن کتاب مقدس،
سرور و شادمانی و دعا و نیایش به شکرانه ازدواج صورت می گیرد.

آنگاه همه حاضرین در مجلس از جای خود برخاسته و برای عروس و داماد
دعا می کنند. و بعد پذیرائی انجام می شود.

سن ازدواج برای پسر 24 سال و برای دختر 18 سال است. انتخاب همسر به عهده والدین است. دوران نامزدی کوتاه و معاشرت بین دختر و پسر ممنوع است. تعیین زمان ازدواج با رضایت طرفین است (خانواده پسر و دختر) و...⁽²⁴⁹⁾

معنای واژه سیک و خلاصه مراسم عبادی و مرگ در آئین سیکها؛ اگر چه واژه «سیک» آن گونه که گذشت به معنای «شیر» آمده، ولی به معنای «شاگرد» گفته می شود. نانگ بر خلاف کبیر افکارش را با موسیقی نشر می داد. «نانگ» مراسم سوزانیدن زنده را با شوهرش (که مرده بود) ممنوع کرد. سیکها در موقع ورود به معبد کفش را از پای در می آورند. زنان یکطرف و مردان در طرف دیگر جلوس می کنند. در اعیاد همگی با لباس نو وارد معبد می شوند. هر سیکی که وارد می شود، از فاصله یک متری به کتاب مقدس تعظیم می کند. در مذهب سیکها تعدد ازدواج ممنوع است. در صورتی که زن نازا باشد، با موافقت وی مرد می تواند زن دیگری اختیار کند. متوفی باید سوزانده شود و خاکسترش در آب جاری ریخته شود. در قانون اساسی هند مذهب سیکها به رسمیت شناخته شده است.

ویژگی های مذهب سیک ؛

«گورونانگ» مدعی نوعی وحدت دینی در هند شد و اعلام داشت که «هدف کلیه مذاهب و ادیان یکی است». پس باید متحد شد. به نظر می رسد پیامبر این مذهب جدید التأسيس با مطالعه اسلام و ادیان هند، نوعی «الوهیت» برای خود قائل شد. او مدعی شد که «بخشی از وجود خداست» و عده ای از پیروانش باور کردند و فرقه ها «سیک» ها را بوجود آوردند. این فرقه پس از «گورونانگ» نه نفر دیگر به نام «کوروی» دارند که وظیفه آنها تبلیغ این مذهب است. کتاب مذهبی آنها «گرانث صاحب» نام دارد که مجموعه ادعیه و

سرودهای مذهب «سیک» است. سیکها این کتاب را بسیار مقدس و محترم می‌شمارند. پنج «کاف» معتقدات این مذهب را تشکیل می‌دهد: 1 کیش : موی بلند نهادن و عدم ازاله آن از ولادت تا مرگ. 2 کاش : شلوار کوتاه که همیشه در زیر لباس می‌پوشند و از خود دور نمی‌کنند. 3 کار: دست بند و حلقه ای از آهن که علامت اطاعت از مذهب است که در دست راست دارند. 4 کریپان : خنجر یا شمشیری که یک نفر سیک باید همیشه آن را با خود داشته باشد. 5 کانکا: شانه برای پاکیزه نگاهداشتن موی سر. این تعالیم و عقاید با عقاید هندوئی فاصله زیادی ندارد.

آئین جین ؛

تاریخچه، تعالیم و مؤسس جین

آئین «جین» و «بودا» محصول دوره حماسی هنداند. در گذشته گفته شد که دوره نشاط فلسفی هند را در همین دوره حماسی می‌توان یافت ؛ یعنی مقطعی که «برهمنی» «جینی» و «بودائی» در قلمرو اندیشه روشن هندی درخشید. جین و بودا دارای نقاط مشترکی هستند که فصل برجسته آن : باور به «تناسخ» و نفرت از «روحانیون»، عدم اعتقاد به «خدایان هندو»، روایات و دائی، آداب و مراسم گذشته می‌باشد. محور اشتراک این دو اندیشه فلسفی ریاضت است، و لبه تند انتقاد از هندوئیسم و برهنیزم می‌باشد. آئین جین همزمان با آئین بودا در قرن ششم ق. م در هند پدید آمد و علی رغم طبیعت سال و فرار ادیان، این آئین از مرزهای هند نگذشته است.

می‌گویند علت عدم انتقال این آئین شگفت، ریاضتهای دردناک در غیر قابل تحمل آن است. این مذهب در حال حاضر یک میلیون و پانصد هزار نفر پیرو دارد. بنیان گذار این آئین به درستی شناخته شده نیست.

بعضی مؤسس آن را «رساادیوا» گفته اند. ولی ترویج این آئین توسط شخصی به نام «مهاویرا» و «پارساناتا» صورت گرفته است و امروزه به نام آئین «مهاویرا» شهرت یافته است. کتاب مقدس این مذهب «آکاماس» است که شمال 46 دفتر، حاوی پندها و نصایح مهاویرا است. پیروان این آئین بیش از چهل هزار معبد در هند دارند که عظیم ترین آنها در کوه «لابون» است. این بنای عظیم از جمله عجایب هفتگانه هند محسوب می شود. تعالیم آئین جین در ریاضت خلاصه می شود که اصول آن عبارت است از: 1 گیاه خواری 2 ضدیت با جنگ، 3 ریاضت جسمانی، 4 امساک و روزه های سخت، 5 انتحار، 6 پرهیز از مکر و حيله،

7 پرهیز از بی عفتی، 8 پرهیز از تبهکاری 9 پرهیز از تملک اموال غیر منقول، 10 پرهیز از کشتن مطلق حیواناتک 11 دوری از زورگوئی و تند خوئی. برای آنکه حیوانی یا جاننداری کشته نشود، پیروان این آئین از کشاورزی و کارهایی از این قبیل خودداری می کنند و به تجارت می پردازند. 12 از هر گونه بحث و جدل با مردم دوری می کنند و با برهمنان (روحانیون) کنار آمده آنان را به رهبری مذهبی قبول دارند و سیستم طبقاتی هند را پذیرفته اند. ولی خود «مهاویرا» این نظام را قبول نداشت و بتها را نمی پرستید. از نظر «مهاویرا» راه وصول به «نیروانا» این دستورات است :

1 ایمان نیک،

2 دانش نیک،

3 کردار نیک.

این پنج فرمان منسوب به او است : 1 دزدی نکنید 2 بی عفتی نکنید 3 هوس چیزی به دل راه ندهید. 4 جاننداری را نکشید و 5 دروغ نگوئید.

مهاویرا به دعا عقیده نداشت و می گفت: «رستگاری در درون تو است،
جای دیگر را جستجو نکن.»

مهاویرا در سن هفتاد سالگی از دنیا رفت. پس از مرگ او چهارده هزار ملا
تعالیم او را به مردم آموختند (250)

قانون «اهمیسا» در آئین جین؛

اهمیسا عدم آزادی حیات است. ازار جانداران بدترین گناه در آئین جین
است. مفهوم فلسفی انسانی این قاعده، نفی هر گونه اندیشه خصومت و خشونت
و جنگ و جدال در ذهن است. این قاعده کم و بیش در آئین بودا و هندو و
دیگر ادیان وجود دارد، اما به شدت آئین جین. در این آئین هر گاه رهبر مذهبی
راه می پیماید، یک نفر با جارو جلوی پای او را جارو می کند تا مبادا حشره
ای را نادیده زیر پا کند و تلف شود که در این صورت گناه بزرگی مرتکب شده
است. پارسایان این فرقه اغلب اوقات پارچه ای روی دهان خود می بندند تا
حشرات وارد دهانشان نشده و تلف نگردند. آنان در تاریکی شب آب نمی
نوشند، چرا که شاید حشره ای را تلف کنند. این قاعده در برخی مناطق جان
پیروانی دارد. یکی از دستورات حاصله از این قاعده این است که هرگز آتشی
روشن نگردد: کسی که آتش روشن می کند، جانداران فراوانی را می سوزاند.
پس مرد عاقل که پای بند شریعت و احکام است، هرگز آتش روشن نمی کند.
گاندی رهبر نهضت آزادی و استقلال هند کاملاً تحت تاثیر این آئین و قاعده
قرار گرفته بود و می گفت:

اهمیسا پایه و اساس زندگی سیاسی من است. (251)

فلسفه آفرینش از دیدگاه، آئین جین؛

آئین جین در مورد آفرینش جهان به نوعی ثنویت دعوت می کند. این آئین معتقد به اصالت روح و اصالت ماده است: جهان هستی مرکب از «جیوا» و «اجیوا» است.

«جیوا» یعنی ارواح یا ذرات جان داری که در جهان هستی پراکنده اند، نه خلق شده اند و نه فانی می شوند و به یکدیگر شبیه اند و ابدی اند. اما «آجیوا» جزء دیگر جهان است و دارای معانی وسیعی است که مشتمل بر امور زیر است:

- 1 خلا؛ حوزه عدم و وجود.
- 2 دارما؛ که به وسیله او حرکت موجودات فراهم می گردد.
- 3 آدارما؛ که آرامش و سکون جهان در رابطه با او است.
- 4 کالا؛ که زمان پیدایش تحولات را امکان پذیر می سازد.
- 5 بودگلا؛ یا مواد ترکیبی از عناصر گوناگون و رنگ و طعم و خواص دیگر. گاه «جیوا» با «آجیوا» (روشنی و تاریکی) درهم می شوند و این آمیختگی باعث می گردد که «جیوا» با آن همه شفافیت کدر و آلوده گردد. در این موقع است که زندگی انسانها با آلام و رنج دست به گریبان می شود. راه رهائی از این رنج و آلام این است که روح و ماده از هم جدا شوند. طبق عقاید این مکتب و مذهب، جهان ازلی و ابدی است و ادواری بی اندازه طولانی صعودی و نزولی را می پیماید. بشر نیز ابدی و فنا ناپذیر است. این بشر است که مراحل تحول روحی را طی می کند. اگر چه به ظاهر انسانها و تمام موجودات می میرند، ولی رد حقیقت مرگ وجود ندارد، زیرا وجود چون حلقه های زنجیر بهم مرتبط است. بنابراین موجودات از یک جهت می میرند؛ ولی با چهره دیگر زنده می

شوند و این «تناسخ» است. امتیاز انسان بر دیگر موجودات این است که می تواند خود را از قیود مادی و آلام و تجدید حیات نجات دهد، اما جانداران دیگر این قدرت و نیرو را ندارند. خلاصه این که آئین جین رفتار پاک را شرط اصلی رستگاری می داند و از دیگر ادیان به ویژه از آئین برهمنان تنها تناسخ را که «سامسارا» و «کارما» یا وحدت و اتصال است و نیز «نیروانا» را قبول دارد. مذهب جین، این اصول را از آئین برهمنی گرفته و با تغییر در آنها پذیرفته است.

(252)

ریاضت جینی؛

برهنگی بخشی از ریاضت مذهب جین است. و راهی برای وصول به نیروانا و پایان رنجها. مؤمنان به آئین موظفند لباس نپوشند و فقط ستر عورت کنند و به حداقل آن اکتفا نمایند و در سرما و گرما چنین باشند. برخی از مؤمنان از این تعلیم و دستور مذهبی اطاعت کرده و برخی به آن وقعی نمی نهند.

برهنگان و پوشیدگان این دو دسته را تشکیل می دهند که به همین دلیل با یکدیگر درگیر بوده و هستند. در حال حاضر فقط پارسیان متعبد چنین می کنند. آئین جین جمعا به 84 فرقه تقسیم شده است. پیشینه این ریاضت ریشه در تعالیم اولیه آئین جین دارد. دستورات اولیه ریاضت جینی شامل برهنگی مطلق و گرسنگی مطلق بود تا اگر کسی هلاک شود، به مقامی بزرگ نائل گردد. انتحار بخشی از این ریاضت بود؛ این اقدام می توانست از طریق اعمال ریاضت های سخت صورت گیرد. گیاه خواری زندگی زاهدانه آئین جین است و چنین امساک می تواند ریشه پلید مادیت را از ذات آدمی بر کند و نورانی گردد تا دچار بلای تناسخ نشود. (253)

تحقیق پیرامون بنیانگذار مذهب جین؛

محققان می گویند در اواسط قرن ششم ق.م. در خانواده ای توانگر از طبقه «کشاتریا» فرزندی به دنیا آمد. والدین او پیرو فرقه ای بودند که لباس دریوزگی را برای خود افتخار و انتحار را امتیاز و برکت و شرافت می دانستند. این فرزند وقتی به سی سالگی رسید، والدین با گرسنگی عمدی به حیات خود پایان دادند. اینحادثه در روح فرزند تأثیر گذاشت. او به دنیا پشت کرد؛ لباس از تن در آورد و مثل مرتاض در بنگال غربی به آوارگی پرداخت. برای تزکیه نفس و خودشناسی اقدام به کارها و مطالعاتی کرد. سیزده سال را در این راه کوشید. گروهی از مردم او را پیروی کردند و این گروه بعده پیشوای خود را مهاویرا (قهرمان بزرگ) نام نهادند و به پیروی از اعتقادات برجسته و مشخص خود نام جین را بر خود نهادند.

روحانیون جین؛ مهاویرا از میان پیروان خود، گروهی از مردان مجرد را به عنوان روحانیون این آئین معین کرد و نیز دسته ای از زنان تارک دنیا را جمع آورد. در سن 72 سالگی در گذشت و حدود چهارده هزارا پیرو داشت. این کیش به تدریج به صورت مجموعه ای از غریب ترین ادیان تاریخ در آمد. (254)

آئین بودا و زندگی نامه او

بیوگرافی و شرح حال

بودا؟ نام اصلی او «سیدرتا» است، مردی از خاندان «کشاتریا» از شاهزادگان و اشراف هند که در منطقه «بنارس» به دنیا آمد. پدرش چون اشار حمل در همسر خود مشاهده کرد، «برهمنان» ایالت بنارس را فراخواند و از آینده کودک از آنان سؤال کرد. برهمنان می گویند که این بودای بیدار کننده جهان خواهد بود و راهبی بزرگ و پرشهرت خواهد شد. پدر از چنین پیشگوئی

ای سخت نگران شد؛ چرا که فرزندی می خواست تا قدرت و ثروت او را به ارث برد و حاکم بر سرنوشت رعایا باشد، نه اینکه راهب و تارک دنیا گردد. وقتی کودک متولد شد، برای او شرایط زندگی ویژه ای تدارک دید تا با پیشگوئی راهبان بستیزد و سرنوشت بودا را عوض کند. برای وصول به این مطلوب کلیه روابط او را محدود ساخت تا هیچگونه تماسی با راهبان و مرتاضان و تارکان دنیا نداشته باشد. این وضع تا 16 سالگی سیدرتا ادامه داشت. بودا از زندگی یکنواخت در کاخ خسته شد، لذا روزی از پیرمرد قصه گویش می خواند تا او را به گردش ببرد. اولین برخورد «سیدرتا» در این گردش با پیرمردی قد خمیده با موهای سفید و حالی پریشان است. و این چهره تازه و جدیدی است که «سیدرتا» در ورای دیوارهای قصر می دید. این کیست ؟ قصه گویش می گوید: این مرد مانند من و تو جوانی داشته و اکنون چنین پیر و فرتوت شده است.

«سیدرتا» توضیح بیشتری می خواهد. قصه گو ادامه می دهد: این مرحله ای است که همه باید به آن برسند، من نیز در آینده چنین پیر خواهم شد. سیدرتا می گوید: این پیری و کهولت در من هم پدیدار خواهد شد؟ قصه گویش پاسخ می دهد: آری در شما نیز پدید خواهد آمد. می گوید: حتما باید پیر شوم ؟ قصه می گوید: حتما پیر خواهی شد. بودا حالتش دگرگون می شود و دستور می دهد تا او را به کاخ بازگرداند. بودا دگرگون شده بود و در فکر فرو رفته بود، در اندیشه پیری هیولای وحشتناکی که در آینده در انتظار او است. این کابوس زندگی بودا را دچار بحران کرد. بودا چند روز بعد نیز به سیاحت رفت. این بار بودا مردی بیمار و از پا افتاده را دید که با مرگ دست و پنجه نرم می کرد. از قصه گو پرسید: این کیست ؟

قصه گو می گوید: این مرد بیمار و ناتوان است. بودا می پرسد: بیماری چیست ؟ جواب می شنود که : بیماری نوعی گرفتاری و تحول جسمی است که در آدمیان پدید می آید و سلامتی را سلب می کند. بودا می پرسد: آیا ممکن است این بیماری در من راه یابد؟ قصه گو پاسخ می دهد: آری به سراغ تو نیز خواهد آمد. بودا می پرسد: آیا من نیز چنین زار و نزار خواهم شد؟ قصه گو می گوید: آری تو نیز چنین خواهی شد. سیدرتا می گوید: مرا به خانه بازگردانید، امروز گردش مرا بس است. دوران خلوت و انزوای بودا آغاز شد. وی به پیری بیماری و عواقب آن می اندیشید. بار دیگر بودا راهی سیاحت می شود و این بار مرده ای را می بیند و دوباره سئوالات او آغاز می شود: این کیست و چیست ؟ چرا مرده ؟ آیا من نیز خواهم مرد؟ از سرنوشت او می پرسد، جواب می شنود که در آن جهان دیگر کسی را ندارد، و کسی او را نمی شناسد، و... بودا برخورد می لرزد، می ترسد و به کاخ باز می گردد. دوران امساک بودا شروع می شود، از همه کس و همه چیز جدا می شود، سخت در اندیشه پیری بیماری و مرگ فرو رفته است. بار دیگر به سیاحت می رود و این بار فرد فقیر زنده پوشی را می بیند که در عالم خلسه فرو رفته، با سری تراشیده و حالتی متغیر، همچون کوه استوار و محکم که گوئی با تمام مظاهر مادی دنیا در حال جنگ است و در آستانه پیروزی بر دنیا و مافیها قرار دارد. سئوالات بودا آغاز می شود: این کیست ؟ چرا چنین کرده ؟ با مردم قهر است ؟ با زندگی چی ؟ و جواب می شنود که او مردی راهب است، مرتاض است، ریاضت می کشد. و سئوالات بودا: مرتاض ؟ ریاضت ؟ آری ریاضت یعنی مبارزه با غرایز و بریدن از جاذبه های مادی و دنیوی و پیوستن به دنیائی دیگر... سخنان قصه گوی بودا در او اثر عمیقی می کند. تقاضا می کند که وی را به نزد مرتاض ببرد تا از

سخنان او درسی بیاموزد. در این دیدار، زندگی آرام و بی دغدغه راهب تأثیر شگرفی بر بودا گذاشت و میسر زندگی او را به طور کلی دگرگون کرد و سرانجام از او شخصیت و آئینی ساخت که امروز در چند کشور بزرگ جهان پیروان فراوانی دارد (255)

بودا در «کاپیلاواستو» در جنوب «نیپال» در سال 560 یا 563 ق. م متولد شد. نام قبیله و خاندان او «گوتما» بود، لذا وی را ملقبیه «سکیا مونسی» یعنی دانای قبیله «ساکیا» کردند. و چون بعداً به ارشاد و هدایت مردم جامعه خویش پرداخت، او را «بودا» یعنی نور و درخشان گفته اند. این نام و لقب تا به امروز در میان جوامع بشری به رسمیت شناخته شده و تعالیم او نیز به همین‌عنوان «بودائیسیم بودائی» نامیده می‌شود. پدر بودا یکی از پادشاهان یک ایالت هندوید. در قلمرو سلطنت او، افکار برهمنی و فلسفه‌های مختلف هندی حضور داشت. محور این‌آراء و افکار فلسفی همان گونه که در مباحث گذشته آمد، بر تزکیه و نجات انسان در تلقی هندی آن استوار بود. و آن‌گونه که گذشت، پدر هراسان از سرنوشت فرزند چنان‌تدابیری اندیشید و مراقبت‌هایی معمول داشت. اما دیدیم که بودا از کاخمجلل پای به بیرون نهاد و دگرگون شد. محققان تاریخ ادیان برآنند که دو حادثه مهم‌تر کاخ زندگی بودا او را متحول نمود. این دو حادثه به لحاظ محتوی همان برخوردهای خارج از کاخ را در بردارد. حادثه نخست بیماری یک رقاصه است که توجه بودا را به‌خود جلب کرد، رقاصه‌ای که مبتلا به بیماری‌سل بود و سرنوشت دردناک خود و خواهرش را که او نیز از بیماری‌سل در گذشته بود، برای بودا باز گفته بود. حادثه دوم وصیت این رقاصه در حال مرگ به بودا است که از فقر و پیری مادرش برای او گفته بود. پیش‌گوئی‌برهمنان درباره سیدرتا والدین او را نگران ساخته بود. طرح ازدواج بودا

تلاشی برای رهایی از خلوت گزینی او است. اما بودا دیگر متعلق به این دنیا نیست و ازدواج نتوانست او را از تفکر و اندیشه باز دارد و خلأ وجودی او را پر کند. سیدرتا همچنان در خلوت خویش، غرق در دنا‌ی دیگری است. مشاهدات بودا (پیری بیماری فقر، مرگ، ریاضت و...) سخت او را به خود مشغول کرده است. او از مرتاض آموخته بود که باید «رنج» را رها کرد و بی «بی رنجی» رسید؛ به «بی رنگی»، به «بی نیازی» و... مرتاض به اینها رسیده بود و بودا در اندیشه شدن، رسیدن و رهایی از رنج. اینکه بودا فرزندی دارد. و در شب تصمیم و سرنوشت به اتاق همسر و فرزندش می رود، مادر و فرزند خوابیده بودند، بودا آن دو را از خواب بیدار نمی کند و با آنانوداع می کند. از تاریکی شب استفاده کرد و راهی جنگل شد. اندکی بعد اسبش را نیز رها می کند تا یادگار اشرافیت را با خود نداشته باشد. در انبوه جنگل گم می شود، می رود و می رود تا به پنج برهمن کهنسال می رسد. به جمع آنان می پیوندد. ریاضت بودا آغاز شد. او در این راه آنچنان کوشید که در آستانه «نیروانا» قرار گرفت. تا آنجا متعالی شد که بر همه پارسایان روزگار خویش پیشی جست. او دیگر «سیدرتا»، «کاشاتریا» و... نیست، «بودا» ست که تارک تمام لذات مادی و تجملات دنیوی است. «بودا» از «شهرت» رنج می برد و بار دیگر از جامعه فاصله می گیرد. در کنار درختی منزل می کند و تصمیمی می گیرد در زیر همین درخت بماند تا بمیرد. این درخت «بو» بود. «بودهی» از ریشه «بیدار شدن» و آگاه شدن، روشن شدن، «اشراق» و عرفان» است. «بودا» سالها در کنار درخت «بو» می ماند تا پیروز می شود، نجات می یابد و به حقیقت می رسد. آنگاه لباس بودائی بر تن می کند. گویند نام اواز همین درخت «بودهی» گرفته شده است.

در پای همین درخت به «نیروانا» (حقیقت مطلق) رسید. از زیر همین درخت به زادگاهش برگشت، ژنده پوش، برهنه پا، درویش وار و در هیبت یک «مرتاض». ابتدا مردم زادگاهش را دعوت می کند، برخی از مردم دعوت او را پذیرفتند و برخی دیگر زندگی مادی را ترجیح دادند. بودا در سال 483 ق. م، در سن هشتاد سالگی درگذشت. آخرین کلام وی خطاب به راهبان این بود: «هر چه مرکب است، دستخوش تباهی و فنا است.» پیروان اولیه بودا، نخستین معبد بودائی «سانگها» را بنا کردند و دعوت خود را در شمال هند آغاز نمودند⁽²⁵⁶⁾

افسانه های بودا؛

گویند روزی که بودا در زیر درخت بو به تفکر و خلسه فرو رفته بود، بازرگانی با قافه و کالی تجاری خود از آنجا عبور می کرد. بازرگان را نظر به بودا افتاد، او و همراهانش به دیدار وی شتافتند و صدقاتی در کنارش یا در کشکولش انداختند. این «کشکول» بعدها سمبل ریاضت کشان بودائی شد. بازرگان مزبور و یاران او در کنار «بودا» نشستند و به او غذا تعارف کردند. «بودا» به آرامی غذا خورد. دو بازرگان که «تاپوسا» و «بهالی کا» نام داشتند، در مقابل او زانو زده و گفتند: «ای بودای مقدس! ما به تو و آئین تو پناه می آوریم و از تو می خواهیم که ما را تا پایان عمر از پیروان خود بشمار آوری» این دو بازرگان از نخستین پیروان بودا بشمار می روند. بازرگانان از نزد بودا برخاسته به سوی آن پنج راهب رفتند، راهبان به آنان توجهی نکردند. وقتی بودا به نزدشان آمد، به استقبال او شتافتند. چون بودا جلوس کرد، راهبان به دورش حلقه زدند. راهبان پرسیدند: آیا سرانجام به مقصود خود دست یافتی و به درک حقیقت نائل شدی بودا گفت: آری مرتاضان با تردید گفتند: ای گوتاما! چگونه به معرفت و نجات راه یافتی در صورتی که زهد و ریاضت را ترک گفتی و به

زندگی مادی پرداختی (مقصود خوردن غذای بازرگانان بود)! بودا گفت :
 «جویندگان حقیقت هرگز در دام مادیان و لذائذ دنیا گرفتار نمی شوند.»
 «گوش فرا دهید! تا هنگامی که چرخ زمان بگردد و آدمی زندگی کند، عمل
 نیز وجود خواهد داشت. و چون بذر نیکی کاشتی، ثمر خوب درو می شود، و
 چون اعمال بد باشد، جز بدی و رنج چه انتظاری می توان داشت. پس باید تا
 می توان، نیکی کرد و از پلیدی و بدی دوری جست و از علائق و شهوات خود
 را دور نگاه داشت. چنین افرادی مرگ برایشان زندگی جاوید و پر از سعادت
 است که از این رهگذر به نیروانا نائل می شوند، زیرا هر گاه خواهش و تمنائی
 وجود نداشت، «رنج و گرفتاری نیز نخواهد بود.» ⁽²⁵⁷⁾

«ودا» و «بودا» ؛ برخورد منفی بودا با متون مقدس وداها، اعتبار و قداست
 آنها را در جامعه هند پائین آورد. بودا درباره متون ودائی می گوید: می گویند
 وداها کتب مقدسه، معلم ربانی و سرمشق زندگی هستند، اما من می گویم که
 چنین نیست، وداها تا این اندازه که مردم برای آنها ارزش قائلند، دارای ارزش
 نیستند، وداها مقدس نیستند، زیرا راههای بیهوده را به مردم می آموزند، مانند
 دعا، نماز و قربانی کردن که مراسمی بیهوده و عاری از حقیقت اند. وداها مقدس
 نیستند؛ چون مردم را به پرتگاه اختلافات نژادی دعوت می کنند، و این تعلیمی
 نادرست است. اما من می گویم که آدمیان عموماً مساوی و یکسان خلق شده
 اند و آنگاه به دو گروه تقسیم گردیده اند:

1 نیکان.

2 پلیدان.

شرافت مقیاس آنان است ؛ افرادی که در زندگی نیکی کنند و راه صواب
 پیمایند، از گروه شریفان و نیکان هستند و آنان که به زشتی دست آلاینند،

بدکاران و گمراهانند و... بودا می گوید: من اعتقاد به خلقت طبقاتی ندارم، زیرا جهان هستی نه آغازی دارد و نه پایانی خواهد داشت...

بنابراین وداها چه به مردم آموخته اند و کدام روش را تعلیم داده اند (258)؟

اصول اساسی تعالیم بودا؛

محور آئین بودا بر «حقیقت جوئی» استوار است و طالبان حقیقت باید اصول اساسی چهارگانه ای را باور داشته و به آنها عمل نمایند. این اصول دذارای فروعی است که فروع آن نیز متفرع بر فروعی دیگر است.

اصل اول : دوکا؛ یعنی «رنج»، زندگی رنج است از ولادت تا مرگ، رنج کودکی، رنج نوجوانی، رنج جوانی، رنج پیری بیماری فقر، اضطراب مرگ و... این رنجها را باید شناخت.

اصل دوم : «منشأ رنج» ؛ آمال و آرزوها، هوسها و علائق فراوان آدمی منشأ رنج است. این منشأها را نیز باید شناخت.

اصل سوم : «قطع رنج»، ستیز با خواسته ها و غرایز مادی هوسها و آنچه رنج آور است و این با ریاضت بودائی ممکن است.

اصل چهارم گ طریق قطع و دفن رنج است که باید جوینده حقیقت آن را بیاموزد. و این تعالیم بوداست.

فروع حاصله از این اصول چهارگانه، بر هشت است :

- 1 ایمان پاک ؛ در زندگی به راستی و درستی باید گام نهاد.
- 2 اراده پاک ؛ با ایمان پاک اراده پاک حاصل تواند شد.
- 3 گفتار پاک ؛ راست باید گفت و به حق باید گفت.
- 4 کردار پاک ؛ کردار پاک از ایمان پاک می باشد.
- 5 کسب و کار پاک ؛ کسب پاک و مشروع با اخلاق و امانت داری باید باشد.

- 6 کوشش پاک ؛ پرهیز از وسوسه های ناپاک و بدی ها و...
- 7 اندیشه پاک ؛ تصورات پاک و اندیشه پاک باید داشت.
- 8 تمرکز کامل اندیشه ؛ باید تمرکز فکر و اندیشه داشت تا کارها درست آید.
- هر بودائی باید به اصول و فروع عمل کند تا آرامش خاطر یابد و از رنج رها شود و نجات یابد. (259)

اخلاقیات بودا؛

بودا ابتدا به پرهیز دعوت می کند و نصیحت می نماید.

الف : «نباید کرد» ها:

- 1 موجودات زنده را نباید کشت.
- 2 اموال دیگران را نباید تصاحب کرد.
- 3 به ناموس دیگران نباید تجاوز کرد.
- 4 دروغ نباید گفت.
- 5 شراب سکر آور نباید نوشید.

ب : «باید کرد» ها:

- 1 باید رنج فردی را ترک کرد.
- 2 باید در رنج زندگان اندیشید.
- 3 باید در رنج جامعه جهانی شریک بود.
- 4 باید حسن نیت داشت.
- 5 باید دلسوز دیگران بود.
- 6 باید عفو و بخشش داشت.
- 7 باید فداکار و خدمتگزار مردم بود.
- 8 باید از حيله و فریب پرهیز کرد.

9 باید از پرخوری و شکم پروری دور کرد.

10 باید از لهو و لعب دوری کرد.

11 باید از زیور آلات و عطریات پرهیز کرد.

12 باید از خوابیدن در بستر نرم دوری کرد.

13 باید از قبول سیم و زر و مال دنیا دست برداشت. (260)

ج : «بودا» و «زن» :

به نظر می رسد که در دیدگان بودا «زن» جزء «آلودگی ها» باشد، اما در منطق اخلاقی بودا محترم است. به همین دلیل که مرد را از زنا باز می دارد و حرمت همسر مرد را واجب می شمارد. از دیدگاه بودا «بدرفتاری آرایش زن است و چشم تنگی آرایش بخشنده، کردارهای بد در این و آن جهان آلودگی اند.» (261)

مراسم و علائم بودائی ؛

مراسم بودائی بر خلاف مراسم پیچیده ودائی ؛ بسیار سهل و ساده است. این مراسم به تعلیم خود بودا به یادگار مانده است :

1 تراشیدن سر و صورت که خود نوعی ریاضت و رنج در جهان مادی است.

2 لباس زرد پوشیدن که مبین اضطراب درونی یک بودائی مذهب بشمار می

رود.

3 آرامش و تامل درونی، که هر بودائی در هر روز پس از فراغت از کارهای

روزانه، چند ساعتی در خویش فرو رفته و خود را از جهان مادی بیرون کند.

4 انداختن کشکول بر دوش یا دست ؛ بر هر بودائی لازم است که کشکول

گدائی بر دوش یا در دست داشته باشد تا اگر روح نخوت و غرور در او طغیان

کند، این عمل وی را تسلیم و آرام سازد. (262)

نیروانا؛ در سخنان بودا «نیروانه» بسیار بکار رفته است.

«نیروانه» روح کلام و ایده آل بودا است. «نیروانه چون ذات بیمرگی» است :
«ارहत» می کوشد تا از آنچه جاوید نیست، آزادی بیابد و به ذات بیمرگی
برسد.

نیروانه چون ذات بیمرگی، جاوید و خواستنی است ؛ نیکبختی است. رهرو
به بیمرگی رسیده، به چنان یقینی آراسته است که استواری آن چون استواری
زمین و پایداری آن چون پایداری آستانه در است. او چون دریاچه ای است که
از گل و لای آزاد است ؛ بی آلاش و پاک است. او در این حالت آرامش
جاوید چهره ای درخشان دارد؛ از این «جاویدی» جایی است که در آن نه
زمینی است، نه آبی، نه فروغی، نه هوائی، نه نامحدودی مکان، نه محدودی
دانستگی، نه ادراک، نه ایستادن، نه رفتن، نه ماندن، نه مرگ، بی پایداری بی
پیشرفت و بی پایگاه است ؛ این پایان رنج است. « (263)

مسیر نیروانه ؛ «بودا» می گوید: همه چیز جهان در آتش است و از آتش
می سوزد. چیزها از چه در آتش اند؟ از آتش شهوت، کینه و فریب. من می
گویم که از زائیده شدن، مرگ، پیری، اندوه و زاری، رنج و غم و نومیدی است
که چیزها در آتش اند. رهروی که راه هشتگانه عالی را پیموده و به فرونشاندن
این سه آتش توفیق یافته، سردی و آرامش آن را می شناسد.

رهرو اگر در سیر عوالم درونی خود به نیروانه برسد و زیست او همچنان
برقرار باشد، نیروانه او «ذات نیروانه با در کار بودن بنیاد» خوانده می شود. مراد
از «بنیاد» همان پنج بخش هستی ساز است و از آنجا که ندانستن و تشنگی (دو
علت دوباره زائیده شدن) به آنها می چسبند، آن را بنیاد خوانده اند. رهرو کامل
یا هرहत اگر در مسیر خود به نیروانه دست یابد، و این همزمان با مرگ او

باشد، آن را ذات نیروانه با در کار بودن بنیاد می خوانند که به پری نیروانه هم معروف است. باید توجه داشت که این دو مقام نیروانه دو نیروانه جداگانه نیستند، بلکه به اعتبار آن که ارهت آنگاه که زیست او برقرار باشد، یا آن که در مرگ به نیروانه رسیده باشد، یکی از این دو نام به نیروانه او داده می شود. نیروانه، ذات بیمرگی است. سراسر راه هشتگانه عالی و به طور کلی همه «ذمه راه میانه» وسیله رسیدن به مقصود، یعنی نیروانه است که آغاز آن آزادی و اوج آن ذات بیمرگی است. در این باره که راه هشتگانه وسیله است نه مقصود، در بسیاری از گفتارهای بودا سخن گفته شده است که یکی دو نمونه از آنها آورده می شود:

ای رهروان! هر چه فرو نشانند «شهو» فرو نشانند «کینه» و فرو نشانند «فریب» است، «ذات بیمرگ» خوانده می شود. این راه هشتگانه عالی خود راهی است که به بیمرگی می انجامد....

ای «راه»! آنجا که «کالبدی» هست، «ماره» چیزهایی از طبیعت «ماره»، یا هر آنچه از میان رفتنی است، او آنجاست، پس، ای «راه»! به «کالبد» چون «ماره» نگاه کن. آن را چون طبیعت «ماره» بدان، آن را چون چیزی از میان رفتنی، چون باد و آماس، چون قلاب، چون درد و چون سرچشمه درد بدان، هر که آن را چنین بنگرد، آن را درست نگریسته است....

ولی، ای سرور! درست نگریستن برای چه مقصودی است ؟

درست نگریستن برای «بیزاری» است.

ولی، ای سرور! بیزاری برای چه مقصودی ؟

«بیزاری» برای آنکه «بی شهوتی» به وجود آید.

ولی، «بی شهوتی» برای چه مقصودی ؟

- بی شهوتی، برای «آزاد شدن».

ولی، آزادی برای چه مقصودی ؟

ای «راده»، آزادی برای «نیروانه».

- ولی، ای سرور! مقصود از «نیروانه» چیست ؟

ای راده، این پرسشی است که بسی دور می رود.

این «پرسش» از دایره «پاسخ» بیرون است. برای فروشدن در «نیروانه»، برای به آن سو و نزد «نیروانه» رفتن، برای اوج در «نیروانه» است که راه قدسی را زندگانی می کنند». (264)

مقصود بودا از ناآگاه یعنی بیدرد، بیکاره و تن آسا است. «در آئین بودا «آگاهی» مقام برجسته ای دارد. «آگاهی» یعنی : توجه همراه با هوشیاری و کوشش و همت است و بنیاد هر گونه پیشرفتی در زندگی «رهروی» است... آگاهی نیز بنیاد همه حالت‌های شایسته است و نیرومندترین این حالت‌ها به شمار می آید. آخرین سخن بودا به هنگام مرگ این بود که گفت : «بیدار و هوشیار کوشش کنید». (265)

شهوت و کینه و فریب : (سه آتش یا سه ریشه) شهوت ؛ یعنی اندیشه نادرست، ادراک ناپاکی، کشتن، دزدیدن، کامجوئی، دروغ گوئی، بدگوئی، درشتگوئی، یاوه گوئی، حرض، بدخواهی، و نظرهای نادرست، اینها چیزهائی هستند که یا از شهوت یا از کینه یا از فریب پیدا می شوند. یعنی دشمنی و خشم، فریب ؛ یعنی دانستن درغین، اندیشه نابجا و نادانی است. ایه سه، ریشه های کردارهای ناشایسته اند.

مراد از ریشه یا علت آن شرایطی است که بودنشان تعیین کننده ویژگی اخلاقی یک کردار ارادی است. (266)

بیمرگی، راه بیمرگی ؛ راه، حالت «جنبه منفی نیروانه است که به طور مثبت برترین آزادی معنوی است». بیمرگی به ذات جاوید نیروانه اشاره می کند. ⁽²⁶⁷⁾

شریفان ؛ مراد از شریفان، همان «آریاها» ست، مراد از آریائی در متن های بودائی، صفت نجیب، عالی و شریف است نه صفت یک نژاد خاص. ⁽²⁶⁸⁾

ارهت ؛ یعنی مرد تمام، مرد ارزنده. و یکی از چهارتن شریف. ⁽²⁶⁹⁾ و این چهار تن انسانهای ایده آل فلسفه بودا می باشند:

1 به رود رسیده یا سوته پنه.

2 یک بار باز آمده یا سكد آگامی.

3 بی بازگشت یا آناگامی.

4 ارهت یا مرد تمام. ⁽²⁷⁰⁾

آزادی از بند؛ (یوگا) به معنای یوغ و بند است و در اصطلاح به چهار آلودگی گفته می شود که همان کام، وجود، نظرهای نادرست و نادانی است.

«یوگاکاهما» یعنی «آزادی از چهار آلودگی» ⁽²⁷¹⁾

نیروانه ؛ واژه «نیروانه» که پالی آن «نبا» است، دو اشتقاق پذیرفته است ؛ یکی که آن را ساخته شده از دو جزء: 1 نیر یعنی نه و وا می داند. «وا» یعنی : باد زدن، وزیدن، دمیدن، نيسوا یعنی خاموش شدن چراغ، آتش و مانند اینها، و نیروانه یعنی خاموش شده، سرد شده، فرو نشسته، فرو نشانده.

نظر دیگر این است که نیروانه از دو جزء: 1 نیر و وانه ساخته شده است. وانه یعنی شهوت، تشنگی و طلب : از آنجا که روگرداندن (نی) از وانه یعنی شهوت است، آن را نیروانه می خوانند. ⁽²⁷²⁾

رهرو؛ در لغت به معنای گدا و درویش است. ولی در اصطلاح بودائی به کسی گفته می شود که راه هشتگانه عالی را در انجمن رهروان می پیماید. در

زمان بودا، در هند، مرتاضان دوره گرد بسیار بوده اند که همه را به نام پاری باجاکا می خوانده اند.

نام اینان بارها در متن های کهن بودایی آورده شده است. و اغلب نیز به نام عمومی تر سمنه براهمنه نامیده شده اند. اینان گاهی گروه وار و در جرگه های گوناگون می زیستند. در یوزگی می کردند، زندگانی مرتاضانه در پیش می گرفتند و بی خانمان بودند، ویژگی برجسته شان بینوایی، بی جفت و بی فرزند بودن و ساده زیستن بود. هم اینان بودند که راه را برای انجمن رهروان بودائی باز کردند. رهرو زن، «بکونی»، و «بکشونی» خوانده می شود. (273)

چهار حقیقت عالی؛

بودا با پیمودن راه هشتگانه عالی به چهار حقیقت رسید؛ یعنی به حقیقت درباره رنج، حقیقت درباره خاستگاه رنج، حقیقت رهایی از رنج و حقیقت آن راه که به رهایی از رنج می انجامد. این راه خود به تنهایی هدف نیست، مقصد و مقصودی دارد که همانا «نیروانه» است و ذات «جاویدی». (274)

نیروانه و مسیر آن را دانستیم. اینک آن چهار حقیقت را دریابیم تا در مسیر نیروانه به سر منزل مقصود برسیم :

1 حقیقت عالی رنج (دوکاهام آریا ساکام)؛ بودا می گوید: زائیده شدن رنج است، پیری رنج است، بیماری رنج است، مرگ رنج است، از عزیزان دور بودن رنج است، با ناعزیزان محشور شدن رنج است، به آرزو نرسیدن رنج است. سخن کوتاه، همه پنج بخش دلبستگی رنج اند.

2 خاستگاه رنج ؛ خاستگاه رنج تشنگی است. (تاناها میل و طلب) یعنی تشنگی کام، تشنگی هستی و تشنگی نیستی. و همین تشنگی است که به دوباره زائیده شدن راه می برد و بسته به کامرانی است.

3 رهائی از رنج ؛ رهائی از رنج همان رهائی از تشنگی است. یعنی رها کردن آن، روگرداندن از آن، آزادی و وارستن از آن است تا نشانی از آن به جا نماند، چون تشنگی از راه حس ها پیدا می شود، پس رهائی از آن در خویشتن داری و نگهداری از درهای حس است.

4 راه رهائی از رنج ؛ این راه همان راستی و درستی در شناخت، در اندیشه، در گفتار، در کردار، در زیست، در کوشش، در آگاهی و در یک دلی، یعنی سمادی است. ⁽²⁷⁵⁾ یعنی راه هشتگانه عالی.
راه هشتگانه عالی ؛

1 شناخت درست ؛ یعنی شناختن چهار حقیقت عالی.
2 اندیشه درست ؛ آزادی از هوس، بدخواهی و بیزاری و آزادی از آزار و ستمگری.

3 گفتار درست ؛ خودداری از دروغگوئی، چرندبافی، درشت گوئی و یاوه گوئی.

4 کردار درست ؛ پرهیز از آزردهندگان، یعنی کشتن، دزدی بی عفتی.
5 زیست درست ؛ خودداری از پیشه هائی که برای دیگران زیان آور باشد؛ چون اسلحه فروشی، برده فروشی، طالع بینی و...

6 کوشش درست ؛ برای دور ماندن از بدی پیروز شدن بر هر گونه بدی و شکوفاندن و نگاهداشتن هر نیکی که در رهرو پیدا می شود.

7 آگاهی درست ؛ رهرو در این گام درباره تن، احساسات، دل و... آگاهی روشن دارد و آگاه زندگی می کند.

8 یکدلی درست ؛ یعنی با آگاهی درست رو کردن به نگرش و به هر پله نگرش دل سپردن. ⁽²⁷⁶⁾

کتاب مقدس؛

کهن ترین کتاب بودائی موجود به زبان پالی مرسوم به تی پتکه یا سه سبد یا کانون پالی می باشد. «سه سبد» شامل :

1 ونیه پتکه یا سبد روشن

2 سوته پتکه یا سبد آئین

3 ابی ذمه پتکه یا سبد آئین برتر.

«سوته پتکه» از پنج مجموعه فراهم آمده است که به «پنج نکایه» معروف اند. یکی از این مجموعه ها کودکه نکایه یعنی مجموعه گفتارهای کوتاه است که خود از پانزده کتاب ساخته شده است. یکی از این پانزده کتاب به «ذمه پده» یا «ذمه پده» معروف است. (277)

مجموعه های بودائی :

1 آنگوتارا نیکایا (نکایه).

2 دیا نیکایا (نکایه).

3 میجمی ایمانیکیا (نکایه).

4 سامی یوتانکایه.

5 سوتانی پاتا (متن کهن بودائی). (278)

6 پیتاکا (سبدهای قانون) تألیف 241 ق. م شامل :

الف : حکایات، ب : انضباط، ج : شریعت.

7 یاتاگا.

8 کنجور و تنجور. (279)

مرگ بودا؛ و انشعاب در آئین او

همان گونه که آمد، «سیدارته گتمه» از خاندان سکیه در جنگل لومبن (نیپال کنونی) متولد شد. تاریخ تولد او به درستی روشن نیست، قرن ششم ق. م. قرن مورد توافق زمان بودا است. پدرش: «سودودنه» است. ⁽²⁸⁰⁾ بودا در سال 483 ق. م. در سن هشتاد سالگی در گذشت. ⁽²⁸¹⁾ جان ناس می گوید: «وی احتمالا در سال 560 ق. م. در شمال هند در یکصد مایلی شمال شهر بنارس متولد گریده است. پدرش راجه یا سلطانی بوده است که بر قبیله ساکیا فرمانروائی می کرده است. باری چهل و پنج سال بر بودا گذشت. در طی این مدت وی دائما به وعظ و تعلیم و تربیت امور مشغول بود. سرانجام در هنگامی که عازم مسافرت به بلدی مجهول بود... در هشتمین روز سفر خویش وقتش به سر رسید. پس از صرف مختصر طعامی هنگام ظهر در خانه زرگری به نام چوندا، بسختی بیمار گردید و اندکی بر نیامد که جام مرگ رانوشیده، در میان دو درخت صندل جان شیرین را تسلیم کرد.» ⁽²⁸²⁾

انشعاب در آئین بودا؛ در اواسط قرن سوم ق. م. آئین بودا با حمایت آسوکا پادشاه قدرتمند هند رواج یافت. گسترش این آئین در سراسر هند باعث شد تا جنگ و رنج و ستم و نابسامانیهای اخلاقی اجتماعی کاهی یابد. دو قرن بعد از درگذشت «آسوکا» مذهب بودائی در هند کاملا فراگیر شد. از این دوران به بعد بود که از اعتبار و گستردگی دین بودا به تدریج کاسته شد. از قرن هفتم میلادی تا قرن دوازدهم میلادی دوران عزلت آئین بودا است. آنگاه این آئین از مرزهای هند گذشت و پا به سیلان، بیرمانی، سیام، کامبوج، ترکستان، تبت، چین، کره، ژاپن و... گذاشت و در این کشورها رواج یافت. سرنوشت اولیه این آئین پس از مرگ بودا (دو قرن بعد) دستخوش حوادث شد و به هیجده شاخه یا فرقه یا

رنگ تقسیم شد. از میان این هیجده فرقه، دو فرقه بزرگ، مشخص گردید: فرقه ناقل کوچک و فرقه، ناقل بزرگ پدیدار شدند.

ناقل کوچک یعنی طریقه ای که وسیله نجات فرد می گردد و ناقل بزرگ وسیله ای است که مؤ من می تواند دیگران را با خود هماهنگ و همراه سازد. این دو فرقه بعدها «ماهایانا» و «هیتایانا» نام گرفتند و سپس فرقه سومی که «لاما» نام گرفت، پدیدار شد. فرقه «ماهایانا» که سختگیری های کمتری دارد، امروزه در «چین»، «کره» و «ژاپن» و آسیای جنوبی رواج دارد. مذهب «هیتایانا» که فرقه سنت گرای بودائی است و مبتنی بر تعالیم عصر «بودا» است، در «سیلان» و «بیرمانی» پیروانی فراوان دارد.

نیروانا در تلقی این فرقه عبارت است از: «زوال و نیستی و فنای مطلق». پیروان این فرقه معتقدند که نجات در هیچ است و بر این باورند که پارسایان در نیروانا دیگر نمی توانند به مقام بودائی دست یابند و دوباره به این جهان آیند و در نجات خلق بکشوند. اما فرقه مهایانا، نیروانا را یک نوع بهشت پرامش می داند. در اعتقاد عوام بودائیان نیروانا بهشت حقیقی تلقی شده است. و نیز می گویند پارسایان که در نیروانا منزل کرده اند، می توانند به مقام بودائی برسند و در راه نجات انسانها بکوشند. بودای واقعی روزی ظاهر خواهد شد و بشریت از وجود او بهره مند خواهند شد. در این مذهب یک نوع دوزخ برای متوفی که اگر مجرم و گناهکار باشد، وجود دارد. اما مذهب «لاما» که در تبت رواج دارد، معجونی از اندیشه ها و عقاید و آراء ادیان بدوی است.

«لاما» به معنای برتر و عالی تر است. (283)

فرقه های: «ویب هاشی کا»، «سوت ران تی کا»، جوکاچارا» و «مادهیامی کا» نیز از شاخه های «هیتایانا» و «ماهایانا» می باشند. در این شاخه نوعی

«واقع گرائی» نهفته است. مثلاً در شاخه «ویب هاشی کا»، واقع گرائی بدون واسطه در کار است. و در «سوت ران تی کا» واقع بینی غیر مستقیم اشراق گونه ای به چشم می خورد.

«جوکاچارا» روش سنتی بودائی در طریق ریاضت نفس و جسم را تبلیغ می کند.⁽²⁸⁴⁾ این فرقه ها کدام بخشی از تعالیم بودا را حفظ کرده اند و مانند طبیعت هر مذهب دیگر در تفسیر و تبیین تعالیم و روش بودا با یکدیگر اختلاف دارند. اما دامنه و عمق این اختلاف به گونه ای نیست که آنها را در مقابل یکدیگر قرار دهد. هر چند که مذهب یا فرقه سنت گرای هیتایانا بیشتری به خرج می دهد و سخت گیری بسیاری دارد.

آیا وجود «بودا» یک افسانه است ؟

برخی دانشمندان معتقدند که وجود بودا افسانه ای بیش نیست. کرن دانشمند هند شناس هلندی می گوید بودا افسانه ای است که نیال، تبت و چین ساخته شده. افسانه بودا از افسانه کریشنا کمتر ارزش تاریخی دارد. سنارت هند شناس فرانسوی در کتاب بررسی افسانه بودا می گوید که بودا، افسانه خورشید آسمان است، همان گونه که خورشید از تاریکی بیرون می آید، بودا هم از مایا (تصور و خیال) متولد می شود. مادرش مانند ظلمت اندکی پس از طلوع فرزندش آفتاب ناپدید می گردد. اما بر خلاف این دسته از هند شناسان، گروهی دیگر از جمله اولنبرگ معتقد است که بودا واقعیت خارجی داشته و یک شخصیت تاریخی است نه اساطیری. محل و زمان تولد او بر اساس قطعه سنگ بدست آمده ای مشخص است. در قرن سوم قبل از میلاد پادشاه بزرگ بودائی آسوکا او را احترام نموده است.

این قطعه سنگ در سال 1896 م کشف شده است. در سال 1898 میلادی زائرین بودائی سبوئی را کشف کرده اند که مدعی بودند خاکستر بودا در این سبو است. (285)

مسئله «خدا» در آئین بودا؛ فلیسین شاله می گوید با آنکه دین بودا خدایان بی شماری در زمین و آسمان دارد، ولی کلا بدون خدا است. در تلقی بودا خدایان موجوداتی مانند سایرین تابع تحولات عمومی هستند. با این همه، بی خدائی در اصول این آئین تصریح نشده است. بهر حال این آئین نقطه مقابل آئین «برهمن» و «ودا» ست. آئین بودا «روح جهان» رابه رسمیت نمی شناسد. «برهمن» و «آتمان» را قبول ندارد، به «وجود قائم بالذاتی» قائل نیست. هیچ چیز را ثابت و ابدی نمی داند، همه چیز در حرکت و در حال تغییر و فساد و زوال است. به هیچ جوهری مادی (مرکب و مجرد) باور ندارد. در این آئین سخن از «وجود» و «لاوجود» نیست. بودا درباره خدایان می گوید آنها هم مثل انسانها زوال پذیر و فانی هستند. ببقاراری و عدم ثبات جهان بر خدایان نیز حکومت می کند. اگر چه عمر خدایان بیشتر از عمر انسان است، ولی ناپایدار و غیر جاویدان هستند. پس چون در این آئین خدایی وجود ندارد، مراسم مذهبی طبعاً وجود ندارد. آنچه هست، یادبود است. بودائیان برای بودا مقام خدادی در نظر ندارند و به او متوسل نمی شوند و برایش دعا نمی خوانند.

او فقط شخصیتی است که بر اثر ریاضت و مبارزه با چهار رنج معروف، به «نیروانا» راه یافته و در قلب نجات یافتگان همیشه حاضر است. تنها کاری که بودائیان در مقابل مجسمه بودا انجام می دهند، پرتاب دسته گل است. آنان در هر ماه چهار بار برای ترویج دین در معابد جمع می شوند. بودائیان در اطراف

استوپا (در هند) گرد می آیند و مراسم یادبود انجام می دهند. در این بنا از خاکستر مقدسین بودا نگهداری می شود. (286)

ادیان و مذاهب نوظهور هند؛

الف: آئین برهما سماج؛

هند سرزمین شگفتیهای بسیار، همچنان دست اندر کار نمایاندن استعداد فلسفی و نبوغ انسانی خویش است. هند زادگاه اندیشه ها و تفکرات فلسفی عرفانی اشراقی انفسی جهان بشمار می رود. کلکسیون از سه میلیون اندیشه و مکتب و مذهب و مسلک و...

هند براستی مهد آزادی عقیده است. دموکراسی عقیدتی تحمیل شده بر هند، راز بزرگ این سرزمین اسرارآمیز است.

در سال 1828 میلادی فردی به نام «رام ماهون» آئین «برهما سماج» را اختراع کرد. برهما سماج یعنی جامعه برهما که در میان هندوان به جامعه پیروان برهمن مشهور است. «رام ماهون» ابتدا به تحقیق در ادیان و مکاتب بزرگ پرداخت و اطلاعات فراوانی به دست آورد. او که زبانهای چندی می دانست، در متون مقدس مذهبی ادیان و مذاهب جدید و قدیم جهان به مطالعه پرداخت. پس از این مطالعه بود که دین مسیح را بر دیگر ادیان ترجیح داد و به مردم هند معرفی نمود. او در آغاز قرن نوزدهم مبلغ رسمی دین مسیح در سراسر هند شد. «ماهون» به این بسنده نکرد و خود دست اندرکار پروردن مذهبی جدید شد. با استخدام برخی تعالیم بودا و برهمن و دین عیسی، ترکیبی جدید آراست. این مذهب التقاطی پیروان فراوانی یافت. وارث ماهون فردی به نام «سوامی» علیه این آئین شورید و جامعه آریان را پدید آورد که سازمان طبقاتی، چند خدائی و خرافات و بت پرستی را احکام حضرت مسیح را به باد انتقاد گرفت. او بیشتر از

آئین ودا متأثر بود. آئین او با استقبال روبرو شد و هزاران پیرو یافت. وارثان این آئین، دو زن غیر هندی «هلنا» و «آنی برانت» به آئین هندو روی خوش نشان دادند و از آن تأثیر پذیرفتند. بنابراین آئین «برهما سماج» به دگرذیسی های متضادی پرداخت و سرانجام در آئین هندو متوقف شد. (287)

ب: آئین راماکریشنا؛

راماکریشنا کودک فقیری از بنگال بود که مدتی به مسیحیت گروید و بهره ای شایان برد. او به الوهیت عیسی باور کرد. او ضمن اینکه یک عیسوی بود، اعتقاد داشت که «بودا» و «کریشنا» و دیگران تناسخ یک خدا هستند. او خود وسوسه می شد که یک «راما کریشنا» است و او مدتی بعد به اسلام گروید و اندکی بعد «هندو» شد و سپس «راماکریشنا» گردید. او فردی عامی و عاری از دانش معمول بود. او به خدای مادر یا مادر خدا باور داشت. و چیزی جز این نمی دانست. او خود را فرزند آن خدا می دانست. راماکریشنا به پیروان خود می گفت: همه ادیان راهی به سوی پروردگار هستند و لذا از دینی به دین دیگر گرویدن کار نادرستی است. زیرا همه رودها به طروف اقیانوس روان هستند، تو هم روان شو و مانع رفتن دیگران نباش. او پیروان زیادی یافت. یکی از پرشورترین پیروان او جوانی از تبار «کشاتریا» (شاهزادگان) بود که گردن بند «راماکریشنا» را برگردن انداخت و شاگرد او شد. این شاگرد پرشور در مقام تعریف «خدا» بر آمد و «خدا» را مجموعه ارواح معرفی کرد. او به یاران خود توصیه کرد که دست از ریاضت بردارند و از مطالعه در ادیان و مذاهب دیگر دوری نمایند. و به جای این کارها، «جسم» خود را در راه خدمت به «جامعه» بکار گیرند. این جوان خود را «وی وکاناندا» نامید و در سال 1893 م هند را ترک کرد تا برای رسالت «راماکریشنا» در خارج از هند وجوهی گرد آورد. او

در «شیکاگود» به عنوان نماینده «مذاهب هندو» در کنفرانسی از وحدت ادیان سخن گفت و بر این اصل تکیه داشت که خدمت به خلق بهترین عبادت پروردگار است. او شنوندگان خود را بشدت تحت تأثیر قرار داد. او به حاضران گفت که جز موجودات زنده خدائی وجود ندارد. اندکی بعد به هند بازگشت و آئین جدیدی ارائه کرد. او می گفت ما احتیاج به آئینی داریم که انسان ساز باشد و گوشه گیری و ریاضت و... را رها سازید، خدایان را از ضمیر خود بیرون کنید. خدا و عبادت چیزی جز خدمت به خلق نیست. (288)

ویژگی های مذهب بهاگتی؛

این مذهب ترکیبی از تعالیم اسلام و مشرب تصوف و آئین هندو است. این مذهب حد وسط میان عبادات عامیانه و نظرات وحدت وجودی های هندوها است. بهاگتی در تلقی وحدت وجودی آن که جوهره تماما فلسفی صوفیانه است، ریشه در تلقی بودائی وجود دارد. بنابراین مذهب بهاگتی علاوه بر مایه های فوق ریشه ای بودائی نیز دارد که بعد جذب و عرفان آن را نیرو می بخشد و بر نشاط مردان تارک دنیا و مافیها می افزاید؛ زیرا بهاگتی به معنای پارسا و تارک دنیا است. پیشوای این فرقه «راماند» که شهرت فراوانی دارد، می باشد. (289)

کتاب شناسی ادیان هند؛

به فارسی: تنها منبع دست اول و منحصر بفرد در این زمینه: داریوش شایگان / ادیان و مکتبهای فلسفی هند. 2 جلدی امیرکبیر. تهران 1357. + فلیسین شاله و جان ناس اطلاعات عمومی ناچیزی می دهند: ن. ک: فلیسین شاله / تاریخ مختصر ادیان بزرگ + جان ناس / تاریخ جامع ادیان. در رابطه با آئین بودا: متن اصلی سخنان بودا: ع. پاشائی / ذمه پده یا سخنان بودا. انجمن فلسفه ایران 1357. تهران. + تحلیل ادیان بزرگ هند. ن. ک: دکتر علی

شریعتی / تاریخ و شناخت ادیان 2 جلدی. تهران 1359 درباره شناخت سیکها
استاد نورالدین چهاردهی.

به فرانسه، منابع عمومی ؛ درباره بودا

ادیان نوین و جدید در کشور بزرگ هند

آئین کبیر

یکی از ادیان نوین در هند، «آئین کبیر» است که مؤسس و بنیان گذار آن یکی از شعرای هند بود به نام «کبیر» که در سال 1412 1488 میلادی آئین خود را تأسیس کرد. «کبیر» شاگرد «رامانندا» تهذیب کننده مذهب «ویشنوئی» بود. «کبیر» بافنده ای ساده از اهالی شهر بنارس، پدرش مسلمان و مادرش از فقه برهمن بود، او تصمیم گرفت که دین هندوئی و اسلام را تلفیق نموده و آئین جدیدی را پدید آورد.

در آئین کبیر، مسجد و معبد و بت و مراسم ختنه کردن وجود نداشت، وی در اشعارش از توحید سخن گفت، و هم او مساجد مسلمانان و معابد هندوان و کلیسای مسیحیان را پاک و مقدس می دانست.

کبیر، رام هندو، و الله اسلامی را یکی می دانست، او به تناسخ اعتقاد فراوان داشت، و مانند هندوها دعا می کرد. یاران و پیروانش او را «کبیر پانتین» گویند.

(290)

«کبیر» جهت اطلاع از دو آئین اسلام و هندو از کتب آنان بهره فراوان گرفت، و آنچه را که آموخته بود در قالب اشعار در آورده و به مردم هند ارائه می داد، و همه اشعارش بر محور توحید و موحدان دور می زد.

کبیر در اشعارش درباره عظمت و بزرگی پروردگار گفته است :

«در این جهان موجودی است بدون نام، که از وی هرگز نتوان سخن بر زبان آورد، در آنجا نه صورت است و نه جسم، نه طول است و نه عرض، نه دم زدن و نه سخن گفتن، بنابراین چگونه می توان او را توصیف و تعریف کرد، چرا که شرح او در قالب و الفاظ و کلمات نگنجد.»

کبیر مانند اکثر مردم هند، عقیده به تناسخ داشت و شدیداً تحت تأثیر این باور قرار گرفته بود. وی در سال 1518 میلادی درگذشت و برای دفن او میان مسلمانان و هندوها اختلاف و درگیری بوجود آمد، مسلمانان او را یک مسلمان و هندوها او را یک هندو می دانستند، مسلمانان در نظر داشتند او را طبق دستورات اسلام بخاک بسپارند و هندوها می خواستند طبق دستورات مذهب هندو او را بسوزانند و خاکستر او را در درود مقدس گنگ افشانند.

کبیر پس از مرگش گروهی او را در حد خدائی قرار دادند و مقام او را تا حد پرستش بالا بردند و عنوانش را به خدائی کشاندند.⁽²⁹¹⁾

اکبر شاه و آئین وی در هندوستان

در هندوستان پس از درگذشت همایونشاه، فرزندش، ابوالفتح جلال الدین محمد اکبر معروف به اکبر شاه در سن 13 سالگی به جانشینی پدرش برگزیده شد و تا ده سال زیر نظر نائب السلطنة، بیرام خان، کشور را اداره می کرد. اکبر شاه که در قرن شانزدهم می زیسته، چون به دنیا آمد، مادرش او را محمد نام نهاد. و چون به سن بلوغ رسید به اکبر شاه مشهور شد، اکبر شاه علاقه وافری به شاهکارهای ادبی و تاریخ و علوم هندو داشت، دستیاران دانشمند اطراف خود را وادار نمود که آنها را به زبان فارسی که زبان رسمی دربار بود برگردانند، و درباره ادیان و مذاهب موجود در هند شخصا اقدام به کاوش و تحقیق دامنه داری نمود، او گاهی درباره دین مقدس اسلام و گاهی در مورد آئین مسیحیت و

گاهی پیرامون دین یهود و نیز دیگر ادیان و مذاهب گوناگون در هند به تحقیق می پرداخت، تا شاید از این رهگذر برای وحدت کشور هند، آئین و مذهبی جدید که در بردارنده تمام مزایای ادیان موجود در هند باشد، معرفی نماید و آن کیش را در میان عموم مردم کشور رواج دهد.

در آغاز در اطراف مذهب بزرگ هندو و بودائیان که به تناسخ عقیده داشتند، کاوش فراوان نمود، و با نهادن علامت هندوها بر پیشانی خود، در میان مردم ظاهر می شد، و خود را از آن گروه و فرقه نشان می داد، و از طرف دیگر برای سازش با ادیان دیگر در آن کشور مانند زرتشتیان، با پوشیدن پیراهن مقدس آنان و بستن کمر بند کشتی زیر لباس، می خواست از این طریق آنها را از خود راضی نماید.

او از شکار حیوانات دست کشیده تا بدین وسیله فرقه جینیان را از خود خوشحال کرده باشد. و چون آئین مسیحیت بوسیله پرتقالیها وارد کشور هند شده بود دستور داد تا چند نفر از کشیشان مسیحی را بحضورش آوردند، آنها هم اکبر شاه را با شگرد خاصی تحت تأثیر گفتار خود قرار دادند و او را شیفته و علاقه مند آئین مسیحیت نمودند لذا اکبر شاه دستور داد تا عهد جدید و عهد عتیق را ترجمه نموده و در دسترش عموم مردم هند قرار دهند و به کشیشان آزادی کامل در ترویج دین مسیح در کشور پهنور هند داد و بهمین جهت آئین مسیحیت در آنجا نیز گسترش پیدا کرد.

اکبر شاه از هر یک از پیروان ادیان هند زنی را اختیار نمود! از برهمنان و بودائیان و مسلمانان و دیگر گروه های مذهبی. ولی آنچه که او را رنج می داد اختلافات ادیان گوناگون و ناهماهنگی آن ادیان و مذاهب بود، سرانجام تصمیم

گرفت تا از میان آن همه ادیان و مذاهب در کشور هند، یک آئین برگزیده شود تا بلکه از این طریق به اختلافات مذهبی در هند پایان دهد.

اکبر شاه با تشکیل یک مجلس عمومی از فرماندهان لشکری و دولت مردان کشوری و دیگر شخصیت‌های مملکت، مردم را وادار به قبول یک آئین نمود و حاضران در برابر این پیشنهاد تسلیم شده و اعلان قبولی را به حضور شاه عرضه داشتند. اعضای مجلس هم به ناچار اقدام به صدر منشوری نمودند که طی آن مردم ملزم به قبول توحید و خداپرستی بر اساس قانون «وحدت وجود» شوند که متکی بر سنت هندوئی و آتش پرستی زرتشتیان و بر اساس عقاید گروه جینیان دائر بر خودداری از خوردن گوشت حیوانات و کشتن گاو مقدس و دست نیازیدن به گناهان کبیره بود.

بدین ترتیب، مردم هند باید لااقل در سال صد روز به گیاه خواری روی آوردند و اجرای این دستور برای عموم مردم هند اجباری و ضروری اعلام شد و بر اساس آن مسلمانان از انجام هر گونه مراسم مذهبی ممنوع گردیدند، سرانجام مسلمانان علیه اکبر شاه شورش نمودند و اکبر شاه گروه بسیاری از مسلمانان را از هند به خارج تبعید نمود و منشور مجلس و شاه مورد قبول مسلمانان واقع نگردید مگر گروه بسیار کمی که از این رهگذر حافظ ریاست و مقام خود شدند. شورش عموم مسلمانان سبب شد که سرانجام «جهانگیر شاه» فرزند «اکبر شاه»، پدرش را مسموم نمود و به زندگی ننگینش پایان داد. (292)

نظام طبقاتی در کشور هند

کشور پرجمعیت هندوستان با آن تاریخ کهنش، بیش از هر جامعه ای رنگ طبقاتی دارد، که می توان عنوان طبقات آن کشور را بر پنج طبقه و دسته و گروه مشخص کرد:

1 قوم آریائی : که در 4000 سال قبل، در دسته های مختلف وارد هند شدند و این ورود چون حالت تهاجمی داشت، آریائیها به عنوان نیروی پیروز و مردم بومی هند به عنوان قوم مغلوب شناخته شدند. نیروی مهاجم، اقوام بومی را کنار زدند و خود یک جامعه تشکیل دادند. آریائی ها پس از پیروزی قدرت را بدست گرفتند، و حکومت را در خاندان خود موروثی نمودند که بعدا به شاه زادگان و پادشاهان هند شناخته شدند و سلطنت و حکومت در این سلسله قرار گرفت.

2 طبقه دوم، چهره های قدیسین و زاهدان بود، که احتیاجات و نیازهای معنوی و مذهبی و روحانی مردم هند را بر آورده می نمودند. آریائی ها خود معتقد به قوای مرموز غیبی بودند و مذاهب ابتدائی مانند روح پرستی و آنیمسم در میان آنان رواج داشت و مردم بومی هند هم با این عقاید و ادیان ابتدائی سر و کار داشتند و بر این باور بودند که اجنه و ارواح خبیثه و شرور طبیعت، در جنگلها و رودخانه ها و در تاریکی ها و دامنه کوهها مکان دارند و هر آن ممکن است صدمه های فراوان بر آدمیان از رهگذر انجام مراسم مذهبی آنان را شاد نمود.

براساس این باورها، مردم احتیاج به افرادی داشتند که پاسخگوی آنان در مورد ارواح شرور و خبیث باشند تا آنان را در پناه قدرت معنوی خویش قرار داده و یاری رسانند. و از طرف دیگر چنین افرادی می توانند قدرت قوای خیر و عطف و محبت خدایان بزرگ همچون خدای طوفان، خدای گندم، خدای باران، خدای زمین، و دیگر خدایان طبیعت را به سوی آنان جلب نمایند. و این افراد پر قدرت همان برهمن ها یا روحانیون ادیان هند بودند که دومین طبقه از مردم هند را تشکیل می دادند. که اید طبقه اول را اداره کنندگان امور سیاسی

کشور، و طبقه دوم را روحانیون و معلمان مذهبی کشور نامید که جامعه را بر محور آئین و مذهب قرار می دادند

3 طبقه سوم: گروه کشاورزان بودند که چرخ اقتصاد کشور را به کار انداخته و احتیاجات اقتصادی را از این طریق تأمین می نمودند.

4 طبقه چهارم: گروه صنعت گران بودند که این طبقه را در ردیف غلامان و بردگان قرارشان داده بودند.

5 طبقه نجس: این طبقه مردمان غیر آریائی بودند که پیش از هجوم آریائیها، جزء مردمان بومی آن سرزمین به حساب می آمدند، که بعدا آریائی ها نام نجس را بر آنها نهادند و تا امروز که حدود 4000 سال از ورود این قوم مهاجم آریائی به کشور هند می گذرد، هنوز مردم هند آنان را به نام نجس می خوانند، گر چه گاندی برای اولین بار آنها را «بندگان خدا» نامید، ولی مردم هند زیر بار این عنوان نرفتند و هنوز هم راجه های هند در موقع مزد دادن به این کارگران پول را در برگ پیچیده و یا در کاسه ای که در دست دارند به آنان می دهند، تا مبادا دست اربابان به دست این افراد تماس حاصل کند! مردم هند هنوز آنها را به نام «نجس ها» یا «دراویدها» می خوانند، و اکثر این جماعت در اماکن مخروبه و ویرانه های زندگی می کنند.

بنابراین در هند پنج طبقه وجود دارند که عبارتند از:

1 برهمن 2 کاشاترها 3 کشاورزان 4 بردگان و صنعتگران 5 دراویدها یا نجسها. ناگفته نماند که طبقه برهمنان و روحانیون، پر قدرت ترین و نیرومندترین گروه را در جامعه هند تشکیل می دهند. (293)

اعتقاد به تثلیث در آئین هندوئی

در باورهای هندوئی، روان بی آغاز و انجام جهان را بر همان گویند که وجود او را سه تثلیث تشکیل می داده است :

نخست : برهما که پدید آورنده است.

دوم : ویشنو که نگاهبان موجود است.

سوم : شیوا که نیروی مخرب جهان است.

این سه در زبان سانسکریت «تریموتری» گفته می شود و در اساطیر هندو آمده است که : برهما در آغاز خلقت آدم را بنام «منو» یا «من» آفرید آنگاه به فکر نخستین موجود زن در رابطه با خلقت او افتاد، و لذا «شتاتاروپا» را که بنابر قولی دختر خودش بود خلق نمود و از این رو پس از پدید آمدن «منو» یا آدم ابوالبشر «و شتاتاروپا» یا حوای هندو همه انسانها بوجود آمدند.

و این آدمیان از نظر مقام و عنوان و عظمت، یکسان نبودند، و این عدم تساوی مربوط به خلقت و پیدایش آنان است، که به چهار طبقه تقسیم شدند و هر یک از طبقات دارای کاست - «نژاد» - ویژه ای می باشند.

برهمنای که عالی ترین طبقه اند، از سر «منو» پدید آمدند. و پادشاهان و امرأ و پهلوانان از دست های او خلق شدند، و پیشه وران و کشاورزان از رانش زاده شدند، و طبقه چهارم که گروه دراویدها باشند از پای او متولد شدند! و این طبقه چهارم دراویدها یا به قول مردم هند نجس ها به هیچ عنوان اجازه ندارند که در طبقه غیر خود راه یابند و با آن سه طبقه دیگر آمیزش و معاشرت داشته باشند! حتی اگر دارای لیاقت، دانش و فضیلت و شجاعت هم باشند نمی توانند در میان طبقات سه گانه دیگر باشند، زیرا تقسیمات اجتماعی تغییر ناپذیر است، و هر

کودکی در هر کاستی نژادی بدنیا آمد، باید برای همیشه در همان کاست در جا بزند و بماند تا مرگ او فرا رسد (294)

فرقه جوکیان

جوکیان یا «یوگا» به معنی رام نمودن حیوان سرکش آمده است، و مجازاً در مفهوم مطیع و منقاد کردن نفس سرکش حیوانی با یک سلسله تعلیمات انسانی و تربیت روحانی بکار برده شده است، و این روش به پیروی یکی از مکتب های آئین هندو می باشد که هدفش ارتقاء و وصول به کمال و انصراف از جهان مادی از رهگذر تمرینات و ریاضات شاقه جسمانی است، و این تمرینات مشکل و ریاضات جانفرسا عبارتند از: بی حرکتی، تحمل زجر و شکنجه های ویژه، انضباط تنفسی، قبض حواس، تمرکز مدام قوای دماغی، امحاً تمام افکار و اندیشه ها و بالأخره کارهایی که شخصیت انسانی فرد را بکلی نابود سازد.

فرقه جوکیان بر این باورند که با انجام این کارها علاوه بر اینکه از تجدید حیات رهایی می یابند، با روح کلی نیز متحد شده و به مرحله کمال می رسند و آنچه بخواهند همان می شود. (295)

فلسفه یوگا یا جوکیان، بطور کلی، فلسفه ریاضت است که نتیجه آن تسلط کامل بر نفس و تزکیه روح و انصراف از عوالت جهان مادی می باشد و هدف مکتب یوگا نه تنها رهایی از شر نفس سرکش و نجات دادن آن از ناپاکی هاست بلکه هدف اساسی، رسیدن به مرز کشف و شهود و ارتباط با حقیقت جهان و روح کلی و واقعیت مطلقه است.

مکتب یوگا به دنبال عقاید ودانتا که طریق نجات را در ترک علائق مادی و توجه تام به روح و ضمیر شخصی و روح کلی می داند، پدیده آمده و در حقیقت همچون تصوف اسلامی، مسلکی وابسته به آئین هندو است.

یوگا یا مرتاضان هند، با انجام اعمال پرمشقت و جانکاه جسمانی، می خواهند نفس سرکش را، رام و حجاب تاریک مادیت را از پیش روی خود بردارند تا از این طریق به معنویت مطلق دست یابند. ریاضات و اعمال یوگا و جوکیان و مرتاضان هند بر چهار محور است.

- 1- راجه یوگا: ریاضت به منظور تربیت قوای ذهنی و روحی.
- 2- کرما یوگا: ریاضت به منظور تربیت قوای جسمی و ورزیدگی عملی.
- 3- هتا یوگا: آزادی روح از رهگذر خدمت به غیر و احسان دربارۀ دیگران.
- 4- جناته یوگا: وصول به حق و ابدیت از رهگذر حکمت و علم به حقایق اشیاء.

کتاب مسلک یوگا یا مرتاضان هند

این فرقه دارای کتابی هستند که در چهار موضوع سخن می گوید:

- 1- شکل و هدف یوگا و چگونگی تفکر آنان.
- 2- وسیله رسیدن به حالت تفکر و توجه به درون خود.
- 3- تشریح بدن و چگونگی قوای روحی و نیروی مافوق طبیعت که در اثر ریاضت فکری و توجه به درون، می توان به آن مرحله و مقام خاص معنوی رسید.

4- کایوالیا - تنهائی - و در انزوا به سر بردن.

بزرگترین هدف، در یوگیسم، تنهائی است، زیرا با تنهائی می توان روح را از دنیا جدا کرد و آن را به عالم خودش یعنی جهان برهمن و خدای عالم اتصال داد، و برای پیمودن این مراحل چهارگانه، ریاضت کشان یا پیروان مکتب یوگا موظف اند مراحل هشتگانه زیر را انجام دهند:

- 1 یاما: از طلب لذات و فریب و نیرنگ، و از کسی چیزی را خواستن و آلوده شدن به فحشا و راحت طلبی و از هر نوع آزار به دیگران باید دوری کرد.
- 2 آسانا: باید به ریاضت های بسیار سخت بدنی اقدام کرد و سختی های جسمی را باید تحمل نمود که انواع آنها به 84 نوع ریاضت می رسد، که در طی آن جوکی و مرتاض می کوشد تا به طرز ویژه ای بنشیند، زیرا نوع نشستن در تمرکز قوای دماغی اثر فراوان دارد.
- 3 نیاما: بطور کلی رابطه خود را با جهان خارج قطع کرد و همه توجه باید به امور روانی و معنوی معطوف گردد.
- 4 پرانایاما: در این مرحله مرتاض باید نفس کشیدن خود را کنترل کند و تحت نظم ویژه ای در آورد، و در آغاز باید روش نفس کشیدن مخصوص ریاضت کشان را فراگیرد.
- 5 پراتیاهارا: باید کنترل افکار را بنحو کامل در اختیار داشته باشد و همه توجه خود را از یان جهان خارج گرداند.
- 6 دهارانا: باید بگونه کامل به آرامش فکری و تمرکز قوای دماغی دسترسی پیدا نماید.
- 7 باید همه توجه فکری و درونی را به یک نقطه و عقیده خاص تمرکز دهد.
- 8 سمادهی: این مرحله آخرین مراحل خط یک یوگا و مرتاض است که باید از این رهگذر به آن مقام والای مرتاضی برسد و حالت از خود بیخود شدن و اغما و روحانی را بیابد و در این هنگام، مرتاض یوگائیسست به سر منزل مقصود می رسد و می تواند «پروشه» یا روح خود را بکلی از عالم ماده یا «پرگریتی» رها سازد، و در جهان مجرد راه یابد. ⁽²⁹⁶⁾ رو مجرد شو مجرد را ببین.

چند خواهی پیرهن از بهر تن

تن رها کن تا نخواهی پیرهن

آب پرستی یا مذهب آب پرستی در هند

گر چه این عنوان یعنی آب پرستی برای مردم امروز، باور ناکردنی است، ولی آنچه از لابلای اوراق تاریخ درباره گذشتگان و مردم پیشین بدست آمده، روشنگر این مطلب است که بشر، روزی بر این باور بوده، و آب را به عنوان یکی از مظاهر پر قدرت جهان می شناخته. گویا این عقیده پس از طوفان حضرت نوح علیه السلام در اعتقادات مردم راه یافته است.

انسانهای پیشین از ترس و وحشت حادثه طوفان حضرت نوح علیه السلام احترامی بس فراوان برای آب قائل شدند و مظهر آن را به صورت مجسمه ای در آوردند و به عبادت و پرستش آن روی آوردند، و برای جلب رضایت آب قربانی کردند، عده ای در کشور مصر، رود نیل را عنوان خدائی دادند و مراسم ویژه ای برای آن بر پا کردند، از جمله اینکه: زیباترین دوشیزه را می آراستند و با تشریفات خاصی او را به ساحل رود نیل آورده، و دختر بیچاره را به کام امواج دریا می سپردند، آنگاه به شادی و پایکوبی می پرداختند، زیرا بر این باور بودند که رود نیل مصدر ارزاق است، اوست که خوردنی ها و پوشیدنیها را در دست دارد، اوست که می تواند او را غضب و خشم باز دارد و دست او را برای اعطای روزی و رزق فراوان گشاده سازد!

این روش خرافی تا عصر ظهور اسلام در میان اقوام مصر رواج کامل داشت و چون آئین انسان ساز اسلام به مصر راه یافت این خرافه را از قلوب مردم آن دیار زدود. (297)

در کشور پهناور هندوستان نیز، گروهی به نام «آب پرستان» وجود دارند که عبادت و نیایش آب را بر خود واجب و ضروری می دانند، از جمله مراسم مذهبی آنها این است که: بامدادان هنگام طلوع آفتاب، در کنار دریا یا رودخانه و یا نهر و جوی رفته و مقداری آب در کف دست خود برداشته کمی از آن را به طرف راست و کمی به طرف چپ و مقداری به طرف آسمان و کمی پشت سر و مقداری روبروی خود می ریزند، و این در یک نوع مراسم و نیایش مذهبی این گروه شمرده می شود، و اگر دریا یا رودخانه کم آب شود، آنان بر این عقیده اند که خداوند از مردم قهر کرده است در نتیجه برای فرو نشاندن قهر خدا، مانند مصریان قدیم، دختر بخت برگشته ای را به عنوان عروس دریا، به امواج آب می سپارند و این چنین رضایت خدا را فراهم می سازند! (298)

شهرستانی در کتاب ملل و نحل (299) می گوید: گروهی از مردم هند بر این باورند که ان المأ ملک... و معه ملائكة و انه اصل كل شیء و وجود و رشد و بقا و پاکیزگی آنچه در جهان هست تماماً احتیاج به آب دارند و این فرقه را «آب پرستان» خوانند. و چون برای نیایش آماده می شوند، خود را عریان نموده و فقط عورت را می پوشانند و آنگاه وارد آب شوند و حدود یک ساعت یا دو ساعت یا بیشتر در آب مانده و مقداری گل در دست دارند که آن را برگ برگ کرده، در آب می اندازند، سپس به تسبیح و اوراد مخصوصی مشغول می شوند، و در موقع بیرون آمدن از آب، آب را به حرکت درآورده و از آن خارج می شوند، و پس از خروج، به پاس این موفقیت که بدست آورده اند، یک سجده انجام می دهند.

گاوپرستی یا توتم پرستی در هند قدیم و امروز

در متون مقدس زردشتیان آمده است که: در کنار رود مقدس، دو دانه روئید شده، یکی این سمت رودخانه و دیگری آن سمت رودخانه، از یکی کیومرث نخستین انسان - پدید آمد، و از دیگری نخستین گاو. بنابراین در فلسفه دین زرتشت نخستین آدم با اولین گاو همزاد و همراه است، و به همین سبب نقش گاو در مذهب هندو کیش زردشت بسیار مهم تلقی شده است و آنها بر این باورند که گاو توتم آبائی است و جد اعلای آنان در گاو تجسم پیدا کرده و تجلی نموده است.

بدین ترتیب، از اعصار پیشین، در فکر و اندیشه مردم هند، گاو به عنوان توتم جد اعلای آنان متمرکز شده و امروزه گاو به صورت حیوانی مقدس و محترم در نزد جمعی از مردم هند تلقی می شود که گوشت آن را بر خود حرام نموده و خوردن آن از گناهان نابخشودنی محسوب می شود، زیرا توتم مظهر و تجلی گاه روح جد بزرگ تیره و طائفه شمرده می شود. (300)

در این باره دکتر ترابی می گوید: در آئین هندو، علاوه برخدایان فراوانی که وجود دارند، حیوانات مقدس متعددی مانند بوزینه - میمون - و مار و غیره وجود دارند که در رأس آنها، گاو از همه مقدس تر است، مخصوصاً گاو ماده که مقدس ترین حیوانات و مظهر همه خدایان شمرده می شود، و به عقیده همه طبقات هند گاو ماده در عالم بالا مقامی والا دارد، و این قداست گاو و ارواح اجداد در بین همه پیروان آئین هندو، به هر گروه و فرقه ای که منسوب باشند، محترم و معبود مقدس محسوب می شود، و روی همین قداست گاو ماده است که کشتن و خوردن گوشت این حیوان بمنزله کشتن و خوردن انسان، و از

گناهان بسیار بزرگ شمرده می شود، این عمل خود یکی از علل دشمنی و جدائی بین هندوها و مسلمانان می باشد.

در عید اضحی، سال 1958 میلادی در شهر «میرت» بعضی از مسلمین، در یک گاری مقداری از گوشت های قربانی را می بردند، هندوها به مسلمانان حمله برده و نبردی شدید میان آنان رخ داد که جمعی کشته و گروهی مجروح شدند. (301)

استاد آل اسحاق می گوید: در آئین هندو علاوه برخدایان، به پیروی از آئین توتمیسم، بعضی از حیوانات مانند گاو ماده که مظهر کلیه آنها است، و بوزینه و مار و درختان و بعضی از نباتات، و علاوه بر اینها، رود گنگ و بعضی از رودخانه های دیگر مورد تقدیس و نیایش و پرستش است. (302)

در هندوستان احترام گاو به حدی است که گاهی اگر گاوی در وسط خیابان بخوابد، صف های طویلی از اتومبیل ها و اتوبوس ها تشکیل می شود بدون آنکه کسی حق داشته باشد که گاو را از سر راه مردم حرکت دهد و حتی پلیس هم چنین اجازه ای ندارد! تا اینکه خود گاو از سر راه با خیال راحت برخیزد و راه را برای اتومبیل ها باز کند. بخاطر همین احترام به گاو و دیگر حیوانات، گوشت در هندوستان تقریباً کم مصرف می شود. در هند تقریباً یکصد و پنجاه میلیون گاو، و چهل میلیون میمون - بوزینه - وجود دارد، و یکی از علل نزاع بین هندوها و مسلمانان بر سر کشتن گاو است. (303) و آقای سید هادی خسروشاهی در روزنامه وظیفه سال 1337 (30 بهمن) بدین مطلب اشاره کرده اند.

بوزینه پرستی در کشور

در کشور هند همانگونه که گفته شد، خدایان بسیاری وجود دارند که یکی از آن خدایان، بوزینه است! در بعضی از ایستگاههای هند به همان اندازه که مسافر وجود دارد، میمون هم دیده می شود، این بوزینه های شیطان اغلب به داخل به داخل کوبه های قطار آمده، شخصی را غافلگیر نموده و هر چه گیرشان بیاید با خود می برند، برای جلوگیری از این کارها، دولت پنجره های قطارها را با میله های آهنین مسدود نموده است، و مسافران هم ه خاطر مقدس بودن آنها مزاحمت بوزینه ها را تحمل می کنند و احدی جرأت آزارشان را ندارد، مسأله وجود میمون در کشور هندوستان از مسائل پرماجرا و بغرنج دولت هند است، گاهی دولت مجبور می شود هر چند ماهی آنها را از شهرها گرد آورده و به چنگ های دور دست برد، البته این کار دولت نیز بر مقدسین هندگران می آید. (304)

مارپرستی در کشور هندوستان

همانگونه که در پیش گفته شد یکی از خدایان مردم هند «مار» است که عنوان خدایی به این موجود سمی و خطرناک داده اند و برای آن ارزش زیادی قائل اند. در خاور دور مانند چین، در گذشته معابد و عبادتگاههای فراوان، برای مار دیده شده است که امروز آثار و بقایای آنها پا برجاست. عبادت کنندگان مار بر این باورند که این حیوان توتم این قوم است، و برای همین هم آن را پرستش می کنند. گاهی در کوچه های هند بعضی از معرکه گیران در حالی که بانی مار را به رقص در می آورند، بعضی از عابریں، در برابر آن حیوان، کرنش و تعظیم می کنند و به احترام برمی خیزند، این افراد همان گروه مارپرستان اند. (305)

پرستش آلت تناسلی در هند

در میان عده از هندوان «شیوا لیگا»، عنوان و علامت آلت تناسلی است. در این باره سخن فراوان گفته شده است که آلت تناسلی مورد پرستش عده ای است ولی آیا این پرستش به آلت تناسلی مردان است یا در مورد آلت تناسلی زنان هم چنین باوری هست؟ بدرستی روشن نیست. بنا به روایتی، زنان آلت مردان و مردان آلت زنان را می پرستند چه آنکه در معبد «مندیر» مجسمه آلت مرد و زن در حال آمیزش، آویزان شده و مورد ستایش هر دو گروه می باشد. (306) در این رابطه یکی از دوستان که به کشور تایلند سفر کرده بود، داستانی را از گروه آلت پرستان آن کشور برای ما اینگونه روایت می کرد: «در یکی از روزها به اتفاق چند نفر از دوستان برای گردش از محل سکونت بیرون آمدیم. در یکی از خیابانهای پرجمعیت به یک ساختمان بسیار زیبا و پر شکوه رسیدیم که جمعیت فراوانی داخل و خارج می شدند، از مأموران دولتی که برای محافظت در آنجا در گردش بوند جويا شدیم، معلوم شد که ورود برای عموم آزاد است. به اتفاق همراهان به درون ساختمان رفتیم. داخل آن بسیار حیرت انگیز بود، زیرا شکل آلت مرد را از سنگ مرمر تراشیده و سر آن را با طلای زرد و سفید زینت داده بودند، گروهی بدور آن گرد آمده و زمزمه ای می کردند، و گاهی به حالت احترام سر خود را فرو می آوردند، و دو دست خود را بر هم نهاده و نزدیک صورت می گرفتند، و آنگاه آهسته آهسته با قدم های شمرده، به طرف آلت رفته و با دستان خود آن را لمس می کردند و به صورت و بدن خود می کشیدند، توجه زنان بیشتر بود! از شخصی درباره این مراسم سؤال کردم، او که مردی آگاه بود گفت: این مذهب آلت پرستی از چند صد سال پیش از کشور هند بوسیله بعضی از بازرگانان آن دیار به این سرزمین راه یافته و هم اکنون.

هزاران نفر از مرد و زن این کشور بدین عقیده اند، و هر روز عده زیادی به این معبد وارد شده و مراسم را انجام می دهد و اکثر زائرین، زنان و دختران می باشند. زنان برای باردار شدن و و دوشیزگان برای دست یابی به ازدواج یا پسران دلخواه خود، به این مجسمه توسل می جویند! و در دیگر شهرهای تایلند نیز عده ای بر این عقیده و باورند. «

پیدایش آئین هندو از ودا

آئین هندو که تا این زمان در هندوستان رواج کامل دارد، پیروان این کیش از دیگر پیروان ادیان موجود در هندوستان بیشتر است. گرچه تاریخ دقیق تحول برهمنی به آئین هندو کاملاً روشن نیست ولی بطور تقریب ظهور آئین هندو مقارن قرن اول میلادی است.

پیروان این آئین در حالی که روش و افکار توحیدی، و وحدت وجودی و وحدت موجودی، و ریاضت و رهبانیت به منظور تزکیه نفس و وصول به مبدأ در سر می پروراندند، در عین حال تعریف و شناسائی روشن و دقیق از این کیش، بسیار سخت و مشکل است. این فرقه در عین اینکه مشرکند موحدند! و در حالی کهخدایان گوناگون را عبادت می کنند، به وجودی قاهر که علت العلل موجودات و ما فوق همه خدایان و ازلی و ابدی و بدور از هر گونه نقص است، عقیده دارند. و بر این باورند که چون «رب اعلی» قابل درک مغزها و عقول نبوده حقیقت خود را به مصلحت عالم در سه مظهر متجلی نموده است:

1 مظهر خالقیت، در برهما او خالق این جهان است.

2 مظهر محافظت، در ویشنو که او حافظ و نگهبان موجودات این جهان

است.

3 مظهر قاهریت، در شیوا که او در رابطه با میراندن و فنا کردن و معدوم نمودن این جهان است.

این سه مظهر خدایی، بنابر مصالحی گاهی در ظهور و یا اداره امور کوتاهی می ورزند، لذا سه خدای دیگر دست بکار می شوند که هر یک از آن خدایان عنوان و سمت و قدرتی دارند مانند: رام، کریشنا و یاگانش خدای عقل و حکمت و مانند آن. خلاصه اینکه، داستان خدا یا خدایان در آئین هندو و در سه مظهر تجلی می کند

1 برهما خالق جهان

2 ویشنو حافظ جهان

3 شیوا نابود کننده جهان

بنابر اعتقاد هندوان، برهما پس از پدید آوردن این جهان از دخالت در امور عالم دست کشیده و زمام امور جهان را به «ویشنو» و «شیوا» سپرده است. ویشنو، خدای زندگی و بقا و شیوا، خدای کون و فساد و مرگ شد. ویشنو در معابد و بت خانه های هند، به اشکال گوناگون ترسیم شد و در اطراف او همواره تصویری از ماده گاو و مرغی به نام «کاوا» که به آفتاب منسوب است همراه می باشد.

هندوان بر این باورند که تاکنون «ویشنو» بارها و بارها تجسم یافته و به اشکال گوناگون در آمده است تا از این رهگذر جهان را نجات دهد. و این اشکال و تصاویر که ویشنو در قالب آنها مجسم شده، صورت ماهی، صورت خرچنگ، صورت گراز، صورت آدمی، صورت انسانی قد کوتاه، صورت پاراسو و صورت را ما و صورت کریشنا می باشد که هشتمین تجسم دوره تناسخی ویشنو است.

از خدایان دیگر که در بین هندوان مشهور است و هنوز هم مجسمه او را در بازار خرید و فروش می کنند کریشنا است که هندوان آن را بصورت خدایی سیه چرده که در بین چوپانان در حال نی زدن است تصویر می کنند. از دیدگاه هندوان، کریشنا سیزده یا شانزده هزار معشوقه دلباخته دارد! که وی آنان را به تسلیم و رضا و نیکوکاری سفارش کرده است.

و اما «ویشنو» نیز ادوار تناسلی بسیاری را پشت سر نهاده و پرستندگان فراوانی دارد که آن را آخرین جلوه و تجسم بودا خوانند.

و اما «شیوا» که خدای کون و فساد و آفرینش و مرگ است، دارای مظهری است به نام «لینگا» که مجسمه او را به شکل آلت تناسلی مرد ترسیم کرده اند و همیشه «شیوا» و «لنگا» در افوه با هم دلبستگی دارند و لذا مردم هند به شیوا «شیوالنگا» می گویند و شیوا غالبا با دو خدای خون آشام دیگر بنام «دوگا» و «گالی» شریک و همکار تلقی می شود.

در بتخانه هندوان، مجسمه شیوا را به گونه ای مجسم کرده اند که دارای سه چشم و گردن بندی از طلاهای مردگان و برگرداگرد او مار و افعی پیچیده است و در بعضی از محل ها مجسمه او را به شکل نیمه زن و نیمه مرد، ترسیم کرده اند، و شیوا چون خدای تخریب کمتر است، و از طرفی چون «ویشنو» خدای عاطفه و مهربانی است، طرفدارنش از جهت اینکه مراسم عبادی او با ریاضت های شاقه و مشکل همراه است، او نیز طرفدارانش را از دست می دهد. امروزه شهر «بنارس» محل طرفداران ویشنو شناخته شده است.

هندوان، شهر بنارس را قبله خود دانند و این شهر را «ناف عالم» خوانند که تاریخ قدمت آن به قرن دهم پیش از میلاد منتهی می شود. در این شهر، دوهزار بت خانه، و چندین هزار بت و مجسمه، و صدها گاو مقدس، و بوزینگان مقدس

و مراکز مخصوص غسل و تطهیر، و اماکن ویژه سوزاندن اجساد مردگان وجود دارد که مانند آن در هیچ نقطه جهان نیست.

رودخانه معروف گنگ ک در نظر هندوان بسیار مقدس است و آن را مادر همه آبهای جهان گویند، و برخی مقدسان هند، جز این آب نمی نوشند. ریاضت و تزکیه نفس برجسته ترین مراسم عبادی گروه هندوان است و از این رهگذر علاقه مادی را از دل بیرون می کنند و در پرتو ریاضت و سکون نفس و تفکر و فرورفتن در خود، به گمان خود، به کشف ذات لایتناهی دست می یابند. آنچه در اینجا قابل ذکر است اینکه : در آئین برهمنی دو موضوع علیه السلام مهم و قابل توجه است ؛ یکی موضوع «کرما» و دیگری «تناسخ»، که این دو در آئین هندو به همان قوت خود، باقی مانده است. پیروان کیش هندو کوشش فراوان دارند تا اعمال و کارهای عبادی خود را هر چه بهتر انجام دهند تا به آن مقام دست یابند و دیگر حالت تناسخ برای آنان پیش نیاید و لااقل در حیات نوین خود، به صورت و جسم انسانی ظاهر شوند و به صورت حیوان پست در نیایند. هندوان مراسم سوزاندن اجساد مردگان و ریختن خاکسترهای اجساد آنان در رود مقدس گنگ، و نیز مراسم عزاداری را به بهترین وجه انجام می دهند تا در هنگام تجدید حیات، مردگان به بهترین صورت ظاهر شوند. البته کیش فرقه هندوان به حالت نخستین خود باقی نماند و همچون بیشتر ادیان و مذاهب کشور هند، دارای شاخه های فراوانی شد که از میان همه آنها به معرفی سه مذهب که معروف ترند می پردازیم : 1 مذهب براهما ساج 2 مذهب آریا ساج 3 مذهب بهاگیتی. دو مذهب براهما ساج و آریا ساج در قرن 19 میلادی پدید آمدند و اصول براهما ساج ترکیبی از آئین ویشنوئیسم و مسیحیت بودائی است که مذهب آریا ساج در بعضی از اصول با آن اختلاف دارد. و اما فرقه بهاگیتی نیز در قرن

اخیر بوجود آمده است و اصول آن ترکیبی از تعالیم اسلام و تصوف و آئین هندو است، و تا اندازه ای رنگ وحدت وجودی هندوان را دارد. بهاگیتی به معنای «پارسائی» آمده است و پیروان این گروه معتقد به خدای یکتاوند و خود را عاشق او می دانند و اتحاد و عرفان را مایه نجات می دانند، و بر این باورند که هر کس خود را گم کند، او را می جوید. بزرگترین رهبر این فرقه «رامانده» نام دارد. (307)

و در مورد آئین سیک، ما از پیش، به اندازه لازم توضیح دادیم.

اماکن و عبادتگاههای مردم هند در آن کشور پهناور

سخن ابن ندیم در این باره

درباره مراکز و عبادتگاههای هندوان و بت های آنان ابن ندیم چنین گوید: گروهی از متکلمان گفته اند که یحیی بن خالد بر مکی یک نفر را به هندوستان گسیل داشت تا مقداری ازدواجاتی که در آن سامان موجود است، برایش بیاورد و ضمناً از مذاهب و ادیان مردم آن سرزمین آنچه اطلاع حاصل کرد بنویسد. محمد بن اسحاق گوید: در عصر طلائئ اسلام یحیی بن خالد بر مکی و گروه برمکیان درباره شناسائی هند و آنچه مربوط به حکیمان آن سامان بود، کوشش فراوان از خود نشان دادند که از آن جمله معرفی نام عبادتگاههای هندیان در کشورشان بود.

یکی از بزرگترین عبادتگاهها در شهر «مانگیر» که امروز به آن مالخد گویند واقع است، که در پایتخت بلهرا و در جنوب گلبرگه حیدرآباد می باشد. این شهر که طولش یک فرسنگ بوده در بتخانه اش 2000 بت از بودا که همه مزین به جواهرات قیمتی هستند وجود دارد که قسمت اعظم آنها از طلا و نقره و مس و عاج و آهن و سنگهای جواهر نشان است و هر ساله پادشاه، سواره یا پیاده به

انجا می آید. در میان آنها، بتی از طلا به بلندی دوازده ذراع بر تختی از طلا در میان گنبد طلایی نشسته و با سنگهای سفید و دانه های یاقوت قرمز و زرد و کبود و سبز مزین گردیده و مردم برای این بت قربانیهای دارند که بیشتر آنها از آدمیان می باشند و این کار در یکی از روزهای معین، انجام می شود.

بتکده شهر مولتان

در شهر مولتان خانه ای وجود دارد که یکی از خانه های هفتگانه جهان است. در آن خانه، بتی از آهن به درازی هفت ذراع وجود دارد که در میان گنبدی که نیروی مغناطیسی در اطراف آن بکار رفته و با نیروی مساوی و برابر آنرا نگاهداشته، قرار دارد و هندیان از دور و نزدیک به زیارتش می شتابند. در اطراف این بت و کوه بلند آن، زاهدان و عابدان خانه های فراوان ساخته اند. زائران این بت زیادند بطوری که هیچگاه اطراف آن از زائران عاشق و شیفته اش خالی نیست و جاهای مخصوصی برای قربانی در نظر گرفته شده که در آنجا، مراسم قربانی انجام می گیرد.

دو بت دیگر به نام های «جنبکت» و «زنبتک» که بر یکی از کوهها در آن قسمت کنده شده است، از دور دیده می شوند و مردم برای زیارت به آنجا می روند. آنان همراه با قربانی هاشان از دورترین نقطه همین که چشمشان به آن دو بت می افتد، جهت احترام و تعظیم، سر را فرود می آورند، و اگر فراموششان شود، از آن محل باز گردیده و به مکان اول آمده، از آنجا تعظیم و تکریم را بجا می آورند. در تاریخ مولتان آمده است که در پای آن دو بت به اندازه ای خون ریخته می شود که انسان را به حیرت می اندازد، پس نمی توان عظمت آن بتان را کوچک شمرد و گاهی تا حدود 5000 نفر یا بیشتر افراد خود را در آنجا قربانی کرده اند!

بتخانه شهر بامیان هند

بایمان به کسر میم نام شهری است که بین بلخ و هرات و غزنه واقع شده است، این شهر تا بلخ ده منزل ده منزل و تا غزنه هشت منزل است. در آنجا بتخانه ای است که وقتی که یعقوب لیث صفاری در فتح هندوستان بدان شهر رسید از آن بتخانه تمثالهایی به مدیة السلام فرستاد. محل آن بتخانه وسیع و بزرگ است و در آنجا بت های جواهر نشان فراوانی وجود دارد، زاهدان و عابدان بدانجا برای زیارت روی می آورند. اعراب چون آنجا را متصرف شدند، یکصد لنگه طلا به وزن چهار صد رطل از آنجا ربودند. ابو دلف ینبوعی که یکی از جهانگردان است می گوید: خانه طلا، طول و عرضش، هفت ذراع و ارتفاعش دوازده ذراع و مرصع به جواهرات گوناگون بود و مرواریدهایی که در آنجا بکار رفته بود هر کدام به اندازه یک تخم مرغ می شد. (308)

عبادت بت بد در هندوستان

یکی از بتان در کشور هندوستان، بت بد است که مردم هند عقاید گوناگونی درباره آن دارند، گروهی آنرا تمثال پروردگار دانند، و قومی آن را فرستاده خدا خوانند، و جمعی آن را، دیوی از دیوها گویند، و بعضی آنرا فرشته ای از فرشتگان نامند. و طائفه ای آن را بشر خوانند، و عده ای بد را بودا حکیم گفته اند.

هر یک از گروههای مردم روش ویژه ای در نحوه عبادت بد دارند و بد اسم جنس بت از هر نوعی از بتها می باشد. و از صفات بد جلوه انسانی اوست که بر تختی جلوس کرده و در حالی که برهنه است، خنده بر لبهایش دیده می شود. و در همه خانه ها تمثالی از او وجود دارد که بر حسب استطاعت مالی افراد، از چیزهای گوناگون همچون طلا، نقره، مس، سنگ یا چوب، ساخته شده است و

در برابرش تعظیم و کرنش می کنند، و گویا بت شهر مولتان صورتی بدینگونه دارد که مورد پرستش و عبادت مردم آن دیار است. (309)

بت مهاکالیان در کشور هندوستان

این بت که چهار دست دارد، رنگش آسمانگون، موی سرش پرشت، دندانهایش نمایان و شکمش برهنه، و بر پشتش پوستی از فیل قرار دارد که خون از آن می چکد، و پوست دو دست فیلی در جلوش گره خورده است، در یکی از دستهایش افعی بزرگی است که دهان را باز کرده و در دست دیگرش یک عصا، و در دست سوم، یک جمجمه انسان، و دست چهارم را بلند کرده و در گوشهایش دو مار همچو گوشواره، حلقه زده، و نیز به دور بدنش، دو مار بزرگ پیچیده، و بر سرش دیهیمی از کاسه سر انسان و گردن بندی هم از آن در گردن دارد، و مردم آن محل، آنرا عفریتی از شیاطین می گویند که شایسته و سزاوار ستایش و نیایش است.

مهاکال دارای خصائل خوب و بد است، هم عطا دارد و هم ندارد، هم کارها را آسان نماید و هم مشکل سازد. (310)

فرقه دنیکیان در هندوستان

این گروه آفتاب را می پرستند، و بتی که دارند بر گردونه سوار است که چهار اسب بجای چرخ دارد، و در دست این بت، جواهر سرخ رنگی نهاده شده، و اینان بر این باورند که آفتاب فرشته فرشتگان و سزاوار نیایش و سجده است. پرستندگان بت، دنیکیان، در حالی که باز ساز و طنبور مشغول اند، گرد او می گردند و او را سجده می کنند، و در هر روز سه بار او را عبادت و ستایش می نمایند، و دردمندان و بیماران و جذامیان و افراد پیس و فالج، و دیگر بیماران، فراوان گردان بت جمع می شوند و شب ها در آنجا می خوابند و به ذکر و

سجده و ناله و زاری مشغول می شوند، تا آن بت آنان را شفا بخشد! گاهی بت در خواب با بیمار سخن می گوید و او را به شفا گرفتن خبر می دهد و به بیمار هم احساس بهبودی دست می دهد و سرانجام با شادی و خرمی آن بت را ترک نموده و به شهر و آبادی خود رهسپار می گردد. (311)

فرقه چندری هکینیان در هندوستان

این گروه از فرقه ماه پرستان در کشور هند می باشند و دارای مراسم مذهبی ویژه ای هستند که به برخی از آن اشاره می کنیم. اینان، ماه را از فرشتگان شایسته عبادت و تعظیم و کرنش می دانند و آئین خود را بر بتی که مظهر ماه است قرار داده اند که برگردونه ای سوار است که آن را چهار مرغابی می کشند، و در دست آن بت، گوهر و جواهری است که آن را «جندرگیت» گویند، و بر طبق برنامه و آئین و مذهب خود در برابرش زانو زده و آن بت را که مظهر ماه است عبادت و پرستش می کنند، و در هر ماه 15 روز از آن را روزه می گیرند، و تا ماه دیده نشود، افطار نکنند و حوائج و خواسته های خود را از ماه طلب می کنند، در آغاز هر ماه همین که ماه در آسمان دیده شود، به بام خانه های خود می روند و به ماه نظر می اندازند و بخور در آتش می ریزند، و شروع به خواندن دعا مخصوصی می کنند، آنگاه از بالای بام به زیر می آیند و به خوردن و نوشیدن و رقص و پایکوبی و نواختن ساز در برابر ماه و آن بت مشغول می شوند و همه این کارها جزو مراسم مذهبی و اعمال عبادی آئین این گروه می باشد. (312)

فرقه انشینیان در هندوستان

این فرقه اساس مذهبشان بر کم خوردن و کم آشامیدن است و فقط به اندازه ای می خورند و می آشامند که از گرسنگی و تشنگی به هلاکت نرسند و جلو

مردان را بگیرند، اینان هر گونه زیاده خوری را بر خود حرام کرده و از هر گونه اعمال بت پرستی نیز بدورند. (313)

فرقه بکرتینان در هندوستان

این گروه خود را آهن پیچیدگان می خوانند، و طبق دستورات مذهبی و مراسم دینی خود، موی سر و صورت را می تراشند و با بدن برهنه جز عورت خود را لخت نگه می دارند، بر اساس آئین مذهبی خود، چیزی را به کسی نمی آموزند، و با کسی سخن نمی گویند مگر آنکه به کیش آنان در آمده باشد، و برای اینکه حالت فروتنی و تواضع در خود بوجود آورند به آنها دستور اکید داده شده که صدقه، فر دهند. و تازه واردین این کیش تا زمانی که شایستگی کامل پیدا نکنند، حق آهن پیچیدن بخود را ندارند. و علت آهن پیچی بخود، محفوظ ماندن از زیادی دانش و اندیشه هاست! (314)

فرقه کلنکایاتریان در کشور هندوستان

این گروه در همه کشور هندوستان وجود دارند، و بر این باورند، اگر کسی به گناهی آلوده گردد، از دور و نزدیک، آن گناه در وی دیده شود، و تا هنگامی که در رودخانه گنگ غسل نکند از گناه پاک نشود! و رسوائیش زائل نگردد. (315)

مذهب مهایانا در هندوستان

این مذهب که جدا شده از کیش بودائی است، در عصر حکومت و پادشاهی «آشوگا» در قرن اول تا سوم میلادی یعنی زمان حکومت «کانیتکا» در ناحیه شمال غربی هندوستان پدید آمد و به نام مذهب مهایانا، شناخته شد. این مذهب در آغاز، بسیار ساده و محدود بود، و گروه کمی از خواص علماً به آن روی آوردند. در گسترش آن، امپراطور مقتدر آشوگا بسیار مؤثر بود، و چون او

نتوانست تعالیم نوین و جدیدی را در مذهب بودا بوجود آورد، مردم گروه گروه به این مذهب جدید روی آوردند، در نتیجه حالت عمومی پیدا کرد.

مهایانا به معنی «ارابه بزرگ» و بنا بر اصول و مبادی جدید، مهایانا موجود است که سزاوار پرستش و عبادت است و او دارای جنبه الوهیت می باشد و از آسمان لاهوت به لطف رحمانیت خود، برای نجات بندگان، به این عالم سفلی هبوط نموده است، تا به دست خود، آدمیان گمراه را رهایی بخشد و آنان را به فلاح و رستگاری دعوت نماید.

از ویژگیهای این مذهب، همانا تأثیر غیر مستقیم مبادی برهمنیسم هند بر کیش بودا می باشد، اینان بر این باورند که در زیر حجاب، مظهري از مظاهر یک حقیقت پنهان است که همواره خود را در همه حالات ارائه می دهد، و این همان خدای ویشنو است. ⁽³¹⁶⁾

ادیان و مذاهب ایران باستان

ایرانیان بومی و عقاید اولیه

جغرافیای تاریخی انسانی

ساکنان بومی ایران قبل از هجوم آریائی‌ان به این فلات پهناور، طوایف بزرگی بودند که در غرب و شرق و شمال و جنوب ایران استقرار داشتند: طایفه کاس سو در غرب، طایفه کادوسی‌ان در شمال، طایفه تیوری‌ان در مازندران، طایفه عبدوسی‌ان در خوزستان و طایفه سیاهان در سواحل خلیج فارس مستقر بودند (317). آریائی‌ها اقوام مهاجم مهاجری بودند که دو هزار و پانصد سال قبل از میلاد به فلات ایران هجرت کردند و بدین سان تعدد نژاد پدیدار شد و زبانهای گوناگونی بوجود آمد و بعدها وحدت نژاد و زبان حاص گردید. نژاد شناسان معتقدند که ساکنان بومی اولیه ایران قوم بلوچ می باشند. برخی دیگر مردم کرمان، مازندران و لرستان را قوم اصیل ایرانی می شناسند (318).

سابقه تاریخی نژادی و پیشینه عقیدتی آریائی‌ها؛

اقوام آریائی به هنگام کوچ از محل اولیه خود راهی ایران و هند شدند. در آثار «ودائی» وجوه مشترک بسیاری از عقاید آریائی‌ان ایرانی دیده می شود. «آسورا» در متون ودائی که احترام بسیاری دارد، همان «اهورا» ی ایرانی است. سابقه تاریخی وجه مشترک عقیدتی آریائی‌ان هند و ایران به هزار و چهار صد سال ق. م. می رسد. پس از جدائی عقیدتی به تدریج اختلاف دینی و مذهبی حاصل شد. این جدائی باعث گردید که ایرانیان نسبت به خدایان مردم هند که «دیو» ها بودند، ابراز بی میلی و نفرت کنند و در مقابل، هندیان نیز خدایان مردم ایران را پست و زشت شمردند. «در ایران، آغاز کار مذهب را باید با ابتدای تاریخ آریائیها در ایران توأم دانست. پیش از ورود آریائی‌ها به ایران، در این

سرزمین اقوامی بومی می زیستند، همچون هند که هنوز هم هستند و طبقه نجسها را تشکیل می دهند... بهر حال در وجود اقوام بومی ایرانی (پیش از هجوم آریائی ها) نمی توان شک کرد، که برخی از خصوصیات نژادی، که هم اکنون در اطراف کرمان وجود دارد، نشان دهنده (پایادگار) نژاد بومی غیر آریائی است. درباره اقوام بدوی ایران، هیچ اطلاعی در دست نیست و جز به حدس و گمان نمی توانیم قضاوتی بکنیم که مثلاً چون بدوی بوده اند، به فتیشیسم یا انیمیسم یا... معتقد بوده اند، یا در شکل تکامل یافته اش، بت می پرستیده اند و یا به پرستش مظاهر طبیعت می پرداخته اند...

آریائیان پس از اشغال هند، فرهنگها و تمدنها و نظامهای سیاسی و اجتماعی بزرگ بوجود می آورند که نقطه مقابل مذاهبی است که برادرانشان در ایران ساخته اند، و فرهنگ و تمدنی که آریائیان ایران پدید آورده اند، مغایر فرهنگ و تمدنی است که برادرانشان در هند آفریده اند... آریائیان ایران به سه قوم بزرگ تقسیم می شوند: قسمتی در شرق خراسان سکنی گزیدند و «پارتیان» را تشکیل دادند. قسمتی دیگر در شمال غربی (آذربایجان تا کردستان) قرار یافتند و به «ماد» ها مشهور شدند. و سومین قسمت در اطراف فارس و مرکز و جنوب ماندند و پارسیان خوانده شدند... اگر میان آریائیان اولیه هند و ایران، در ابتدای ورودشان به این دو سرزمین، شباهت هایی بیابیم، عجیب نیست، که هر دو از یک ریشه اند و از یکجا آمده و به سرزمینهای متفاوتی رسیده اند... تاریخ نشان می دهد که مجموعه دستگاه آلهه هند (در مذهب «ودا») با مجموعه آلهه مذهب «میترائیسم»، مشابه است. در هند میترا «خدا» ست، و در ایران «مهر»، در آنجا «دیو» خداست و در اینجا «دیو»، و در آنجا و اینجا (هر دو) «وارونا» خداست. تمامخدایان دو مذهب ودائی (در هند) و مهرپرستی (در ایران پیش از

زرتشت) یکی هستند. اساس «مهرپرستی» یا «میترائیسم» بر این اعتقاد است که «مهر» خدای بزرگ است وخدایان دیگر کوچکتر از او. میترائیسم بر اساس پرستش آتش و پرستش قوای طبیعت (مثل باد و طوفان، خرمی و بهار، آسمان و کوه و جنگل و شب و...) و پرداختن به سحر و جادو است که لازمه پرستش قوای طبیعت و اعتقاد به ارواح خبیث و طیب (که دست اندر کار جهانند) است. سحر و جادو عبارت از مجموعه اعمالی است که انسان برای در امان ماندن از ارواح خبیث و جذب ارواح طیب انجام می دهد. مهمترین کار برای گریز و جذب ارواح نیک و بد، قربانی و نذر و حتی جنایان فراوان است، که سحر و جادو همیشه با جنایت همراه بوده است. حتی در «قرن وسطی» جنازه چهل کودک کمتر از چهل روزه در محراب کلیسائی متروک در «ورسای» به دست آمد که دلیلی است بر جنایتکاری سحر و جادو، و بر خلاف آنچه جامعه شناسی (مثلاً: دورکیم) ادعا می کند، میان سحر و جادو و دین، هیچ شباهتی نیست، که سحر و جادو جنبه فردی و ضد اجتماعی دارد، و مذهب جنبه اجتماعی و ضد فرد پرستی. این است که جادو (مطرود شرع و دین و وجدان عمومی) همواره پنهانی و مخفیانه در انحراف و گناه زندگی می کند، در حالی که مذهب همیشه اجتماعی بوده و هست...» (319)

دین قومی ترین سکنه ایران

درباره دین قدیمی ترین سکنه ایران اطلاعات مورخین بسیار کم است. آثار باستانی مکشوفه حکایت از اعتقادات کهن این قوم دارد که مثلاً این رب النوع احتمالاً همسری داشته که او نیز رب النوع بوده است که هم شوهر و هم فرزند او محسوب می شده است. این عادات اخلاقی عقیدتی در غرب آسیا رایج بوده است. ایرانیان و نبطیان این عادت را از ملل بومی به ارث برده بودند. اساس

ازدواج بین مادر و پسر را که کمتر سابقه دارد، در همین آئین باید جستجو کرد. و نیز ممکن است که انتساب به مادر که در نزد ایلامی ها و اتروسی ها و مصری ها بسیار معمول بوده، از اینجا ناشی شده باشد. یکی از سرودهای کهن ریگ ودا درباره جمشید (یاما) و خواهرش (یامی) که بشر نخستین اند، اشاره به چنین رسمی دارد (320)

یک محقق ایرانی می گوید که از آئین مردم ایران باستان (قبل از زرتشت) مستقیماً چیزی نمی دانیم، آنچه از کتب زرتشتی فهمیده می شود، این که بومیان ایرانی آفتاب و ماه و ستارگان و سایر عوامل طبیعت را می پرستیده اند. می توان حدس زد که زمانی دراز پرستش خدایان هند در این کشور رواج داشته است. یک کتیبه مکشوفه که مربوط به 1400 ق. م. است، نشان می دهد که اسامی خدایان هند مثل میترا، مهر، و اندرا، وارونا و... نقش شده است (321).

از دیگر طرف، سابقه تاریخی و حضور قوم آریائی در ایران به حدود 5000 سال قبل می رسد. این قوم از نواحی سیبری به سوی ایران حرکت کردند و در نواحی خراسان، همدان، کردستان، آذربایجان و فارس پراکنده شدند و سلسله های پادشاهی پارتی ها، مادها و هخامنشیان و... را بوجود آوردند (322).

فلیسین شاله می گوید: اقوام هند و اروپائی که خود را آریا (نجیب زاده) می نامند، خواه از طرف دریای بالتیک آمده باشند و یا از روسیه جنوبی، پیش از آن که گروهی از آنان هند را به تصرف خود در آورند، گروهی به ایران رفتند و بر سکنه بومی ایران که شاید سیاه پوست بودند، تسلط یافتند (323).

آریائی ها مردمی بودند که روزگاران بسیار قدیم در سواحل رود سیحون و جیحون و در شمال دریای خزر زندگی می کردند. حدود دو هزار سال قبل از میلاد این قوم که بر اثر کمبود جا و مکان و سختی معیشت و عوامل دیگر،

هجرت کردند، گروهی به ایران، گروهی به هند و گروهی به طرف به طرف اروپا رهسپار شدند. نزول آریائی ها به هندوستان 1200 سال ق. م. بود. آنان بازور بر سکنه بومی هند غالب شدند و از وفور نعمت برخوردار گردیدند. آریائی هائی که به ایران روی آورده بودند، با مشکلاتی روبرو شدند، زیرا فلات ایران کم آب بود و تأمین نیازمندیهای آنان با اشکال مواجه شد. گروهی که راهی اروپا شده بودند نیز وضعی مشابه آریائی ها در ایران داشتند. برخی نژاد شناسان معتقدند که اروپائی ها با نژاد هند و اروپائی، هیچگونه شباهتی ندارند. برخی دیگر بر این عقیده اند که نژاد اروپائی محصول خود اروپا است و بعد به جاهای دیگر انتقال یافته است و از جمله به ایران رسیده است، ولی این نظریات تاکنون اثبات نشده است. ناگفته نماند که مهاجرت اقوام آریائی در یک زمان صورت نگرفته، بلکه به دفعات و طی قرنهای ادامه داشته است، مثلاً قومی که به طرف جنوب غربی ایران رفته اند، حدود دو هزار سال ق. م. بوده است. این گروه به طرف بین النهرین رفتند و چون افرادی شجاع و سوارانی زبردست بودند، با یک حمله بر ساکنان بومی آن منطقه غالب شدند. این مهاجرتها از دو هزار سال ق. م. تا 600 ق. م. ادامه داشته است. مهاجران آریائی در بین النهرین، سوریه، فلسطین و... بناها و عمارات برای خود می ساختند.

در حدود 1600 ق. م. بیشتر فلات ایران در تصرف آریائی ها بود که به چندین قبیله بزرگ تقسیم می شدند. بنا به نوشته «هرودت» و متون «اوستا» و کتیبه های بدست آمده، «داریوش» این قبائل را در نقاط مختلف ایران سکونت داده بود:

1 پارت ها در خراسان، 2 مادها در شمال غربی ایران، 3 پارس ها در جنوب ایران، 4 هیرکانیان در استرآباد، 5 آریان ها در کرانه های رود هریرود، 6

درانگیان در شمال غرب افغانستان، 7 آرخوتیان در کرانه رود هیرمند و قندهار، 8 باکتریان در دامنه های شمال هندوکش تا کرانه های رود جیحون، 9 سغدیها در کرانه های رود سیحون، 10 خوارزمیان در حدود خیوه، 11 ساگارتیان در زاگرس شرقی و 12 مارگیان در ساحل رود مارگوس و اغلب در حوالی مرو زندگی می کردند. (324)

خاستگاه قوم آریائی و علل مهاجرت و چگونگی آن به سرزمین ایران مورد اختلاف مورخان و محققان تاریخ است. این مطلب که علت اصلی هجرت آنان صرفاً بحران آب و هوای منطقه مسکونی شان بوده، متفق علیه است. آیا آریائیان از شمال آمده اند؟ برخی بر این عقیده اند که مسکن اصلی آنان بیابانهای وسیع خراسان بوده است و بعضی عقیده دارند که از جنوب غربی دریای خزر آمده اند. گروهی دیگر خاستگاه آریائیان را جلگه های جنوب روسیه (سیری می دانند. عده ای می گویند که قوم ماد از جنوب روسیه به ایران کوچیده است (325). عده ای دیگر می گویند که موطن اصلی آنان بابل یا محل دیگری در آسیای غربی بوده است.

گروهی مدعی اند که این قوم از آسیا به آفریقا مهاجرت کرده و در مصر و لیبی و... منزل گزیده است.

نلدکه می گوید مردم هند و اروپائی که محل سکونت آنها تا اقصی بلاد اروپا است، از شاخه ایرانی آریان ها هستند. انشعاب این قوم طبق موازین علمی، هشت شعبه می باشد:

1 آریائی، 2 یونانی و مقدونی، 3 ارمنی، 4 آلبانی، 5 ایتالی، 6 سلتی، 7 ژرمنی (آلمان ها، انگلوساکسنها و...) 8 لیتوانی و اسلاوی موازین زبان شناسی نشان می دهد که این مردمان لااقل 40000 ق. م. در مکانی با هم زندگی می

کرده اند و بعد از یکدیگر جدا شده اند. زمان جدائی دقیقا روشن نیست. محققان از روی حدس می گویند این جدائی حدود 3 الی 4 هزار سال قبل صورت گرفته است. برخی محققان محل سکونت اولیه این هشت شعبه را در شبه جزیره اسکاندیناوی می دانند. برخی دیگر سواحل رود ولگا و دریای بالتیک را گفته اند. محققان مدعی اند آریان ها که یکی از شعب قوم هند و اروپائی اند، به طرف جنوب مهاجرت کرده و باز دچار انشعاب شده اند. آثار تاریخی و ادبی آریان ها از قرن چهاردهم ق. م. آغاز گردیده و بر آثار یونانی و ایتالیائی و شعب دیگر مقدم است. انشعاب دوم آریان ها، شعبه هندی ایرانی و... را پدید آورد. تاریخ این انشعاب باید در حدود سه هزار سال ق. م. باشد. در حدود 2400 ق. م. آریان های هندی ایرانی دارای وحدت زبان بوده اند ⁽³²⁶⁾

اعتقادات خاص اقوام آریائی

اقوام آریائی ایران دین واحدی نداشتند، مثلا سکاها اعتقادات خاص خود را داشتند و پارت ها عقاید ویژه خودشان را دارا بودند. و عقاید این دو قبیله با عقاید اقوام شرق ایران اختلاق اساسی داشت. در نزد ایرانیان باستان (قبل از زرتشت) «مهر» یا «میترا»، خداوند بود و مالک چراگاههای وسیع و نگهبان خستگی ناپذیر. میترا پرستان بر این باور بودند که از دید او چیزی پنهان نیست، زیرا «میترا» چشم روز و خورشید افول ناپذیر است. «میترا» همه جا حاضر و هزار گوش و هزاران چشم دارد. «میترا» نسبت به بد اندیشان و پلیدان و عهد شکنان بسیار قهار و بیرحم است و نسبت به نیکان و ستایشگران بسیار مهربان است و «میترا» پرستان از نعمت فراوان برخوردار می شوند. دو فرشته به نامهای «راشنو» و «سراووشا» زیر فرمان «میترا» هستند که مجازات گناهکاران را بر

عهده دارند. و در مقابل خدا و ملکوت (روشنائی و فراوانی)، تاریکی و پلیدی قرار دارد که در آن «دیوان» فرمانروائی دارند.

اعتقاد به قوای دو گانه از خصوصیات ایرانیان باستان بوده است. آنان به سرنوشت انسان پس از مرگ ایمان داشتند و معتقد بودند که مردمان با ایمان در آخرت پاداش خواهند یافت و از سعادت سرمدی برخوردار خواهند شد. ⁽³²⁷⁾

بنا به نوشته محققان، ایرانیان باستان (قبل از زرتشت) علاوه بر اعتقاد به تعدد خدایان، به «خدای خدایان» یا «ایزد ایزدان» نیز باور داشتند و از میان همه آنان خدایان به «آگنی» خدای آتش و «ایندرا» خدای طبیعت و رعد و برق و «میترا» خدای نور و خورشید، و «وارونا» خدای آسمان، و «آناهیتا» خدای آب ایمان داشتند.

ایرانیان از عهد باستان نسبت به «آتش» یک نوع احترام ویژه ای قائل بودند. آتش، آیتی و مظهری از «آگنی» بود، لذا آن را ستایش می کردند. و فروزندگان آتش را که به منزله «روحانیون» بودند، به نام «اتربانان» یا آذربانان می خواندند. ایرانیان باستان دیگر مظاهر طبیعت را نیز می پرستیدند. ایرانیان باستان به شعار پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک (قبل از زرتشت) ایمان داشتند و به آن عمل می کردند. طبق مدارک موجود، در ایران قدیم چند پیامبر بودند که به «زرتشت» ملقب بودند. «زرتشت» در نزد آنان به معنای «ستاره طلایی» بود. آنان احکام و تعالیمی مشابه آنچه بعدها زرتشت آورد، در میان خود داشتند. ولی مردم عصر هخامنشیان این نام را فقط به آخرین پیامبر این گروه که در عصر هخامنشی زندگی می کرد، اختصاص داده بودند. ⁽³²⁸⁾

مذهب مردم عیلام

مذهب اقوام جنوب ایران (عیلام) عمدتاً بت پرستی بود. سرزمینی که در تاریخ سیاسی ایران، «دولت عیلام» خوانده می شد، عبارت بود از ولایات: خوزستا، لرستان، پشت کوه، کوههای بختیاری که از غرب به دجله و از شرق به فارس و از شمال به بابل و همدان و از جنوب به خلیج فارس تا بوشهر امتداد داشت. لغت «عیلام» به معنای «کوهستان» است. قوم عیلامی در چهار هزار سال قبل دارای تمدنی بسیار درخشان بوده است. آثار باستانی مکشوفه مبین این واقعیت است ⁽³²⁹⁾.

مذهب مردم عیلام به درستی روشن نیست. آنچه مسلم است، این که عیلامی ها از نظر معتقدات مانند مذهب سومری ها جهان را پر از ارواح و اشکال می دانستند و بر این باور بودند که ارواح در مکان تاریک جنگل سکنی دارند و رب النوع آنها «شوشیناگ» نام داشت.

فقط پادشاه و کاهنان حق داشتند در مکان مقدس حضور یابند. آنان به شش رب النوع دیگر با رب النوع اصلی اعتقاد داشتند. یکی از این رب النوع ها «امن کیرا» نام داشت که شاید نام همان رب النوع یونانی ها باشد.

عیلامی ها روزهای مهم و ایام جشن پیروزی ها مجسمه ها و تماثیل را از مخفیگاه بیرون می آوردند و مؤننین نسبت به آنها ادای احترام نموده و پرستش می کردند.

روحانیون ایران باستان ؛

کاهنان و خادمان ارباب انواع مانند کاهنان بابل مردمی با اقتدار و ثروتمند بودند. ⁽³³⁰⁾ روحانیون کارشان سرکیسه کردن عوام و اعمال سحر و جادو و اوراد و اذکار ساختگی بود.

«میتراثیسم» یا مهرپرستی باستان ؛

تاریخچه و عقاید

یکی از ادیان پر سابقه در میان مردم ایران باستان، آئین مهرپرستی بود. این آئین را اریاها با خود به ایران آوردند، آنگونه که به هند نیز بردند. این آئین به مدت دو هزار سال دیگر آئینها را تحت الشعاع خود قرار داد و بر ادیان یهود، مسیح و زرتشت تأثیر بسیار گذاشت (331)

مهرپرستان هر سال در ماه مهر گاوی را زینت کرده و با جلال و جبروت به میدان آورده، آن را ذبح می کردند.

پس از عزاداری گوشت گاو را پخته و می خوردند. فلسفه این کار این بود که می خواستند از وجود معبود در آنان چیزی بماند تا آنها را به سوی معبود راهنمایی کند. و این همان کاری است که مسیحیان می کنند؛ یعنی خوردن نان فطیر و شراب به معنای خون و گوشت عیسی (علیه السلام) که عشاء ربانی نام دارد. هندیان نیز هنوز احترام گاو را دارند. (332)

یک مورخ ارمنی در تاریخ ارامنه آورده است که سرود «واهاگون» (مهر) از افسانه های ملی ارامنه است. این مورخ ارمنی که در قرن چهارم میلادی می زیست، می گوید: آسمان و زمین در درد زایمان بودند. دریای شفق گون و خورشید عالمتاب نیز درد می کشیدند. «نی قرمز» نیز در دریای شفق گون درد می کشید. از آن نی شعله آتشی برخاست و دود بلند شد.

شعله آتش آن «نی» را احاطه کرده بود و... واهاگون متولد شد و با اسب آتشین خود به آسمان بالا رفت. تو ای آرات! سر فرو آور، زیرا واهاگون می آید. آسمان و زمین و دریای شفق گون این مژده را به تو می دهند.

در ارمنستان به نام او هیکلی نصب کرده اند که به اطاق «واهاگون» موسوم است⁽³³³⁾ با اینکه بین روحانیون کلدانی که معرف عقاید و مراسم مذهب بودند با روحانیون آئین مهر پرستی اختلاف و تغییر اساسی وجود داشت (قرن اول و دوم ق.م)، در عین حال در مراسم و اعمال مذهبی مهرپرستی تغییر صورت نگرفت و سادگی اولیه خود را همچنان حفظ کرد. مراسم مذهبی مهرپرستی عاری از تزئین و آرایش معمول بود.

مؤمنان به این آئین، مراسم مذهبی را در غارها به جای می آوردند و معابد خود را نزدیک چشمه ها و یا آب روان قرار می دادند تا غسل تعمید آسان تر انجام گیرد. رومیان و یونانیان و... که تحت تأثیر آئین مهرپرستی قرار گرفته بودند، در داخل معبد و در انتهای آن، مجسمه یا حجاری برجسته «مهر» را نشان می دادند که در حال کشتن «گاو» است و از بدن آن انواع نباتات می روید⁽³³⁴⁾ یکی از شاهدان عهد عتیق که هشتاد سال پس از حضرت عیسی (علیه السلام) می زیسته است، «میترا» را این گونه تعریف می کند: خدائی که زیر صخره غارهای ایرانی چمباتمه زده، شاخهای سرکش خود را می گرداند و باز می گرداند. بنابراین ظهور اولیه «میترا» در غاری از کوه بوده است. از این رو پیروان «میترا» معبدهای «مهر»ی را در مغاره های کوه یا در دل دخمه ها بر پا کرده و در آنجا به مراسم عبادت او قیام می کردند. تصویر «مهر» در پیکر جوانی نشان داده می شود که کلاه بلند مخروطی شکل که نوک آن به جلو خم شده، پوشیده و موهای پریشان گرداگرد صورت او را در بر گرفته و خنجری در پهلوی گاو نری فرو می کند⁽³³⁵⁾

اساس مهرپرستی یا میترائیسم؛

«... اساس مهرپرستی یا میترائیسم بر این اعتقاد است که مهر خدای بزرگ است و خدایان دیگر کوچکتر از او. میترائیسم براساس پرستش آتش و پرستش قوای طبیعت، مثل باد و طوفان، خرمی و بهار، آسمان و کوه و جنگل و شب و... پرداختن به سحر و جادو است که لازمه پرستش قوای طبیعت و اعتقاد به ارواح خبیث و طیب که دست اندرکار جهان اند، است...» (336)

جادو اساس میترائیسم؛

«یکی از اصول میترائیسمی... سحر و جادو است. میترائیسم براساس پرستش آتش و مهر است. و «مهر» یعنی خدائی که در خورشید جای دارد، نه خود خورشید؛ و اصالت را از آن جادوگر می داند.

یعنی ممکن نیست در جامعه ای جادوگری باشد، اما جادوگر نباشد.

آن که ذوق و استعداد و هوش بیشتری داشته باشد، با مطالعه و علم نمی تواند (تنها به این دلایل) بر جای جادوگر تکیه بزند، که جادوگری و مذاهب قدیم به صورت سازمان رسمی ارثی اداره می شدند و جادوگران متولی امور دینی بودند و رابطه های انسان و خدا... ارزش مقام هر جادوگر به تقوی و علم نبود، بلکه در خون و ذاتش بود که ارث می برد و برای فرزندش به میراث می گذاشت، و برای دیگران (هر چه باهوش تر و بهتر) ممکن نبود که به چنان مقامی برسند...» (337)

روحانیون مهرپرستی؛ ریشه های تاریخی آئین

«در میترائیسم، اصالت از ان مغان و روحانیان وابسته به مذهب مهرپرستی

بود...

که برای انجام اعمال مذهبی، نیروی بسیار زیادی داشتند، و مردم بی اعتقاد به آنها و فضیلتشان (!) نیز ناگزیر از تقلید و متابعتشان بودند، چرا که کار دینشان منحصر به دست «مغان» بوده و مغان چون دین را در انحصار داشتند، می توانستند به اقتضای مصالحشان آن را تعبیر و تفسیر کنند. مثلاً یکی از وسائل درآمدشان، قربانی بود (همچنان که در مذهب ودا بود و بودا لغوش کرد) که فراوان بود و از بزرگترین راههای امرار معاششان... قربانی برای مردم نبود؛ برای خود خدا بود و اجرا کننده مراسم قربانی و حامل قربانی به بارگاه خداوندی جز مغ نمی توانست کسی دیگر باشد... در «مهرپرستی» نیز مغان یا کارتان ها بزرگترین نیروی حاکم بر قبایل آریائی بودند...» (338)

میترا در ادیان دیگر؛

دایره نفوذ میترا فراتر از ادیان ایرانی هندی است. «مهر» یا «میترا» از خدایان مشترک ایرانیان و هندیان بوده است. او خدای روشنائی و حافظ نظم جهان و مدافع حق و حقیقت و ضامن تعهدات و سوگندها است. میترا نگهبان جهان و طرفدار کائنات است. میترا در نبرد انسان بادواها (یوها) یعنی در مبارزه با بی نظمی و ستمگری و بد طینتی، یاور انسان است. میترا جنگاوری نیرومند و در عین حال ناجی انسان و راهنمای او پس از مرگ است. در اواسط قرن اول ق. م، آئین مهرپرستی در ایتالیا راه یافت و در غرب نفوذ وسیعی یافت. اما میترای صادراتی یا میترای اوستا تفاوت فاحشی داشت ؛ «میترا» در بابل خدای خورشید بود و در آسیای صغیر به «هلیوس» پیوست و با خدایان یونان درآمیخت و سرانجام خدای خورشید لقب یافت. میترا خدای نجات دهنده و قهرمان پر قدرت گردید که ایمان به او باعث رهائی می شد و در افکار جای یافت. میترا در زندگی پس از مرگ قادر به یاری انسان است، میترا واسطه

میان انسان و خدا است و سرمشق مؤ منان. این «میترا» در کشورهای غربی مقامی ارجمند یافت. بدنیشان، میترای آریائی با عقاید ایرانی هندی یونانی و رومی در آمیخت و سرانجام ترکیب مزدائی گرفت. مهرپرستی پر از اسرار مذهبی است که با اعمال عبادی و مراسم پیچیده می تواند راه نجات پیروان خود را نشان دهد (339).

افسانه پیدایش میترا؛ تبلیغات مهرپرستی

«میترا» از سنگی بوجود آمد، و به محض تولد، مورد پرستش شبانان قرار گرفت. آنگاه با «خورشید» هماهنگ گردید و یک «گاو نر وحشی» (ورزو یا ورزا) را به دام انداخت. «مهر»، گاو وحشی را به درون غاری کشاند و آن را در آن غار به زنجیر کشید. گاو از غار فرار کرد.

به فرمان خورشید، کلاغ «گاو» را کشت. از درون گاو خوشه «گندم» و درخت «انگور» روئید. «کژدم» و «افعی» و «مورچه» به خوردن اعضای تناسلی گاو پرداختند. «میترا» به آسمان عروج کرد. بار دیگر به زمین برگشت و به مردگان نیروی قیام و رستاخیز داد، خوبان را از بدان جدا کرد. نیکوکاران را از بدکاران جدا کرد. آنگاه گاوی را ذبح کرد و با شیر مقدس درآمیخت و به دست عادلان قوم داد. هر کس از این مشروب بنوشد، جاودانه خواهد شد (340).

تبلیغات مهرپرستی؛

مهرپرستان در سال اول میلاد علنا به تبلیغ عقاید خود پرداختند و آئین مهرپرستی به سرعت رواج یافت. در سال 68 میلادی این آئین به «اروپای مرکزی» راه یافت و در سال 107 میلادی تا شمال «بالکان» پیش رفت. در سال 148 در «رومانی» طرفدارانی پیدا کرد. در «ایتالیا»، «آلمان»، «اطریش» و «فرانسه» آثاری از میترا پرستی دیده می شود. در «روم» امپراتوران به آئین

«میترا» گرویدند، در ارتش یونان مهرپرستی نفوذ یافت، زیرا سربازان یونانی میترا را مظهر خدای جنگجویان و پهلوانان می شناختند (341).

مهر پرستی و تقدس عدد «هفت»

قداست اعداد در بیشتر ادیان کهن به چشم می خورد. در میترائیسم عدد «هفت» مقدس است: هفت طبقه زمین، هفت مقام، هفت سیاره و در معبد: هفت طاقچه، هفت در، و... در مهر پرستی رسیدن به مقام بالا دارای مراسم و شرایطی بود و برای این کار، فرد باید فنون جادوگری را می دانست: ستاره شناسی، رمل و اسطرلاب، طالع بینی، طب و... درجات هفتگانه مهر پرستی عبارت بود از:

- 1- کلاغ؛ منسوب به عطارد (تیر یا مرکوری)؛ نماد: هوا و باد.
- 2- همسر؛ منسوب به «زهره» (ناهید یا ونوس)؛ نماد: آب.
- 3 سرباز؛ منسوب به «مریخ» (بهرام یا مراس)؛ نماد: خاک.
- 4 شیر؛ منسوب به «مشتري» (هرمز یا ژوپیتر)؛ نماد: آتش.
- 5 پارسا (پارسی)؛ منسوب به «قمر» (ماه)؛ نماد:؟
- 6 پیک خورشید؛ منسوب به «مهریما» (ستاره صبح)، هلیوس سل.
- 7 پیر مرشد؛ منسوب به «زحل» (کیوان یا ساتورن).

جوانان تازه وارد، به پیشگاه میترا معرفی می شدند و آنگاه در این مجلس به مقام نخست از مقامات هفتگانه دست می یافتند و جزء کارگران و خدمتگزاران به حساب می آمدند. ناگفته نماند که هر یک از این مقامات دارای وظایف خاصی بودند. مثلاً «مقام کلاغ» مستلزم نوشیدن شراب «هوم» و نواختن «سرود مقامات» بود. «مقام همسر» فقط از آن مردان بود، زیرا زنان حق شرکت در این مراسم را نداشتند. «همسران» دارای روبند یا چارقد بودند که علامت مشعل یا

چراغ است. این علامت مبین فروغ نوین است که با «میترا» خدای روشنائی رابطه دارد. «مقام سرباز» یعنی پس از درک اسرار، ورود به صف سپاهیان خدا است. لباس سربازی به رنگ قهوه ای است. «مقام شیر» جامه ازغوانی رنگ به تن دارد و کفگیری در دست که آتش را جابجا می کند. «پارسا» علامت مشخصه ای داشت و آن جامه ای به رنگ خاکستری بود. «پیک خورشید» جامه ای سرخ رنگ، کمر بند زرد با دوگوی آبی داشت. 0پیر» عالی ترین مقام و منصب در آئین «میترا» و نماینده وی در زمین است. علامت مخصوص او «حلقه و عصا» بود (342).

عقاید کلی میترائیسم؛ و جایگاه آن در جهان

مهرپرستان به بقای ابدی روح ایمان فراوان داشتند و در انجام اعمال نیک اصرار می ورزیدند، تا بدین وسیله روح آنان جاودانی شود و جزای نیک یابند. مهرپرستان در جامع مذهبی خود با نقابی که علامت درجه آنان بود، حاضر می شدند.

مهرپرستان به تأثیر ستارگان سعد و نحس در سرنوشت انسان معتقد بودند. به تأثیر رؤ یا در زندگی انسان ایمان کامل داشتند، لذا به تأویل و تفسیر خواب می پرداختند. و این میراثی است که از آنان باقی مانده است.

علت پیشرفت سریع این آئین در جهان آن روز، جنبه اخلاقی و عملی آن بود (343).

جایگاه آئین مهر در جهان؛

شاید علت انتقال آئین میترا از ایران به دیگر جاها، اصل همجواری مهاجرت، روابط اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و... بوده باشد.

این آئین در آسیای صغیر و بین النهرین رشد یافت. کلدیه در زمان اشکانیان زمین مقدس مهرپرستان گردید. در بابل معبدی برای مهر بنا کردند. عده ای از مغان به آسیای صغیر مهاجرت کردند. بواسطه نفوذ روحانی آنان عقاید آریائی با عقاید سامی (ستاره پرستی کلدانی) در آمیخت. آئین مهرپرستی آن گونه که اندکی پیش گفته شد، بر بخش بزرگی از جهان آن روز نفوذ یافت. ونان و روم را در نور دید و اروپای مرکزی را تسخیر کرد، آئین مسیحیت را تحت الشعاع قرار داد. (344)

بقایای آثار مهرپرستی در ایران؛

آثار مهرپرستی در ایران معاصر دیده می شود. خرم آباد لرستان یکی از مرکزی بزرگ و عمده مهرپرستی ایران باستان بوده است. در حال حاضر در جنوب غربی شهرستان خرم آبادی آثاری از دوران مهرپرستی به چشم می خورد. در دره مشهور به «بابا عباسی» در کنار «سفید کوه»، دخمه ای بر سینه این کوه وجود دارد که یادگار دوران مهرپرستی ایرانیان است. این دخمه دارای چند ستون و چهار دیوار می باشد. مردم این منطقه این دخمه را (که مدعی اند قبری در آن وجود دارد) «؟» به «مقبره بابا عباسی» می شناسند. مردم بر اساس اعتقادات کهنی که دارند، ندوری از قبیل مهره های رنگارنگ، دستبند، نخ و... تقدیم می کنند و دخیل می شوند. هر چند اثری از قبر در این دخمه مشاهده نمی شود، اما باور عامه آن نواحی بر این است که «بابا عباسی» در اینجا مدفون است. (345) روی این اصل می توان گفت که این اعتقاد کهن و احترام به این دخمه، از یک اعتقاد کهن مهرپرستی رونق داشتند. اغلب مهرابه های در دوره ساسانی به صورت آتشکده در آمد و در عصر اسلامی تغییر و تحلو کلی یافت. «آوه» یا «آبه» در فارسی «گنبد» را گویند. مانند: سردابه، گرمابه و... کلمه

«مهرابه» بعدها به صورت «مهراب» یا «محراب» نوشته شد. از آنجا که آئین «میترائیسم» با آئین های جدید سازش و تفاهم نداشت، لذا در ادوار مختلف تاریخی عقیدتی این سرزمین، دچار ویرانی و تغییر می شد. مانند معبد «مهر» (ناهید یا آناهیتا) در شهر «کنگاور». خلاصه این که: مقبره «بابا عباسی» بدون شک یک «معبد مهرپرستی» است. لرستان آثار دیگری از این آئین کهن آریائی را به یادگار دارد (346).

مراسم «قربانی» و چگونگی آن؛

مراسم قربانی در ایران باستان (قبل و بعد از ورود اقوام آریائی) دارای شرایط و خصوصیات بوده است. شاید رسم قربانی یک رسم آریائی یا هندی باشد. بهر حال کسانی که می خواستند قربانی کنند، باید حیوان را به مکانی پاک می بردند، آن را تزئین می کردند، تاج گلی بر سر حیوان می گذاشتند و نیایش و دعای مخصوص قربانی قرائت می شد. فردی که قربان می کرد، باید از خدایان چیزهائی تقاضا می کرد. این تقاضا باید جنبه عمومی می داشت. پس از پختن قربانی باید سفره ای از نرم ترین گیاهان بویژه «شبدرد» می گسترد و تمام گوشت قطعه قطعه شده و پخته شده قربانی را بر روی آن نهاده و سرود خدایان را بر آن زمزمه می کردند. سپس گوشت را برده و هر گونه می خواستند، مصرف می کردند (347).

پارسیان و مادها قربانی را در مکانی بلند انجام می دادند. آنان آسمان را «تئوس» و خورشید را «مهر» می گفتند. ماه و آتش و زمین و باد و آب را بسیار محترم می داشتند. آنان «قربانی» را با تاجی از گل آراسته، در مکان پکی می کشتند.

مغ (روحانی) متولی مذهب، «قربانی» را پاره پاره می کرد و حاضران بهره ای می گرفتند. هیچ بخشی از «قربانی» به ایزدان اختصاص نداشت، زیرا ایرانیان براین باور بودند که خدایان تنها به «روان و حقیقت قربانی» نیاز دارند.

شراب مقدس ودائی در «میترائیسم»؛

نام این شراب در بسیاری از ادیان و مذاهب دیده می شود. این شراب نخستین بار در آئین ودائی و سپس در برخی ادیان ایرانی مطرح شده است. این شراب از گیاه مخصوصی تهیه می شد. در آئین مهرپرستی این شراب به «هوم» یا «هائوما» معروف است که از گیاه مقدسی گرفته می شد. مهرپرستان معتقد بودند که با نوشیدن این شراب، حالت روحانی یافته و بر اسرار غیبی دست می یابند. این شراب به مذهب «زرتشت» نیز راه یافت، آن گونه که به «مسیحیت» هم سرایت کرد و «نان فطیر» و «شراب» را پدید آورد. ریشه تاریخی عقیدتی شراب مقدس به مذهب ودائی می رسد. به گفته یک محقق آلمانی مهرپرستان به هنگام قربانی برای خدایان، خود را با «هوم» سرمست می کردند. «هوم» شرابی بود که از عصاره گیاهی به همین نام (در نزد هندیان : تم) ساخته می شد. هوم همچنین مظهر خدائی بود که مؤ منان را در جذبه مذهبی گرد هم می آورده و آنها او را پرستش می کردند. ایرانیان قبل از زرتشت که به خدایان خیر و شر معتقد بودند، خدایان خیر با تقدیم شربت هوما تقویت می کردند. هوم یا هوما شراب مقدسی است که امروز هم در میان زرتشتیان وجود دارد. فلیسین شاله می گوید ایرانیان باستان آب مقدسی است که امروز هم در میان زرتشتیان وجود دارد. فلیسین شاله می گوید ایرانیان باستان آب مقدسی داشتند که همان سومای مذهب ودا بوده است. (348)

آئسن ایرانی لری «کاست» ؛

قوم «کاست» یا «کوسی» در لرستان سکنی داشتند. این قوم ایرانی، غیر آریائی و متمدن ترین مردم روزگار خویش بوده است. این قوم با عنصر بابلی در آمیخت و بر آن قوم سلطه یافت و قرن‌ها حکومت نمود. «دیا کونف» محقق شوروی می نویسد که قوم کوسی یا کاست ها دارای خدایان متعدد بوده اند. وی خدایان مهم این قوم را شناسائی کرده و می گوید یکی از این خدایان «کاشو» خدای قبیله وینای کاستیان شمرده می شد. دیگری شیمالی «الله کوهستان» نام داشت، که نام دیگر آن «شیب رو» بود. «شو کامون» خدای آتش زیرزمینی و حامی سلاله شاهی بود. خدایان دیگر عبارت بودند از: «هاربه» و «شیخو» و «ساخ» خدای خورشید یا «شوریاش». عقاید مذهبی این قوم در آثار باستانی لرستان مشهود است. این قوم به یک قدرت آسمانی عقیده داشته اند. کاست ها جزئیان عقاید و آداب خود را در هنرشان منعکس نموده اند. آثار به دست آمده نشان می دهد که این قوم بشدت مذهبی بوده است و به دنیای پس از مرگ می اندیشیده است. این قوم به دفن اشیاء مورد نیاز متوفی اقدام می کرده، زیرا عقیده داشته که در آن دنیا این لوازم وی را بکار خواهد آمد. دفن اسب و ارابه و خدمه نمودی از چنین باوری استوار است. مردان را در قبرستان زنان دفن نمی کرده اند. مردان و زنان گورستان جداگانه ای داشته اند. نقوش بدست آمده حکایت از خدایان اساطیری دارد که به شکل انسان و حیوان ترسیم شده اند؛ «بت سروش» که چند سر دارد، مظهر عدالت بوده است. این بت پیکره ای از حیوانات گوناگون دارد. الهه مادر «اشیی» نام دارد که برای بارداری از آن استمداد می شده است. بت روسو دارای نقوشی است که یادآور تصورات قیامت است. قوم کاستی نذوری به معابد و خدایان تقدیم می کرده اند. اشیائی که از

معبد «سرخ دم» کوه دشت لرستان به دست آمده نشان می دهد که مردم این نواحی از مناطق گوناگون بوده اند ولی آداب و مراسم مذهبی واحدی داشته اند. معبد مذکور یکی از عبادتگاههای ساکنان لرستان است ⁽³⁴⁹⁾.

عقاید قوم سومر و آکاد؛

قوم سومر و آکاد تاریخی بس طولانی دارند که پیشینه تاریخی عقیدتی آنان بدرستی معلوم نیست.

این دو قوم از قرن نهم قبل از میلاد به بعد تاریخ مشخصی دارند. سومری ها در خلیج فارس و دو سوی شط العرب (اروند رود) و آکادی ها در طرف شمال شرقی آن زندگی می کردند. حدود کشور سومر و آکاد کاملاً روشن نیست. شهر «اوروت» و «اورنیپ بور» از شهرهای نامی «سومر» بوده اند. «سیپ» و «کیش» و «بابل» از شهرهای مهم «آکاد» محسوب می شدند. این نظریه که می گوید این دو قوم کشوری واحد داشته اند، اخیراً تقویت شده است. این اقوام دارای خدایان متعددی بوده اند. در هر شهری رب النوع خاصی داشته اند. سومری ها و آکادی ها سه رب النوع را می پرستیده اند:

1 آسو؛ آقای آسمان.

2 آا؛ صاحب و مالک دره عمیق.

3 بل ؛ رب النوع زمین.

غیر از این سه، این اقوام به ارواح بد جن ها و... باور داشتند. و برای این که از شرور ارواح پلید در امان باشند، قربانی می کردند. خدایان این دو قوم، صفات انسانی داشتند. معابد را با خشت می ساختند و محراب را در جلو قرار می دادند. روحانیون (کاهنان) مذهبی از قدرت و نفوذ بسیاری برخوردار بودند. روحانیون آنچنان قدرت و سیطره ای داشتند که به مردم می گفتند: خدایان مانند

پادشاهان زندگی می کنند، آنان در میان تجملات بسیار زندگی می کنندک پس باید هر چه می توانید در بخشیدن زینت آلات و... کوتاهی نکنید. معابد زیر نظر روحانیون بود و سرشار از طلا و جواهرات. کلیه این ثورتهای انبوه در اختیار روحانیون قرار داشت. علاوه بر این، ذخائر و انبارهای غله و حبوبات و امتعه گوناگون را در اختیار داشتند. روحانیون به نام خدایان تجارت می کردند و با ثروت انبوهی که داشتند، به ریش خلق می خندیدند. معابد پایگاه تجارت و معاملات روحانیون بود. عقیده سومری ها در رابطه با جهان دیگر و عالم پس از مرگ تاریک بود. زیرا آنها بر این باور بودند که انسان پس از مرگ، جز درد و گرسنگی و تشنگی چیزی نخواهد یافت. لذا برای سلامتی و حفظ خانواده همیشه به دعا مشغول بودند و برای رفع هر گونه شری قربانی و نذر می کردند

(350)

عقاید «ماد» ها؛

قوم ماد یکی از شاخه های قوم اریائی است که در آذربایجان مستقر گردیده بود. مادها بلحاظ عقیدتی، فرهنگی و تمدن تحت تأثیر آسوری ها بوده اند. از مذهب این قوم اطلاعات اندکی در دست است. هرودت می گوید که مغ ها گروهی از طوایف ششگانه ماد بودند، اما چه مذهبی داشته اند، روشن نیست. برخی از محققان بر این عقیده اند که شاید مذهب مادها، «مذهب هرمزپرستی» بوده است که مغ ها آن را به خرافات و جادوگری و ساحری آلودند. زرتشت که اهل قبیله ماد بود، کوشید تا آن مذهب را اصلاح نماید، ولی مغ ها نگذاشتند، لذا زرتشت مهاجرت نمود و در جایی دیگر مذهب خود را رواج داد. آثار باستانی بدست آمده از تمدن ماد، حکایت از عبادت و پرستش در میان این قوم دارد.

(351)

عقاید سکاها؛

قوم سکاها شاخه ای دیگر از قوم آریا است. قوم سکاها که در زبان های اروپائی به قوم «سیت» معروف است، در ابتدا با دیگر اقوام هند و اروپائی زندگی می کرده است و بعدها مهاجرت کرده است.

رنه گروسه محقق فرانسوی می گوید گ این قوم که با دیگر اقوام هند اروپائی از جلگه های روسیه مهاجرت کرد، سرانجام رو به سوی سیحون و کاشغر نمود و تا خاک چین پیش رفت. تحرکات سکاها آخرین مهاجرت قبائل آریائی محسوب می شود. قوم سکاها، مردمی بدوی صحرانشین و بسیار خشن و خون ریز بودند. در «اوستا» از این قوم یاد شده است. کتیبه ها و الواح باستانی بدست آمده از تمدن «آشوری ها»، یاد اور نام سکاهاست (750 700 ق. م). در منابع یونانی نیز از این قوم یاد شده است که: «سکاها» در علف زارهای جنوبی روسیه کنونی می زیستند. سابقه زندگی این قوم در کنار سیحون بوده و سپس به روسیه مهاجرت کرده اند. این قوم آفتری بزرگ و بلائی هولناک برای دیگر اقوام بشمار می رفته است. اسنادی از قساوت و جنایات این قوم افسار گسیخته تاریخ در دست است که حکایت از بیرحمی فوق تصور این قوم دارد. «تورات» دردی بزرگ از سبعت این قوم در سینه دارد:

«... ای فرزندان بنیامین !

از اورشلیم فرار کنید، زیرا بلائی از طرف شمال در حرکت

است و شکستی عظیم روی خواهد داد.

خداوند خدا گوید: اینک قومی از زمین شمال می آورم.

امتی بزرگ از اقصای زمین بر خواهد خاست... کمان و نیزه بر خواهند

گرفت. ایشان مردمی بیرحم اند... با آواز خود مانند دریا طغیان خواهند کرد...»

هرودت می گوید: عقیده قوم سکاها بر این است که از تمام ملل بهتراند و نژاد برتری دارند. آنان در رابطه با نژاد خود می گویند: در آن زمان که زمین خالی از سکنه بود، نخستین انسان ک «تارگی تای» نام داشت و پدر او «زئوس» و مادرش دختر «رود بورستین» بود. «تارگی» سه پسر داشت و در آن زمان از آسمان «گاو آهن» و «زنجیر» و «تبر» و «پیاله زرین» به زمین افتاد. این اشیا نصیب دو فرزندش نگردید و تمام آنها به فرزند سوم وی رسید. آن دو برادر حکومت و پادشاهی روی زمین را به برادر سوم واگذار نمودند. قوم سکاها از نژاد فرزند سوم است که به مقام سلطنت رسید. هرودت در رابطه با عقاید و مذهب این قوم می گوید: این قوم ارباب انواع را می پرستیدند. خدایان آنان عبارت بود از:

1 تابیت نی ؛ رب النوع اجاق خانواده.

2 پاپای ؛ خدای آسمان.

3 هی توله ؛ خدای آفتاب.

4 آه یی ؛ خدای زمین که زن آسمان بود.

5 آرهم پاسا؛ خدای زیبایی

6 ناهیس ماسا؛ خدای دریا.

این قوم برای خدایان خود قربانی نمی کردند و معبد نمی ساختند. از کشتن خوک و نگهداشتن آن خودداری می کردند، زیرا در مذهب آنان حرام بود. سکاها وقتی دشمن خود را می کشتند، خون او را می آشامیدند. سکاها به تفأل و گفته های فال گیران و جادوگران اعتقاد بسیار داشتند. آنان وقتی پادشاه متوفای خود را می خواستند دفن کنند، شکم او را پاره کرده و پس از تخلیه امعاء و احشای وی درون شکم را با ادویه و کندر پر می کردند. بدن پادشاه را

مومیائی کرده و در اطراف کشور می گردانند و سپس در مقبره عمومی پادشاهان دفن می کردند. همراه شاه متوفا یکی از زنان غیر عقدی او و دیگر خدمه : آشپز، غلامان و نامه رسان او را با آسب و جواهرات وی دفن می کردند. «تورات» از قوم سکاها به «یأجوج و مأجوج» یاد کرده و آنان را از اعقاب «یافت بن نوح» معرفی کرده است (352)

مذهب هخامنشیان ؛

الواح و اثار موجود عصر هخامنشیان حکایت از این دارد که مذهب غالب این عصر آئین زرتشت یا تعالیم مشابه آن بوده است. در عین حال همین الواح و کتیبه ها نشان می دهند که مذهب مهرپرستی نیز رایج بوده است. در یکی از کتیبه ها اردشیر دوم می گوید: من صورت مهر و ناهید را می سازم و در این ساختمان قرار می دهم. و این خود با تعالیم زرتشت که ساختن صورت خدا یا خدایان را حرام می دانست، منافات دارد. بنابراین، دین غالب آن روزگار همین «میترائیسم» آریائی بوده است. برخی محققان معتقدند که ایرانیان از دیرباز «ناهید» (را می پرستیده اند، بنابراین مذهب عصر هخامنشی هر چه بوده ک با پرستش «ناهید» تعارض نداشته است. دلیل دیگر بر «مذهب مهرپرستی» در عصر هخامنشی، شیوه دفن اموات است که با آئین زرتشت منافات داشته است. در آئین زرتشت مردگان را دفن نمی کردند، بلکه آنان را در قلعه خاموشان می گذاردند تا پرندگان از جسد بهره برند علت اینکه مردگان را دفن نمی کنند، احترام و قداستی است که زمین نزد زرتشتیان داشته است. آلوده کردن زمین از گناهان کبیره بوده است. حال آنکه در عصر هخامنشی مردگان را دفن می کرده اند و شاهان این سلسله آرامگاه خانوادگی داشته اند. از طرفی دیگر ایرانیان در آن عصر، علاوه بر پرستش اهورا مزدا، چهار عنصر دیگر را می پرستیده اند: 1

نور آفتاب و ماه، 2 آب، 3 خاک، 4 باد. بنابراین می توان فهمید که در عصر هخامنشی آزادی مذهبی وجود داشته و هر کس هر مذهبی را که می خواسته، عامل بوده است. پادشاهان این سلسله در امور مذهب با رعایا هماهنگی داشته اند. «کوروش»، رب النوع بزرگ بابل (مردوک) را می پرستید. «داریوش» در نوروز هر سال هیکل رب النوع مذکور را دست می گرفت. وقتی «داریوش» به مصر تاخت، به عقاید مذهبی مردم آن دیار احترام گذاشت و خود در مراسم عبادی آنان شرکت کرد. روی سکه های عصر «اردشیر دوم»، «آپلن» رب النوع یونانی و نام رب النوع فنیقیها (بعل) حک شده است (353).

روحانیون ایران باستان قبل از زرتشت ؛

در ایران باستان متولیان رسمی ادیان و مذاهب قبل از زرتشت را مغ می گفتند. مغ ها عامل رواج جادوگری در جامعه ایرانی بودند. آنان فن جادوگری را از بابلیها و کلدانیها آم وختند. هرودت می گوید: مغ ها طایفه ای از طوایف ششگانه قوم ماد بوده اند. این مغ ها بودند که مذهب را به خرافات و جادوگری و... آلودند. پادشاهان ماد در اقتدار مغ ها و سلطه آنان کوشیدند. نفوذ و پایگاه اجتماعی مغ ها به حدی بود که پس از انقراض سلسله مادها، باز هم این صنف روحانی همچنان مقتدر بود. «میان مغ های ایرانی و کلدانی فرق است، مغهای ایرانی به تعالیم زرتشت آشنائی کامل داشتند...»

مذاهب دوره ساسانی ؛

یک محقق ایرانی می گوید آشفتگی اوضاع دوره ساسانیان را باید در اختلافات مذهبی آن دوره دید.

آئین زرتشت دین رسمی کشور بود. «مذهب زروان» و «مذهب کیومرث» نیز از جمله مذاهب این دوره بشمار می رود. این دو مذهب از آئین زرتشت جدا شده است. علاوه بر این، مذاهب و ادیان دیگری وجود داشت :

1 «دین یهود» که پیشینه حضور آن در ایران به دوران هخامنشیان می رسد. کوروش ناجی یهودیان، آنان را به یاران کوچانید و لذا یهودیان از بابل به غرب ایران مهاجرت کردند و در عصر ساسانیان بر تعداد آنان افزوده شد.

2 «دین مسیح»، که سابقه حضور آن به دوره اشکانی می رسد. تعداد اندکی عیسوی در غرب ایران می زیستند. اینان ایرانیانی بودند که به مسیحیت گرویده بودند و دارای کلیساهای معتبری در نواحی شرق و غرب ایران بودند. این فرقه از مسیحیت به فرقه نسطوری معروف است.

3 «مذهب مانی» که در سال 228 میلادی آشکار شد و اندکی بعد سراسر ایران را فرا گرفت. علت این گسترش سریع، سادگی این مذهب بود. اساس این مذهب بر تصفیه و تزکیه نفس و حسن اخلاق و طهارت باطن استوار بود. لذا مردم به سرعت به آن گرایش پیدا کردند و در این مذهب چنان عقیده ای استوار یافتند که با همه سختگیریهای روحانیون زرتشتی و سلاطین ساسانی، همچنان مقاوم و معتقد بر دین مانی ماندند.

4 «مذهب مزدک»، که در سال 497 میلادی در ایران ظهور کرد. «قباد» شاه ایران به این مذهب گرائید.

مزدکیان توسط «انوشه روان» قتل عام شدند.

5 مذهب بودائی ؛ که از نواحی شمال شرقی ایران (هندوستان و چین) وارد ایران شد. ابتدا در «بامیان» و «بلخ» معبدهای مجللی بر پا کردند که معبد معروف «نوبهار» در بلخ، مشهور است.

مذهب زروانیان یا زرواتیان که شاخه ای از دین زرتشت بود، مانند مذهب کیومرثیان بر این باور استوار بود که اهریمن وجود مستقلی ندارد، بلکه از شک و تردید اهورامزدا بوجود آمده است. این دو شاخه نقطه مقابل عقاید زرتشتی است. غیر از فرقه ها و مذاهب و ادیان فوق، در ایران عهد ساسانی مذاهب و عقاید دیگری رواج داشته است. عقاید «این دیسان» (مرقیون) که اروپائی ها «مارسیون» گویند، و نیز عقاید صابئین در ایران آن روزگار رایج بوده است.

سابقه دین بودا در ایران به دوران سلطه یونانیان (اسکندر مقدونی) بر ایران می رسد. در این دوران بود که مذهب بودا در شرق ایران راه یافت. بدون شک این دین وارداتی از هند به ایران راه یافته است. مذهب بودا در ایران با مقاومت ادیان و مذاهب داخلی مواجه شد. مخصوصاً دین دولتی و رسمی زرتشت مانع بزرگی بر سر راه نفوذ این دین بود.

استبداد مذهبی دوره ساسانی ؛ آئین زرتشت، دین رسمی و دولتی عصر ساسانیان بود و از سوی پادشاهان این سلسله با شدت بسیار حمایت می شد. روحانیون زرتشتی که سایه پادشاه را بر سر خود حس می کردند، در ترویج و تحمیل این دین تردیدی به خود راه نمی دادند. اقلیت های مذهبی و ادیان و مذاهب داخلی و خارجی دیگر علی رغم تعصبات روحانیون زرتشتی و تهدیدات دولتی مخفیانه در میان توده ها نفوذ می یافتند. استبداد مذهبی و تعصب روحانیون قشری عامل مهم ناخشنودی مردم ایران و سرانجام عامل اصلی سقوط امپراطوری ساسانی گردید. روحانیون زرتشتی اختیارات نامحدود داشتند. این موبدان بودند که حق هر گونه تغییر و تفسیر در دین و احکام آن را داشتند. فشار دولتی و مذهبی ناشی از اراده روحانیون ک جان مردم را به لب

رسانده بود. و سرانجام آتش در زیر خاکستر با وزش نسیمی اندک، به همه چیز پایان داد. و «مغ» کشی و «موبد» کشی در ایران آن روزگار راه افتاد.

آئین زرتشت

آشنائی با آئین زرتشت

الف: زمینه

دوره نخست؛ «زرتشت در سال 660 ق. م ناگهان قیام می کند، و به دلایلی قیامش انتظار می رود. یکی به این دلیل که «نظام تمدن» و «مالکیت»، دردها و نیازها تازه ای به جان بشریت می ریزد و بعد مصلحین را به درمان کردن می انگیزد.

... زرتشت در آن دوره، پاسخی بود به دردها و نیازها تازه ایرانی. آریائیان در ابتدای ورودشان به هند و ایران با همه دوگانگی خاک و امکانات خاک و آب و هوا، مذهبی یگانه داشتند... آریائیان هند در زندگی قبایلی ماندند، و آریائیان ایران وارد زندگی کشاورزی شدند و با دگرگونی شرایط زندگی، بینش، نظام اجتماعی و احساس و اخلاق اجتماعی، دیگر مذهب میترائیسم و مذاهب ابتدائی پیش از زرتشت (که از قبایل وحشی آریائی و روزگار اشتراک تفکر و زندگی ایرانی و هندی مانده بود)، نمی توانست جوابگوی نیازهای تازه ایرانی باشد، و مذهبی می بایست که با شرایط جدید، تناسب اجتماعی و اقتصادی و اخلاقی داشته باشد و بتواند وضع موجود را توجیه کند... در اینجا است که زرتشت برمی خیزد و مذهبی را اعلام می کند که برای ارتباط با خدایش نه به سحر و جادو نیازی دارد و نه به «قربانی» و «مغان».

جادو را باطل، و قربانی را نفی می کند و بزرگترین مبارزه را علیه کارپانها (مغانروحانیون) می آغازد. و از همه مهتر اینکه تمامی بتها را، مجسمه رب النوع های مختلفی که ساختن شان یکی از کارهای مذاهب قدیم بود، فرو می شکند و از معابد بیرون می ریزد (گرچه باز خود موبدان (= روحانیت زرتشت) با

توجیهاتی تازه، دوباره بازشان می‌گردانند) و با رفرم دین بدوی مذهبی بوجود می‌آورد که بشدت فلاحتی و کشاورزی‌است و توجیه کننده زندگی جدید ایران. « (354)

ب: اصول تعالیم؛

«در مذهب زرتشت گاو بسیار محترم است، آن چنان که یکی از خدایان بزرگ «و هومن» اصلا خدای گاو است (و نام خود زرتشت هم «زوراستر» یا «زرتشت» یعنی دارنده شتران زرد، نشان این است که وابسته به دوره قبایلی است) اما برخلاف هند، گاو در ایران فقط محترم است، نه مورد پرستش و تقدس، و به جای گاو، کاریز و قنات و آب، تقدس پیدا می‌کند، که در دوره دامداری گاو مظهر دام و زندگی اقتصادی دامدار، و در دوره کشاورزی آب مظهر دام و زندگی کشاورز است که ارزش دارد. این است که در مذهب زرتشت، آب جانشین گاو می‌شود و مورد پرستش و تقدیس قرار می‌گیرد.

بزرگترین خدمت زرتشت (از نظر بینش مذهبی) این است که بیش از همه مذاهب غیر توحیدی مذهب را و پرستش را (که اساس مذاهب است) به توحید نزدیک می‌کند. « (355)

1 خدای زرتشت؛ «در مورد «یگانه بودن» یا «دوگانه بودن» خدای زرتشت دو نظر است: یکی نظریه کلاسیک است که زرتشتیهای عادی نه آنهایی که توجیه کنندگان مطالب اند) نیز قبولش دارند. از این نظرگاه، مذهب زرتشت، مذهب دوگانه پرستی است، مذهب «اهورا» و «اهریمن»، مذهب «انگرمئی نو» و «سپنتامئی نو» و دو ذات «خیر» و «شر». هر که و هر چه بد باشد، جزء «انگرمئی نو» است، و اگر خوب (باشد، جزء) «سپنتامئی نو»، و این هر دو ذات

(انگرمئی نو و سپنتامئی نو) همواره در نبردند. پس اعتقاد مذهب زرتشت به «دوگانگی ذات» در جهان است. نظر دوم از آن مورخین و نویسندگان جدید است که در کار تجلیل و احیای مذهب زرتشت اند. اینها که می بینند ذهن امروز جهان، توحید را می شناسد و می ستاید و می پرستد و حتی غیر مذهبی ها نیز با مقایسه مذاهب، اعتراف می کنند که: «توحید عالی ترین شکل تکامل یافته بینش مذهبی است» (که مسلم است و غیر قابل تردید) می کوشند تا از مذاهب مورد توجهشان چهره ای توحیدی بسازند...» ⁽³⁵⁶⁾

2 «اهورا مزدا» و خلق جهان؛ «اهورا مزدا را زرتشت خدای ازلی و ابدی خردمند و بصیر و قادر و علیم می داند که چون خواست جهان را بیافریند، ابتدا روحی جاوید و مطلق ساخت به نام «و هومن» یعنی: منش، ذهن، فکر و اندیشه نیک، و بعد و هومن تمام پدیده های عالم را آفرید.» ⁽³⁵⁷⁾

3 «انگرمئی نو» و «سپنتامئی نو»؛ «در اعتقاد زرتشت، دو نظام یزدانی، به نامذات بد (انگرمئی نو) و ذات خوب (= سپنتامئی نو) در جهان وجود دارد که «انگر» شراست و «سپنتا» خیر مقدس، و «مئی نو» به معنای «من»، «منش»، «مانتالیت» (این ها همه یک کلمه اند و به معنای فکر و اندیشه و خرد و حکمت) که «انگرمنش» و «سپنتامنش» (ذاب بد و ذات خوب) همواره در جنگند و هر یک دستیاران و فرشتگانی دارند» ⁽³⁵⁸⁾.

4 یاران «سپنتامئی نو»؛ «شش فرشته یا یزدان مقرب، یاران «ذاب خوب» جهانند، که با «سپنتامئی نو» جهان خیر را اداره می کنند و با «انگرمئی نو» و دستیارانش می جنگند. این شش آماساسیند (روح جاوید و ازلی و ابدی عبارتند از:

1 بهمن ؛ «به» به معنای خوب و خیر و «من» به معنای منش، یعنی فرشته ای با منش خیر. 2 اردیبهشت ؛ فرشته راستی و عدالت. 3 شهریور فرشته قدرت (یا به اصطلاح خودشان)؛ یزدان قدرت. 4 خرتات ؛ برخورداری و کامیابی و موفقیت و عافیت. 5 اسپندارمد؛ «سپند» به معنای مقدس است، آنچنان که یکی از صفات زرتشت هم «سپند من» است ؛ یعنی دارای منش سپند (مقدس). اسپندارمد همان «اسفند» است و یزدان برکت و عشق و محبت. 6 مرداد یا امرتات ؛ یزدان خلود و جاودانگی. این شش «امشاسپند» در تحت رهبری «سپنتامئی نو» گروه هفت نفره ای را تشکیل می دهند که مجری اراده «اهورامزدا» یند در مبارزه با شر و یاری انسانهایی که راه «اهورامزدا» را می پیمایند.

در برابر اینها، شش فرشته شر (اگر بشود، ملک عذاب) همراه انگرمئی نو گروه هفت نفری روح خبیث را تشکیل می دهند. «سپنتامئی نو» و «انگرمئی نو» و یاران شان در دو سوی هستی صفوف «خیر و شر» را آراسته اند، و «انسان» در این میانه، مخیر است که هر صفی را که بخواهد، اختیار کند. البته بغیر از اینها باز فرشتگان دیگری هستند... این، مجموعه نظام اعتقادی متافیزیک مذهب زرتشت است، که جهان بینی زرتشتی را نیز نشان می دهد. ⁽³⁵⁹⁾

ج. زرتشت موبدان؛

«تاکنون، هر چه رفت، در تعریف و شناخت زرتشت اولیه بود، و پس از این می کوشم که زرتشتی را که موبدان ساختند و مذهبی که به دفاع موبدان و منافع آنها گمارده شد، تصویر نمایم، چه در این صورت است که مقایسه و نتیجه گیری ممکن می شود:

در ابتدا مذهب زرتشت مبتنی بر خصوصیت زندگی کشاورزی است : «هر کس قناتی حفر کند به بهشت می رود»...

تقدس آب، تقدس گاو، تقدس قنات و تقدس سبزه و درخت، نشان دهنده این واقعیت است که مذهب زرتشتی بر خلاف میترائیسم که مذهب دوره دامداری است، کاراکتری کاملاً کشاورزی دارد... مذهب زرتشت نیز دوگانه است ؛ یکی مذهبی است که زرتشت آورده است و دیگری مذهبی که جانشینان زرتشت (حکام و موبدان) ساخته اند...» (360)

منابع ؛ «...» «زراتستریسم» یا مذهب زرتشت، مجموعه اسنادی است که می تواند محقق را به چهره واقعی زرتشت نزدیک کند، و «زراتستریسم» مجموعه کتاب «اوستا»، «دینکرد» و کتب دیگر زرتشتی است که در طور تاریخ پیش و پس از اسلام، در قرنهای پنج و شش تا قرن نهم، بدست «موبدان» نوشته شده است...» (361)

تحریف مذهب زرتشت ؛

1 اصالت طبقات ؛ «... زرتشت همه خدایان را بیرون رانده بود و از یک خدا و یک «اهورامزدا» گفته بود، که یگانه است ؛ و خدای فقیر و غنی، موبد و غیر موبد (همه و همه) فقط یک خداوند است : «اهورامزدا». اما «موبدان» خدای یگانه زرتشت را تجلی تثلیثی دادند و گفتند که : زرتشت خود فرموده که «آتش»، رمز و اشاره ای از جهان ملکوتی اهورایی است و باید «آتش» را تقدیس کرد و احترام گذاشت. آنگاه موبدان، آتش (رمز و اشاره اهورائی) را به سه قسمت کردند و سه آتش ساختند: یکی در استخر (فارس) که آتش روحانیان و موبدان بود، و یکی در آذربایجان، که آتش شاهزادگان و جنگجویان، و سومین آتش «ریوند» که آتش دهقانان و کشاورزان بود. بنابراین،

«موبدان»، توحید زرتشت را به صورت یک زیربنای «شرک» در آوردند و این دیگر مهارت شگفت انگیزی است...» (362)

2 اصالت روحانیت ؛ «مقام موبدی موروثی بود. موبدزاده، چه بد و چه خوب، جانشین پدر می شد. فقط کافی بود که مقداری قوانین و حرکات و رسومی را بیاموزد. برای موبد شدن، و به جامه روحانیت زرتشتی در آمدن، علم شناخت دین لازم نیست، فقط باید مراسم پیچیده نذر و قربانی و تشریفات عمومی را دانست و ادعیه ای را حفظ داشت، همین... در دین زرتشت، هر طبقه ای خدای خاص خویش دارد، و روحانیون خدای روحانی...» (363)

3 شرک، تعدد خدایان ؛ «در مذهب زرتشتی، غیر از امشاسپندان خدایان دیگری نیز وجود دارند:

1 سروش ؛ مظهر اطاعت و تقوی و عبودیت انسان است، و مظهر روحانیونی که تبلیغ کنندگان اطاعت و عبادت خدایند در زمین.

2 فره ایزدی روح مقدسی است که برکت و تقدس ایجاد می کند و وارد هر روح و جانی که بشود، توفیق پیدا می کند و به عافیت و سلامت یا به سلطنت و مقام و قدرت می رسد، و در دنیا و آخرت، نجات می یابد. با نیایش و پرستش «اهورا مزدا» می توان «فره ایزدی» یافت، و «فره ایزدی» اگر وارد روحی بشود، صاحب آن روح «سعید» می شود، و اگر نه، «شقی» می ماند.

3 منتر؛ این همان کلمه ای است که هنوز هم هست. می گوییم: «منترش کرده اند» یا «منتر شده است». «منتر» عبارت بوده است از کلمات مقدس و اوراد و دعاهایی که می بایست با زبان و دهان و لباس و دست و پا و... پاک، خوانده می شد، یا بعضی از حالات و مراسم خاص مذهبی و روحانی بود که می بایست بوسیله موبد رسمی با قرائت و آهنگ خاص القاء و بیان می شد...»

(364)

آنچه نقل گردید، بیان جامعه شناختی مذهب زرتشت بود که توسط برجسته ترین محقق و متخصص در تاریخ ادیان و مذاهب شرقی مطرح گردیده است. این ترسیم، محققانه ترین و منصفانه ترین قضاوتی است که پیرامون مذهب زرتشت بعمل آمد است. و اینک معمول به نقل مطالب تاریخی پیرامون دین زرتشت و شخص او می پردازیم.

زرتشت ؟

«زوراست» یا «زرتشتر» یعنی دارنده شتران زرد... مستشرقین با حقه بازی عجیبی، تاریخ تولد «زرتشت» را از 329 تا 600 ق. م. به 6000 سال ق. م. و حتی 6000 سال پیش از حمله اسکندر عقب می برند تا به یک نتیجه گیری نژادی دست بزنند! چرا که اروپائی (هر دین و مذهب و مکتبی داشته باشد) با نوعی «خودپرستی» خود را منشأ و دلیل وجودی هر مذهب و مکتب و فلسفه ای می داند...

... همچنین محل تولد او نیز مجهول مانده. بعضی گویند در ناحیه ماد (آذربایجان) در شمال غرب ایران و بعضی گویند در باکتريا (بلخ شرق) بوجود آمده. ولی از قرار معلوم وی در غرب ایران زائیده شده و در شرق ایران به کار دعوت خود پرداخته است. روایات باستانی بر آن است که زرتشت در پانزده سالگی نزد آموزگاری تعلیم یافت و از او «کشتی» (نام کمر بند مقدس زرتشتیان است) دریافت کرد. از آغاز عمر بهخوی مهربان و سرشت لطیف معروف گردید. در هنگام بروز قحط سالی که در ایام جوانا و اتفاق افتاد، نسبت به سالخوردگان حرمت و رأفت و درباره جانوران محبت و شفقت بعمل می آورد. چون به بیست سالگی رسید، پدر و مادر و همسر خود را رها کرده برای یافتن اسرار مذهبی و پاسخ مشکلات روحانی که اعماق ضمیر او را پیوسته مشوش می داشت، در

اطراف جهان سرگردان شد و از هر سو رفت و با هر کس سخن گفت، شاید که نور اشراق درون دل او را منور سازد... در منابع یونانی گفته شده که زرتشت مدتهفت سال در بن غاری درون کوهی بسر آورده ک به خاموشی مطلق می گذرانید. آوازه کار او از شرق به گوش مردم «روم» رسید و شهرت یافت که مردی مرتاض یستسال تمام در بیابانها گذرانیده و جز پنیر، طعمای نخورده است. چون به سی سالگی رسید ک زرتشت را مکاشفاتی دست داد. روایات در این باب بقدری فراوان و اغراق آمیز است که برای او «معجزات» عجیبه و «کرامات» غریبه ذکر کرده اند. گویند نخستینبار که برای او کشف و شهود دست داد، در سواحل رود «دیتا» در نزدیکی موطن او بود. ناگهان خیال شبخی که بلندی قامت او نه برابر انسان متعارف بود، در برابر نظرش نمودار گردید که او را فرشته «وهومنه» (= بهمن) یعنی: «پندار نیک» نام نهادهاند. پس فرشته با او گفت و شنود کرد و به او فرمان داد که جامه عاریتی کالبد را از جان دور سازد و روان را پاک و طاهر فرماید ک آنگاه صعود کرده، در پیشگاه «اهورامزدا» یعنی خدای حکیم حاضر گردد... از آن پس هشتسال دیگر بر زرتشت بگذشت و او در عالم کشف و شهود با شش فرشته مقرب (امشاسپندان) یکایک گفت و شنود کرد... از آن پس دهسال تمام بر زرتشت بگذشت که به پرستش و عبادت اهورا مزدامشغول بود و پیوسته از مردم روزگار جفا و آزار می دید. پس از این مکاشفه بی درنگتعلیم خلائق را آغاز کرد. ولی در ابتدا کسی به سخنان او گوش نداد. چندین بار نومیدشده، در معرض فتنه و آزمایش قرار گرفت... عاقبت پس از دهسال، زرتشت به مقصود رسید و نخستین کسی که آئین او را پذیرفت، عموزاده وی مردی به نام «میندی نیمون ها» بود. پس در یکی از بلاد شرقی ایران به دربار پادشاه آندیار به نام «ویشتاسپ» راه یافت. مدت دوسال زرتشت

کوشش بسیار کرد که این پادشاه را به دین خود درآورد. پادشاه با زرتشت‌همراه گردید، ولی چون تحت نفوذ کاریانها (= مغان = روحانیون) واقع بود، آنان با اقدامات شیطانی خود علیه عقاید زرتشت برخاستند و باعث شدند که زرتشت را دستگیر ساخته و به زندان اندازند.

سرانجام پس از دو سال از زرتشت معجزه ای به ظهور رسید... بالاخر شاه به دین او در آمد... ویشناسپ سراسر نیروی خود را برای نشر دعوت آن پیامبر به‌دین بکار برد. درباریان و امرا نیز به دنبال شاه بر او گرویدند... از مدت بیست سال دیگر که از عمر زرتشت باقی بود، روایات و حکایات بسیاری نقل کرده اند. در سراسر این روزگار وی به نشر دین اهورامزدا در میان ایرانیان بگذرانید. در این زمان دو پیکار و جنگ با دشمنان بر پا ساخت... جنگ دوم در زمانی روی داد که زرتشت به سن هفتاد و هفت سالگی رسیده بود. در این پیکار اگر چه پیروز گردید، لیکن عاقبت کشته شد. نویسندگان اوستا در هزار سال بعد گفته اند که چون تورانیان شهر بلخ را به غلبه گرفتند، یکی از آنان ناگهانی بر آن پیامبر یزدانی تاخته و او را در برابر محراب آتش در حال عبادت به قتل رسانید. «⁽³⁶⁵⁾ زرتشت» را یونانیان «زورو آسترس» و رومیان «زوروآستر» و اروپائیان «زوروآستر» می نامند. وجود تاریخی او محل اختلاف است و اعتراض. مفسر فرانسوی اوستا «جمیزدارمستر» از زرتشت «خدائی» می سازد و او را تظاهر «هوم» به شکل «انسان» می داند. «کرن» هلندی او را افسانه ای منسوب به خورشید می شناسد. با وجود این آثاری موجود است که وی را شخصیت تاریخی می دهد... معمولاً این رأی رایج است که زرتشت میان قرن هفتم و ششم ق. م. بوده است ⁽³⁶⁶⁾. «افلاطون» (347 429 ق. م) صریحاً از «زرتشت» نام برده و او را مؤ

سس آئین «مزدیسنا» دانسته است. «بروسوس» مورخ قرن سوم میلادی «زرتشت» را سر سلسله پادشاهان ماد می داند⁽³⁶⁷⁾. مورخان اسلامی، «زرتشت» را معاصر «گشتاسب» یا «ویشتاسپ» می دانند⁽³⁶⁸⁾.

یک محقق معاصر ایرانی زمان زرتشت را قرن هشتم ق. م. می داند⁽³⁶⁹⁾.

«پیرنیا» مورخ ایرانی نظریه جکسون را می پذیرد⁽³⁷⁰⁾ «هربرت جرج» دوران زرتشت را به عصر هخامنشی می برد⁽³⁷¹⁾. در فروغ مزدیسنا آمده است که زرتشت در شهر «ری» (به زبان اوستا: «وغ» و به زبان پهلوی «راکا») بدنیا آمده است⁽³⁷²⁾. یونانیان زرتشت را «زروآستر» می نامیدند؛ یعنی «ستاره شناس». «دیوژن» زرتشت را به معنای «ستاره پرست» گرفت است. (هرمودورس «شاگرد افلاطون زرتشت را به همین معنا گرفته است. یک خاورشناس المانی می گوید برخی یونانیها، نام زرتشت را از کلمات «زئیرا» به معنای «نیاز» و «استر» یعنی «ستاره» گرفته اند که می شود: «ستاره نیاز». یک محقق آلمانی دیگر می گوید: زرتشت را از دو کلمه «زئوتر» یعنی «نیازدهنده» و «استر» به معنای «چراگاه» گرفته اند که می شود «مالک مزرعه شایسته برای نیاز». زرتشت به معنای «شخم کننده با شتر» نیز آمده است. یک دانشمند انگلیسی می گوید زرتشت یعنی کسی که شتران را می چراند یا می راند. محققان غربی معنای دیگری برای زرتشت از قبیل گ «ستاره زرین»، «عذاب دهنده شتران»، «ستاره طلایی»، «درخشش طلایی»، «سلطنت زرین» و... آورده اند. اعراب زرتشت را «سلطنت زرین» گفته اند.

زرتشتیان نام وی را «سپیتامه» می دانند. مارتین المانی می گوید زرتشت در اصول «جارات اوتارا» بوده است که به زبان سنسکریت به معنای «ستایش کننده عالی» می باشد که چون به پیامبری مبعوث شد، لقب زرتشت گرفته است.

زرتشت یعنی ترکیبی از «اوش» به معنی «سوزاندن و درخشیدن» و «زر» به معنی «زرین»، پس «زرت اوشر» یعنی کسی که چهره اش از نور خدادادی روشن است. «آذر گشسب» می نویسد که «اسفتمان» پس از رسیدن به مقام روحانی به لقب «شترپیر» یا «زرد رنگ» مفتخر گردیده باشد. آذرگشسب می نویسد: شتر حیوانی نبوده که در بین آریائیهای ایرانی اهمیت و ارزشی داشته باشد تا دارنده آن به خود مباحات کند.

پس «دارنده شتران زرد رنگ» به پیامبر ایران نمی چسبد. ⁽³⁷³⁾

واژه زرتشت در تاریخ به دوازده گونه ضبط گردیده است :

زردشت، زردتشت، زرهشت، (این سه، بر وزن : انگشت)

زاردشت، زاراهشت، وزراتشت (این سه، بر وزن : خارپشت)

زرادشت، وزراهشت، وزرادشت (این سه، بر وزن، چراکشت)

زره دشت، زره تشت، وزره هشت (بر وزن دره پشت)

زردشت، زرتهشت، وزاردهشت، وزارتت (به دال مهمله و تأ مضموم) ⁽³⁷⁴⁾.

نام پدر زرتشت «پورشب» و نام مادرش «دغدویه» آمده است. ⁽³⁷⁵⁾ در باب تحصیلات زرتشت نیز اختلاف بسیار است که برخی او را تحصیلکرده یونان و برخی دیگر شاگرد مکتبهای فلسفی هند می دانند. ⁽³⁷⁶⁾ زرتشت با دختر «فراشائوش ترا» به نام «هووی» ازدواج کرد و شاه نیز با دختر زرتشت «و جامناسیاه» که از زن اول او بود، ازدواج نمود. زرتشت در سن هفتاد یا هفتاد و هفت سالگی در حالی که در برابر محراب به عبادت مشغول بود، بوسیله یک سرباز تورانی کشته شد. ⁽³⁷⁷⁾

دین زرتشت

«دینی که این پیامبر ایرانی تعلیم فرمود، یک آئین اخلاقی بود و طریقه یگانه پرستی.»⁽³⁷⁸⁾ «دین زرتشت با وجود این که دارای ارزش اخلاقی بسیار است، به اصلاحات اقتصادی و اجتماعی نیز توجه دارد، با چادرنشینی مبارزه می کند و طرفدار اسکان مردم و خانه سازی است. تربیت چهارپایان اهلی و مراقبت از آنان در چراگاهها، زندگی خانه نشینی، داشتن خانه یا محل سکونت مناسب، رفتار نیکو با گاو نر از دستورات دین بزرگ ایران است. با قربانی کردن از طریق ریختن خون حیوانات مخالف است. مؤمن حقیقی دهقانی است خدمتگذار و واقعی و مربی چهارپایان مفید، سرپرست خانه، و بزرگ ده و درستکار. بنابراین شغل اصلی زرتشتی کشاورزی و مراقبت از چهارپایان است که در «گاتها» نمودار است.»⁽³⁷⁹⁾

«دین زرتشتی نخستین مذهبی است که در جهان از مسئله «حیات عقبی» و مسئله «قیامت» سخن به میان آورده و مسئله «آخرالزمان» را به مفهوم کامل خود طرح کرده است...»⁽³⁸⁰⁾

«در دین زرتشت مفهوم بزرگی وجود دارد که نه در آئین مصریان قدیم دیده می شود و نه در اندیشه های بسیار عمیق هندو: جهان دارای تاریخ است و از قانون تحول پیروی می کند. وضع فعلی، جهان را به مرحله نهائی رهبری می کند، و همه نیروها در کار خود، باید به آن راه بروند. در نظر زرتشت دنیا از برنامه استمرار تاریخ پیروی می کند و میدان جنگ است. مبارزه ای پرشور نیروها را مقابل یکدیگر قرار داده است و این امر واجب است و نتیجه آن تکامل مردم با تقوی و بهره مندی از زندگی جاویدان است.»⁽³⁸¹⁾

... آئین جین و دین بودا با آئین زرتشت شباهت دارد.

آزادی در انتخاب دین، بیزاری از قربانی های خونین و احترام زندگان، از اصول هر سه دین و نفوذ اصطلاحات زرتشت است. فلسفه دوگانگی و اخلاقی که مبارزه ریشه آن را تشکیل می دهد، نشان نزدیکی میان آئین جین و دیانت زرتشت است (382)

پس از زرتشت «آئین مزدا» دوباره به سنن ملی و مراسم قدیمی بازگشت. بابرقراری «اهورا مزدا» در ردیف اول، خدایان دیگر نظیر «ناهید» و «مهر» برای خود جایی در این آئین باز کردند... این آئین با نوشته های کارشناسان معاصر پارسی، تفسیر ماوراء الطبیعه ای ساده یافته است. به این صورت که: در جنگ با «لاوجود» (اهریمن) و «وجود مطلق» (اهورا مزدا) موجود است. ممکن الحدوث و جهان مربوط به انها را بوجود می خواند و جهان ناقصی که «لاوجود» به نابودی آن می کوشد، وجودکامل آن را با مشیت الهی و دائمی خود نگهداری می کند تا زمانی که بالاخره مطابق باخواست خداوندی پایان پذیرد. (383)

کریستن سن می گوید: قبل از جدا شدن دو تیره هندی و ایرانی از یکدیگر، تفاوتی میان دو دسته از خدایان عمده آنها وجود داشته است. یکدسته «دیوها» را می خوانده اند که در رأس آنها خدای جنگجویی به نام «ایندرا» قرار داشت و دسته ای دیگر «آسوراها» را که به ایرانی «اهورا» گفته می شود (384).

دکتر محمد معین می گوید: آریائیان از ارواح مضر متنفر بودند و آنها را لعنت می کردند و... (385)

یشت ها و گاتها

«یشت ها»، سرودهای توحید است (که می گویند خود زرتشت گفته است) که بعضی با کلمه «یاسین» در قرآن برابر دانسته اند. چون این کلمه قرائت های مختلفی دارد و به صورت «یشمه» و «یشما» و «یسن» و «یسنا» و... هم نوشته شده است. «یشت ها» سرودها و ادعیه ای است در ستایش ایزدان که ایزد از ریشه «یزد» است که همان «یسنا» و «یشت» و «یزدان» همه ریشه مشترک «یزد» دارند که به معنای «ستایش» و «پرستش» است. ⁽³⁸⁶⁾

«کتاب «اوستا» شش فصل است... اولین فصل گاتها است که به عقیده زبان شناسان بزرگی چون «بن و نیست» اثر خود زرتشت است که به نام سرودهای دینی خطاب به «اهورامزدا» سروده است. زبان شناسان، زبان این سرودها را کهنه ترین زبانی می دانند که در میان ما وجود دارد، و از لحاظ مفاهیم نیز چنین است. بر «گاتها» سرودهایی افزوده اند که مجموعه «گاتها» و اضافات «یسنا» را می سازند، که سرودهایی است مربوط به عدالت و پرستش خدا. آنچه بر «گاتها» افزوده شده است، زبان جدیدی دارد که از لحاظ زبان شناسی متعلق به دوره هخامنشی است، و بعد به «ویسپرد» و «وندیداد» می رسیم، که از نظر زبان شناسی به اواخر دوره ساسانی... مربوط است. پس از نظر زمانی، اوستا از زمان زرتشت آغاز می شود (گاتها) و به پایان دوره ساسانی (زمان انوشیروان) و آستانه ظهور اسلام می رسد. در مطالعه اوستا هر چه از گاتها دور می شویم ک از توحید و لحن اهورامزداى واحد و یگانه و زرتشتی که اهورامزدا را خالق همه چیز (نور و ظلمت و نیکی و بدی و زشتی و زیبایی) خطاب می کند، فاصله می گیریم و به اواخر کتاب که می رسیم، بطور روشن و مشخصی، جهان

به دو نیم می شود، دو کشو، دو مرز، دو نژاد، و دو رئیس پیدا می کند که هر دوشان هم شأن و هم نیرویند و در برابر هم، سویی اهورامزدا است و سوی دیگر اهریمن؛ یعنی خدای واحدی که خالق شیطان و یزدان بود و خیر و شر، خود نزول کرده است و به دو نیم شده است (نیمی خیر و نیمی شر) و خود در برابر نیمه بد خویش ایستاده است. کاملاً روشن و مشخص است که این، ثنویت و دوگانه پرستی است. بنابراین، اوستای قدیم یک متن دینی توحیدی است و هر چه پیش می آیم و به روزگار ساسانیان نزدیکتر می شویم، به شرکی می رسیم که بر اساس دوگانه پرستی بسیار مشخص و غیر قابل توجیه و تفسیری استوار است. ⁽³⁸⁷⁾ «کتاب مقدس آئین مزدا «اوستا» یا «زند اوستا» است (اوستا متن و زند تفسیر است). این نوشته های مقدس فقط در قرن سوم میلادی گردآوری شد و در قرن چهارم مسیحی به عنوان کتاب شریعت دین زرتشت اعلام گردید، ولی یک بخش از این آثار، مخصوصاً پنج سرود موسوم به گاتها به عصری بسیار پیشین تر تعلق دارد و تألیف زرتشت است...» ⁽³⁸⁸⁾ «یشت» ها از مهمترین قسمتهای «اوستا» است و در بردارنده 21 فصل که هر فصلی در تعریف و ستایش یکی از «فرشتگان» یا «امشاسپندان» است. هر قسمت از این فصول را در زمان مخصوصی می خوانند. مثلاً در فروردین یک قسمت از «یشت» را، در روز 19 فروردین که به نام فروردین و روز فروردین ماه است، می خوانند. و یا «مهریشت» را در روز مهرگان (16 مهرماه) در تعریف مهر (خورشید) بیان می دارند. و تیر یشت را در جشن ابر تیرگان باید قرائت کرد.

نامهای فصول با ذکر فرشته ویژه آن شناخته شده است:

- 1 هرمز یشت، 2 خرداد یشت، 3 ماه یشت، 4 مهر یشت، 5 فروردین یشت،
- 6 دین یشت، 7 زمایاد یشت، 8 هفت امشاسپند، 9 آبان یشت، 10 تیر یشت،

11 سروش یشت، 12 بهرام یشت، 14 هوم یشت، 15 اردی بهشت یشت، 16 خورشید یشت، 17 گوش یشت، 18 رشن یشت، 19 رام یشت، 20 اشتاد یشت، 21 وند یشت. «یشت» کلمه اوستائی «یشتی» از ریشه همان کلمه اوستائی «یسنا» می باشد که به معنی «نیایش» بکار می رود و «یشتی» از ریشه همان کلمه اوستائی «یسنا» می باشد که به معنی «نیایش» بکار می رود و «یسنا» را در موقع (ستایش) و «عبادت» می خوانند. اما یشت ها ویژه ستایش خداوندگار و امشاسپندان و ایزدان است. بعضی محققان در رابطه با یشت ها گفته اند: در آغاز ترکیب شعری داشته و این اندازه نبوده، ولی بعدها به تدریج مطالبی بر آنها افزوده شده و از صورت شعری بیرون آمده اند. یشت هایی که تا امروز باقی مانده اند، به 21 یشت می رسند. نام هریشتی با یکی از ایزدان و امشاسپندان مشخص گردیده است. اما نخستین یشت معلوم و موسوم به هرمزدیشت، درباره پروردگار و صفات و افعال اوست. در یشت ها نشانه هایی از آئین آریائی دیده می شود. در این یشت، مضامین و مطالبی است که نشانه قدمت آن می باشد. قدیمی ترین یشت ها عبارتند از: آبان یشت، مهر یشت، فروردین یشت، بهرام یشت، اردیشت و رام یشت (389)

همزدیشت اولین یشت است که در آن از صفات خدا سخن رفته است. دومین یشت از دو قسمت تشکیل گردیده است که عبارت است از: هفتن یشت کوچک و هفتن یشت بزرگ. اولی درباره هفت امشاسپند است که قبلا اشاره شد. در میان یشت ها فقط دو امشاسپنداند که دارای یشت ویژه ای هستند: «اشاوهیتنه» یا «اردی بهشت» و «همه لوتا وات» یا «خرداد».

اگر چه گمان می رود که دیگر امشاسپندان هم دارای یشت مخصوص باشند، ولی چون بخشهایی از اوستا از بین رفته، اثری از آنها در دست نیست.

سومین یشت موسوم به «اردی بهشت یشت» که دومین «امشاسپند» است و چهارمین یشت موسوم به «خرداد یشت» که به حساب پنجمین «امشاسپند» می باشد. یشت پنجم به نام «آبات یشت»، ویژه «ایزد آب» است به نام «آناهیتا». الهه ایزد آب دیگری به نام «ایم نبات» داریم که به معنی «زاده آبها» است. و این قدیمی ترین قسمت اوستا است ⁽³⁹⁰⁾

سخن ابوریحان بیرونی درباره کتاب زرتشت

بنا به گفته ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه: زرتشت کتابی آورد که آن را «اوستا» یا «انبا» گویند و لغت این کتاب با لغات تمام کتب جهان مغایرت دارد. لغات و حروف این کتاب با دیگر کتب فرق دارد. علت این است که این کتاب به اهل یک زبان اختصاص داشته است. این کتاب (اوستا) در خزانه «دارابن دارا» پادشاه ایران بوده که طلاکاری شده و بر دوازده (هزار) پوست گاو نوشته شده بود. «اسکندر مقدونی» این نسخه را بسوزانید و «هربدان» را از دم شمشیر گذرانید. از این زمان «اوستا» معدوم شد و به اندازه 3/5 آن بکلی از میان رفت و امروزه 12 قسمت از آن در دست زرتشتیان است ⁽³⁹¹⁾

نام اوستا نیز مانند زرتشت صور ضبط گوناگونی در تاریخ دارد:

«اوستا»، «اوستا»، «اویتسا» «بستاق»، «ایساق»، «ابستاع»، «ایستا»، «آبستا»، «افستا»، «اپستا». «اوستا» مشهورترین نام کتاب زرتشتیان است. در منابع اسلامی «بستاه»، «ابستاق» و «افستاق» ضبط گردیده است. در معنای این کلمه نیز توافق وجود ندارد، برخی آن را به معنای «پناه» گرفته و برخی دیگر به مفهوم «دانش معرفت» دانسته اند. عده ای دیگر به معنی «متن اساسی» گرفته اند.

آنچه مسلم است ک «اوستا» به معنای «اساس و متن اصلی» می باشد.

کلمه «اوستا» همیشه همراه با لفظ «زنده و پازند» است. پازند شرح و تفسیر اوستا است که پس از زرتشت توسط «موبدان» کیش زرتشت نوشته شده است. به این تفسیر «باررو» نیز می گویند ⁽³⁹²⁾.

پورداوود محقق ایرانی می گوید: اوستا کهن ترین نوشته ایرانیان است. اوستا نیز همچون زرتشت در هاله ای از ابهام قرار دارد. تاکنون زمان حیات زرتشت روشن نشده، بنابراین نمی توان به زمان نگارش اوستا پی برد ⁽³⁹³⁾.

نظر یک محقق فرانسوی

یک محقق فرانسوی می گوید: کتاب زرتشتیان اوستا نام دارد که یکی از قدیمی ترین کتب جهان بشمار می رود و شاید کهن ترین اثر مکتوب قوم ایرانی باشد. اوستا در یک عهد و به دست یک نفر نوشته نشده، بلکه در طول سالیان توسط افراد بسیار نگاشته شده است. محققان بر این باورند که بخشی از «اوستا» که «گاتاها» نام دارد، کهن ترین قسمت اوستا است. این قسم حاوی سرودهایی است که بر زبان زرتشت جاری شده است. اوستای موجود، اوستای اولیه نیست، زیرا اصل آن در گذر روزگار از بین رفته است. اوستای اصلی به خط زرین نوشته شده بود که در حمله اسکندر به ایران نابود شد. از آن پس، دوباره در روزگار «بلاش اشکانی» و «شاپور اول» قسمتهائی از آن گردآوری و تدوین شد. زبانی که اوستا به آن نوشته شده، یکی از کهن ترین زبانهای ایران قدیم است. اگر چه به درستی روشن نیست که این زبان در چه دوره ای رواج داشته، اما همین اندازه معلوم است که با زبانهای دیگر اقوام آریائی چون فارسی باستان و سنسکریت (زبان مردم هند) تجانس داشته است ⁽³⁹⁴⁾. «سایکس» نیز بر این عقیده است که: کتاب اوستا به زبانی نوشته شده که آن را «اوستیک» می گویند و با زبانی که شاهان هخامنشی در کتیبه های خود بکار برده اند، فرق

دارد. گفته اند که اوستا 21 کتاب بوده که با خط طلا بر دوازده هزار پوست گاو نگاشته شده. پس از انقراض هخامنشیان است کتاب نیز از میان رفت و فقط قسمتهای کوچکی از آن بدست آمده است. بلاش اول پادشاه اشکانی این کتاب را احیا کرد و اردشیر ساسانی انجام آن را به پایان برد. گمان می رود که در دوره های بعد بر آن اضافاتی شده باشد. آنچه از اوستا در دست است، عبارت است از:

- 1 یسنا؛ مشتمل بر 72 فصل حاوی سرودها که گاتها جزء آن است.
- 2 ویسپرد؛ مجموعه ای از ادعیه و سرودها.
- 3 وندیداد؛ قانون و دستورات موبدان و مبین احکام عبادات و...
- 4 یشت ها؛ شامل سرودهایی در تجلیل فرشته های موکل ایام و... مهمترین قسمت اوستا گاتهاست که شبیه «مزامیر عبریان» است. گمان می رود «گاتها» سروده های شخص زرتشت باشد (395).

عقیده محققین معاصر در این باره

«جان ناس» می گوید که: کتاب مقدس زرتشتیان، «اوستا»، مجموعه ای از مطالب گوناگون و بی ارتباط با هم است. این کتاب، باستانی ترین کتاب ادبیات جهان بشمار می رود که قسمت عمده آن از بین رفته است. مهمترین قسمت موجود اوستای فعلی، یسنا است که مشتمل بر گاتها یعنی سروده های زرتشت می باشد که به لهجه محلی بسیار کهن سالی (نزدیک به زبان وداها) سروده شده است. از این مجموعه اطلاعاتی در مورد زمان حیات زرتشت و اندیشه های او بدست می آید. قسمتهای دیگر اوستا عبارتند از: ویسپرد، وندیداد و یشت ها که شامل سرودها و نغمات و... می باشند اوستای کوچک (خرده اوستا) به لحاظ وثوق به پای یسنا نمی رسد، زیرا در قرون بعد تألیف شده است (396)

«ملک الشعراى بهار» مى گوید: اوستای هخامنشیان 21 کتاب بود که مشتمل بر 815 فصل می شده است. در عهد ساسانیان که به جمع آوری اوستای پراکنده پرداختند، فقط 348 فصل از آن بدست آمد که آن را به 21 نسک تقسیم کردند (397).

«فلیسین شاله» می گوید: کتاب مقدس آئین مزدا، اوستا و یا زند اوستا است. اوستا متن و زند تفسیر آن است. این نوشته های مقدس فقط در قرن سوم میلادی گردآوری شد و در قرن چهارم میلادی به عنوان کتاب شریعت زرتشت اعلام گردید.

گاتها به عصری بسیار پیشین تر تعلق دارد و تألیف زرتشت است (398).

دکتر وحیدی می گوید: کتاب «اوستا» مربوط به «اتوزرتشت» است. «اوستا» زبانی است که کتاب «اتوزرتشت» به آن نوشته شده و لذا «اوستا» نام گرفته است. «اوستا» دارای دو بخش جداگانه است، بخشی مربوط به شخص زرتشت است و بخشی که در طی روزگاران دراز مخصوصاً دوره ساسانی بر آن افزوده شده است. بخش اصلی اوستا «گاتها» است که حاوی اندیشه های ژرف زرتشت است. برای شناخت کیش زرتشتی می باید «گاتها» را خواند. بخشهای دیگر «اوستا» کار موبدان است. در اوستا مطالبی دیده می شود که مربوط به پیش از زرتشت است. «اوستا» قبل از اسلام به 21 نسک تقسیم شده بود که بسیاری از این نسکها از بین رفته است. آنچه باقی مانده، به قرار ذیل است:

1 یسنا؛ که به معنی نیایش است و دارای 72 بخش می باشد.

2 گاتها؛ 17 گات است که به شعر سروده شده و در بردارنده ژرف ترین و رساترین گفته های فلسفی زرتشت می باشد.

3 یشت ها؛ که ستایش و نیاز است و 21 بخش می باشد. به نظر می رسد بخشی از آن متعلق به دوره قبل از زرتشت باشد.

4 ویسبرد؛ شامل 24 بخش است که اوراد بزرگان گفته می شود.

5 وندیداد؛ که در اصل وی دیود است یعنی قانون مند دیو که دارای 22 بخش است. این کتاب مربوط به دوره های قبل از زرتشت است.

6 خرده اوستا؛ یعنی اوستای کوچک که شامل ادعیه روزانه است. این کتاب به وسیله موبدان زرتشتی دوره ساسانی گردآوری شده و ضمن این که دارای اندیشه های «گاتها» است، اندیشه های دوره قبل از زرتشت و اندیشه های دوره ساسانی را نیز در بردارد. الفبای اوستا 48 حرف است که آن را «دین دبیره» یا «خط دبیر» می گویند. «زند و پازند» گزارش و تفسیری از اوستا به زبان پهلوی است که در زمان ساسانیان نوشته شده است. «پازند» شرحی است بر «زند» که به زبان «پارسی دری» نوشته شده است، هر چند که واژه های «آرامی» را نیز دارد. در ادبیات خارجی معمولاً به اوستا، «زند اوستا» می گویند (399).

«هنر یک ساموئل پنیرک» می گوید: دلیلی بر وجود یک کتاب مزدیسنی قبل از زمان ساسانیان در دست نیست. پس از حمله اسکندر به ایران مطالبی تألیف شد که نام آن را «اوستا» گذاشتند. در زمان ساسانیان این واژه را «اوستاغ» تلفظ می کردند. سریانیان مسیحی با این واژه آشنا بودند. کهنه ترین صورت این واژه «اپستاک» است که به معنی «پایه» و «بن» می باشد. در زمان ساسانیان مردم به زبان اوستائی سخن نمی گفتند. بر اوستا تفسیری نوشته شد که آن را «زند» گفتند و در زبان اروپائی به «زند اوستا» مشهور است. اوستا به

صورت کتاب اصلی روایات دینی در زمان ساسانیان درآمد که سرودهای آسمانی منسوب به زرتشت است...⁽⁴⁰⁰⁾.

گفته می شود که «زنداوستا» به صورت رقعات بوده و بعد به صورت اوستا تدوین شده است و «خرده اوستا» نام گرفته است⁽⁴⁰¹⁾. بسیاری از دانشمندان بر این باورند که اوستا تا سده ششم و هفتم میلادی دوره ساسانی (همچنان سینه به سینه حفظ شده و در آن زمان کتابت گردیده است. خط اوستائی اختراع همان دوران است⁽⁴⁰²⁾

توضیحات پورداوود پیرامون اوستا و بخشها و شرح های آن

پورداوود توضیح می دهد که «زند و پازند»، شرح الشرح» اوستا است ؛ به این صورت که «زند» تفسیر متن اوستاست و «پازند» تفسیری بر «زند» است⁽⁴⁰³⁾. اوستا دارای معانی گوناگونی است که مجموعه سخنان زرتشت است. این کتاب به فرمان گشتاسب شاه ایران نگاشته شد. منابع اسلامی متفق اند که اوستا بر روی پوست گاو (12 هزار پوست) با طلای ناب نوشته شده بود. این اوستا در چهار نسخه نگارش یافته بود که یکی در آتشکده آذر گشسب (آذربایجان) و دومی در تخت جمشید و سومی در آتشکده بلخ بود و چهارمی را تحویل یک براهمی دادند که با مریدانی بسیار برای انحراف و انصراف زرتشت از ادعای خود، از هند به بلخ آمده بود، ولی خود او به زرتشت ایمان آورد. نسخه ای که در آتشکده بلخ بود، بر اثر حمله تورانیان که منجر به کشته شدن زرتشت گردید، از میان رفت و نسخه تخت جمشید بدست اسکندر به آتش کشیده شد. از دیگر نسخ اطلاعی در دست نیست. محققان گویند که «اوستا» در دوره هخامنشی به زبان اصلی خود نوشته و تدوین شد؛ آن گونه که قبلا در خاطره ها وجود داشت. زبان اوستائی از ریشه سانسکریت است و لهجه یکی از ایالات

ایران بوده است که از راست به چپ می نوشتند و نمونه هائی از الفبای آن در کتیبه ها موجود است، اگر چه از خط اوستائی اثری باقی نمانده است. اوستای دوره هخامنشی در دو نسخه تدوین گردید؛ یکی را در استخر فارس در دبیرخانه شاهی (گنج نبشت) یا کتابخانه سلطنتی گذاشتند که با آتش اسکندر بسوخت و دومی را آتشکده آذرگشسب (گنج شایگان) نهادند که به فرمان «اسکندر» به یونانی ترجمه شد. از آن پس، قرن‌ها بود که اوستا فقط در خاطره ها محفوظ بود.

«بلاش اشکانی» به تدوین آن همت گمارد؛ ولی توفیق کامل نیافت. بعدها «اردشیر پاکان» مؤسس سلسله ساسانی و مروج آئین زرتشت با کمک شورای روحانی و ریاست «تنسر» (هیربدهیربدان) «اوستا» را از سینه ها و خاطره ها درآورد و مکتوب داشت. گفته می شود که «تنسر» به «یونان» رفت و اوستای دوران اسکندر را با خود به ایران آورد. آنگاه به فرمان «شاپور اول» پسر «اردشیر»، علوم گوناگون آن عصر (ستاره شناسی، طب، فلسفه، تاریخ، جغرافی و...) را از هند و یونانی و سریانی و... ترجمه کرده و ضمیمه «اوستا» نمودند. در زمان «شاپور دوم» اختلافات مذهبی باعث گردید که اوستا مورد تجدید نظر قرار گیرد. در این زمان «اذرباد مهراسپند» (310 379 م.) مأمور این کار شد. این فرد یکی از «موبدان» مشهور زمان بود که کراماتی را به وی نسبت می دهند. سرانجام «اوستا» در این زمان تدوین شد و رسمیت یافت. اوستای دوره ساسانی را به سه «بهر» و هر «بهر» را به هفت «نسک» تقسیم کرده اند. اسامی بهرها عبارت است از: گاسانیک، هایتگ مانسریک ک دانیک. «بهر اول» درباره پیدایش جهان، بهر دوم درباره علوم، بهر سوم در خصوص ادعیه و مناجات می باشد. اسامی 21 نسک اوستا عبارت است از: 1 بهر گاسانیک، 2

سوتکرنسک، 3 ورشتمان سرنسک، 4 بغ نسک، 5 سپننه نسک، 6 هاتخت نسک، 7 تسوت نسک، 8 بهرهاک مانسریک، 9 دامدات نسک، 10 ناترنسک، 11 پازکسانسک، 12 اتورات نسک، 13 بریش نسک، 14 کشکیرروب نسک، (بهر دانیک) 15 وشتک نسک، 16 بغان نسک، 17 نیکاتوم نسک، 18 گنه پاسوئرت نسک، 19 هویسارم نسک، 20 ساکاتوم نسک، 21 وندیداد نسک. خلاصه این که اوستای مدون توسط این موبد مشهور به پنج قسمت تقسیم می شود:

11 یسنا، شامل 72 فصل که 17 فصل آن را گاتها تشکیل می دهد.
2 ویسبرد، به معنای سروران، مجموعه ای از ملحقات یسنا شامل 24 فصل است.

3 وندیداد، قوانین و احکام، دارای 22 فصل است.
4 یشت ها، دارای 21 فصل، هر فصلی در ستایش یکی از فرشتگان می باشد.

5 خرده اوستا، شامل ادعیه گوناگونی که توسط «آذریادما را سپند» از دیگر قسمتهای اوستا جمع آوری شده است.

اوستای زمان هخامنشیان دارای هزار فصل بوده که در زمان ساسانیان 348 فصل آن باقی مانده و شامل 345700 کلمه بوده است. «فردوسی» در «شاهنامه» اوستا را 1200 فصل می داند. اوستای موجود شامل 83 هزار کلمه است.

اوستای دوره هخامنشی به زبان اوستائی نوشته شد و قسمتی از آن که در زمان اشکانیان تدوین گردید، به زبان پهلوی اشکانی نوشته شد. اما در دوره ساسانی، زبان «اوستائی» منسوخ شد. ابتدا به خط «پهلوی» ساسانی نوشتند و

در حدود قرن ششم میلادی که خط «دین دبیری» بوجود آمد، «اوستا» را با آن خط نوشتند. کهن ترین نسخه اوستا، اوستائی است که در حال حاضر در «دانمارک» موجود می باشد.

اوستای دوره ساسانی به نام «گزارش» معروف بود. گزارش معنای «زند» است بر «زند» تفسیری نوشته شد و «پازند» نامیده شد. برخی محققان معتقدند که این تفسیر و ترجمه دقیق درست نیست، زیرا در آن دوران کسی زبان اوستای را نمی دانست. «خسرو پرویز» بار دیگر هوشیارترین «موبدان» را مأمور کرد تا شرح و تفسیری نوین بر اوستا بنویسند ⁽⁴⁰⁴⁾.

بخشهای اوستا؛

الف : یسنا.

«یسنا» مهمترین بخش «اوستا» ست. کلمه «یسنا» به معنی «ستایش و پرستش» است. «یسنا» از ریشه «یزد» و «یزت» گرفته شده که «ایزد» و «ایزدان» نیز از آن مشتق گردیده است.

یسنا شامل 72 فصل که هر فصل را «هائیتی» گویند، می باشد. «هائیتی» به معنای «پیوند» است که در برخی فصول اوستا به آن اشاره شده است. «یسنا» را در مراسم مذهبی، دو «موبد» به نامهای «زوت» و «راسپی» با هم می خواندند.

17 فصل از 72 فصل یسنا به نام «گاتها» معروف است که شامل سرودهای مذهبی است. «گاتها» به پنج قسمت تقسیم شده است گ
1 اهنودگات ؛ دارای 7 فصل (از فصل 28 تا 34، شامل 300 خط و 2100 کلمه می باشد).

2 اشودگات ؛ دارای 4 فصل (از فصل 43 تا 46 شامل 330 خط و 1850 کلمه می باشد).

3 اسپنتامینوگات ؛ دارای 4 فصل (از فصل 47 تا 50، شامل 146 خط و 900 کلمه است).

4 وهو خشرتره گات ؛ دارای 1 فصل، فصل 51، شامل 66 خط و 450 کلمه است.

5 وهیشتوگات، دارای 1 فصل، فصل 53، شامل 36 خط و 260 کلمه است.

جمع گاتها 17 فصل، 896 خط و 5560 کلمه می باشد.

در گاتها نام «مزدا» 200 بار و اسم «زرتشت» 16 مرتبه و نام «اشا» (اردی بهشت) 180 بار و نام فرشته «هومن» (بهمن) 130 بار آمده است. گاتها از قدمت و اعتبار بیشتری برخوردار است و از جهاتی شباهت بسیار به متون مذهبی ریگ ودا دارد و نیز شبیه نغمات داوودی در زبور می باشد. علت این است که در گذشته مردم خداوند را با کلمات منظوم ستایش می کرده اند و این اقتباسی است از دوران بدویت مذهب و عصر بت پرستی. در تلقی بدویان مذهبی، خدایان را از آواز و ترانه خوش آید.

در ادوار گوناگون «یسنامزدا»، «امشاسپندان»، «یزدات»، «زرتشت» و... مورد ستایش قرار می گرفتند. هر یک از قسمتهای «اوستا» در مراسم ویژه ای (اعیادک ندورات و...) خوانده می شود. بعضی فقرات آن برای جلوگیری از تأثیر «اهریمن» (فصل 61) خوانده می شد. در مواردی جچند «دیوها» نکوهش شده اند (یسنا 12) و به «گرسا» دشمن دین حمله گردیده اسست (فصل) بند 24). در هنگام تهیه «نان فطیر» فصلهای 3 الی 5 «یسنا» را می خوانند و آن را

«سروش درون» گویند، زیرا برای «فرشته سروش» نذر می کنند و نیز هنگام تهیه «هوم» (شراب مقدس) فقرات 22 تا 27 «یسنا» می خوانند.

«کریستن سن» می گوید «یشت» های 10 و 19 از همه قدیمی تر است. «بار تلمه» یشت 15 را از بقیه قدیمی تر می داند. او یشت «(وندیداد) را ساخته زمان اشکانیان می داند و معتقد است که «یشت» 16 در اواخر دوره اشکانی ساخته شده و «خرده اوستا» در عصر ساسانی تدوین گردیده است. اوستای دوره ساسانی ثلث یا ربع اوستای اصلی بوده است و هیچ مأخذی قبل از آن در دست نیست.

علت آن است که آئین زرتشت از حمله اسکندر تا زمان اردشیر پایکان به مدت نزدیک به شش قرن فاقد کتاب و مرکزیت بوده و روشن نیست برای تدوین جدید اوستا از چه منابعی استفاده شده است. بدون شک بسیاری از آداب و عقاید ملل دیگر در این آئین راه یافته است. پس از مهاجرت زرتشتیان ایران به هندوستان در قرن «میلادی آنها در آنجا به گردآوری کتب خود پرداختند و اوستائی جدید تدوین کردند که از اوستای دوره ساسانی کم حجم تر بود. «پورداوود» محقق مشهور متعصب و افراطی ایرانی با همت زرتشتیان هند برای نخستین بار «اوستا» را با استفاده از زبانهای باستانی هند و دیگر منابع مربوطه به فارسی ترجمه کرد (405)

ب: یشتها؛

«یشتها» نیز از قسمتهای مهم «اوستا» است. «یشت» به معنای «فدیه» و «نیایش» است. این بخش شامل 21 فصل بوده و هر فصلی در تعریف و توصیف وستایش یکی از فرشتگان یا «امشاسپندان» می باشد و هر یک از آنها در موقع ویژه ای خوانده می شود. مثلاً در ماه فروردین «یشت» مربوطه را در

19 فروردین ماه، روز «فروردینگان» می خوانند. یا مهر یشت را در روز مهرگان (16 مهرماه) در تعریف مهر (خورشید) بیان می دارند. و تیر یشت را در جشن ابریزگان (= تیرگان) می خوانند. اسامی فصول که با ذکر نام فرشته مخصوص آن معروف است، عبارت است از: 1 هرمزدیشت، 2 خرداد یشت، 3 ماه یشت، 4 مهریشت، 5 فروردین یشت، 6 دین یشت، 7 زامیانیشت، 8 هفت امشاسپندان، 9 آبان یشت، 10 تیریشت، 11 سروش یشت، 12 بهرام یشت، 13 اردی بهشت یشت، 16 خورشید یشت، 17 گوش یشت، 18 اشن یشت، 19 رام یشت، 20 اشنادیشت، 21 وندیشت (406)

ج: وندیداد؛

«وندیداد» نیز یکی از بخشهای مهم پنجگانه «اوستا» است. این کلمه به معنای «قانون علیه دیوها» ست و در آن آداب و رسوم مذهبی و احکام و مجازاتهای دنیوی و اخروی وجود دارد. و بیشتر قوانین جزائی که علیه تبهکاران و گناهکاران پیش بینی شده مانند تازیانه زدن، محو حشرات موزی و انجام کارهای نیک در این کتاب آمده است. وندیداد یک کتاب فقهی است که حاوی 22 «فصل» یا «فرکرد» می باشد.

هر فصلی درباره یک موضوع بحث می کند که به شرح زیر می باشد:

فصل اول؛ از بهترین چیزها و شهرها سخن گفته: 1 بهترین مکانها، مسکن آریا است که ده ماه گرما و دو ماه سرما در آن حکمفرماست. 2 کاوه که مرکز ش سغد است. 3 مرو، دیر مقدس، 4 بلخ قشنگ، 5 نسأ، بین مرو و بلخ، 6 هرات، 7 دکرات، 8 اوردای 9 ختته که مرکز ش گرگان است. 10 هومنت، 11 ری که در آن سه نژاد است. 12 مخرم، 13 گیلان که محل تولد فریدون قاتل ضحاک است. 14 هفت رود، 15 ملکی (روم) که بدون شاه حکومت می کند.

فصل دوم ؛ اهورمزدا در پاسخ زرتشت فرمود: قبل از تو با جمشید، زیبا و مقدس سؤال و جواب نمودم و به علت کفری که گفت، از ریاست بر مردم بر کنار گردید؛ ولی بعد از آن که هزار سال با پاکی پادشاهی کرد، مردم فاسد شدند، به جمشید خبر دادم که برف و سرمای زیادی خواهد آمد و تمام خانه ها، دره ها و قلعه ها را آن سرما فرا خواهد گرفت. در آن موقع، تو غاری به شکل مربع بساز که هر ضلعش به درازای یک میدان اسب باشد. و از حیوانات و سبزیها و خوراکیها و زنان و مردان خوب در آن غار جای ده.

فصل سوم ؛ بهترین امکنه جائی است که مرد مقدس، هیزم مقدس در دست داشته و آتش، آب و گاو و گوسفند، زن و فرزند و اهل بسیار و علف بسیار، سگ فراوان، مواشی، چراگاه و اسباب زندگی زیاد، و زمین پر آب داشته باشد. بدترین مکانها قبر انسان یا سگ مرده است. خوشا به حال فردی که زمین را برای کشت و کار زیر و رو کند و سوراخ حشرات را که آفریده اهریمن هستند، نابود نماید. و علف و غله و درخت بکارد.

فصل چهارم ؛ در بیان انواع وعده های دنیوی و اخروی است و در فضیلت آموزش و پرورش و زن گرفتن و فرزند داشتن و داشتن غلام و گوسفند و اسب. فصل پنجم ؛ آتش فرزند اهورامزداست. مرد گناهکار نزد موبد توبه کند و او، ثلث گناه او را بریزد. اگر کسی در میان جمع خوابیده باشد و بمیرد، بقیه افراد نجس می باشند. و اگر کسی در میان گروهی از گله گوسفند و... بمیرد، تا هشت گوسفند نجس است و اگر سایر سگان باشند، افراد کمتری را نجس می کنند.

زنی که بچه مرده بزاید، محل او را سی قدم از آب و آتش و از مردان مقدس و مذهبی سه گام دور نموده و لباس و خوراک جداگانه برای او فراهم نمایند. و

مقداری ادرار گاو نر، چند قطره، و مقدار کمی خاکستر در رحم او بریزند و آنگاه با شاش گاو او را بشویند تا پاک شود. زن حائض را با لباس زن بچه مرده زائیده، بپوشانند.

فصل ششم ؛ کشاورزی که زمین را شخم می زند، باید استخوان، مو، ناخن و ادرار آدم و سگ و خون را از آن زمین دور سازد؛ و گرنه با تازیانه مجازات می شود. مرده سگ و آدم آب را کدر و نجس می کند. اگر در چاه و یا قنات افتد، حداقل 1/5 آنرا باید بکشند تا پاک شود و در آب جاری 3 قدم و برف و تگرگ را تا 4 قدم در اطراف، نجس می کند.

فصل هفتم ؛ ادرار گاو نر از مطهرات است و کثافات مرده مانند بول و منی و سایر اشیاء را پاک می کند. کسی که مرده حیوانی را نزدیک آتش ببرد، برای همیشه نجس باشد. پزشکان ابتدا عملی را درباره دیو پرستان آزمایش نمایند و مزدا پرستان را معالجه کنند. آنگاه حق العلاج را نوشته و اگر بیمار سرپرست و رئیس خانه باشد که او را درمان کنند، یک خر ماده یا معادل آن را پزشک دریافت کند...

فصل هشتم ؛ کسی که نزدیک مرده آدم و سگ برود، باید بدن خود را با ادرار گاو نر و آب طاهر بشوید...

فصل نهم ؛ درباره مس میت و چگونگی طهارت آن و دوری از آب و آتش و حیوان و همسر و... و غسل کردن و تشریفات آن.

فصل دهم ؛ برای جلوگیری از حمله دیوان باید گاتها را خواند و بحث از طهارت وجدان.

فصل یازدهم ؛ مطالبی در مورد آتش، آب، درخت، مرد پرکار، زن، زرتشتی، آفتاب و سایر مخلوقات خوب و خواندن دعای تطهیر بیان گردیده است.

فصل دوازدهم ؛ درباره مرگ نزدیکان، مانند پدر، مادر، برادر، خواهر، زن، عمو، عمه، دایی، خاله و... مطالبی ذکر گردیده است که برای انجام هر کدام چند روز باید دست از کار کشید.

فصل سیزدهم ؛ جوجه تیغی روزی هزار ضربه بر اهریمن زند. در مقابل، موش صحرایی هزار ضربه بر اهورامزدا وارد می کند. کشنده اولی را باید هزار تا زیانه زد و کشتن دومی کفاره گناهان است. انواع مجازات سگها و مجازات کشنده آنها. هر سگ دارای هشت خصلت است.

فصل چهاردهم ؛ سگ آبی هزار رو سگ خشکی دارد. کسی که او را زخمی نماید یا بکشد، باید ده هزار پشه و هزار مگس را بکشد و اسلحه یک لشکر را بدهد و یا یک دختر باکره به مرد مقدس اهدا نماید. زمین زراعتی و 14 حیوان کوچک بدهد، و 14 توله سگ پرورش دهد.

فصل پانزدهم ؛ گناهان بزرگ عبارتند از: کافر شدن، سگ پاسبان یا گله را داغ زدن و یا استخوان او را شکستن، سگ حامله را زدن یا ترساندن به طوری که در گودال افتد. با زن حائض نزدیکی کردن، با زن حامله وطی کردن به طوری که زخمی شود. کسی که با دختر باکره نزدیکی کند، باید خرج او و مادرش را بدهد و...

فصل شانزدهم ؛ وظایف زن حائض و دوری او از عناصر و افراد مقدس و تطهیر او با ادرار گاو نر و آب.

فصل هفدم ؛ باید مو و ناخن را در گودالی دور از آب و آتش و مرد مقدس بریزند، و باید آنها را چال کنند؛ زیرا روی زمین را نجس می کند.

فصل هجدهم ؛ کسی که اشتباهاً برای دعا در برابر آتش دستمال جلو دهان بگیرد، مورد نکوهش قرار گرفته است. بهترین پرهیزکاری عبارت از گفتار نیک

و کردار نیک است. سروش (جبرئیل) از دیو پرسید: چه چیز تو را بدون نزدیکی، باردار می کند؟ دیو گفت: 6 دسته از مردم: 1 کم فروشان 2 کسی که ایستاده ادرار می کند 3 کسی که در خواب محتمل شود و دعا نخواند 4 زناکار 5 پس از بلوغ کمر بند مخصوص (کشتی) نبندد 6 با زن حائض نزدیکی کند.

فصل نوزدهم؛ جریان نبرد اهریمن با زرتشت و غلبه دائمی بر اهریمن. زمان شوشیانس که از شرق متولد می شود و سپس از وضع افراد در پل چینوات (پل صراط) سخن به میان آمده است.

فصل بیستم؛ از انواع گیاهان صحبت کرده است.

فصل بیست و یکم؛ از ابر و آب و... سخن گفته است.

فصل بیست و دوم؛ از حیوانات پلید مانند مار، و بعضی حیوانات مطالبی آورده است.

د: ویسبرد؛

«ویسبرد» به معنای «جاوید»، «گردش زندگی» و «سروران» است. این بخش از اوستا در واقع ستایشنامه ای است به پیشگاه اهورامزدا، زرتشت، امشاسپندان، ایزدان و سایر سروران جهان مینوی آسمان و زمین و آنچه در آنهاست. و نیز از جشنهای دینی و مراسم مربوط به آنها سخن رفته است. (407)

ویسبرد شامل 22 یا 27 فصل است و دارای سه هزار و سیصد کلمه می

باشد. (408)

ه: خرده اوستا؛

به پهلوی «خورتک اوستا» یعنی «اوستا کوچک» نامیده می شد. این بخش از «اوستا» (پنجمین قسمت) توسط موبد معروف عصر ساسانی «آذر پادماراسپند» (نگهبان آتش) تدوین شد. این کتاب شامل: ادعیه، نیایش، نماز،

مناجات ایام مختلف وجنبشهای دینی، مراسم ازدواج و مرگ، ایام خوشی و ناخوشی، کفار گناهان، رفعحاجات و... می باشد. (409)

«نماز» در آئین زرتشت به سه نام آمد است : 1 اشم و هو، 2 نیا هو، 3 ینگه هاتم. مطالب نماز، منظوم است که قبلا جزء «گاتها» بوده است و از اهمیت ویژه ای برخوردار می باشد.

کمر بستن یا نیرنگ کشتی بستن. هر زرتشتی باید از هفت سالگی کشتی ببندد و «سدره» بپوشد. این کمر بند از هفتاد و دو رشته نخ پشم گوسفند سفید به وسیله زن موبد بافته می شود. این کمر بند به شش رشته از دوازده نخ تشکیل شده، بافته می شود. این هفتاد و دو نخ، رشته های کالبد انسان را از گزند شیاطین محفوظ می دارد. «سدره» عبارت است از لباس سفیدی که با 9 تکه پارچه دوخته شده و طی مراسم ویژه ای که به دعای موبد همراه است، بر تن کودک می نمایند. گویا این رسم قبل از زرتشت نیز وجود داشته است.

دعای «چرکرت دینیک» را در مراسم مختلفی می خوانند. نسخه ای از این دعا در سال 1754 میلادی بدست آمد. لذا برخی معتقدند که این دعا جعلی است زیرا در اوستا نیامده است.

دعای سروش باژ مانند سایر ادعیه از قسمتهای مختلف اوستا جمع آوری شده است که پس از خواب زیر لب آهسته خوانده می شود. «باژ» یعنی «زمزمه کردن» و «سروش» از فرشتگان است. این دعا در پنج بند برای توبه از گناهان نیز خوانده می شود. «هوشیارم» به معنای «سحرگاهی» دعائی است از قطعات «اوستا» (ازینسا گرفته شده) که شامل پنج بند می باشد. «پنج نیایش» دعا و نمازی است که مخصوص خورشید، ماه، مهر، آب و آتش می باشد. این دعا را از «یشت ها» گرفته اند. «پنجگاه» دعائی است که در شبانه روز پنج بار خواند

می شود «اَوگمه ئیجا» ؛ شامل 29 دعا که پنج تای آن از «اوستا» گرفته شده است. در این رساله آمده است که هیچ کس حتی موبدان و پادشاهان از مرگ نمی توانند فرار کنند، که اگر کسی می توانست، باید «کیومرث» که سه هزار سال جهان را از آسیب نگاه داشت، و «هوشنگ» که 2/3 اهریمنان را نابود کرد، و «جمشید» که 616 سال و 6 ماه و 13 روز جهان را از مرگ بازداشت و «ضحاک» که هزار سال و نیم روز جهان را دچار بدبختی کرد، از مرگ می گریختند. پس مرگ به سراغ همه خواهند آمد.

«سی روزه» ؛ این قسمت نیز از «اوستا» گرفته شده است. هر روز از این سی روز مربوط به یک فرشته است. (410)

«ارتاویرافنامک» از کتب معتبره زبان پهلوی است. «ارداویراف» یکی از موبدانمشهور دوره اردشیر پاپکان و شاپور اول بود. گویند وی برای رفتن به «معراج» توسط هفت «موبد» بزرگ برگزیده شد و برای پیمودن این سفر روحانی وضوءگرفت و غسل کرد و معجون خواب آوری به نام «منگ کشتاسی» بخورد و... هفت شبانهروز به معراج رفت و از محل آتشکده «آذر تیغ» قدم به جهان دیگر گذارد و از طبقاتگونگون بهشت و جهنم دیدن کرد و مجازات گناهکاران را دید و جایگاه مردان پاک وانجمن «اهورا مزدا» و «امشاسپندان» و «زرتشت» را مشاهده کرد. در طی این سفر کدو فرشته به نام «سروش» یا «جبرائیل» و «آذر» او را راهنمایی می کردند. او «پل صراط چسنوات» را نیز دید (411).

و: دساتیر آسمانی ؛

این کتاب در بردارنده نامه های پانزده نفر از پیسوابان مذهبی زرتشت است که اولی «مه آباذ» و آخری «ساسان پنجم» است. گفته می شود که این کتاب در

عصر خسروپرویز به زبان فارسی در آمده و در سال 1158 هجری در هند تدوین شده است. گروهی بر این باورند که این کتاب از جعلیات فرقه «آذر کیوان» است. «آذرکیوان» از پیشوایان مذهب زرتشت و از مردم «استخر» فارس (معاصر دوره صفوی شاهعباس اول و میرفندرسکی عالم شیعی معروف) بوده که به هندوستان رفت و در آنجا فرقه ای بوجود آورد. عقاید این فرقه به عقاید صوفیه نزدیک است و با عقاید مانوی و بودائی همسوئی دارد. لغت «دساتیر» به معنی «ضد تیرگی» است.

محقق ایرانی پورداوود می گوید که این کتاب، جعلی است، زیرا در آن لغات جدیدی بکار رفته که از ابداعات نویسنده است ⁽⁴¹²⁾.

بخشهای دیگر اوستا

ز: دینکرد؛ یا دینکرت نیز از جمله کتب مهمه زرتشتی است که محتوای آن، بیانات شفاهی زرتشت را تشکیل می دهد. این کتاب توسط یکی از پیروان زرتشت تحریر یافته که شامل آداب و رسوم مذهبی، فقهی، تاریخی، نجوم و... می باشد.

ح: صد در بندهش؛ این کتب نیز شبیه کتاب فوق است که شامل مسائل مذهبی و تعالیم مهمه زرتشت است. این کتاب دارای صد بخش و هر بخش دارای چند بند است.

ط: ماتیکان هزار داستان؛ که شامل هزار فتوای قانونی مانند پرداخت دیون، قیمومیت، طلاق و... می باشد.

ی: دادستان دینیک؛ این کتاب مربوط به امور قضاوت و عدل و داد است که شامل فتاوای یکی از علما زرتشتی در پاسخ به سؤالات پیروان و مریدان خود از قبیل: نکاح، ارث، فرزند خواندگی، مراسم دینی و... می باشد.

ک: روایات؛ این کتاب دربردارنده فتوهای موبدان ایرانی در پاسخ به سئوالات پارسیان «هند» است که در طی 300 سال به تدریج به کشور هند فرستاده شده است. این کتاب در «هند» به چاپ رسیده است. نسخه خطی آن در موزه ملی پاریس موجود است ⁽⁴¹³⁾.

سرنوشت اوستا؛

ابوریحان بیرونی می گوید: اوستا در خزانه دارا ابن دارا پادشاه ایران بود که طلاکاری شده بود و بر دوازده جلد گاو نوشته شده بود ⁽⁴¹⁴⁾. در روایات اسلامی سخن از دوازده هزار جلد گاو است. و چون اسکندر مقدونی اتشکده پارس را ویران کرد، این نسخه اصلی اوستا سوخته شد. که ما در صفحات گذشته به این موضوع و چگونگی تدوین اوستا اشاره کردیم.

به گفته یک محقق اروپائی: در منابع زرتشتیان آمده است که در گذشته های دور، آنان سند ارزنده و گرانبهائی داشتند که به دست اسکندر از میان رفت. بنابراین متن مزدیسنی قبل از دوره ساسانی در دست نبوده و نیست و آنچه در دست هست، متون تدوین شده دوره های متاخر است که «اوستا» نامیده می شود ⁽⁴¹⁵⁾.

زبان اوستائی در عصر ساسانیان مرده بود و مردم به آن زبان گفتگو نمی کردند و کلمات آن بویژه در کهن ترین متون بطور ناقص فهمیده می شد. سرودهای مقدس دینی که موبدان می خواندند، برای خودشان نیمه مفهوم بود و برای دیگران غیر قابل فهم. و این مسئله باعث شد تا متون موجود را به زبان معاصر آن دوره ترجمه کنند... کتاب اصلی روایات دینی زرتشتیان در زمان ساسانیان، مجموعه ای بود از سرودهای آسمانی زرتشت و متنهای دوره اشکانی با اضافاتی از موبدان ⁽⁴¹⁶⁾.

تا قبل از ساسانیان، پیروان زرتشت کتاب مذهبی خود را سینه به سینه حفظ می کردند...⁽⁴¹⁷⁾ یک محقق آلمانی می گوید: حکومت ساسانیان در آغاز با روحانیون زرتشتی متحد شد. «اردشیر اول» در تدوین «اوستا» نقش مهمی داشت⁽⁴¹⁸⁾ محققان اسلامی بر این باورند که اوستا هیچگاه تدوین نگردیده است و همیشه سینه به سینه نقل گردیده است. در دوره ایران پس از اسلام، این تدوین صورت گرفته تا خود را در ردیف اهل کتاب قرار دهند⁽⁴¹⁹⁾. برخی بر این باورند که اوستا در دوره هخامنشی مدون بوده است (این مطلب مورد تأیید محققان شرقی است) و در حمله اسکندر منهدم شد و دوباره در دوره اشکانی تدوین شد. در آغاز دوره ساسانی نیز کار تدوین و ترجمه آن به زبان زنده روز از سر گرفته شد⁽⁴²⁰⁾ بین اوستای نخستین و اوستای دوره ساسانی اختلاف است. دین زرتشت در دوره ساسانی دچار تغییر بسیار گردید. این دین در آغاز عصر ساسانی شکل و محتوای دیگری داشت و در اواخر این عصر صورتی دیگر. پس از سقوط امپراطوری ساسانی، روحانیون زرتشتی دریافته که باید دین خود را از انحطاط و انحلال نجات دهند. آنان اساطیر و پیرایه ها را از دین بهی جدا کردند و آئین مزدیسنی را بدون زنگ زروان پرستی و خورشید پرستی، ارائه کردند. بسیاری از روایات دینی را حذف کردند. بخشهایی از اوستای ساسانی و تفسیر آن را که آلوده به افکار زروانیه شده بود، از میان بردند. «یشت ها» ی مربوط به «تکوین» که خلاصه آنها در «دینکرت» باقی مانده، بقدری تحلیل رفته است که چند سطری بیش از آن باقی نمانده است و چیزی از آن مفهوم نمی شود. در هیچیک از متون پارسی، اشاره ای به این اصلاح شده را چنان وانمود کردند که گویا همان دین اولیه است. یک محقق فرانسوی می گوید: متون مقدس مزدیسنان تا اواسط قرن هفتم میلادی سینه به سینه نگهداری

می شد. تا اواخر دوره ساسانی کتب مذهبی مدون زرتشتی وجود نداشت. پس از انقراض ساسانیانک موبدان زرتشتی که می خواستند از مزایای اهل کتاب در اسلام برخوردار شوند، به تدوین اوستای ساسانی اقدام کردند. اگر چه لفظ اوستا در قرن ششم میلادی متداول بوده، ولی معنای این واژه در آن دوران به معنای قانون بوده است. در سال 634 میلادی محفوظات و خاطرات تدوین شد و از خط پهلوی به زبان رایج روز نگاشته شد⁽⁴²¹⁾. هنر یک ساموئل می گوید: موبدان برای احکام خود هرگز به کتاب مقدس استناد نمی کنند. در اوائل نیز متونی را آهسته زیر لب می خواندند. و به همین خاطر بود که «عربها» اوستا را «زمزمه» نامیده اند. و این شیوه فراگیری بسیار قدیمی است. بنابراین، اوستا قبل از دوره ساسانیان هرگز نوشته نشده بود⁽⁴²²⁾.

یک محقق المانی می گوید: در جنگ «جلولا» عده ای از سربازان ایرانی به دست مسلمانان اسیر شدند. اسرا از قبول اسلام خودداری کردند. وقتی فرمانده عرب، دستور قتل آنان را داد، «امام علی بن ابیطالب (علیه السلام) فرمود: اینها جزء کفار حربی نیستند، بلکه اهل کتاب می باشند و من کتاب دینی ایرانیان را دیده و خوانده ام، آنگونه که تورات و انجیل را خوانده ام⁽⁴²³⁾».

دیدگاهها؛

«آیا زرتشت دارای دارای کتاب بوده است»

الف : منابع اسلامی ؛

منابع اولیه اسلامی تصریح و تاکید دارند که زرتشتیان اهل کتاب هستند. قرآن⁽⁴²⁴⁾ کتاب مقدس و آسمانی اسلام به اصالت مذهبی زرتشتیان تصریح می کند و پیروان این دین را به عنوان صاحبان کتاب به رسمیت می شناسد. و بر

همین اساس در فقه اسلامی زرتشتیان در کنار یهودیان و مسیحیان قرار گرفته اند.

در سیره و سنت پیامبر اسلام نیز رهنمودهائی در برخورد با زرتشتیان وجود دارد. پیشوایان معصوم اسلام شیعه نیز رهنمودهائی داده اند. کتب خراج اسلامی قواعدی در رابطه با اهل ذمه و صاحبان کتاب دارند که شامل زرتشتیان می شود. مورخان اسلامی کم و بیش به آئین زرتشت پرداخته اند.

ابن عباس می گوید: پیامبر اسلام دستور داد تا از زرتشتیان مقیم یمن جزیه بگیرند. زرتشتیان جزیه دادند و بر آئین خود باقی ماندند (425).

امام ششم شیعیان، حضرت جعفر بن محمد الصادق (علیه السلام) در رابطه با زرتشتیان فرمودند که مجوسیان پیامبری داشتند که او را کشتند و کتابی داشتند که آن را سوزاندند (426).

اسف بن بناته را وی شیعی و صحابی امام علی بن ابیطالب (علیه السلام) روایتی نقل می کند که حضرتش فرمود: زرتشتیان کتابی داشتند و پیامبری که بر آنان مبعوث شده بود (427)

روایت دیگری از امام علی بن ابیطالب (علیه السلام) نقل شده که فرمود که مجوسیان چون دارای کتاب آسمانی بودند، لذا مانند اهل کتاب (یهود و مسیحیت) جزیه می دهند (428)

شیخ طوسی در کتاب «الخلاف» می گوید:

«المجوس کان لهم کتاب ثم رفع عنهم... دلیلنا اجماع الفرقه و اخبارهم...» (429)

«

و در کتاب «المبسوط» می گوید:

« من له شبهة كتاب و هم المجوس ؛ قال قوم : هم اهل الكتاب، كان لهم كتاب ثم نسخ و رفع. و قال اخرون : ما كان لهم كتاب اصلاً... »⁽⁴³⁰⁾

دیدگاههای فقهای شیعه بر اساس همین نظر اخیر شیخ طوسی در «المبسوط» دور می زند و با مسئله با «احتیاط» برخورد کرده اند.

مفسران شیعه براساس تصریح قرآن، زرتشتیان را از اهل کتاب می دانند. علامه طباطبائی مفسر شیعی معاصر تصریح می کند که بدون شک زرتشتیان دارای کتاب آسمانی و پیامبری بوده اند⁽⁴³¹⁾

ب ؛ در «تورات» و انجیل

واژه «مجوس» در تورات نیز آمده است. در قاموس کتاب مقدس که شرح لغات و اعلام تورات و انجیل است، آمده که : «مجوس» لفظی است «کلدانی» و مقصود از آن «کهنه» است که درجه ایشان فیما بین حاکم و قوم است و خادمان دین زرتشت را نیز مجوس گویند به واسطه لباس مخصوص و عزلت... در کتاب ارمیا فصل 32، آیه 3 آمده : هر چند که دانش ایشان بر قواعد صحیح بنا نشده بود، با وجود این، دانیال ایشان را به حکمت و دانشمندی توصیف می کند. در تورات چند بار واژه مجوس بکار رفته است⁽⁴³²⁾.

ج ؛ در «انجیل» ؛

در انجیل بیش از تورات سخن از مجوسیان رفته است. در باب دوم انجیل متی آمده سات که : مجوسیان نخستین افرادی بودند که به هدایت ستاره ای در مشرق بر ولادت «مسیح» آگاهی یافته و به راهنمایی آن ستاره به زیارت «عیسی» نائل آمدند:

آیه (1): و «عیسی» چون در «بیت لحم» یهودیه در زمان «هیرودیس» شاه زائیده شد، ناگاه مجوسی چند از ناحیه مشرق

آیه (2): به اورشلیم آمده، گفتند: کجاست آن مولود که پادشاه یهود است، زانکه ما به ستاره او در طرف شرق دیده ایم و از برای آن که او را پرستیم، آمده ایم.

آیه (7): «هیروдіس» به پنهانی مجوسان را نزد خویش خوانده ک زمان ظهور ستاره را از ایشان استفسار نمود.

آیه (8): پس ایشان را به «بیت لحم» فرستاده، گفت: بروید و از حالات آن طفل اطلاع تمام بهم رسانید و چون او را دریافته باشید، مرا مطلع سازید تا من نیز آمده او را پرستش کنم.

آیه (9): ایشان گفته شاه را شنیده، رو به راه نهادند و ناگاه ستاره ای که در ناحیه مشرق دیده بودند، در پیش روی ایشان می رفت؛ تا آنکه آمده، بر جائی که طفل بود ایستاد.

آیه (10): پس چون ستاره را دیدند بی نهایت خوشحال گشتند
آیه (11): و به خانه درآمده طفل را با مادر وی «مریم» یافتند، پس افتاده او را سجده کردند و مخازن خود را گشوده، از طلا و کندر و مربا پیشکش دادند.
آیه (12): و از آنجا که در خواب ملهم شده بودند که به نزد هیروдіس بازگشت نکنند، پس از راه دیگر به وطن خود بازگشتند. «⁽⁴³³⁾

واژه مجوس؟

«مجوس» معرب «موی گوش» یا «سیخ گوش» نام شخصی است که در آئین زرتشت بدعتها گذاشت و اکنون پیروان زرتشت را «مجوسی» گویند. مجوسی (با یای مجهول) یعنی آتش پرست ⁽⁴³⁴⁾. و نیز مغ به معنای آتش پرست، بیدین، کافر، بت پرست ک راهب، خمار، خداوند میکده، شاخ گاو و ریشه درخت خرما آمده است ⁽⁴³⁵⁾.

در قاموس قران آمده است که لفظ مجوس فقط یک بار در قرآن بکار رفته و مراد از آن ایرانیان قدیم می باشد که دین آنان را در کنار یکی از چهار دین مشهور دوران باستان قرار می دهد. گفته می شود که مذهب مجوس در اصل مذهب شرکت نبوده و در ردیف ادیان توحیدی قرار داشته است. جزیه گرفتن از مجوسیان دلیل روشنی بر موحد بودن آنان است. روایاتی مبنی بر اینکه مجوسیان اهل کتاب هستند، وجود دارد که به آنها اشاره شد. واژه «مجوس» در کتب آسمانی پیشین بکار رفته است که به آن نیز اشاره شد.

یک محقق ایرانی می گوید که در هیچیک از کتب آسمانی تورات، انجیل و قران از کتاب اوستا صریحا نام برده نشده و هر گاه از مذهب باستانی ایرانیان سخن به میان آمده، تنها به نام «مجوس» بسنده کرده اند و این قوم را نماینده مذهب ایران باستان دانسته اند. نویسندگان اولیه اسلامی گمان کرده اند که مراد از مجوس، آفتاب پرستان بوده و برخی مانند «جوالیقی» و «سیوطی» و «خفاجی» آن را از لغات دخیله در قرآن گفته اند. «ابن سیده» و دیگران آن را از واژه «منبج» که به معنای کوتاه است، مشتق دانسته و با کلمه «گوش» مرکب گرفته و روی هم رفته منبج گوش را به معنای کوتاه گوش پنداشته اند. «فیروز آبادی» در «قاموس المحيط» می گوید: «مجوس؛ کصبور، رجل صغیر الاذنین وضع دینا و دعا الناس الیه. «منبج گوش»؛ رجل مجوسی کیهودی و یهود، و مجسه تمجسا ای صیره مجوسیا. «در «قاموس اللغة»، «منبج» به کسر «جیم» نوشته شده ولی «صاحب معیار اللغة» آن را به «ضم» جیم نوشته است و آن را در فارسی به معنای مگش و زنبور گرفته است. در برهان قاطع نیز به همین معنی آمده است. منابع دیگر لغت آن را به معنای «نخل انگبین» و... گرفته اند. صاحب کتاب «سافی فی الاسامی ئ می گوید: «می گوید: «المجوس»، گبر و

«المجوسية»، زن گبر است. واژه مجوس در قرآن اشاره به ظهور مردی است که دینی آورد و مردم را به آن دعوت کرد و دین مغان را تباه نمود. برخی گویند کلمه ایرانی «مجوس» مشتق از «مگوش» است و به معنای «مگو» بوده که در حالت مفعولیت «مگوم» می گردد. در «اوستا» این کلمه به شکل «مغو» و در گاتها مکرر به صورت «مگ» بکار رفته است. در زبان پهلوی «مگوی یا «موگ» و در زبان فارسی معاصر «مغ» می باشد.

کلمه «مغ» را با «مغاک» به معنی «گودال» نباید یکی دانست. این کلمه در زبان عبری «مگ» و در پهلوی «مگوشا» آمده که مستقیماً از زبان پارسی باستان گرفته شده است. همین کلمه در زبان آرامی «امگوشا» و «مگوش» و در زبان سریانی «مجوس»، مگوش آمده که به معنای موبد زرتشتی و مجوس آتش پرست و جادوگر می باشد. وجوه دیگر این کلمه در زبان سریانی چنین است: مگش، مگشا، مگوشانا، مگوشیا، مگوشوتو، به معنای مجوسیت و آئین آتش پرستان، سحر و جادوگری است که از «مگوشا» یعنی «مجوس» و آتش پرست که «کلدانی» است، گرفته شده است. گمان می رود که این معنی از کتیبه «بیستون» گرفته شده باشد. کلمه مجوس در قرآن احتمالاً از مگوشای سریانی اخذ شده است (436).

واژه مغ ؟

«مغ» واژه مترادف مجوس می باشد که لفظ آشوری آن «مچ ماج» یعنی «بزرگ و عظیم» است. «موبد» یا «مگویت» سابقه استعمال بسیار قدیمی دارد. این واژه به پیشوایان دین زرتشت اطلاق شده است. روحانیت زرتشت مقام تشریفاتی و موروثی است که از پدر به پسر می رسد و دیگران را چنینحقی نبوده است. بنابراین گفته «هرودت» مبنی بر این که: «لفظ مغ به قبیله وطایفه

خاصی از مآدها اطلاق می شده» درست نمی باشد. بلکه مغان یک طبقه مذهبی بوده‌اند که با فلسفه و تعالیم زرتشت آشنائی داشتند. مغان از دوران زرتشت تا به امروز سمت پیشوائی دین زرتشت را بر عهده داشته و دارند. آنان در دیدگان ایرانیان از فرزندگان و دانشمندان بشمار می آمدند. «مغ» یعنی حامل علم الهی و ستایشگر پروردگار است. در عهد عتیق «مغ» به معنای «چادوگر» آمده است. در زبان یونانی نیز به همین معنا بکار رفته است. در سنگ نوشته بیستون (کتیبه داریوش) آمده است که: «گوماتا» از جماعت «مغ‌ها» بر آن شد که خانواده‌های پارس را منقرض کند؛ ولی «داریوش» بر او پیروز شد و گروه بسیاری از مغ‌ها را بکشت و حکومت هخامنشی را نجات داد. «هرودت» می گوید: مغ‌ها تا قبل از پارسیان بر سکنه بومی باستان ایران نفوذ سیاسی و مذهبی زیادی داشتند. در مذهب زرتشت بسیاری از اصول عقاید مغان از جمله احترام به آتش مورد توجه قرار گرفت... همین باعث شد تا مورخان اسلامی مغان و زرتشتیان را پیرو یک عقیده بدانند. (437)

4: تعالیم و احکام ؛

در آئین زرتشت اشیاء به دو نوع تقسیم شده است گ «وب» و «بد». «خوب‌ها» یک مبدأ دارند و آن «اهورامزد» ست یا «سپند مینو». و بد‌ها هم مبدأ دیگری به نام «اهریمن» یا «انگره مینو» دارند که ناپاک و پلید است. براساس این ادعا است که مورخان و علماً اسلامی «زرتشت» را «ثنوی مذهب» دانسته اند. شهرستانی می گوید:

«المجوس اثبتوا اصلین... الا ان المجوس الاصلية زعموا ان الاصلین لا یجوز ان یکونا قدیمین ازلیین...» (438)

و این اشاره به ازلی بودن «نور» و «ظلمت» دارد. «نور» ازلی و ذاتی است و «ظلمت» حادث از غیر «نور» است.

بنابراین ثنویت مخصوص قوم مجوس است. در تلقی علماً اسلامی کیش مجوس جهان را دارای دو صانع و خالق می داند: «یزدان» و «اهریمن» از «وحشت» پدید آمد (439)

«پارسیان ایزد تعالی را هرمزد و ایزد و یزدان گویند و به وجود پروردگار مقرر بودند. گروهی از ایشان آتش را پرستیده اند و مذهب آنان در آتش پرستی همان بوده است که مذهب بت پرستان عرب در رابطه با بت پرستی... مذهب ثنوی این مردم همان را می گوید که زرتشت گفته است: صانع دو است؛ نور که صانع خیر است و تاریکی که صانع شر است. و این دو صانع را قدیم گویند.» (440)

لاهیجی می گوید: «گبر» که «مجوس» نام دارند، مبدأ افعال را دو چیز می دانند؛ یکی فاعل «خیر» و آن را «یزد» گویند و یکی فاعل «شر» و آن را «اهریمن» گویند (441).

جوزف گتر ایران شناس معروف می گوید: در بلخ از زرتشت پرسیدند: این پروردگار بزرگ کیست؟ زرتشت در پاسخ گفت: پروردگار دانا و فرمان روای بزرگ جهان. از زرتشت پرسیده شد: آیا تو معتقدی که او همه چیزهای جهان را آفریده است؟ زرتشت می گوید: او هر چه را خوب است، آفریده است. زیرا اهورامزدا جز نیکوئی به کاری توانا نیست. از زرتشت سؤال شد: پس زشتی ها و پلیدی ها ساخته کیست؟ زرتشت می گوید: زشتی ها و پلیدی ها را انگرمئو یعنی اهریمن به این جهان آورده است. به زرتشت می گویند: بنابراین

دو جهان و دو خدا وجود دارد؟ زرتشت می گوید: آری! در جهان دو آفریدگار هست. (442)

گیرشمن می گوید: «آئین زرتشتی مبتنی بر توحید نبود، ولی در عهد ساسانی بر اثر نفوذ ادیان بزرگ (مسیحیت و یهود) وحدت را پذیرفت.» (443)

دانشمندان خاورشناس که در اوستا تحقیق کرده اند، در سرود 24 گاتها چنین آورده اند: زرتشت می گوید:

ای خداوند هستی بخش! از تو با فروتنی پریشی دارم: آیا آن کس که دلداده تو و در راه تو است، چگونه باید تو را پرستش نماید؟

ای مهین دادار! دلم از مهر تو لبریز است، آیا می شود که در پرتو راستی و درستی از یاریت برخوردار گشته و دلما از نور پاک منشی روشن گردد؟

ای خداوند! سرچشمه بهترین و والاترین زندگی پاک کدامست؟ چه کسی خالق و سرچشمه راستی بوده است؟ چه کسی مسیر ستارگان و خورشید را مشخص نموده و هلال را به بدر و بدر را به هلال تبدیل می کند؟ راز آیات و اسرار طبیعت را از تو خواهانم.

کیست نگهدارنده زمین در پائین و سپهر در بالا؟

کیست آفریننده آب و گیاه؟

کیست آنکه به باد، وزش و به ابر تیره، باران زلال بخشید؟

آفریننده و الهام بخش منش پاک کیست؟ کدام سازنده بزرگ، تاریکی و روشنایی و خواب و بیداری را آفریده است. و شب و روز را پدید آورده که هشدار دهنده مرد دانا است؟ آیه حقیقت دارد که عشق و ایمان به خداوند در پرتو عمل نیک و راستی و درستی افزایش خواهد یافت؟ آیه آن جهان بارور را آفریدی که شادی و فراوانی به ما بخشد؟...

زرتشت دربند هفتم از سرود 24 گاتها به این سؤالات پاسخ می دهد:

«ای مهین دادار هستی بخش !

می کوشم تا در پرتو خرد پاک، تو را آفریننده همه چیز بدانم.»

نظر محققین درباره توحیدی بودن آئین

یک محقق غربی می گویم: آنچه در گاتها بسیار مشخص است، ایت است: خدای دانا، تنها خالق می باشد. او حتی خالق همه موجودات جهان را «مزدا» معرفی می کند:

«تو را ای اهورا مزدا! خالق همه این چیزها می شناسم.»

این محقق غربی تاکید می کند که حتی در دوره ساسانی نیز «اهورا مزدا»، تنها خدای زرتشتیان بوده است.

بار تلمه می گوید: نوآوری زرتشت این است که به جایخدایان متعددی که وجود داشت، یک هدای دانا (اهورا مزدا) را جانشین نمود.

پرفسورگری می گوید: دین زرتشت از دوالسیم بسیار بدور بوده و اصولاً، دین توحیدی است.

یک محقق دیگر می گوید: فضای گاتها از تعدد خدایان وداها و اوستای متاخر، کاملاً خالی است. زرتشت فقط یک خدا می شناسد که او را سرور دانا می نامند:

«او خالق و سروری است که خورشید و ستارگان را در مسیر خود روان می سازد. او خالق و سروری است که ماه را زوال و کمال می بخشد. او زمین را در پائین و ابرها را در بالا استحکام می بخشد.»

مستند می گوید: زرتشت یک موحد واقعی بود. برای او اهورا مزدا کاملاً به معنی واقعی کلمه تنها خدا بشمار می رفت.

یک محقق غربی می گوید: خداوند در آئین زرتشت، خالق همه چیز است... ویل دورانت می گوید: «با وجود این که هنوز تحقیقات جدید راجع به زرتشت کامل نشده، در عین حال دین زرتشت دین «توحید» است و «امشاسپندان» کیفیات الهی هستند. ولی پیروان زرتشت که به چند خدائی عادت کرده بودند، این کیفیات را به صورت موجوداتی درآوردند که به فرمان «اهورا مزدا» دنیا را خلق کرده و اداره می کنند.

به این طریق، توحید با عظمتی که به وسیله بانی این دین عرضه شده بود، مانند مسیحیت به «چند خدائی» مبدل شد. زرتشت ارواح خبیثه را خدایان ساختگی و قلابی می داند که مانع پیشرفت بشر می گردند...»

گیلگر می گوید: «در آئین آریاهای قدیم که با هندوها مذهب مشترکی داشتند، خدایان متعدد و قدرتهای طبیعی هر کدام به حکم ضرورت در حکم تواناترین و برترین خدایان ظاهر می شدند. ولی در دین زرتشت اثری از چنین ایده هائی نیست، و تمام نیروها و قدرت های مختلف در خدای یکتا، وجودی که سر آمد همه است، جمع گردیده است. مذهب چند تا پرستان به مذهب یکتاپرستی زرتشت تبدیل شد...» (444)

استاد مرتضی مطهری می گوید: آنچه در مورد زرتشت محقق است، این که او به توحید در عبارت می کرده است. اهورا مزدا از نظر شخص زرتشت نام خدای نادیده خالق جهان و انسان است و تنها موجودی است که شایسته پرستی است. زرتشت که رسماً خود را مبعوث از طرف اهورا مزدا می خوانده است، مردم را از پرستش دیوها که معمول آن عصر بوده است، نهی می کرده است. (445)

جان ناس می گوید: دینی که این پیامبر ایرانی تعلیم داد، یک آئین اخلاقی و طریقه یگانه پرستی است. زرتشت خدای معبود و متعال کیش خود را اهورا

مزدا لقب داده ؛ یعنی خدای حکیم. این نامگذاری اختراع او نبود؛ بلکه از اسم «مزدا» که در زمان او معروف و معلوم بود، گرفته شده است. بدون شک «اهورا مزدا» را عموم مردم خدای جهان و طبیعت می دانسته اند و آن همان خدائی است که نزد آریائیهای هندوستان به لقب و نام «وارنا» مورد پرستش بوده است... برخی اهل تحقیق بر آن هستند که زرتشت، «اهورا مزدا» را در «گاتها» خدای بزرگ دانسته است که آسمانها را مانند ردا و جامه براندازد خود پوشانده است.

«وارنا» در همین رابطه بوده، لذا «اهورا مزدا» نام گرفته است. همان گونه که لقب «شیوا» یعنی «مبارک» به جای نام کهن «رودرا» معمول گردید، «اهورا مزدا» برای عظمت آن خدا بکار رفته است. اهورا درست همان کلمه به تدریج از مفهوم اصلی خود منحرف شده و مفهوم ثانوی به خود گرفت. در ایران زرتشت طریق مخالف را در پیش گرفت و اسامی و القابی را که با مفاهیم هندی ضدیت دارد، برگزید. وی «مزدا» را صاحب اهورای حقیقی دانسته و عبارت و پرستش را خاص «ذات مطلق» قرار داده است. ولی بیم داشته که شاید عامه مردم «مزدا» را به درستی نشناسند و تحت تعالیم روحانیون ادیان قدیم ایران قرار گیرند. زیرا ایرانیان قدیم به «دیوها» یا ارواح علوی باور داشتند؛ لذا به عظمت «اهورا مزدا» پی نمی برده اند. روحانیون مذاهب پیشین از این رهگذر به ساحری و جادوگری پرداخته و نام «دیوها» قربانی از مردم می گرفتند. زرتشت برای مبارزه با روحانیون ساحر و جادوگر صریحا اعلام نمود که «دیوهای» معبود مغان و تورانیان، همه ارواح شریر و زیان کارند که با ارواح نیک و روانهای پاک در ستیراند. آنها پدر دروغ و فریب دهنده نهادهای پاک هستند.

اصول تعالیم زرتشت بعقیده جان ناس

اصول تعالیم زرتشت چنین است :

«1 به پیروان مکاشفات و الهامات خویش، «پیامبری» مبعوث، از طرف «اهورا مزدا» را اعلام کرد. و در «گاتها» تکرار فرمود که خداوند او را بهترین و کاملترین ادیان است.

2 - از آن همه ارواح متعدده تنها یک روان خوب و نیکو را که «اهورا مزدا» بود، پذیرفته، او را بالاترین و بزرگترین خدایان دانست، آفریدگار و دانا و برترین روانهای علوی قرار داد که ابدالاباد با بدی و دروغ به نبرد و پیکار مشغول و به راستی و راستگوی راهبر است. و بر خلاف عقاید بعضی متاخرین از جماعت زرتشتیان، آن پیامبر باستانی گفت که بر حسب مشیت و اراده متعال اهورا مزدا، تمام موجودات آفریده شده اند. و چنان که در «آیه» آخرین از «گاتها» صراحت دارد: «اهورا مزدا» موجب و موجد نور و ظلمت می باشد.

3 «اهورا مزدا» اراده قدوسی علوی خود را به وسیله روحی مقدس و نیکو نهاد از «قوه» به «فعل» می آورد که آن را «سپنتامئی نو» نامیده است و اعمال الهی او به دستیاری ارواح مقدسه که «امشاسپنتا» گفته می شود، اجرا می گردد...

4 با آنکه اهورا مزدا در عرش جلال خود هیچ ضد و بدی ندارد، مع ذلک زرتشت معتقد است که در برابر هر نیکی یک بدی موجود است، چنانکه در برابر راستی و حقیقت، دروغ و باطل جای گرفته و در برابر حیات و زندگی، مرگ قرار گرفته است. به همین قیاس در برابر روح مقدس پاک سپنتامئی نو روح شریر و ناپاک «انگرمئی نو» جای دارد که به معنای «روان پلید» است. از فحوای کتاب گاتها مشهود است که زرتشت همان طور که دائما در عالم طبیعت

به تنزیه و تطهیر هز عناصر بد و وجودات ناپاک دعوت می کند، در حیات انسانی نیز آدمیان را به روش راستی و نیکی و پرهیز از دروغ و بدی می خواهد. و بر آن است که این ضدیت و دوگانگی بین دو عنصر بدی و نیکی از ابتدای خلقت وجود داشته است :

«اینک دو روان نخستین در عالم شهود مانند، توامان جلوه گر گشته اند: یکی نیک و یکی بد؛ در پندار و گفتار و کردار. دانایان، از این دو، نیکی را برگزیدند و ابلهان بدی را اختیار کردند. روز نخست که این دو روان توأم با یکدیگر پدید آمدند، یکی حیات و هستی را بر قرار کرد و دیگری فنا و نابودی را. و سرانجام جایگاه جاویدی بدان (دوزخ) بهره پیروان دروغ خواهد بود. لیکن اندیشه پاک و جایگاه جاویدی نیکان (بهشت) نصیب پیروان راستی خواهد شد. از این دو روان توأمان، آن یک که سفلی و پیرو دروغ است، همواره چیزهای بد را برمی گزیند، ولی آن دیگری که پاک و نیکوکار است، به دیگری که دشمن او بود چنین گفت: تا آخرین روز، نه در جهان کنش و گویش و منش و نه در عالم ارواح و اجسام ما دو روان با یکدیگر هم آهنگ نخواهد شد. «

از این قرار از روز آغاز جهان که «روان نیک» و طاهر از «اهورا مزدا» تراوش کرد، با معاندت و تباین روح ناپاک پلید روبرو گردید. این «روان پلید» همان است مه در از منه بعد به نام «شیطان» ملقب شد. نصوص کتب زرتشتی درباره حد مسئولیت «اهورا مزدا» در مسئله ایجاد روح شریر مبهم و غیر مشخص است و معلوم نیست که «انگرامین یو» یعنی «روان پلید» هم از روز ازل با «اهورا مزدا» متفقا به وجود آمد یا آنکه «اهورا مزدا» بعدا او را آفریده است. به عبارت دیگر: آیا «اهورا مزدا» روان با پاک اهریمنی را خلق کرد یا

آنکه «انگرامی نو» موجودی بود، «پلید» و «مزدا» او را کشف فرمود. از این رو هر جا که «خوبی» بود، «بدی» را در مقابل معین ساخت و هر جا که «روشنائی» بود، «تاریکی» را در برابرش پدیدار نمود. گرچه ظاهراً سرودهای گاتها روی هم رفته مبتنی بر نظریه دوم است، ولی درست معلوم نشده که در سایر نصوص «اوستا» این معنی چگونه تبیین گردیده و چگونه روح نا مقدس و روان پلید «انگرامی» به صورت «شیطان» در آمده است که همواره با «اهورامزدا» که خود خالق و جاعل او است، در ستیز و پیکار است.

5 - نقطه اصلی و پایه اساسی اخلاق در آئین زرتشت بر روی این قاعده است که نفس و ضمیر هر فرد آدمیزاد، یک میدان نبرد نزاع دائمی بین خیر و شر است و سینه آدمی تنوری است که آتش این جنگ همواره در آن مشتعل می باشد. روزی که اهورامزدا آدم را بیافرید، او را آزادی عمل کرد که خود عمل خود را برگزیند، یعنی دارای نیروی اختیار گردید که ما بین دو راه خطا و صواب هر یک را بخواهد انتخاب نماید. هر چند «اهورا مزدا» به وسیله نیروی «نیک» یعنی «سپنتامی نو» و نیز به دستیاری «وهومنه» همیشه آدمی را به سوی راستی می کشاند، ولی در همان حال نیروی «زشتی» و «بدی» «انگرامی نو» نیز در او ظهور یافته و در خاطره او همواره وسوسه می کند، از این رو تکلیف و وظیفه هر فرد بشر آن است که در دل خود ما بین آن دو منادی یکی را اجابت کند. یعنی فرشته نیک را اطاعت کرده و «خوبی» را اختیار کند و یا آن که سخن «دیو» را شنیده و راه «بدی» را برگزیند. البته نیکان «بدی» را نمی پسندند.

6 اما «خیر و شر» در کتب زرتشتی، چنان که باید، به وضوح تعریف نشده اند. البته از متن «گاتها» که سرودها و مناجاتهای بیش نیست و کتاب کلامی و

فلسفی روشنی نمی باشد، انتظار تصریح و بیان روشنی در این باب نمی توان داشت، ولی آنچه از فحوای آن مستفاد می شود، می توان اختلاف علمی واضحی بین «خطا» و «صواب» تشخیص داد. مثلاً مردم نیکوکار و صائب، در دیده زرتشت کسانی هستند که به «دین بهی» ایمان می آورند و آدمیان «بد عمل و خطاکار» کسانی هستند که از آئین «مزدا» روی گردانند، خاصه آنان که کیش قدیم عوام را که عبارت از پرستش «دیوها» باشد، اختیار کردند. از متن گاتها به خوبی معلوم می شود که دیوها در صف نیروی انگرامی نو قرار دارند و در نتیجه هر کس که آنها را پیروی کند، در زندگی خود در ردیف بدکاران و شریران منسک می شود. این گونه کسان نابکار را نباید رها کرد، بلکه باید با اسلحه قتال و آلات رزم با آنها پیکار نمود.

... «من «دیو» را دشمن می دارم و «مزدا» را می پرستم. من پیرو «زرتشت» هستم که دشمن دیوان و پیامبر یزدان بود. روان های مقدس جاویدی «امشاسپندان» را می ستایم و نزد خدای دانا پیمان می بندم که همیشه نیکی و نیکوکاری پیشه کنم. راستی را برگزینم. با «فره ایزدی» بهترین کارها را در پیش گیرم. درباره «گاو» که از عطاهاى خیر فرد است، مهربان باشیم. قانون عدالت و انوار فلکی و پرتوهای آسمانی را که منبع فیض یزدانی اند، محترم شمارم. من فرشته «ارمی تی» (سپندارمذ) را که پاک و نیکوست، بر می گزینم؛ امید که او از من باشد. از دزدی و نابکاری و آزار به جانوران و ویرانی و نابودی دیه ها و شهرها که مزدا پرستان منزل دارند، بپرهیزم.»

7 از تشریفات و آداب و عبارت و اعمال مذهبی از مذهبی اصلی زرتشت چیز مهمی باقی نمانده. همین قدر معلوم است که زرتشت رسوم و مناسک آریانه‌های قدیم را که مبتنی بر اعتقاد به سحر و جادو و بت پرستی بوده، بکلی

منسوخ فرموده است. تنها یک رسم و یک عبادت از زمان زرتشت باقی است و آن چنان که گفته اند: وی در هنگام انجام مراسم پرستش در برابر محراب آتش مقدس به قتل رسید و در هنگام عبادت جان سپرد.

در یکی از سرودهای «گاتها» آمد است که زرتشت می گوید:
هنگامی که بر آذر مقدس نیازی تقدیم می کنم، خود را راست کردار و نیکوکار می دانم.

در جای دیگر آتش مقدس را عطیه یزدان می شمارد که «اهورا مزدا» آن را به آدمیان کرامت فرموده. ولی باید دانست که زرتشت خود «آتش» را نمی پرستد و آن عقیده که پیشینیان و نیاکان او درباره این عنصر مقدس داشته اند، وی نداشته است و معتقدات او با آنچه بعدها آتش پرستان اخیر عنوان کرده اند، اختلاف دارد. بلکه او «آتش» را فقط یک «رمز» قدوسی و نشانی گرانبها از «اهورا مزدا» می دانسته است که به وسیله او به ماهیت و عصاره حقیقت علوی خداوند دانا پی می توان برد. این است که آنچه بطور خلاصه از منطق و فلسفه زرتشت استنباط می توان کرد.

8 سرانجام این نبرد و تنازع بین خیر و شر چگونه خاتمه خواهد یافت؟...
هر چند زرتشتیان در اردوار بعد معانی و تفاسیر مبتنی بر سهو و اشتباه در این اصل به عمل آورده اند، اما آنچه مسلم است این که: زرتشت بدون شک معتقد بوده که چون دور زمان تکمیل شود، اهورا مزدا فیروز و بر خصم بپاک و زشت کار خود چیره خواهد گردید و به هیچ وجه بر آن نبوده که نیروی پلید اهریمنی مانند قوه روانبخش نیکی و پاکی ابدی و جاویدی باشد.

زرتشت به حد کمال دارای روح امیدواری بوده و ایمان داشتند که سرانجام خوبی بر بدی، مظفر و پیروز خواهد گردید.

... اما شمار اعمال و داوری بین کارهای زشت و نیکو. از همان کتاب بطور مبهم چنین بر می آید که اندکی بعد از مرگ محاکمه مرده آغاز می شود و سرنوشت روان او از آن پس معلوم خواهد گردید تا آنکه روز رستاخیز در آخر الزمان بر پا شود. البته آیات گاتها در این باب بسیار مبهم و مجمل است و آن را می توان چنین تفسیر کرد که هر روان خواه خوب یا بد باید در روز قیامت از فراز پل جدا کننده (چینوات) عبور کند. این پل بر روی دوزخ قرار دارد و یک جانب آن به دروازه بهشت منتهی می گردد. در روی این پل نامه اعمال آن روح خوانده می شود و سراسر کارهای او را در دوکفه ترازو می گذارند که شاهین آن در دست اهورا مزدا است. اگر کفه حسنات بر کفه سیئات بچربد. هر آینه آن روان بسوی بهشت می خرامد. ولی اگر کفه سیئات فزونی گیرد، او را به قعر دوزخ می افکنند. نیکوکاران به هدایت زرتشت از آن پل سلامت و آسانی می گذرند، ولی بدکاران راهی و مفری جز فرو افتادن به اعماق هاویه ندارند. زرتشت می گوید:

«اراده آدمی تنها عامل تعیین سرنوشت نهائی اوست و بس.»

وی درباره شر ابدی چنین گفته است :

«روان ناپاک یا نفس پلید انسان هنگامی که به پل (جدا کننده) چینوات می رسد، دچار شکنجه و عذاب خواهد گردید و جاویدان در خانه دروغ زندان خواهد بود.»

گمراهان خطاکار که در برابر وجدان خود محکوم به گناهند، به پای خود به سوی سرنوشت خود می روند.

بر حسب گاتها دوزخ یا خانه دروغ مکانی است که به نام جایگاه ناخوشی نامیده می شود. در آنجاست که پندار نابکار و اندیشه های جای دارند.

سرزمینی است که بوئی گند از آن بر می خیزد و پر است از چرکی و پلیدی و در اعماق ظلمانی آن فریاد شیون و ناله غم به گوش می رسن و هر کس که در آنجا بیفتد، تنها به شکنجه ابدی معذب است. بر خلاف راستکاران که در آن سوی پل در خانه نغمات که به گفته گاتها «بهشت برین» است، جای می گزینند و آن مکان، «جایگاه خوشی» است و سرزمین اندیشه های سخن و پندارهای پسندیده که آفتاب در آنجا هیچگاه غروب نمی کند و نیکوکاران در آنجا از برکات و طبیات روحانی برخوردارند و با یاران و هم نشینان سعادتمند، روزگار می گذرنند.

از سخنان زرتشت چنین مستفاد می شود که وی از روی دل و خلوص جان ایمان داشته است که دین بهی و آئین مزدا عاقبت پیروان و گرویدگان بسیار خواهد داشت و سرانجام بر اعمال سر و اهریمن چیره و کامیاب خواهد گردید و امیدوار بوده است که برخی از پیروان اهورا مزدا مانند خود او بعدها برای نجات و رهبری فرزندان آدم خواهند آمد. وی نجات دهندگان آینده را «ساوشیان» سو شیانت (= سیاوش) نامیده است. با آنکه زرتشت شک نداشته است که اهورا مزدا آخر الامر کامیاب و فیروز است، مع ذلک کی گوید مبدا این مردم که شاهد منازعه وجدال بین راستی و دروغ هستند، راستی را فروهشته و دروغ را برگزینند. ⁽⁴⁴⁶⁾»

الف : نیایش در آتشکده ؛

«پاکی آتش و حفظ آن از لوٹ کدورات و پلیدیهایی یکی از رسوم مهمه زرتشتیان است. مقدس ترین آتش آن است که از شائزده آتش جداگانه شده باشد که هر کدام از آنها به نوبت در ضمن یک سلسله عبادت مفصل و تشریفات طولانی مرتبه تقدیس حاصل کرده اند. از جمله آداب طهارت آتش آن است که

چند شاخه هیزم از چوب صندل معطر تراشیده و توده می کنند و بر فراز شراره، بدون آنکه آن را لمس کنند، قاشقی فلزی نگاه می دارند که روزنی کوچک در میان آن است و در آن نیز خرده ریزه چوب صندل ریخته اند، پس آنگاه آن توده چوبهای مقدس را مشتعل می سازند و به قرائت دعاها و سرودها مشغول می شوند. این عمل را نود و یک بار تکرار می کنند. آتشیهای دیگری نیز هستند که اصل هر یک از آنها از درخشش برق یا از سایش سنگ چخماق یا از آتش مخصوص معابد و بت خانه ها و محل تعریق و خانه های مقدسان و ابرار روشن شده و هر یک در درجات قدس و طهارت مختلف جمع کرده اند، در کوره مقدسی در آتشیخانه افروخته می شود و موبدان از شانزده آتش مطهر که موبدان در حالی که به پارچه لطیفی دهان خود را بسته اند و از دور تنفس می کنند، آن را مشتعل می سازند. آتشدان در مرکزیت اطاق اندرونی است و پر از خاکستر و در آنجا یک چهار پایه سنگی قرار داده اند و به تناوب موبدان آن را با قطعات چوب صندل تازه و فروزان می کنند و همواره دستمال بر دهان بسته اند که مبادا دم ایشان به آتش پاک دمیده شود و آنرا پلید سازد و همچنین در برابر آن آخشیج ایزدی از سرفه و عطسه اجتناب دارند. افراد زرتشتی در هر وقت روز بخواهند، می توانند منفردا بدرون آتشکده بروند، قبل از ورود به معبد، دست و روی خود را با آب شسته و قسمتی از اوستا را تلاوت می کنند و دعا می خواهند. سپس کفشها را از پا بیرون آورده و به اطاق معبد داخل می شوند و در برابر آتش دان مقدس نماز برده و هدیه و نیازی با مقداری چوب صندل به موبد تقدیم می دارند و در برابر، یک چمچه از خاکستر مقدس از دست او می ستانند. آن خاکستر قدوسی را به نیت کسب فیض و برکت به صورت و چشم خود می مالند. سپس به سوی آتش به تعظیم خم شده و نماز و دعا می خوانند

و در همه حال آن آتش را رمز و نشانه ملکوت الهی می دانند نه عین ذات ربوبی. آنگاه آهسته رو به قهقرا رفته به کفش کن می رسند و به خانه خود باز می گردند. مهم ترین زیارت آتشکده در روز نوروز است. در آن روز زرتشتیان بامدادان از بستر برخاسته و بدن را شستشو می دهند و جامه نو بر تن کرده به آتشکده می روند. مراسم نیایش را بجا می آورند. آنگاه صدقات و بریات به فقرا می دهند. تمام اوقات آن روز مقدس را به دید و بازدید دوستان و تبادل شاد باش و تقدیم تهنیت و جشن و سرور می گذرانند 0» (447)

ب: روحانیت زرتشت؛

«اداره زندگی مذهبی زرتشتیان بر عهد موبدان یعنی «طبقه روحانیان» ایشان است که به «وراثت» از دیرباز و از پدران و نیکان مجوس خود را محفوظ داشته اند و پیشوایان بزرگ را «دستور» می گویند و غالباً ایشان مردمی تحصیل کرده و تربیت شده اند. اما وظیفه افروختن آتش مقدس در آتشکده بر عهده جماعتی خاص است که آنها را «موبد» گویند. آنها بایستی همیشه بدقت رسوم دینی و آداب تطهیر و تغسیل را رعایت نمایند. این موبدان قسمت عمده اوستا را از بردارند و بدون اینکه معمولاً معانی متن آن کتاب را بدرستی بفهمند (زیرا زبان اوستا اکنون جزو السنه مرده قرار دارد) الفاظ آن را تکرار می کنند. دیگر عوام زرتشتیان نیز مانند آنها بعضی آیات و جزوات اوستا را از حفظ داشته و در هنگام انجام مناسک دینی می خوانند.» (448)

ج: اعیاد و مراسم؛

«آئین زرتشتیان غالباً مبتنی بر مذهب اوستائی اعصار اخیر است و سادگی و بساطت ابتدائی زمان زرتشت را از دست داده است. این نکته از مطالعه رسوم و جشنهای سالیانه که آنها به عمل می آورند، بخوبی مشهود می شود. از آن جمله،

ایشان را عیدی مخصوص پرستش و نیاش مهر (میترا) است که در آن روز
خدای آفتاب به پرستندگان خود راستی و مهربانی و پاکی ضمیر و روشنایی دل
عطا می فرماید.

جشن بزرگتر و مهمتر آن است گنج در فروردین گرفته می شود و آن را به
نام خدائی که بر ارواح گذشتگان (فره وش ها) نظر دارد، بر پا می سازند. این
جشن مدت ده روزه طول می انجامد. گویند که در این مدت فره وش ها به
دیدار بازماندگان و فرزندزادگان خود می آیند. از این رو برای شادباش و خیر
مقدم آنها در روی کوههای یاد ر برابر برج خاموشان تشریفات خاصی بجا می
آورند. جشن دیگری ویژه و هومنه (= بهمن) است که حافظ جانوران نیک و
دواب سودمند است. در آن هنگام زرتشتیان به حیوانات مفید بی آزار نوازشهایی
می کنند. زرتشتیان جشنهای عدیده به نام هر یک از عوامل و عناصر آفرینش
یعنی آسمان و زمین و آب و نباتات و حیوانات و آدمیان بر پا می دارند. ⁽⁴⁴⁹⁾»

ه: آتش مقدس ؛

فروغی پدید آمد از هر دو سنگ
دل سنگ گشت از فروغ آذرنگ
نشد مار کشته و لیکن ز راز
پدید آمد آتش از آن سنگ باز
که او را فروغی چنین هدیه داد
همی آتش آنگاه فیله نهاد
بگفتا فروغی است این ایزدی
پرستید باید اگر بخردی ⁽⁴⁵⁰⁾

«کرتیر» هیربد و موبد بزرگ که سی سال رهبری روحانی را در سلطنت شاپور اول هرمز اول و بهرام دوم بر عهد داشت، می گوید: آئین مزدائی با دست من تحکیم یافت و مردان فروزانه بدست من تنبیه شدند و یا با اعتراف به خطای خویش، گناهانشان بخشوده شد. آتشکده ها بدست من ایجاد شد و مغان بر آنها گماشته شدند. به فرمان آفریدگار، منصب پادشاهان را تأیید نمودم ؛ و در سراسر ایران آتشکده های متعددی ساخته شد. و ازدواج با اقارب دوباره ممنوع گردید. به هر جا که ارتش شاهنشاهی قدم گذاشت، آتشکده هائی در آن برپا شد، در انطاکیه و... آتشکده ها بنا گردید... (451)

در اساطیر مذهبی ادیان از جمله اسلام، آمد است که بشر از دیرباز «آتش» را گرمی می داشته است. برخی اساطیر مدعی اند که «آتش» پرداخت و بر این کار اصرار کرد که آتش قربانی او را قبول کند و بسوزاند. برخی گفته اند آتش پرستی پس از داستان حضرت ابراهیم آغاز شده است. (452)

برخی معتقدند که قبل از پیدایش نفت و مواد سوختنی، آتش در نزد اقوام مختلف، اعتباری تام و ارزشی فراوان داشته است. مؤلف فرهنگ قرآن می گوید: اگر چه بعد از این، عقیده آتش پرستی در بسیاری از نقاط زمین رونق گرفت، ولی در نقاط نفت خیز رواج بیشتری داشت. می توان گفت که کیش آتش پرستی با مواد نفتی و سوختی رابطه نزدیکی داشته است. در غرب باکو منطقه ای نفت خیز وجود دارد که در آن آتشکده بزرگی داشته اند. آئین زرتشت که ترکیبی از آئین «زروانی» یعنی عناصر پرستی و ستاره پرستی بود، از باکو به اطراف و اکناف ایران و هند و قسمتی از عربستان انتشار یافت. آئین زروانی قبل از زرتشت نیز در مأورا النهر و غرب هند و افغانستان رایج بوده است. کلمه «زروانی» مشتق از کلمه «زو» که معنی عناصر چهارگانه : آب،

خاک، آتش و باد است، همین را می رساند. چون آتش از میان این عناصر
الطف و حالت فعال تری دارد، مردم آن نواحی آن را به عنوان خدای بزرگ می
پرستند و آن سه عنصر دیگر را خدایان کوچک می دانسته اند. زرتشت
میان این دو آئین را (زروانی و ستاره پرستی) تلفیق کرد و آئین خود را پدید
آورد. تقدیس آتش از ایران به یونان راه یافت و پیروانی پیدا کرد. آتش المپیاد
یادگاری است از آن دوران که جزء تشریفات اولیه مراسم جهانی ورزش معاصر
است. (453)

فلاسفه اسلامی بر این باورند که تقدیس آتش نتیجه اعتقاد به خیر و شر،
پاک و پلید نور و تاریکی است. و این جزء ضدین است یا عنصر غالب دو ضد،
و عنصر برتر آن، پس شایسته تقدیس بوده است.

محققان جدید بر این عقیده اند که سابقه آتش پرستی به دوران طبیعت
پرستی می رسد. (454) به گفته بک مورخ ایرانی، در عهد اردشیر آتشکده های
خاموش دوباره مشتعل شد و این زمان رسمیت یافتن آئین زرتشت به عنوان
دین رسمی و سراسری کشور ایران بوده است. (455) «کریستن سن» می گوید:
«نصوص متعدده «اوستا» ثابت می کند که پرستش «عناصر طبیعی» از اصول
دیانت زرتشتی بوده است. منظور از عناصر طبیعی: آب، خاک، و آتش است.
«آتش» در این مذهب از سایر عناصر مهم تر بوده است.

«اوستا» آتش را پنج نوع می شمارد و نام آنها را در «یسنای» «11» و
«17» آورده است. در کتاب «نبدهشن» اسامی این آتشها با مختصر اشتباهی
نقل شده است:

1 آتش معابد که آتش و هرام نامیده می شد.

2 آتش در جسم و جان آدمیان و جانوران.

3 آتش نهفته در نباتات.

4 آتش نهفته در ابر (صاعقه).

5 آتش موجود در بهشت در حضور اهورا مزدا. و ظاهراً این آتش مربوط به جاه و جلال و جبروت پادشاهان است که پیوسته همراه آنان بوده و به نام «خورنه» (و در زبان پهلوی «خور») و در فارسی «فرشیده» مشهور است. آتش در اوستا «آتر» نامیده شده که در فارسی دوره‌های میانه «آذر» می‌باشد و آن را پسر «اهورا مزدا» خوانده‌اند. عیسویان گاهی آتش مقدس زرتشتیان را دختر اهورا مزدا نامیده‌اند، چنانکه هئونام کشیش عیسوی که از روی خشم آتش یکی از آتشکده‌ها را خاموش کرد، گفته است: نه آن خانه، خانه خداست و نه آن آتش دختر خدا بود، بلکه دختری بود دستخوش هوس شاهان و گدایان. احتمالاً این از جمله تغییراتی باشد که در نزد ارمنیان قبلاً زرتشتی صورت گرفته است، زیرا در آثار عامیانه ارمنه هنوز هم آتش را موجودی مونث می‌شمارند. گفته می‌شود در «اوستای» دوره ساسانی که فعلاً مفقود است، مطالب فراوانی در رابطه با تقدیس آتش و فوائد روحانی حاصله از آن و وظایف انسان در قبال آتش موجود بوده است. «⁽⁴⁵⁶⁾ وی (کریستن سن) می‌گوید یکی از ماههای زرتشتیان «آذر» نام داشته است. ماههای زرتشتی 30 روزه بوده‌اند و هر روز اختصاص به خدائی خاص داشته است. جد «اردشیر» اول ریاست معبد «آناهیتا» در استخر فارس را بر عهده داشته است.⁽⁴⁵⁷⁾ «سایکس» می‌گوید:

در مذهب زرتشت با ارزش‌ترین چیزها «آتش» است و از قداست بسیاری برخوردار می‌باشد. وی این تقدیس و تکریم را به سنت‌های کهن مردم آذربایجان (باکو) ربط می‌دهد. او ضمن نقل خاطره‌ای می‌گوید که خود دیده

است که چگونه آتش در باکو زبانه می کشیده است. زرتشتیان آتش را مظهر خالق جهان می دانند. زرتشتیان به پاس گرمی داشت آتش مقدس شمع روشن را خاموش نمی کنند و بر آن نمی دمند. دخانیات نزد آنان ممنوع است، زیرا باید چوب کبریت را با دهان خاموش کنند و این اهانت به آتش است. ⁽⁴⁵⁸⁾ «فلیسین شاله» می گوید: آتش، نشان وجود نورانی خداوند متعال است. آتش اصل آداب دینی است و هر آتشگاه، محل و مکان ویژه دارد و در آنجا شعله آتش جاویدان می سوزد. با دست داشته باشد و پوششی بر دهان قرار دهد ⁽⁴⁵⁹⁾. وجود نقش آتشدان و آتش در حال اشتعال بر قبور سلاطین هخامنشی، نشانه ای از تقدیس آتش در دوره هخامنشی است. احترام برای آتش با آنجا بود که باعث گردید تا بنائی برگرد آتش بسازند که آن را از عوامل طبیعی حفظ کند. برای حفظ آتش مقدس طریقه ای بکار

رفت که از تابش نور خورشید بر جایگاه آتش و شعله فروزان آن در آتشکده جلوگیری شود. تابش آفتاب بر آتش، اهانت به آتش مقدس محسوب می شود. بر مسکوکات رایج ایران نقش آتشکده و آتشدان حک شد. و این سنت، تا اوائل دوره ساسانی ادامه داشت. غیر از آتش شاهی آتشیهای دیگری وجود داشت ؛ از جمله، آتش خانه (اجاق)، آتش معابد (آتش آذران)، آتش و هرام، ... ⁽⁴⁶⁰⁾

در آغاز یادآور شدیم که آتش زدر زندگی انسان بدوی (اولیه) نقش بسیار تعیین کننده ای داشته است. وجود چاههای نفت و فوران ناگهانی آن و در نتیجه افروختن مشعلی فواره ای که در چشم و روان بدویان عظمتی شگفت می آفریند، زمینه های روانی پرستش یا تقدیس آتش را پدید آورد. این تقدیس و تکریم علتی دیگر نیز داشت و آن اعتقادات خورشید پرستی و ستاره پرستی

بدویان بود، و چون خورشید و اجرام سماوی که ارباب انواع بودند در تمام ساعات شبانه روز دیده نمی شدند، معابدی به نامشان بر پا کردند و در آنها آتش افروختند. نور آتش را پرتوی از ذات خدای خورشید یا سایر خدایان دانسته، در برابر آن سجده و عبادت می کردند. در مذهب مهرپرستی ایران باستان، مهر یا میترا توتمی بود که خدای خورشید و آفریدگار جهان وجود نامیده می شد. هوشنگ بنیان گذار این آئین بود. فردوسی بر این نکته اشاره می کند:

که ما را ز دین کهن ننگ نیست به گیتی به از دین هوشنگ نیست
در آئین زرتشت مهر از مقام خدائی فرو افتاد و در ردیف فرشتگان (ایزدان) قرار گرفت که از طرف اهورامزدا حافظ عهد و میثا و طرفدار پادشاهان گردید و عنوان فرشته روشنائی به خود گرفت. در آخرت نیز وظیفه داشت تا در سر پل چینوات داوری اموات را به همراه فرشته چنوه (عدل) انجام دهد. زرتشتیان مهر را چشم اهورامزدا می دانند. اهورامزدا به خورشید (مهر) هزار گوش و دو هزار چشم داد تا اعمال بندگان را ببیند و سخنانشان را بشنود (ن. ک. : یسنای 4 / بند 2+ یسنای 17 بند 2). مهرپرستی در جوامع دیگر نیز رواج داشته است که به آن اشاره شد. در اساطیر هند نیز سخن از تقدیس آتش رفته است. در چین نیز وضع به همین صورت است. یونگ نخستین پادشاهی است که در ین آتش را کشف کرد و در ردیف خدایان قرارش داد⁽⁴⁶¹⁾. محققان بر پیشینه تاریخی تقدیس آتش در کلیه ادوار ما قبل و ما بعد تاریخ اعتراف کرده اند. آتش علاوه بر عظمت ذهنی، عامل و سپر تدافعی بدویان و حتی انسان متمدن بوده و می باشد. برای بر حذر بودن از خطر حیوانات وحشی و... آتش عامل مهمی بوده است. جشن آتش افروزی در ایران باستان و ایران پس از اسلام همچنان رواج

داشته و دارد. گویند «مردآویج» سردار ایرانی در سال 323 هجری قمری جشن آتش افروزی بزرگی تدارک دید. او دستور داد تا هیزم بسیاری گرد آوردند و نفت و آلات آتش افروزی تدارک دیدند. استادان آتش افروز جمع شدند، مشعلها ساختند و بر سر هر کوه و کمر و پشته، توده ها و مشعلها گذاشتند، کلاغها و بازها به کمک آتش بازان شتافتند و آسمان تاریک آن مقطع سیاه تاریخ ایران را به نور مشعلهای خویش که بر منقارها و پاها داشتند، روشن ساختند (462).

و: آتشکده ها؛

مسعودی مورخ اسلامی آتشکده بزرگ استخر فارس را دیده و چنین توصیف کرده است: «... بنائی زیبا و با شکوه، با ستونهایی از سنگ یک پارچه ک با قطر و ارتفاع حیرت انگیز، بر فراز آن اشکال عجیب و غریب از حیوانات؛ اسب و... که از لحاظ شکل و عظمت انسان را به حیرت می انداخت. در اطراف ساختمان خندقی وسیع و دیواری از سنگهای عظیم با صور فراوانی بر آن. مردم آن ناحیه این صور را شمایل پیامبران سلف می دانند (463)». بر قبور پادشاهان هخامنشی واقع در نقش رستم آتش دان هائی دیده می شود که در آنها آتش مقدس در حال اشتعال است (464). در ایران باستان سه آتشکده بسیار معروف و مشهور بودند: آتشکده مخصوص پادشاهان در آذربایجان، آتشکده موبدان و اصناف در استخر فارس، آتشکده کشاورزان و... در شمال غربی نیشابور در کوههای «ریوند». این آتشکده در قریه «مهر» سر راه خراسان به یک فاصله از میاندشت و سبزوار قرار داشته است. شواهد باستان شناسی آتشکده های بسیاری در شهرهای ایران را نشان می دهد. تواریخ نیز به آتشکده های بسیاری اشاره دارند از جمله: آتشکده طوس، نیشابور، ارجان فارس، سیستان، اصفهان،

قزوین، شیروان، ری، قلعه دختر، قم، فیروز آباد، فارس، قصر شیرین و... برخی معتقدند که خیابان «آذر» شهرستان قم به طرف آتشکده دوره ساسانی ادامه داشت است⁽⁴⁶⁵⁾. «تاریخ قم» بر وجود زرتشتیان در این شهر تصریح می کند. نخستین گروه مهاجر عرب به قم، بر زرتشتیان که ساکنان اصلی این ناحیه بودند، شبیخون زدند و قلع و قمع شان کردند.

آتشگاه را در مکانی قرار می دهند که اطراف آن باز باشد. در آتشکده کانون ویژه ای برای افروختن آتش وجود دارد که جز «اتربان» یا موبد نگهبان آتش کسی دیگر حق ورود به آن مکان را ندارد. «اتربانان» که به طرف آتش می روند، باید «پنام» یعنی «دهان بند» ببندند تا دم ایشان آتش مقدس را نیالاید. در سمت راست آتشگاه اطاقی وسیع و چهارگوش قرار دارد که به قسمتهای متعدد و مساوی تقسیم شده و هر یک را برای کار خاصی در نظر گرفته اند. این اطاق را «یزشن گاه» یعنی «مکان تشریفات عبادت» می گویند. آفتاب نباید بر آتش بتابد، زیرا که آن را آلوده می سازد. برای جلوگیری از تابش آفتاب بر آتش، آتشگاه را در وسط آتشکده می ساختند. آتش مقدس انواع گوناگون دارد: آتش خانه، آتش قبیله، آتش قریه، آتش آذران، آتش ایالت. نگهبان آتش را مانبد می گفتند. برای حراست و نگهداری آتش هیئتی از روحانیون زیر نظر یک موبد انجام وظیفه می کردند. آتشکده به بوی کندر و سوختنی های معطر دائما خوشبو است. آتش را با قطعات چوبی که طی مراسم ویژه مذهبی تطهیر شده، نگاه می داشتند. این چوبها غالبا از گیاهی موسوم به «هذانه اپنا» بود و روحانی نگهبان آتش دائما به وسیله چوبی که آن را «برسم» می خوانند و مطابق آداب ویژه ای بریده شده است، آتش را روشن و ادعیه ای را تلاوت می

کند. آنگاه روحانیون دیگر «هومه» یا «هوم» را نثار می کنند در اثنای قرائت ادعیه، روحانیون شاخه گیاه (هومه) را پس از تطهیر در هاون می کوبند. آلات و ادوات آتشکده عبارت است از:

1 هاون ؛ برای فشردن هوم یا گیاه مخصوص مورد استفاده است.

2 دسته هاون ؛ که برای همین منظور بکار می رود.

3 چوب برسم که «موبد» مخصوص آتش را به وسیله آن مشتعل نگاه می دارد. در فرهنگ فارسی آمده است که : به شاخه های باریک گیاهی برسم گویند. «برسم» را از درخت «هوم» می برند. «هوم» درختی است شبیه «گز». اگر «هوم» نباشد، از شاخه درخت «گز» و یا از شاخه های «انار» استفاده می شود. برای بریدن هوم تشریفات خاصی دارند: برای بریدن هوم از کاردی استفاده می کنند که دسته آن نیز از آهن باشد. آن کارد باید تکاملاً تطهیر شود. سپس «زمزمه» ای به عنوان دعائی که در موقع عبادت و غسل و طعام می خوانند، خوانده می شود. آنگاه «برسم» را از درخت هوم می برند. در حال حاضر «برسم» را از فلز نقره یا برنج می سازند.

4 برسمدان. 5 کارد کوچک، 6 چند جام برای هوم و آب مقدس. 7 چند پیاله کوچک به نام «طشت» برای هوم ؛ این طشت نه سوراخ دارد. 8 «رسن» ؛ ریسمانی کوچک از موی گاو که شاخه های «برسم» را با آن بهم می بندند.

9 سنگ بزرگی به نام «ارویس گاه» که چهار گوشه است و آلات مزبور را روی آن می گذارند (466).

پس از اسلام آتشکده ها هم چنان به قوت خود باقی بود. «استخری» در کتاب «مسالک و ممالک» از آتشکده های «فارس» یاد می کند:

1 آتشگاه کاریان، 2 آتشگاه بارین، 3 آتشگاه خره که زرتشتیان به آن سوگند یاد می کنند، 4 آتشگاه شیر خشین، 5 آتشگاه کاریان در شیراز، 9 آتشگاه هرمز در شیراز، 10 آتشگاه مسوبان در ورقان.

«بلاذری» می گوید در سال 22 هجری وقتی آذربایجان فتح شد، مردم آن دیار با فاتحان پیمان بستند که هشتصد هزار درهم بپردازند و آنان آتشکده ها را ویران نسازند. آتشگاه معروف «گشتاسب» در «شیزه» آذربایجان قرار داشت.

گویند آتشکده قومس (مغرب کومس، شهرستانی در جنوب کوه طبرستان که مرکز آن دامغان بوده است و آن را حریس نیز گفته اند)، از تخریب اسکند مقدونی مصون ماند و آتش آن خاموش نگردید. در کرمان آتشکده ای وجود داشته است که زرتشتیان از آتش آن به دیگر نقاط ایران می برده اند. ⁽⁴⁶⁷⁾

«شهرستانی» می گویند: نخستین کسی که آتشکده بنا کرد، «فریدون» بود که در «طوس» آتشکده ای ساخت. آخرین آتشکده را «بردسون» در «بخارا» بنا نهاد. «بهمن» در «سجستان» آتشکده ای بنا کرد که آن را «گرگر» می گفتند. زرتشتیان در نواحی «بخارا» آتشکده ای بر پا کردند که آن را «قیادات» می گفتند. «کیخسرو» در فارس و اصفهان آتشکده ای ساخت که آن را «کوسه» می گفتند. سیاوش در چین «آتشکده گنلکرز» را ساخت. «ارجان» نیای گشتاسب در «ارجان» از شهرهای فارس آتشکده ای ساخت. این آتشکده ها قبل از ظهور زرتشت ساخته شده است. زرتشت نیز آتشکده ای را در نیشابور و در نسا بنا کرد. گشتاسب دستور داد تا آتشی را که جمشید جم برافروخت، برای او بیاورند. آتش جمشید جم را در «خوارزم» پیدا کردند. این آتش را مجوسیان بسیار احترام کنند. «کیخسرو» چون به جنگ «افراسیاب» رفت، در مقابل آن آتش به سجده افتاد. «انوشه روان» آن آتش را به «کاریان» فرستاد و قسمتی از

آن را به «نسا» روانه کرد. «شاپور» فرزند «اردشیر» در «روم» و «قسطنطنیه» آتشکده هائی بنا کرد و این آتشکده ها تا دوران «مهدی» خلیفه عباسی آباد بود. «توران دخت» در «بغداد» یا نواحی آن آتشکده ای بر پا داشت ⁽⁴⁶⁸⁾. آتشکده آذر جو دارابجرد، بنا به گفته مسعودی به دستور زرتشت توسط گشتاسب ساخته شده است. اسفندیار ساختن آتشکده ها را ترویج و تشویق می کرد. در آذربایجان و بلخ، ارز روم (ترکیه)، در هند و روم و چین و... آتشکده هائی ساخته شد ⁽⁴⁶⁹⁾. در عهد زرتشت آتشکده هائی ساخ 9ته شد که اهم آنها به قرار ذیل است :

1 آتشکده آذربایجان ؛ ویژه پادشاهان و خاندان سلطنتی.

2 آتشکده استخر پارس ؛ ویژه موبدان.

3 آتشکده ریوند سبزوار (یا آتشکده مهر)؛ ویژه کشاورزان.

به دستور شاهان ساسانی و موبدان در مراکز و نقاط مختلف ایران، آتشکده هائی بر پا می کرده اند. «کریتر هرید» موبد بزرگ عصر شاپور اول دستور داده بود که در سراسر کشور آتشکده هائی بسازند. او «مغان» را به نگهداری آتشکده ها می گماشت. پوران دخت ساسانی دستور داد که در بلخ و طوس و اصفهان و کرمان و سجستان و بغداد آتشکده هائی بسازند. هر جا که ارتش ساسانی قدم می گذاشت، آتشکده هائی در آن بر پا می گردید. آتشکده های انطاکیه، ارمنستان، گرجستان، چین، روم و... از اقدامات ارتش ساسانی است.

زناشویی و مراسم خاص زرتشتیان

ازدواج و محارم؛

ابوریحان بیرونی می گوید: درباره نکاح مادر که به زرتشتی ها نسبت می دهند، از سپهد مرزبان بن رستم شنیدم که : زرتشت این عمل را تشریع نکرده و

چون گشتاسب، خردمندان و سالخوردگان کشور خود را برای گفتگو با زرتشت در مجلسی گردآورد، یکی از پرسشها این بود که: اگر مردی با مادر خود در حال اضطرار و جهالت و ترس از انقطاع نسل، بسر برد، باید چه بکند؟

زرتشت بگفت که باید با او هم بستر شود تا انسان و نسل او باقی باشد ⁽⁴⁷⁰⁾.

مسئله ازدواج با محارم یک سنت بدوی بوده و از دیرباز در میان جوامع قبایلی رواج داشته است. اصالت نژاد و طهارت خون و خویشاوندی و منافع اقتصادی عامل مهم و تعیین کننده این سنت کهن بوده است. از آنجا که ازدواج با محارم با طبع فطری انسان سازگار نبوده، مذهب عامل توجیه این سنت گردیده است. منابع تاریخی نشان می دهند که سنت ازدواج با محارم در برخی سلسله های سلطنتی ایران باستان رواج داشته است. در «دینکرت» یکی از بخشهای «اوستا» اصطلاح «نزد پیوند» به معنای «پیوند با نزدیکان» گرفته شده است و به پیوند پدر با دختر و برادر با خواهر اشاره کرده اند ⁽⁴⁷¹⁾. در متون مذهبی پهلوی آمده است که ازدواج با هفت خواهر لازمه معراج بوده است ⁽⁴⁷²⁾.

یک محقق آلمانی می گوید اهتمام در پاکی اصل و نسب و خون و نژاد یکی از صفات بارز جامعه ایرانی بشمار می رفت؛ تا آنجا که ازدواج با محارم را جایز می شمردند. این گونه پیوند را «خویدوگدس» یا «خوایت ودث» می خواندند. این رسم از قدیم معمول بود. حتی در دوره هخامنشیان نیز انجام می شد. کمبوجیه با دو خواهر خود ازدواج کرد داریوش نیز خواهرش را به زنی گرفت. اردشیر با دو دختر خود و داریوش سوم نیز با دختر خود ازدواج کرد ⁽⁴⁷³⁾. هر چند که معنای لفظ خوات ودث در اوستا نیامده و موجود نیست، ولی در نسکهای مفقوده، مراد از آن ازدواج با محارم بوده است. در «بغ نسک» 6 و 7 اشاره به این معنی شده است. ازدواج برادر با خواهر بوسیله «فره ایزدی»

روشن می شود و دیوان را به دور می راند. «نرسی بزرگمهر» مفسر ادعا کرده است که «خویدوگدس» معاصی کبیره را محو می کند. این مطلب در شایشت نی و شایشت 8 و 18 آمده است. در کتب دوره ساسانی و ادوار بعد به این موضوع اعتراف شده است. این دیصان نیز اعتراف کرده که او خود با خواهرش ازدواج کرده است. «بهرام چوبین» با خواهرش «گردیک» ازدواج کرد. «مهران گنشسب» خواهرش را به زنی گرفت. او مدعی بود که خویدوگدس معاصی کبیره را محو می کند ⁽⁴⁷⁴⁾. مترجم کتاب کریستن سن می ویدگ یا اصلا در شریعت زرتشتی چنین رسمی نبوده ؛ و اگر بوده، اختصاص به فرقه خاصی داشته ؛ و در غیر این صورت که اصل مطلب را در دین زرتشت ثابت بدانیم ک این از فروع مباحث فقهاً بشمار می آمده که اگر هم به آن عمل شده، بسیار نادر الوقوع بوده است. او در رد سخنان کریستن سن می گوید که مؤلف با اسناد به نسکهای مفقوده از روی خلاصه دینکرت که دو قرن بعد از اسلام نوشته شده، چنین ادعاهائی کرده است. آنچه را مورخان مسیحی در این باب نوشته اند، ممکن است در مورد یکی از فرقه های زرتشتی باشد و عیسویان از روی تعصب این مطلب را به همه ایرانیان نسبت داده اند. چنان که در کتب فقهی اسلام نام مجوسی آمده که یکی از طوایف زرتشتی است و در «شرح لمعه» و کتاب «ریاض» در باب «میراث مجوس» آمده که «امام علی بن ابیطالب (علیه السلام): کان یورث المجوس اذا تزوج بامه و ابنته ؛ من جهة انها امه و انها زوجه. » و نیز شیخ مفید و شیخ طوسی روایتی نقل کرده اند که شخصی نزد حضرت صادق (علیه السلام) زبان به دشنام مجوسی گشود که آنان با محارم خود ازدواج می کنند. حضرت فرمود: اما علمت ان ذالک عندهم هو النکاح، و

کل قوم يعرفون النکاح عن السفاح، فنکاحهم جایز و ان کان قوم دانوا بشیئی یلزمهم حکمه.

اگر چه در نزد مسلمانان، همه زرتشتیان، به اعتبار تسمیه کل بر جزئی، مجوس خوانده می شوند، ولی ممکن است که در اینجا اشاره بر همان طایفه خاص از زرتشتیان باشد که در قدیم مجوس گفته می شده اند. از طرفی هر کجا که نص در کار نباشد، فقها به تجزیه و تحلیل آن می پردازند، و این مسئله در عصر ساسانی از مسائل فقهی بوده است. از دیگر طرف، بر فرض عملی شدن این مسئله، آن چنان نادر الوقوع بوده که جز چند مورد، بیشتر در تاریخ دیده نمی شود ⁽⁴⁷⁵⁾. کریستن سن مستشرق آلمانی می گوید: با وجود اسناد معتبری که در منابع زرتشتی و کتب پیگانگان معاصر دوره ساسانی دیده می شود، کوششی که بعضی از پارسیان جدید برای انکار این عمل (ازدواج با محارم) می کنند، بی اساس و سبکسرانه است ⁽⁴⁷⁶⁾.

یک محقق مشهور ایرانی می گوید: چیزی که از اسناد آن زمان به دست می آید و با همه هیاهوی جاهلانه ای که اخیرا پیا کرده اند از بدیهیات تمدن آن دوران است، نکاح با محارم درجه اول است که معمول و متعارف بوده است. ⁽⁴⁷⁷⁾ مورخان یونانی تصریح کرده اند که در دوره هخامنشی، مغ ها ما مادرانشان ازدواج می کرده اند ⁽⁴⁷⁸⁾. در دوره اشکانی نیز این رسم معمول بوده است. برخی از شاهان اشکانی با محارم خویش ازدواج می کرده اند. علت روانی این رسم این بوده که ازدواج با محارم تنها راه حفظ اصالت نژاد و طهارت خون شناخته می شده است ⁽⁴⁷⁹⁾. مورخان اسلامی نیز بر این سنت تصریح کرده اند. یعقوبی مورخ ایرانی مسلمان از ازدواج ایرانیان باستان با مادران و خواهران و دختران شان یاد می کند که این کار را نوعی صله رحم و عبادت می دانسته اند ⁽⁴⁸⁰⁾.

گویا عیسویان ایرانی نیز تحت تأثیر زرتشتیان علیرغم مخالفت با دین شان با اقارب خود ازدواج می کرده اند⁽⁴⁸¹⁾. در صدر اسلام، ازدواج با محارم در میان زرتشتیان امر رایجی بوده است، لذا مورد سرزنش مسلمانان قرار می گرفته اند⁽⁴⁸²⁾. در این زمینه روایاتی در منابع شیعی دیده می شود که حکایت از برخورد مسلمانان با زرتشتیان و رهنمودهای امامان شیعه را در خود دارد⁽⁴⁸³⁾. فقهاء شیعه و سنی (عرب و عجم) در ابواب گوناگون فقه این بحث را به عنوان مسئله ای که در خارج مصداق دارد، مورد بحث قرار داده اند.

شیخ طوسی در کتاب مشهور «الخلاف» به این مسئله پرداخته است⁽⁴⁸⁴⁾. اخیراً یک مقام مذهبی زرتشتی کلیه اتهامات از این قبیل را که نسبت به دین زرتشت و زرتشتیان روا داشته اند، پاسخ گفته است و ریشه چنین اتهاماتی را متوجه مورخ مشهور یونانی «هرودوت» کرده است⁽⁴⁸⁵⁾.

احکام حقوقی زن و مرد در آئین زرتشت ؛

در این آئین، مردان بر اموال زنان ولایت داشتند. زن بدون اجازه همسر خود حق دخالت و تصرف در اموال خود را نداشت. به موجب قانون زناشوئی، شوهر فقط شخصیت حقوقی داشت و با سند قانونی می توانست همسر خود را شریک در اموال نماید. در این صورت، زن حق هر گونه تصرف در اموال همسر را نداشت. هر گاه شوهری به زن خود می گفت :: از این لحظه تو آزاد و صاحب اختیار خودت هستی، این زن از نزد شوهر رانده نمی شد و اجازه داشت که به عنوان زن خدمتکار یا «چاکرزن» شوهر دیگری اختیار کند و فرزندی که از ازدواج جدید در حیات شوهر اولش بوجود می آورد، از آن شوهر اولش بود. شوهر حق داشت یگانه زن یا یکی از زنانش و حتی زن ممتازش را به مرد دیگری عاریه بدهد تا این مرد از خدمات آن زن استفاده کند. در این عاریه

دادن، رضایت زن شرط نبود. فرزندی که در این ازدواج متولد می شدند، متعلق به خانواده شوهر اول بودند و مانند فرزندان او محسوب می شدند. این اعمال را از کارهای خیر می دانستند و آن را کمک به یک هم دین تنگدست می خواندند (486).

ازدواج ابدال؛

اگر مردی از دنیا برود و فرزند ذکوری نداشته باشد و زنی داشته باشد، باید آن زن را در اختیار نزدیکترین خویشاوندان متوفی قرار دهند و اگر زن نداشته باشد، دختر او را به نزدیکترین بستگان او بدهند. و اگر زن و دختری نداشته، از اموال شخص متوفی زنی را جهیزیه داده و به یکی از مردان خویشاوند میت بدهند. فرزند ذکوری که از این ازدواج حاصل آید، متعلق به مرد متوفی است. غفلت از این امر که یک تکلیف است، به معنای قتل نفوس بسیار است. یعنی که اجاق میت برای همیشه خاموش است (487).

مراسم ازدواج؛

نخستین گام، خواستگاری است و تحصیل رضایت دختر و پدر و مادر او است. پس از حصول رضایت مراسم به این صورت انجام می گیرد: 1 بستگان درجه یک پسر به خانه دختر می روند و نامه ای از پسر خطاب به پدر و مادر دختر همراه می برند. محتوای نامه بر روی کاغذ سبز نوشته می شود تا از میمنت و مبارکی برخوردار باشد.

2 چند روز بعد از طرف خانواده دختر پاسخ نامه نوشته می شود و با تشریفات مشابه به خانه پسر توسط بستگان درجه یک دختر برده می شود. طبق تعالیم زرتشت: هر دختر یا زنی را که خالی از موانع زناشوئی باشد، می توان خواستگاری کرد. رضایت طرفین به معنای انعقاد پیمان زناشوئی نیست.

3 از طرف خانواده، پسر، یک حلقه، یک سینی نقل و چند کله قند و چند متر پارچه جهت لباس دختر تهیه می شود. در روز معین این اشیاء به خانه عروس برده می شود. حلقه توسط یکی از بستگان درجه یک داماد به انگشت دختر می شود و پذیرائی به عمل می آید.

4 چند روز بعد، اقدامی مشابه از سوی خانواده دختر در حق داماد بعمل می آید.

در تعالیم زرتشت آمده است که: «تشریفات نامزدی را هنگامی می توان اجرا نمود که دختر کمتر از 14 و پسر کمتر از 16 سال نداشته باشد. تشریفات نامزدی با مبادله حلقه و هدایا در حضور بستگان و لااقل «هفت نفر» معتمد زرتشتی که کمتر از 25 سال نداشته باشند، انجام می یابد.»

5 در هنگام ازدواج یعنی پس از مراسم نامزدی، اقدامات زیر صورت می گیرد وکیل پیرسان یا «دهموبد» که پیشوای مذهبی باشد، به اتفاق عده ای از میهمانان داماد که تعدادشان نباید از «هفت نفر» کمتر باشد، به منظور گرفتن رضایت دختر برای انجام مراسم عقد به منزل عروس می روند. عروس به حمام رفته، آرایش کرده و در صدر مجلس می نشیند و یک پارچه سبز روی سر او می اندازند به طوری که صورتش پیدا نباشد. زنهای دیگر در دو طرف او قرار دارند. دهموبد و همراهان در حالی که لاله های روشن در دستشان است، با آهنگ هبیروشاباش وارد شده و جلو عروس می روند و پیشوای مذهبی از دختر می پرسد:

بنام خدا از شما «دخت...» می پرسم آیا با زناشوایی با «پور...» راضی هستی؟ «دهموبد» این سؤال را چند مرتبه در میان لهله و شادی تکرار می کند. غالباً در مرتبه سوم یا هفتم عروس می گوید: بلی. پس «دهموبد» از

عروس می پرسد: چه فردی را نماینده یا وکیل خود قرار می دهی ؟ عروس پدر یا برادر خود را به این سمت نامزد می کند. پس از شنیدن این اقرار، «دهموبد» و همراهان به منزل داماد باز می گردند.

6 گواه گیران ؛ نماینده عروس به اتفاق عده ای از میهمانان عروس به خانه داماد می آیند و اشیاء زیر را با خود می آورند: یک تخم مرغ، یک قطعه پارچه سبز، لباس داماد، چند کله قند و مقداری شیرینی و آویشن و سنجد. آنگاه آئین مذهبی «گواه گیران» (عقد) آغاز می شود. داماد در صدر مجلس و نماینده عروس روبروی او نشسته است. «دهموبد یا موبد» در کنار داماد قرار می گیرد. پس از تحقیق در اینکه عروس و داماد قبلاً با دیگری در رابطه با زناشوئی حرفی نزده اند و یا قرار ازدواج نگذاشته اند، اوستا را با صدای بلند می خوانند. در این هنگام داماد و نماینده عروس ایستاده و «کمر بند مخصوص» (= کشتی) را از کمر باز کرده و دوباره آن را می بندند. سپس موبد، مراسم گواه گیران را که به منزله اجرای صیغه عقد ازدواج زرتشتیان است، انجام می دهد. پس از پایان، پس از پایان، ایستاده و دعای تندرستی عروس و داماد را می خواند. در تمام این مدت داماد و نماینده عروس دست در دست بر روی قند دست گذارند. پسر بچه ای که معمولاً با داماد نسبت نزدیکی دارد، پشت سر داماد می ایستد و انار شیرین و پارچه سبز و قیچی و تخم مرغ و... را در دست گرفت، روی سر داماد نگاه می دارد. پس از پایان مراسم «دهموبد» تخم مرغ را با تمام قدرت و نیرو از پشت بام به خارج از خانه می اندازد و انار شیرین به داماد داده می شود که بعدها با عروس بخورند.

7 عروس کشان ؛ یا عروس بران. چون آخر شب می شود، پس از صرف شام و پراکنده شدن میهمانان، «دهموبد» به همراه چند تن از نزدیکان داماد به خانه عروس می آیند تا عروس را به خانه داماد ببرند (488).

طلاق و علل آن؛

در آئین زرتشت «طلاق» اختیاری نیست. چهار چیز عامل طلاق می شود. در «بند هشن 34» آمده است که :

1 آنگاه که بستره شوهر خویش ببرد و بی رسمی کند و ناشایستی از او پدیدار آید. 2 آنگاه که دشمنان پنهان کند و شوهر نداند. 3 آنگاه که جادویی کند و یا آموزد. 4 آنگاه که فرزند نزاید و عقیم باشد. موارد دیگر نیز منجر به طلاق می شود: هر گاه در هنگام عقد، زن یا شوهر دیوانه بوده یا اخلاق مشاعره داشته باشند. یا پس از مزاجت معلوم شود که شوهر عقیم است. هر گاه در حق زن ستم شود. هر گاه زن زنا کند و یا مرد با زن دیگری زنا کرده باشد. اگر زن نافرمانی کند. اگر زنی شوهر دیگر یا نامرد دیگر داشته و آن را پوشیده باشد، ازدواج بعدی باطل می شود. هر گاه شوهر پنج سال غیبت دائم داشته باشد. (489)

مراسم سدره پوشی؛

و آن پوشیدن پیراهنی کوچک شبیه زیر پیراهنی است که به شکل خاصی دوخته می شود. سدره پوشی، تاریخ بس درازی دارد که به عصر «جمشید» می رسد. سدره پوشی از واجبات آئین زرتشت است. در دوره باستان از سن پانزده سالگی که سن بلوغ بود، سدره بر تن می کردند و کمر بند مخصوص را بر روی آن می بستند. بعدها این سنت واجب از 15 سالگی به هفت سالگی تنزل کرد. وقتی دختر یا پسر زرتشتی به سن هفت الی پانزده سالگی رسید و معلومات

مذهبی را از اوستا فراگرفت، اولیای او روزی را برای برگزاری مراسم «سدره پوشی» و بستن «گشتی» به کمر او تعیین می کنند و از خویشان و دوستان برای برگزاری این مراسم دعوت می نمایند. در روز موعود ابتدا سفره بزرگی را گسترده و آن را با اشیاء زیر تزئین می کنند: مجمر آتش، ظرف صندل، چوب عود، سینی خشکبار (پسته، بادام، گردو، فندق، سنجد، برگه آلو زرد، انجیر، نارگیل و \$ و مقداری نقل و شیرینی روی آن پاشیده که زرتشتیان آن را لرك گویند) و مقداری گل و سبزه و آویشن و برنج و \$ سر سفره می گذارند. آنگاه پسر یا دختر، پس از پوشیدن سدره، در یک طرف سفره رو به خورشید می نشیند. اگر مراسم قبل از ظهر باشد، کودک سدره پوش رو به مشرق می نشیند و اگر بعد از ظهر باشد، رو به مغرب. «موبد» روبروی او قرار می گیرد و مراسم را با خواندن «اورمزدیشت» یا آتش نیاش، آغاز می کند. آنگاه موبد به طرف دیگر سفره رفته، پشت سر کودک قرار می گیرد و «گشتی» را به کمر بچه می بندد. در تمام این مدت، کودک آستینهای «موبد» را در دست گرفته و در خواندن سرود با او آهنگ می شود. پس از پایان مراسم، کودک سر جای خود می نشیند، «موبد» به جای اول خود رفته، در مقابل کودک، سر جای خود می نشیند، «موبد» به جای اول خود رفته، در مقابل کودک، به حال ایستاده، اوستای تندرستی را به نام کودک می خواند. در حال سرود خوانی، مقداری آویشن و برنج و شیرینی مخلوط را به تدریج به سر کودک می ریزد (490).

در کتب پهلوی واژه «شیپیک» به جای «سدره» به کار رفته است. در گذشته، سدره را از پارچه پشمی، ابریشمی یا پنبه ای درست می کردند و در حال حاضر «سدره» را از ململ سفید درست می کنند. در متون مذهبی زرتشتی آمده است که «سدره» باید از پوست و پشم و مو و پنبه و ابریشم درست شده باشد.

در برخی متون دیگر آمده است که «سدره» را می توان از هر جنسی درست کرد. ولی «سدره» ای که ریشه گیاهی داشته باشد، درست همان چیزی است که در کتابهای مقدس به آن اشاره شده. اثرات و خاصیت «سدره»، بندگی اهورامزدا است و به منزله زره و جوشنی است که صاحب آن راز شر تمایلات نفسانی و صفات رذیله حفظ می کند. «سپیدی» علامت آئین زرتشتی است. از هر گونه لباس سیاه باید دوری جویند، حتی در مجالس عزا و سوگواری⁽⁴⁹¹⁾.

مراسم گشتی بستن؛

گشتی بستن نیز از ضروریات دین زرتشتی است. وقتی کودک به سن هفت، یا ده، یاپانزده سالگی رسید، باید گشتی ببندد. این سنت نیز به «جمشید» نسبت داده شده است در متون مذهبی زرتشتی آمده است که: «جمشید رسم گشتی بستن نهاد» یا: «گشتی به دستور جمشید بود». این رسم قبل از ظهور زرتشت در میان آریائها جاری بود و زرتشت آن را رسمیت داد و مقرر فرمود که طبق آئین آن را بر روی «سدره» به کمر ببندند. در شاهنامه فردوسی از شخصی به نام «هوم» که مردی زاهد و پرهیزگار بوده، حکایتی نقل شده است؛ «فردوسی» می گوید: «هوم بر بالای کوهی برسیره مرتاضان به عبادت مشغول بود و ریاضت می کشید. وقتی افراسیاب از دستلشکریان کیخسرو فرار می کند و در کوهها سرگردان می شود، به دست این پیرمرد زاهد اسیر می گردد. «هوم» او را با گشتی می بندد تا به درگاه کیخسرو رساند. «موضوع گشتی بستن، چنان قدمتی تاریخی دارد که در میان آریانهای باستان رسمی رایج بود. در کتاب «بندهشن» باب 10 و 5 آمده است که: در هر جای دنیا که کرداری نیک از بهدینی (زرتشتی) سرزند، همه کسانی که گشتی بسته اند، از آن ثواب بهره مند می گردند. ریسمان گشتی را در عهد باستان از پشم گوسفند، موی بز و پشم شتر و

پنبه درست می کردند. ولی امروز زرتشتیان گشتی را از پشم گوسفند درست می کنند. ریسمان گشتی، بند بندگی «اهورامزدا» است که باید زرتشتیان در همه حال آن را با خود داشته باشند. فرد در حال آب تنی نیز زن حائضه باید آن را از خود دور کنند. نداشتن گشتی، از گناهان کبیره است. این ریسمان از 72 رشته نخ بافته شده است. این 72 رشته نخ اشاره به 72 بند «یسنا» می باشد. تقسیم آن به شش قسمت 12 رشته ای ک اشاره به شش چهره و دوازده ماه سال می باشد. ریسمان را باید سه دور به کمر داد. این سه دور یادآور سه واژه «همت»، «هوخست» و «هورشت» است. در موقع بستن «گشتی»، باید این سه واژه رادر نظر داشت. ریسمان را باید چهار گره زد. در گره اول زرتشتیان گواه می دهند به «خدای یگانه»، در گره دوم گواهی می دهند که «دین زرتشت» بر حق و از طرف خداوند است. در گره سوم به رسالت و «پیامبری زرتشت» گواهی می دهند. در گره چهارم به پذیرفتن سهاصل مهم مزدیسنا: «اندیشه نیک، گرفتار نیک، کردار نیک»، اعتراف می کنند (492).

احکام اموات ؛

فرد متوفی مراسمی دارد: ابتدا پلک های او را بسته، پاهایش را تا زانوها تا می کنند. پس از آن وی را در خانه ای طاهر روی تخت خواب آهنی یا روی زمین سنگ فرش می خوابانند و با روپوشی تمیز او را می پوشانند. زیرا در آئین زرتشت مرده ناپاک است و با هر چه تماس پیدا کند، آن را آلوده می کند. آنگاه به مرده کشته که تعدادشان زوج است یعنی یعنی 2 یا 4 نفرند، خبر می دهند. پس از غسل و تجدید گشتی، میت را در تابوتی که آن را گهن یا گاهان گویند و از فلز ساخته شده، گذاشته، به آرامگاه می برند و نزدیکان متوفی چند گامی او را مشایعتمی کنند. تشییع جنازه باید در ساعات روز باشد و دفن باید قبل از غروب

انجام گیرد. دفن اموات در شب جایز نیست. بنابر یک رسم دیرینه زرتشتیان اموات خود را در «دخمه» ها می گذارند. این سنت در ایران و هند کم و بیش هنوز جاری است. برخی از مراکز زرتشتی نشین ایران به این سنت پای بند هستند. زرتشتیان ایرانی به دخمه «دادگاه» می گویند و زرتشتیان هند به آن «دخمو» گویند. اروپائیان آن را «برج سکوت» می نامیده اند. دخمه محوطه ای است مدور که در بالای کوه بلندی قرار دارد و غالبا از آبادهای اطراف چند فرسنگ فاصله دارد. دیوار اطراف دخمه را از سنگ و سیمان می سازند و یک درب کوچک آهنی برای ورود و خروج دارد. محیط دخمه در حدود صد متر است. سطح داخلی آن از دیوار به طرف مرکز سراشیب می باشد. در وسط دخمه چاه عمیق و وسیعی حفر شده است. در چهار گوشه خارجی آن بیرون از دیوار دخمه چاهها تا حدود یک متر باشن و سنگ ریزه پر شده است. چاه وسطی دخمه رازرتشتیان ایران «براده» یا «استه دان» (استخوان دان) می گویند. فردوسی «استه دان» را «ستودان» آورده است :

سر جاودان را بکندم ز تن ستودان ندیدند و گور و کفن
اسدی طوسی نیز می گوید:

ستودانی از سنگ خارا برآر زیرون بر او نام من کن نگار
سطح داخلی دخمه از دیوارها گرفته تا استه دان را به سه قسمت دایره ای شکل تقسیم کرده اند؛ قسمت اول که از دیوارها آغاز می شود و بزرگتر از قسمت دوم و سوم است، ویژه اجساد مردان است. قسمت دوم برای زنان و قسمت سوم که وصل به استه دان است، برای کودکان و بچه ها است. هر یک از این قسمت های سه گانه به قطعات کوچک تر تقسیم شده که هر قطعه ویژه یک

میت است، شیارهای کوچکی بین این قطعات کنده شده تا آب باران و کثافات از این شیارها به داخل استه دان برود.

چون مرده را به درون سردابه می گذارند، باید سر او را به سوی باختر (خورشید) قرار دهند تا صورت وی به طرف مشرق باشد. سردابه باید به درازای 180 سانت و پهنای 70 سانت و گودی 2 متر باشد که برادی کودکان و خردسالان فرق می کند. این سردابه برای مرده هائی است که در دخمه گذاشته نشود⁽⁴⁹³⁾، دخمه گذاری میت به خاطر هزینه اندکی که دارد، برای فقیر و غنی و بزرگ و کوچک امتیازی محسوب نمی شود و همه یکسان هستند. با این عمل مرده پرستی و گورپرستی رواج پیدا نمی کند و چون قبری وجود ندارد، همه اموات در دخمه ای که بالای کوه است قرار می گیرند و دیگر جنبه تشخص خانوادگی و آرامگاه سازی در کار نیست.

یک محقق ایرانی می گوید که در آئین مزدائی بسیاری از معتقدات دین بودائی هندی منعکس است. عامل اصلی و اساسی در اینجا «آتش» است. «آتش» در محراب زبانه می کشد و با هدایای دائمی از خاموشی آن جلوگیری می شود. با این حال شیوه ستایش در دین ایرانی بیشتر آشکار است، درست به همین دلیل از سوزاندن و دفن مردگان خودداری می شود، زیرا عقیده بر آن است که نعش مردگان آتش و زمین را که پاکیزه اند، ملوث خواهد نمود. از این رو، نعش مردگان را به دشتها برده و طی تشریفات خاصی در هوای آزاد قرار می دهند⁽⁴⁹⁴⁾.

«گریستن سن» می گوید: «وندیداد» مجموعه ای است از قواعد دینی راجع به انواع ناپاکی ها و گناهان و وسائل تطهیر و توبه و استغفار. در این کتاب از انواع تعدی به موجودات اهورائی (انسان، سگ، بیدستر) و طریقه رفتار با

اجساد مردگان و غیره سخن رفته است. بر طبق این قواعد مردگان را باید در «دخمه» نهاد و طعمه پرندگان ساخت. زیرا تدفین مردگان یا سوزاندن اجساد باعث آلائش عناصر می شود. مراد از عناصر، آب، باد، خاک و هوا است. لذا زرتشتیان این کار را حرام می دانند. دست زدن به زنان حائض نیز باعث ناپاکی و نجاست است ⁽⁴⁹⁵⁾. دخمه گذاردن مردگان از عادات ایرانیان عهد ساسانی بود. «هیون تسانگ» زائر بودائی می گوید: ایرانیان غالبا اجساد مردگان خود را در بیابان رها می کردند. چون «سیاووش» نمی خواست که برابر عادات جاریه زندگی کند، زن خود را که مرده بود، برخلاف مردم، دفن کرد ⁽⁴⁹⁶⁾.

تعالیم محوری زرتشت ؛

سر محور اساسی آئین زرتشت

اساس دیانت زرتشت بر سه محور: «اندیشه نیک، گفتار نیک، کردار نیک»، قرار دارد و به همان اندازه که تاکید بر راستی و درستی شده است، به دوری از دروغ و ناپاکی توصیه گردیده است. چرا که دروغ گویان را به عذاب جهنم وعده داده و راستگویان را ثواب بهشت نوید داده است. بنابراین اساس این دیانت بر راستی و درستی بنا نهاده شده و نقطه ضد آن ردوغ و نادرستی است. تمام قوای عالم ناشی از راستی و ردوغ می باشد. در «گاتها» آمده: «به بهترین سخنان گوش فرا دهید، میان دو آئین راستی و ردوغ خود داوری کنید. در آغاز، هنگامی که این دو گوهر بیکدیگر پیوستند، زندگی و مرگ را پدید آوردند. لذا در این جهان ردوغ پرستان گرفتار بدترین زندگی هستند و پیروان راستی از نیکوترین مکانها و جایگاهها برخوردارند.» و این، تنویت اخلاقی آئین زرتشت را نشان می دهد.

در «یسنای 11 / 46» آمده است که : «راه نجات در اوستا راستی و درستی است، بهشت به معنی جهان پاکی و راستی می باشد و دوزخ، خانه دروغگویان نامیده شده که تبهکاران در آن برای همیشه مغلد می باشند.»

در «یشت 10»، آمده است که هدف زرتشت، «راستی» است. «دروغ» با مرگ قرین است. در اوستا آمده که : بدمنشی که به «میترا» دروغ گوید، مرگ را به تمام سرزمینها می آورد. در «یسنای 2 / 47» آمده است که : زرتشت از «اهورامزدا» سؤال می کند که : «کیست که روز نخست پدر راستی گردید؟»

در «یسنای 8 / 31» آمده است که : «توئی آفریننده راستی.» در «یسنای 20 / 31» آمده است که : دوستدار راستی از ذلت بدور است. اما دروغ پرستان چنین خواهند بود. «

در «یسنای 4 / 49» آمده است که : دوزخ جایگاه دروغگویان است. «
در «یسنای 10 / 31» آمده است که : «هیچ کس از شما نباید به سخنان دروغ و دستور دروغ پرست گوش دهد.» در «فرگرد 45» آمده است که : «دوزخ» رون مردی را دیدم که بدنش را «کرم» می خورد. فرشته در پاسخ من گفت : این مرد در دنیا شهادت دروغ داده است. «

در «فرگرد 33» آمده است که : «مردی را دیدم در دوزخ، که زبانش را کرم همی خورد، از فرشته پرسیدم : گناه او چه بوده است ؟ گفت : در دنیا دروغ گفته است. «

در «وندیداد، فرگرد 17 / 18» آمده است که :
«ای مردم ! برخیزید، بهترین پرهیزگاری را ستایش کنید. از سه چیز خوب (پندار، گفتار و کردار نیک) بربگردید. «

در «یسنای 49» می گوید: «در اوستا آمده است، کسانی که با زبان خود در میان دوستان خشم و ستم را پراکنده سازند و مخالف تربیت ستوارن باشند، در آنها کردار زشت غالب است، نه کردار نیک. و به سبب عقاید دروغشان به سرای دیو در آیند.»

در فرگرد 2 آمده است: «دیدم روان مردی را که زبان او را از دهانش بیرون کشیده اندو «خستران» (جانوران موزی همی شوند. سروش در پاسخ من گفت: این مرد به گیتی سخن چینی کرده است.»

در «وندیداد، فرگرد 4» در رابطه با خلف وعده و بدعهدی نکوهش فراوان شده است. در «اوستا» آمده است: «کسی که خلف وعده کند، دزدی وعده است. و باید شب و روز در فکری وفای به عهد بود.»

«اهورامزدا، شش نوع «عهد» مقرر داشت:

1 عهد قولی، 2 عهد دستی (دست بهم دادن)، 3 عهد رمزی که استخوان حیوان اهلی شکنند و به طرف وعده دهند)، 4 عهد ستوردادن، 5 عهد غلام دادن، 6 عهد یک دهم دادن. عهد بعدی عهد قبلی را باطل می کند. «آنگاه سزای بد عهد را تعیین فرموده که: «در این دنیا باید صد تازیانه بخورد و در آن دنیا متحمل گناهان صدها هزار از اقربای خود گردد.»

در «فرگرد 59» آمده است که: «دوزخ روان عهد شکن را دیدیم که او را مهمیز کشیده و سنگ و تبر زین بر او می کوبند.»

در «یسنای 44» آمده است که: «چیست سزای آن کس که در این جهان به «وعده» خود وفا نکرده و «مزد» کار و خدمت دیگری را نپرداخته است؟»

و «وندیداد 18» آمده است: «دیو در پاسخ سروش گفت: چهار دسته از مردم مرا بدون مجامعت، حامله کنند: 1 کسانی که چیز کم قیمت به مردم پرهیزگار دهند...»

در «ارتاویرافنامه، باب 278» آمده است که: «روان مردی را دیدم که خاک و خاکستر به خوردش می دهند. از فرشته سؤال کردم. در پاسخ من گفت: این مرد در دنیا «دلو» و «سنگ اندازه» در دست نداشت و آبدار شراب ریخت و خاک به غله آمیخت و به بهای گران فروخت و از نیکان چیز دزدید و ربود.»

در «فرگرد 49 و 80» آمده است که: «روان گران فروشی را در «دوزخ» آویزان دیدم، و نیز زمین خواری را دیدم که مدفوع و پلید آدمی و حیوان همی خورد.» (497)

فره ایزدی؟

یک محقق ایرانی می گوید: طبق مندرجات اوستا «فره» را به صورت: مرغ، عقاب، شاهین و... تصور می کردند. پس از آن که «جمشید» به سخن دروغ و ناروا دست یازید، این عمل باعث گردید که «فر» (پادشاهی) از او خارج شد و به پیکر مرغی بدررفت. اگر چه در کارنامه «اردشیر بابکان» «فر» به صورت «بره» معرفی شده است: (498) «اردوان اول» در تعقیب «اردشیر و کنیزک» از هر کسی سراغ آنها را می گیرد. پاسخ می شنوند که: آنها را در فلان مکان دیدیم که به سرعت می رفتند و یک بره نیز پشت سر آنان در حرکت بود. «اردوان» از موضوع «بره» در شگفت می شود و از «دستور» (= روحانی زرتشتی) می پرسد. او جواب می دهد که آن بره خدائی، پادشاهی است که هنوز به آن نرسیده است، ما باید که بوسیله باریم (= بتازیم) شاید که پیش از آن که فره به او برسد، ششتاییم گرفتن (499).

زروان؛ خالق اهورامزدا و اهریمن؛

از برخی مندرجات «اوستا» بدست می آید که: «اورمزدا» و «اهریمن» هر دو مخلوق موجودی دیگر به نام «زروان» می باشند. «زروان» به معنای «زمان لایتناهی» آمده است. «زروان» خدای اصیل و قدیم قربانیها کرد شاید فرزندی بیابد و او را «اوهرمزد» نام نهد. بعد از هزار سال قربانی دادن از مؤثرترین قربانی های خود، به شک افتاد. عاقبت دو پسر در شکم او موجود شد (در شکم زروان)؛ یکی اوهرمزد که قربانی ها به نام او کرده بود، و دیگری اهریمن که زاده شک و تردید او بود. زروان وعده پادشاهی عالم را به کسی داد که اول به حضور او بیاید. در این موقع، اهریمن پیکر پدر خود «زروان» را بشکافت و در برابر او ظاهر شد. «زروان» پرسید: کیستی؟ «اهریمن» پاسخ گفت: منم پسر تو.

«زروان» گفت: پسر من معطر و نورانی است و تو متعفن و ظلمانی هستی. در این اثنا، «اوهرمزد» با پیکری معطر و نورانی پدیدار گردید. زروان او را به فرزندی شناخت و به او گفت تا امروز من از برای تو قربانی کرده ام از این پس تو باید برای من قربانی کنی. «(500)

«زروان» یا «زروان» یا «زروان» خالق نور و ظلمت، «اهورمزد» و «انگرمئی نو» است. در متون یونانی ق. م. آمده است که در میان مغان و ایرانیان آریائی نژاد، مفهوم بدیهی «وجود» و حقیقت واحد را بعضی «مکان» و برخی «زمان» (زروان) می نامند؛ از آن، دو گوهر پدید آمد: یکی خالق «خیر» و دیگری خالق «شر». برخی گویند از این دو گوهر، نور و ظلمت پیدا شد. این دو گوهر منشأ اختلاف و تناقض در جهان طبیعت شدند. ابتدا اختلافی با یکدیگر نداشتند و دو دسته موجودات رامشترکا بوجود آوردند. موجودات مطیع آنان

بودند. در متون زرتشتی آمده است که : در رأسنظام الهی و بنیاد اشیاء، زروان قرار دارد. در کتیبه های باستانی نیز مطالبی به همینمضمون آمده است. مغان گویند: در آن هنگام که هیچ چیز وجود نداشت، نه آسمانها و نه زمینو نه دیگر مخلوقات موجود در این دو، تنها موجودی به نام زروان وجود داشت. پس داستاناآفرینش اهورمزدا و اهریمن را به گونه ای که گذشتنقل کرده اند، تا این که: «اهریمن» فرزند دوم (زروان) نزد او آمد و گفت :: مگر عهدنکرده بودی که هر کدام زودتر نزد تو آیند، او را به پادشاهی رسانی؟! «زروان» در برابر این سخن، بناچار، نه هزار سال حکومت و پادشاهی به او داد. آنگاه گفت : درپایان این مدت، حکومت و سلطنت از آن اهورامزدا خواهد بود. باید او حکومت و فرمانروائی داشته باشد. آنگاه «اهورا» و «اهریمن» هر یک در دایره قدرت خود آغاز بکار کردندو به آفرینش مخلوقات خود پرداختند؛ هر چه را اهورا خلق می کرد، خوب و راست بود و هرچه را اهریمن می آفرید، شر و نادرست بود. در مناظره ای که بین آذرهرمزد (آناهید) و موبد موبدان در اواخر عهد ساسانی صورت گرفته، چنین آمده است :

آذرهرمزد:

کدام مذهب که سودمند باشد، داری آیا باید «اشوکر» یا «فراشوکر»، یا «زروکر و زروان» را به خدائی پیروستم یا «اهورامزدا» را که به دعا و آروزی پدرش زاده شد و پدرش با آن همه دعاها و قربانی ها به آرزوی خود که داشتن فرزند است، نمی رسد؛ تا این که «اهریمن» بدون خواست او بوجود آمد، بدون اینکه «زروان» بداند که چه کسی آن فرزند را در شکمش پدید آورده و چه کسی آنان را خلق کرده است؟! آذرهرمزد ادامه می دهد:

اگر چنین باشد، پس «اهورامزدا» مانند ما و دیگران در معرض شروع و مرگ و ختم قرار می گیرد.

در یک متن سریانی مربوط به قرن هشتم میلادی درباره زروان چنین آمده است گ

زرتشت در آغاز کارش به چهار مبدأ قائل بود: 1 «اشوکر»، 2 «پوشوکر»، 3 «زروکر»، 4 «زروان».

زرتشت گفت: که «زروان» پدر «اهورامزدا» است.

در «اوستای» موجود، درباره «زروان» پدر «اهورامزدا» است.

در «اوستای» موجود، درباره «زروان» آمده است: «فرگرد 19 / 13»:

«آنگاه که اهورامزدا گفت: ای زرتوشترا! تواس، خفا، که آئین ویژه خود است، و از زمان بی نهایت، زروان اکران و دیو دارنده کردار عالی را ستایش کن.»

دین زرتشت سه ایزد مذکور را ستایش می کند. «وندیداد فرگرد 19 / 19»:

«روان آدمی که پس از مرگ در دست دیو گرفتار است ک راهی را که زروان آفریده و راه نجات است، می یابد.»

در نظر زرتشت «منیش نیک»، «پسنت مینیو»، «منیش بد» یا «انگرمئی نو» توأم بودند و هر دو به وسیله یک خدا (زروان) که از نام او اطلاع نداریم، بوجود آمده اند. این خدای که نام او بر ما مجهول است، همان است که زمان مطلق و مکان مطلق مظاهر آن هستند. در دوره هخامنشی در رابطه حقیقت این خدا و وجود او افکار و اندیشه های گوناگونی پدید آمد و راههای شناخت مختلفی مطرح گردید. گروهی او را همان مکان مطلق «تواس» و بعضی او را زمان مطلق (زروان) می گفتند. اندیشه زروانی بعدها تکامل یافت و در پایان دوره

ساسانی توسط موبدان نفی گردید و معتقدان به ان، ملحد و کافر خوانده می شدند. در این دوره بود که «اهورامزدا» خدای واحد گردید و اینکه پیش از همه مخلوقات و موجودات وجود داشته است. و سرانجام همین عقیده بود که رسمیت یافت و عقاید ادوار گذشته چنین توجیه شد که: «اورمزدا» در آخر هزاره سوم، «زروان» را پدید آورد. تلاش بر این بود که «زروان پرستی» را از کتب مذهبی بزدانید و شاید علت حذف و محو اوستای دوره ساسانی توسط موبدان به همین خاطر بود. از «زروان» در سنگ نوشته های بین النهرین (عراق فعلی) یادآوری شده است و این نشان می دهد که در میان ایرانیان باختری مورد ستایش بوده است.

در «منابع یونانی» از «زروان» فروان یاد شده است:

«زروان» نظم آسمانها و گردش سیارات را بدست دارد، «زروان» سرنوشت انسانها را تعیین می کند. «بنابر اساطیر اولیه گ زروان دارای مظاهر چهارگانه است: 1 بارداری 2 ولادت، 3 پیری 4 مرگ»⁽⁵⁰¹⁾.

در منابع اسلامی نیز آمده است که:

«زروانیه» گویند «نور» بوجود آورنده «موجود» بوده است. از «نور» او تمام عالم روحانی و جهان نورانی و ربانی پدید آمد و شخص بزرگی به نام زروان «شک» کرد. از این شک «اهریمن» حادث گردید. بعضی گفته اند: زروان 9999 سال زمزمه نمود تا پس از گذشت این مدت طولانی، او (زروان) دارای فرزند از خود گردید. پیش از ولادت این فرزند، در اندیشه او «شک» و تردید راه یافت. «اهرمین» زاده شک و تردید پدید آمد و این دو از یک شکم پدید آمدند. «اهرمین» از آینده جفت خود مطلع شد. شکم مادر خود را پاره کرد و نزد پدر آمد. «زروان» از فساد اخلاق و خباثت باطن و پلیدی طینت او اطلاع

یافت. او را از نزد خود راند و بر او لعنت فرستاد. «اهرمن» برفت و راه فساد پیش گرفت. اما «هرمز» بی آنکه بر «اهرمن» تسلط داشته باشد، زمان طولانی نبود، پس قومی او را پروردگار خود قرار دادند و ستایش نمودند.

چون طریق خیر و طهارت و صلاح و حسن اخلاق در او مشاهده نمودند، او را دارای مقام الهی تلقی کردند. گمان «زروانیه» این است که: جهان از هر گونه شر و فساد خالی بود و از هر گونه نعمت و فراوانی پر بود. چون «اهرمن» پدید آمد، شر و فساد و فتنه در جوامع راه یافت و این نبود مگر از وجود «اهرمن». برخی بر این باورند که: «اهرمن» در آسمانها بود و زمین از وجود او خالی بود. با حيله آسمان را بشکافت و به زمین آمد و با قوای خود سه هزار سال با نور (اهورا) نبرد کرد. پس فرشتگان میانجی شدند و صلح میان او و نور (اهورا) برقرار گردید و دو گواه عادل بر این قرار و پیمان صلح، گرفته شد. گواهان عادل دست به شمشیر بردند و گفتند هر یک از شما که این پیمان نادیده گیرد، با این شمشیر کشته خواهد شد. « (502)

بهشت و دوزخ؛

از دیدگاه زرتشت، روح آدمی پس از مرگ، به مدت سه روز گرداگرد مرده دور می زند و طبق اعمال او، شاد یا در غذاب است. آنگاه بادی از شمال می وزد و مانند برگ نامرئی او را به طرف «پل چینوات» (صراط) می برد. «پل چینوات» یعنی «پل تشخیص» که بر روی نهري از فلز گداخته میان دو کوه (دماوند و الوند) کشیده شده است. بر کنار این پل دو فرشته حساب به نام «میترا» (مهر خورشید) و «چنوه» (عدل) ترازوی عدالت را قرار داده اند و به حساب او می رسند.

و در «وندیداد، فرگرد 19» آمده است گ «صبح روز چهارم ک روان آدمی به کنار پل می رسد و فروهر آدمی که یکی از قوای پنجگانه است (1 آهو (جان) 2 دین (نفس) 3 بوذ (فهم) 4 اوردان (روح) 5 فروهر)، به صورت دختری زیبا جلوه می کند و برای روان بدکار به صورت زنی زشت درمی آید. »

در «یسنای 13 / 51» و «دادستان دینیک 2 / 21» و «مینوخرد 2 / 32» از «ویرافنامه» آمده است که : «روح و روان گناهکار به وسیله «دیو» نزد «پل» می رود. در ضمن بازجوئی در سر «پل»، علت تبهکاری های او را از وی سؤال می کنند. او به بهانه هائی راه نجات می جوید. آنگاه این «پل» برای او از لبه تیغ تیزتر و از لب او نازکتر می شود. سپس دری از دوزخ بر روی او باز می شود. »

در «یسنای 4 / 49» آمده که : «دوزخ برای «دیو» و منزل دروغگویان است، و محل عذاب ابدی تبهکاران. »

در «یسنای 20 / 11» و «ویسپرد 10 / 7» و «یشت 2» و «ارتاویرافنامک 21 15» آمده است که : «روان پس از گذشتن از سه مرحله (پندار، گفتار، کردار زشت) به فضای تیرگی بی پایانی که مکان «اهرم» است، واصل می شود. »

در «فرگرد 18» آمده است : «در دوزخ سرما (باد) خشکی، گنده بوئی وجود دارد، دوزخ عمیق بوده، دارای چاههای سهمگین است، و جانورانی دارد که ارواح بدکاران را می درانند؛ کوچکترین آنها به بزرگی کوهی است. اما روان و روح نیکوکاران پس از مرگ توسط دو فرشته که نویسنده اعمال اویند، به جای ویژه خود می رود، و پل صراط برای او به ارتفاع» نیزه گشاده می شود تا بتواند عبور کند. »

در اوستا آمده است : «اهورامزدا می گوید هر کس در جهان «کلام» را با تکالیف لازمه ونوای خوش بخواند، روح او آزادی یافته و به منزلگاه آسمانی به پرواز درخواهد آمد. «من» (اهورا) «پل چینوات» را برای او سه برابر آنچه هست، پهن خواهم نمود. او «روحانی» شده، مانند آسمان پاک گشته و جلال و عظمت آسمانی خواهد یافت. « در «وندیداد، فرگرد 19» می گوید: «ارواح پاک پس از عبور از پل به جهان ارواح که فردوس یا بهشت باشد، وارد می شوند. آنجا منزلگاه پرهیزگاران است. »

در «یسنای 44 / 10، 15، 13 و در «ارتاویرافنامک ؛ فرکرده» آمده است که : «بهشت چهار طبقه دارد که هر یک در مکان و محلی قرار دارند و به اسمی نامیده می شوند: طبقه اول ؛ «پندار نیک»، و محل آن در ستارگان می باشد. طبقه دوم ؛ «گفتار نیک» و مکان آن در ماه می باشد. طبقه سوم ؛ «کردار نیک»، که محل آن در بالاترین روشناییها می باشد و به طبقه چهارم که محل عرش الهی است، می رسد و به ساحت قدس اهورامزدا که منزلگاه نیکان و پاکان است، دست یافته و منزل می کند. »

در «یسنای 48 / 4 آمده است : «کسانی که خوبی و بدی آنان یکسان باشد، جایگاهشان «برزخ» است که میان «بهشت» و «دوزخ» قرار دارد. گناهکاران زندانیانی هستند که پس از دیدن عذاب، در مدت معین آزاد می شوند. ⁽⁵⁰³⁾ «زرتشت» می گوید: «در آخرت ک اعمال نیک ک پاداش و اعمال بد، کیفر داده می شود، بدکاران در قیامت به فلز گداخته تبدیل می شوند و نیکوکاران به جایگاه اهورامزدا راهنمائی خواهند شد. »

در «ینسای 10 / 30» آمده است : «سر منزل نورانی ویژه نیکوکاران خواهد بود و محیط تاریک از آن دروغگویان است... در جهان واپسین روح و روان هر کسی سزای کردار خود را در می یابد.» (504)

در متون زرتشتی آمده است که : چون چشم مرده در برج سکوت (دخمه) متلاشی می شود، روحش از پل صراط (= چینوات) عبور می کند و آنگاه در محضر سه «ایزد» (میتره، سروش، رشنو) حاضر و محاکمه می گردد. هنگامی که ارواح از پل صراط عبور می کنند، آن پل برای بدکاران مانند موئی باریک می شود و چون ارواحنیکان عبور می کنند، به آسانی آن پل را می نوردند و به بهشت (= ان هو وهیشت) می رسند. اگر نیک و بد مساوی باشد، بهبرزخ می روند. موکل عدل نامه، اعمال افراد را می خواند و تمام گفتار و کردار و پندار آدمی را به حساب می آورد.

در مذهب زرتشت وعده غفران، شفاعت و عفو داده نشده است. چون روان نیکان عبور کند، زنجیباتی با چهره رخسند، او را به سوی بهشت راهنمایی می کند. این زن را دیانا گویند. چون شخص بدکار بر پل قرار گیرد و سقوط می کندک زنی بدترکیب و زشت و جادوگر با او روبرو می گردد. ثواب نیکان در بهشت که خانه ستایش است، داده می شود و آنانبا زیورآلات خود را آرایش می کنند. گناهکاران درگودال بدبو و مغاره تاریک ک سرنگون می شوند. عالمبرزخ (همیشگان) جایگاه کسانی است که بد و خوب شان مساوی است و آنان در این جایگاه در انتظارند تا روز قیامت برسد (505).

«کریستن سن» محقق مشهور می گوید: از نظر زرتشتیان، افرادی که در راه راست قدم برداشته باشند، پس از مرگ به آسانی از پل صراط (چینوات) عبور کرده و وارد بهشت می شوند. این پل برای بدکاران به نازکی لبه شمشیر می

رسد، به طوری که گناهکاران بدرون جهنم واژگون می شوند و عذابی شایسته گناه خود می بینند. و کسانی که اعمال نیک و بدشان مساوی است، در عالم همیشگان یا «برزخ» خواهند ماند که در این مکان نه کیفری و نه پاداشی است (506).

بنابر متون اوستائی، کالبد انسان زنده از چند جزء گوناگون ترکیب شده است: «تن»، «جان»، «فروهر»، «روان». «تن» در زبان اوستائی «تنوو» خوانده می شود که تمام اعضای «بدن» است. چون مرگ فرا رسد، «روان» و «فروهر» از آن جدا می شوند. تن به تنهائی فاقد نیرو و قوه است. ائین زرتشت برای «تن» انسان زنده اهمیت بسزائی را قائل است ولی چون جان از بدن مفارقت نمود، برای رعایت تندرستی دیگران آن بدن بیجان را نجس دانسته است. اما «جان» که به زبان اوستائی «اهو» و در زبان پهلوی «اخو» گفته می شود، عبارت است از نیروئی که «تن» را به حرکت می آورد. «فروهر» که در اوستا «فروشی» و در زبان پهلوی «فروهر» گفته می شود، به معنی «قوه» و «ذره ای» از ذرات نور الهی است که در بدن هر انسانی به ودیعه گذاشته شده تا در زندگی راهنمای او به سوی پیشرفت باشد. «فروهر» نوری است از منبع فیاض نور احدیت. «روان» که واژه اوستائی آن «دروان» است، به معنی «روح» می باشد و روح، ابدی و فناپذیر است. به مجرد حصول مرگ، روح این فرد متوفی که مدت ها با بدن مأنوس بوده، از آن دور نمی شود و تا سه روز اتصال خود را با تن حفظ می کند. این اتصال پس از کفن و دفن نیز ادامه دارد. روح شخص نیکوکار خوشحال است و روح گناهکار مغموم. در بامداد روز چهارم، روح به «پل صراط» (چینوات) می رسد و در اینجا به حساب او رسیدگی می شود. روح نیکوکار رهسپار بهشت می شود و روح گناهکار به همراه وجدانش که

در شکل موجودی زشت ظاهر می شود، به دوزخ سرنگون می گردد. در روایات زرتشتی و در «وندیداد» آمده است: «در بامداد روز چهارم درگذشت، در نزدیکی پل جینود، محکمه ای به داوری «مهر ایزد» و با حضور فرشتگان (سروش، ورشن، اشتاد) تشکیل شده و به حساب کارهای بد و خوب روان در گذشته، رسیدگی می شود. در صورتی که کفه کارهای نیک بر کفه کارها بد سنگینی کند، از «پل چینود» به آسانی گذشته، به بهشت روشن می رود و الا به دوزخ سرنگون می شود.» (507)

برج سکوت

«فلیسین شاله» می گوید «از دیدگاه زرتشتیان، جسد مرده را نباید در خاک نهاد، بلکه باید پس از مرگ در بناهای استوانه ای شکل (برج سکوت) گذارد، تا خوراک سگ و لاشخورها شود. ولی روح انسان در عدالتخانه الهی محاکمه می شود؛ نیکوکاران به پاداش می رسند و به آسمان بالا می روند و نزد «اهورامزدا» برای یاری خدا تا پیروزی نهائی همواره مبارزه می کنند، و بدکاران به جزای خویش می رسند و در قعر جهنم جای دارند.» (508)

«جان ناس» می گوید: «زرتشتیان بر آنند که چون چهار روز از مرگ کسی بگذرد، زندگی دیگر او آغاز میشود. در سه شبانه روز نخستین، روان او بر سر پیکر خاکی زندگی دیگر متوفی می نشیند و بر گذشته کردارها و پندارها و گفتارهای خوب و بد او فکر می کند، هر گاه نفسی نیکوکار باشد، فرشتگان پاک گوهر او را نوازش دهند و اگر بدکار باشد، دیوان پلید او را آزار دهند و سرانجام او را کشان کشان به کیفرگاه خواهند برد. و چون روز چهارم در رسد، روح مرده به طرف پل چینوات که گذرگاه مردگان است، حرکت کرده، در برابر پل، خدای میترا و همکارانش (سروش، راشنو) آن روح را به داوری می خوانند،

در دست راشنو ترازوئی است که در دو کفه آن کردارهای نیک و بد را نهاده و می‌سجد، پل صراط (چینوات) تیغه‌ای تیزتر از دم شمشیر دارد که در زیر آن جایگاه دوزخیان است و چون روان مردگان به آن جا می‌رسند، اگر راست کار و راست کردار باشند، آن تیغه تیز در برابرشان پهن شده گذرگاهی نرم می‌شود، لیکن اگر بدکردار و دروغ‌پیشه بودند، آن تیغ بر آنها راه می‌بندد. همینکه مرده سه گام دیگر برمی‌دارد که یکی نماینده اندیشه‌های بد و دیگری سخنان ناسزا و دیگری کارهای زشت او است که در روزگار زندگی از او سرزد، آن تیغ او را به دو نیمه می‌کند و از فراز پل در نشیب دوزخ فرو می‌افکند...» (509)

متخصصان دین زرتشت، بهشت و دوزخ «گاتها» را روحانی و درونی توجیه کرده‌اند. برخی معتقدند که علاوه بر پاداش روحی و درونی، در پیام «زرتشت» به حیات پس از مرگ و روح حساب اشاره شده است، و دیگر ادیان روز رستاخیز را از دین او اقتباس کرده‌اند. «بهشت» و «دوزخ» در «گاتها» دارای اصطلاحات ویژه‌ای است گ

1 «گرودمانه» مرکب از «گر» یعنی «سرود» و «دمان» یا «مال» به معنی «خانه» است، یعنی «خانه نغمه و سرود». در اوستا «گروتمان» و در پهلوی «گزمان» یا «گرشمان» بکار رفته است.

2 «من گئیر» یعنی «بالاترین سرا» یا «خانه سرود» است.

3 «نگهوش دمانه» یا «سرای اندیشه نیک».

4 «هوشی تئیش» یا «سرای آرامش و سرود».

5 «وهیشم منو» یا «بهترین منش» که در اوستا «اشه و هیشته» یا «بهشت»

بکار رفته است و به معنای «وجدان راحت» نیز آمده است.

6 «دروج دمانه» یا «سرای دروغ» که «دوزخ درون تیره» نیز معنی شده است.

7 «اچیشه مامانه منکهو» یا «سرای برترین منش».

8 «اچیشتم منو» یا «بدترین منش، بدترین حالت روحی» یا «عذاب وجدان».

معلوم می شود که این اصلاحات، به فکر و اندیشه و نیات دخالت و دلالت دارد و معرف یک حالت درونی است و مکان مشخص خارجی را نشان نمی دهند.

در «گاتها 28/4» آمد است که : «من گئیر» ؛ من روانم را در بالاترین سرای اندیشه نیک جای خواهد داد و با آگاهی از کارها از کارها و پاداشی که اهورا مزدا مقرر فرموده، تا زمانی که در توان دارم، به مردم می آموزم که کوشش کنند. ⁽⁵¹⁰⁾

«پورداوود» محقق ایرانی کلمه «من گئیر» را این گونه ترجمه کرده است : «من بیاد سپرده ام که روانم را با همراهی منش نیک نگهبانی کنم، چه از پاداش «مزدا اهورا» برای کردار نیک آگاهم. «پور داوود می گوید: «در این سرود پاداش در مقابل کار نیک است. بهترین پاداش، بالاترین سرای اندیشه نیک است، آنجا که ضمیر روشن و درون پر مهر و فکر نیکوست. این بهشت مسلما یک کیفیت معنوی و روحانی است نه یک مکان خاصی چون باغ عدن. «اصولا آغاز پیدایش «شر و خیر» توجه می شود و در آن پاداش نیکو کاران و مجازات بدکاران تعیین می گردد. و این به وضوح مشخص می کند که سخن از «بهشت» و «جهنم» درونی است و نه تنها منبع و منشأ «خیر» و «شر» در اندیشه و منش ما است، بلکه پاداش و کیفر آنهم در ضمیر و خاطر ما است.

«نیک اندیش»، خاطری آرام و ضمیری روشن خواهد یافت که «بهشت» او است و «کژاندیش»، به فکر و اندیشه تیره و ناآرام دچار می شود که «جهنم» درون او است. این تعبیر در سرودهای دیگر تأیید می گردد:

«بند 30/11: زیان و رنج دیرپا برای پیران دروغ \$ و سود بی پایان برای پیروان راستی است \$» در اینجا دیگر سخن از «بهشت و جهنم» نیست، بلکه کیفر و پاداش ره صورت «رنج دیرپا» و «سود بی پایان» توجیه شده است.

در «سرودها» زرتشت از خداوند درباره کیفر پیروان دروغ و پاداش پیروان راستی و پارسایان که در آبادانی جامعه و پیشرفت راستی و درستی می کوشند، سؤال می کند که در «بند 20» این گونه پاسخ داده می شود: «کسی که به سوی زندگی پارسائی آید، جایگاه او در آینده روشن است، ولی بدکاران زمانی دراز با شیون و افسوس در تیرگی بسر خواهند برد، براستی زندگی بدکاران، وجدان آنها را بسوی کردار خودشان خواهد برد.»

در این بند «20» به روشنی و صراحت، سرای زشت کاران تیرگی درون و عذاب وجدان ناآرام توحیه شده و پاداش نیکوکاران، جایگاه فروغ و روشنائی که همان بهشت «اندیشه نیک» است، گفته شده است: وجدان بدکاران به سوی کردارشان کشیده می شود، یعنی کردار بد آنان وجدانشان را معذب خواهد نمود. برخی محققان با توجه به «اوستای موجود» از این بند نتیجه می گیرند که وجدان انسان در روز رستاخیز او را به سوی «بهشت» یا «جهنم» خواهد کشانید. در اوستای موجود آمده است که: روز قیامت، «وجدان» یا «دئنا» نیکوکاران به صورت دختر زیبایی، و «دئنا» زشت کاران به شکل پیرزن زشتی ظاهر شده و آنها را در روی «پل صراط» یا «پل چینوات» به «بهشت» یا قعر «جهنم» هدایت خواهد کرد. اگر چه اغلب محققان دین زرتشت این

سروده را معرف روحانی و درونی بودن «بهشت و جهنم» در پیام زرتشت می دانند و نتیجه می گیرند که وجدان و ضمیر انسان تحت تاثیر اعمالش به تیرگی یا روشنی متوجه شده و این واقعی ترین پاداش و کیفری است که می تواند تحقق یابد. ⁽⁵¹¹⁾

یک محقق ایرانی در دین زرتشت می گوید: «زرتشت صریحا بهشت و دوزخ درونی را مطرح نمود و به واقعیت زندگی پرداخته است و از حیات روانی زنده بودن روح نیز سخن گفته است.» ⁽⁵¹²⁾ در این رابطه، برخی خاورشناسان معتقدند که: «عملی بودن دین زرتشت در سراسر گاتها مشخص است. او پیوسته به نتایج همین دنیای مادی نظر داشته است و بهشت او نیز روحانی است.» ⁽⁵¹³⁾

«میلز» معتقد است که: «زرتشت به بهشت و جهنم معنوی باور داشته است و مجازات را منشی و ذهنی می داند. بهشت همان راحتی اندیشه و آسایش وجدان و جهنم، عذاب درونی و ناراحتی فکر است. خلاصه اینکه زرتشت در روزگار قدیم این حقیقت را آشکار ساخت که بهشت و جهنم در خود ما است.» ⁽⁵¹⁴⁾

«زهنر» معتقد است که: «هر چند زرتشت دنیای مادی و روحانی را از هم جدا می کند، ولی در اصول او آنها با هم در رابطه بوده و هرگز در مقابل هم قرار ندارند، بلکه ائتلاف با یکدیگر دارند. در دین زرتشت «بهشت و دوزخ» خانه افکار و وجدان نیک و مسکن بدترین اندیشه و منش است. در «گاتها» بشر آزادی اراده دارد، و این خود او است که به نجات یا محکومیت خویش اقدام می کند.» ⁽⁵¹⁵⁾

یک محقق غربی می گوید: «نه تنها بلکه در برخی از یشت ها نیز، سفر آخرت، روحانی است. یشت 49/89 بر این نکته تصریح دارد.» (516)

شرح حال روان متوفی در متون زرتشتی

در متون زرتشتی شرح حال روان متوفی چنین آمده است :

«ای اورمزد بزرگوار! ای خرد مقدس !

ای آفریدگار جهان مادی ! ای اشو!

وقتی که پاکدینی از جهان در کجا آرام می گیرد؟»

«اهورا مزدا» پاسخ می دهد:

«او بر بالین قرار گرفته است.»

خوانندگان گاتها چنین در خواست آمرزش می کنند:

«خوشبخت کسی است که خواستار خوشبختی دیگران باشد. در این شب،

روان به اندازه تمام زندگانی جهان خوشی بیند.»

در شب دوم، «زرتشت» می پرسد:

«روانش کجا آرام گیرد؟»

«اهورا مزدا» پاسخ می دهد:

«او بر بالین قرار گرفته است.»

اشتودگاتها سرایان اینگونه آمرزش می طلبند:

«خوشبخت کسی است که خواستار خوشبختی دیگران باشد. در این شب،

روان به اندازه تمام زندگانی جهان خوشی بیند.» «زرتشت» می پرسد: در شب

سوم روانش کجا آرام گیرد؟»

«اهورامزدا» پاسخ می دهد: «او بر بالین قرار گرفته است.»

اشتودگاتها سرايان اين چنين آمرزش مي طلبند: «خوشبخت کسی است که خواستار خوشبختی دیگران باشد، در این شب، روان به اندازه تمام زندگانی جهان، خوشی بیند.»

«پس از شب سوم، در پگاه، روح و روان مرد پاکدین را چنين می نماید که در میان چمن باشد و بوی خوش دریابد و او را چنين می نماید که باد معطری از نواحی جنوبی به سوی وی می وزد. بادی خوش بو تر از همه بادهای دیگر. مرد پاکدین را چنين می نماید که این باد را با بینی خود بوئیده باشد و گوید از کجا می وزد این باد، این خوش بوترین بادهای که هرگز مانند آن رانبوئیده بودم؟ در وزش این باد، وجدان وی به پیکر موجودی در نظر او نمودار شود موجودی زیبا، درخشان، با بازوان سفید، نیرومند، خوشرو، راست بالا، و...

آنگاه روان مرد پاکدین از او می پرسد: ای موجود جوان! تو کیستی؟ وجدان او را پاسخ می دهد: ای جوان مرد نیک پندار نیک کردار نیک دین! من وجدان تو هستم. «جوان مرد می پرسد: پس کجاست کسی که تو را دوست داشت از برای بزرگی و نیکی و زیبایی و خوش بوئی و نیروئی، پیروزمند و قدرتمند به دشمن غلبه کننده، و تو آن چنان که به نظرم می آئی،

می باشی. «موجود پاسخ می دهد: ای جوان مرد نیک پندار نیک گفتار نیک کردار نیک دین! آن کس تو هستی که مرا دوست داشتی. من آنچنان که دوست داشتی، به نظرت می آیم. وقتی تو می دیدی که دیگری لاشه می سوزانید و به بت پرستی می پرداخت، رستم می سوزانید و درختها را می برید، تو نشسته و گاتها می سرودی و آبهای نیک و آذر اهورا را می ستودی و مرد پاک را که از نزدیک و دور می رسید، خشنود می ساختی. محبوب بودم، تو مرا محبوب تر ساختی، زیبا بودم تو مرا زیباتر ساختی، مطلوب بودم، تو مرا مطلوب تر

ساختی، بلند پایه بودم، تو مرا بلند پایه تر ساختی. روان پاکدین، نخستین گام را برداشته، به پایه اندیشه نیک درآید، روان مرد پاکدین دومین گام را برداشته به پایه گفتار نیک درآید، روان مرد پاکدین سومین گام را برداشته به پایه کردار نیک درآید. روان مرد پاکدین چهارمین گام را برداشته به بهشت پر فروغ وارد شود.

زرتشت از اهورا مزدا می پرسد که وقتی شخص گناهکار از جهان درگذرد، روان او در سه شب اول در گذشت، در کجا آرام گیرد؟

اهورامزدا پاسخ می دهد: روان او در شب اول تا سوم، گرد بالین جسد سرگشته بسر می برد و در حالی که افسرده و پژمرده و غمگین است و قسمتی از گاتهای اشتود را که با کلمات کام غوئی زام شروع می شود، می خواند: ای اهورا مزدا! به کدام کشور روی آورم؟ به کجا پناه جویم؟

پس از سپری شدن شب سوم در بامداد روز چهارم روان مرد ناپاک را چنین می نماید که در میان برفها و یخها باشد و بوی اجساد گندیده به مشامش رسد. و او را چنین به نظر آید که باد متعفن از سوی شمال به سوی او می وزد. از خود می پرسد: از کجا این باد، بدبوتر از آن هرگز به مشامش نرسیده است؟ در وزش این باد، وجدان خود را می بیند که به پیکر موجودی زشت روی، چرکین و خمیده زانو، به او روی می آورد. روان مرد ناپاک از او می پرسد: تو کیستی که هرگز از تو زشت تر ندیده ام؟

آن موجود پاسخ می دهد: ای مرد بد اندیش بدگفتار بد کردار، من کردار و وجدان بد تو هستم. از بس کردار تو بد است، من چنین زشت و تباه و یزه کار و رنجور و پوسیده و گندیده و درمانده شده ام. وقتی می دیدی کسی ستایش یزدان را می کند و آب و آتش و گیاه را محافظت می کند، تو با اعمال بد خود

اهریمن را خوشنود می ساختی. وقتی می دیدی کسی به بینوایان صدقه می دهد و به پارسایان خدمت می کند، تو بخل ورزیدی و درب به روی مردم می بستی، من منفور بودم، تو منفورترم ساختی، من پوسیده بودم، تو پوسیده ترم ساختی، من گندیده بودم، تو گندیده ترم ساختی. روان مرد ناپاک در گام اول به پایه اندیشه بد و در گام دوم به پایه گفتار بد و در گام سوم به پایه «کردار بد» و در گام چهارم به «ظلمت بی پایان» رسد. ⁽⁵¹⁷⁾

روحانیت زرتشت ؛

تاریخ و سرگذشت ادیان و مذاهب بشری نشان می دهد که آفت دین و مذهب، روحانیت آن است. در ادیان و مذاهب باستانی ایران دیدیم که روحانیون از قدرت و سیطره بسیاری برخوردار بودند. آنان به مردم می گفتند که خدایان مانند پادشاهان زندگی می کنند. آنان در اشرافیت می زینند، پس باید هر چه می توانید در بخشیدن زینت آلات و... کوتاهی نکنید. و بدین سان تزویر مذهبی که روحانیون مذاهب باستانی مظاهر و مصادیق آن بودند، به غارت و چپاول مردم می پرداخت. معابد زیر نظر روحانیون بود و سرشار از طلا و جواهر؛ و کلیه این ثروتهای انبوه در اختیار نمایندگان خدایان یعنی روحانیون بود. آنان علاوه بر این، ذخائر و انبارهای غله و حبوبات و امتعه گوناگون را که هدایای رعایا برای خدایان بود، در اختیار داشتند، و نام خدایان تجارت می کردند. معابد پایگاه تجارت و معاملات روحانیون بود. ⁽⁵¹⁸⁾ زرتشت علیه روحانیون قیام کرد و بساط تبهکاری و عوامفریبی آنان را در هم پیچید. اما اندکی بعد، آئین او مبتلا به آفت روحانیون گردید. آئین اولیه زرتشت وجود مغان یا روحانیون را به رسمیت نمی شناخت. زرتشت در طی حیات خود با مقاومت سرسخت کارپانها یا روحانیون آئین قدیم (مهر پرستی) روبرو بود. آنان در انزوای زرتشت

و توطئه علیه وی می کوشیدند و سرانجام وجود خویش را اثبات کردند. پس از دوران زرتشت موبدان نمایندگی آئین او را مدعی شدند. و از آنجا که سلطنت و روحانیت در تاریخ سیاسی ایران پا به پای یکدیگر زیسته اند، سلطه سیاسی نیازمند تزویر مذهبی بود و این امر توسط روحانیون در جهت بسط قدرت و تحکیم آن ممکن بود. موبدان توحید زرتشت را به صورت زیر بنای شرک در آوردند و نظام طبقاتی جامعه را توجیه مذهبی کردند. این نخستین تحریف آئین زرتشت بود. «روحانیون» به پیروی از اسطوره باستانی سلطنت، مقام روحانی خویش را «مورثی» ساختند و با اثبات هویت صنفی، در ساختار جامعه طبقاتی ایران، طبقه ممتازی بشمار آمدند. از این پس، «پسر» جانشین «پدر» می شد و بدین سان «روحانیت مورثی» در آئین زرتشت یک قانون گردید. طبقه روحانیت زرتشت مانند دیگر طبقات جامعه ایران خدای خاص خود را داشت و آتش و آتشگاه خاص خویش را پاس می داشت. روحانیون، در دولتی کردن آئین زرتشت کوشیدند. دوره ساسانی نقطه اوج استبداد مذهبی و روحانی آئین زرتشت است. روحانیون که همدست پادشاهان بودند، در تحمیل دین زرتشت می کوشیدند و اقلیت های مذهبی دیگر در انزوا قرار داشتند. محققان تاریخ ایران بر این قول متفقند که علت غائی سقوط امپراطوری ساسانی، «استبداد مذهبی» و حاکمیت روحانیون بر سرنوشت مردم بود. موبدان زرتشتی برای توجیه وضع موجود، متون مذهبی «اوستا» را تاویل و تفسیر می کردند. فشار دولتی و مذهبی ناشی از اراده روحانیون، جان مردم را لب رسانده بود و سرانجام این فشارهای مترکم به سقوط رژیم ساسانی انجامید و «موبد» کشی و «مغ» کشی در ایران آغاز گردید.

کتاب شناسی :

ادیان ایران باستان، عقاید اولیه، زرتشت :

به فارسی : منابع اصلی ؛ پور داوود / یشتها + گاتها + یسنا + خرده اوستا +
بند هشن و کلیه مقالات و آثار او. دکتر محمد معین / ارداویرافنامه + مزدیسنا و
ادب پارسی + مجموعه مقالات. مهندس آشتیانی / زرتشت، مزدیسنا و
حکومت. + کیخسرو کرمانی / آئین مزدیسنا. سن / ایران در زمان ساسانیان،
ترجمه رشید یاسمی. + پیرنیا / ایران + مشکور / ایران باستان.

منابع فرعی : جان ناس / تاریخ جامع ادیان + فلیسین شاله / تاریخ مختصر
ادیان بزرگ + راوندی / تاریخ اجتماعی ایران / جلد اول + بروخیم / تحولات
فکری در ایران + مهرداد مهرین / تمدن ایران باستان.

منابع تحلیلی و مقایسه ای : دکتر علی شریعتی / تاریخ و شناخت ادیان.
جلد دوم / م. آ. 15. + مهندس آشتیانی / زرتشت، مزدیسنا و حکومت.

به عربی : منبع مستقیم ؛ ابن ندیم / الفهرست. منابع غیر مستقیم : شهرستانی
/ الملل و النحل / 2 جلدی + بغدادی / تاریخ بغداد + مسعودی / التنبيه +
المروج.

آیا ازدواج با محارم در آئین زرتشت وجود دارد؟ یا این نسبت، تهمت است ؟

دفاعیه یکی از روحانیون زرتشتی

در این جهت اطلاع خوانندگان، نظر جناب آقای موبد اردشیر آذرگشسب را
که یکی از روحانیون آئین زرتشت است، و هم اکنون ریاست و رهبری
زرتشتیان ایران را بر عهده دارد، در اینجا می آوریم، تا موضوع ازدواج با
محارم در کیش زرتشتیان روشن گردد.

آقای اردشیر می گوید: «یکی از اتهاماتی که به پدران نامدار ما نسبت داده اند تهمت ناروای زناشوئی با نزدیکان است که از سوی دشمنان ایران و افرادی که از مذهب ایرانیان باستان اطلاع عمیق نداشته اند، به نیاکان نامدار ما وارد آمده و آنها را به ارتکاب این عمل زشت، متهم نموده اند. این افتراً نخست از سوی یونانیان که با پدران ما دشمنی دیرینه داشته اند به منظور خاصی به آنها نسبت داده شد و قرن‌ها بعد پس از آنکه خاک پاک ایران لگدکوب سم ستوران اعراب گردید،⁽⁵¹⁹⁾ اینان نیز تا آنجا که توانستند به این آتش دامن زدند، و در قرن اخیر چند تن از خاورشناسان و اوستادانان غربی، با پیدا کردن واژه اوستائی «فیتودت» به خیال خودشان به این موضوع - تهمت - صحه گذاشتند، و ما اینک می‌کوشیم تا به این تهمت ناروا که پایه و اساسی ندارد با عقل و منطق جواب گوئیم و برای اینکه نوشته و ترتیب خاصی برخوردار باشد، نخست از انواع پیوند زناشوئی با نزدیکان پرداخته به تهمت‌های وارده یکی پس از دیگری با دلیل و منطق پاسخ می‌گوئیم، سپس واژه اوستائی «فیتودت» را ترجمه و تفسیر می‌نمائیم، و در پایان شمه‌ای را درباره شیوع ازدواج با محارم میان دیگر اقوام باستانی بیان نمود و با جمع‌بندی مطالب گفته شده، به این موضوع پایان می‌دهیم:

انواع پیوند زناشوئی در کیش زرتشت

در آئین زرتشتی تعدد زوجات روا نیست، به گرفتن یک زن فرمان داده شده، و ایرانیان باستان که از پیروان زرتشتی بودند حق نداشتند در آن واحد، بیش از یک زن داشته باشند، ولی پیوند زناشوئی در عهد باستان بنا به حالت و وضع و شوهر به پنج نام گوناگون به موجب شرح زیر نامیده می‌شد. در دفاتر زناشوئی به همان نام ثبت می‌گردید:

1- پادشاه زن 2- چاکر زن 3- ایوک زن 4- ستر زن 5- خود رأی زن. که اینک به شرح مختصری از هر یک از این پنج نوع پیوند زناشوئی می پردازیم :

1- پادشاه زن : دختری پس از رسیدن به سن بلوغ با موافقت و صلاحدید پدر و مادر خود به عقد ازدواج پسری درمی آمد، و به طور کلی همه دخترانی که برای نخستین بار با رضایت پدر و مادر عروس می شدند - به استثنای موارد مذکور در این بخش - پیوند زناشوئی آنها به نام پادشاه زنی بسته می شد و به همین نام در دفتر زناشوئی ثبت می گردید.

پادشاه زن از کامل ترین حقوق و مزایای زندگی زناشوئی بهره مند می شد، و امور خانه و فرزندان را با شوهر اشتراکا اداره می نمود، و به عقیده پدران ما در ایران باستان پس از درگذشت نیز در دنیای دیگر باز همان نسبت زناشوئی میان یک زن و شوهر بویژه زوجی که عقد آنها به پادشاه زنی گرفته باشد موجود است.

2- چاکر زن : هر گاه زنی بیوه پس از درگذشت شوهر نخستین خود، به عقد ازدواج دیگری درمی آمد، این پیوند زناشوئی، زیر نام چاکر زنی ثبت می شد. این زن در سراسر زندگی در خانه شوهر، مقام کدبانوئی خانه داشت و از همگی حقوق و مزایای پادشاه زن در طول عمر خود برخوردار بود، ولی پس از گذشت، آئین کفن و دفن و سایر مراسم مذهبی برای او تا سیزده روز از طرف شوهر دوم برگزار می شد، و تمام هزینه های بعد از آن به عهده بستگان شوهر اولش بود.

ایرانیان باستان معتقد بودند که در دنیای دیگر این زن از آن شوهر نخستین خواهد شد. و به همین علت پیوند زناشوئی او با شوهر دوم زیر نام چاکر زن بسته می شد. واژه چاکر زن نویسندگان غیر زرتشتی را به اصول مزدیسنی و

انواع پیوند زناشوئی زرتشتیان آشنائی نداشتند بر آن داشت که نسبت زوجات به زرتشتیان بدهند. آنها تصور می کردند که پادشاه زن، زن عقدی، و چاکر زن، زن صیغه ای است. در صورتی که اصل قضیه به موجب شرحی که دادیم غیر از این است، و ایرانیان باستان در هیچ دوره ای از ادوار زندگی تاریخی خود، مجاز به گرفتن بیش از یک زن نبوده اند، و عمل یکی دو نفر پادشاه خودکامه را در گرفتن چند زن نمی توان به حساب کلیه ایرانیان باستان گذاشته، مجوزی برای چند زنی آنها به شمار آورد. به علاوه اگر آئین چند زنی در ایرانیان باستان وجود داشت، پس چرا با اینکه پدران ما در میان قومی زندگی می کردند که تعدد زوجات در بین آنها رسم مذهبی بود و مانعی برای پدران ما وجود نداشت که چند زن بگیرند، یک دفعه آنها از چند زنی دست کشیده و به یک زن اکتفا کردند، کما اینکه تا امروز هم زرتشتیان در هر کجای دنیا که زندگی می کنند به همین رسم یک زنی پای بنداند؟

3- ایوک زن: وقتی مردی دارای فرزند پسر نبود، اگر فرزند او منحصر به یک دختر بود، ازدواج این دختر و اگر چند دختر داشت، زناشوئی دختر کوچکتر او زیر نام ایوک زن - این واژه ای پهلوی است که به معنی یک، می باشد - ثبت می شد، و نخستین پسری که از این زناشوئی به وجود می آمد به فرزندی جد مادری خود در می آمد، و نویسندگان نا آگاه غیر زرتشتی این عمل را به عنوان ازدواج با

محارم زرتشتیان می پنداشتند و پدران ما را به ازدواج با محارم متهم کردند.

4- ستر زن: واژه ستر زن در زبان پهلوی به معنی فرزند آمده است و کلمات استر و سترون، در پارسی سره، از این واژه گرفته شده اند. استر، مرکب است از دو جزء اوستر، ا، از ادات نفی است و ستر به معنی فرزند، بنابراین معنی

ترکیب آن می شود بدون اولاد، یعنی حیوانی که نازاست، و مخفف استر است و ون به معنی مثل و مانند، و معنی کامل آن می شود، مانند استر و به عبارت دیگر، نازا بودن و بچه دار نشدن. و سترون کردن در زبان علمی به معنی عقیم کردن است از نظر توالد و تناسل میکربها. پس از بیان این مقدمه گوئیم که در دوران قدیم چون پسری بالغ یا مردی بدون زن و فرزند فوت می نمود، خویشان و بستگان او می بایستی دوشیزه ای را به خرج خود و به نام آن در گذشته زیر نام ستر زنی به عقد ازدواج جوانی در می آوردند. تنها شرط این زناشوئی آن بود که زوجین متعهد می شدند که یکی از پسران خود را به فرزندی شخصی در گذشته بدهند، و این نوع زناشوئی در عمل، سعادت و خوشبختی عده ای از مردم بدبخت و بینوا را فراهم می کرد، به این معنی که هرگاه یکی از اشخاص متمول بدون زن و فرزند فوت می نمود، بستگان در گذشته هزینه زناشوئی دختر و پسری از طبقه بینوا و بی چیز را و آنها را با گواه ستر زنی بهم پیوند می دادند و مبلغی هم برای گذراندن زندگی به آنها می دادند. بعلاوه پسری که از ازدواج خوشبخت به دنیا می آمد به فرزند خواندگی شخص در گذشته معین می شد و در حقیقت وارث او به شمار می آمد. و این زناشوئی هم یکی از موضوع هایی بود که بهانه بدست دشمنان می داد، زیرا گاهی که شخص در گذشته خواهر جوان و دم بخت داشت، نزدیکان او همین خواهر را با گواه ستر زنی عروس می نمود و وقتی که پسری از او متولد می شد، او را به فرزند خواندگی شخص متوفی نامزد می کردند، یعنی کسی که در حقیقت دایی طفل بود، اینک مقام پدری او را پیدا کرده است. بیگانگانی که با اخلاق و عادات زرتشتیان آشنائی نداشته و از اصل قضیه بی خبر بودند، با مشاهده این وضع تصور می کردند که برادر و خواهر در حقیقت با هم ازدواج نموده اند. در

صورتی که این تصور سوء تفاهمی بیش نبود، زیرا همانگونه که گفته شد، خواهر پس از فوت برادر یا شخص دیگری ازدواج نموده و بین برادر و خواهر رابطه زناشوئی وجود نداشته است.

5 - خود رای زن : در ایران باستان چنانچه پسر و دختری که به حد رشد قانونی رسیده بودند به هم علاقه باطنی پیدا کرده و خواستار زناشوئی می شدند و پدر و مادر دختر به علتی به این امر رضایت نمی دادند، عقد زناشوئی آنها، حتی برخلاف میل پدر و مادر برگزار می شد و عدم تمایل پدر و مادر یک زوج یا هر دوی آن ها مانع انجام این امر نبود، و در این ازدواج که زیر نام خود رای زن ثبت شده بود، دختر قانونا از ارث پدر و مادر بهره ای نداشت مگر آنکه خود آنها تمایل خودشان را بدادن ارث به دختر متمرّد کتبا اظهار نموده باشند. »

(520)

موضوع زناشوئی با محارم و نزدیکان

جناب موبد اردشیر آذرگشسب که یکی از روحانیون آئین زرتشتیان است، در رابطه با عنوان فوق می گوید: «راجع به اتهام بی اساس زناشوئی با نزدیکان که به ایرانیان باستان نسبت داده اند، در وهله اول یونانی ها بودند که بخاطر دشمنی با ایرانیان، به آنان چنین تهمتی بستند، و کارهای سه تن از پادشاهان را مستمسک این نسبت قرار داده اند. حال ما این قضیه را تعقیب می کنیم تا ببینیم اصل داستان در مورد این افراد چگونه بوده است ؟

1 - ازداج کامبوزیا با خواهر خود:

«نخستین نویسنده ای که راجع به این موضوع مطلبی نوشته و این تهمت را به پادشاه بزرگ هخامنشی وارد نموده، هرودت 484-409 پیش از میلاد است. این نویسنده شرح قضیه را در کتاب خود به این مضمون آورده است : دومین خطایی که کامبوزیا مرتکب شد، کشتن خواهرش بود که او را به مصر آورده و

با او مانند یک زن زندگی می کرد، گرچه او خواهرش بود و از یک پدر و مادر. طرز ازدواج آنها بدین طریق بود که پیش از این، ازدواج برادر و خواهر مرسوم نبود؛ ولی کامبوزیا که عاشق خواهرش شده بود، با اینکه می دانست که این کار غیر عادی است، معهذا نمی توانست از آن چشم بپوشد. بنابراین پس از مدتی، این مطلب را با قضات سلطنتی در میان نهاد و از آنها چاره جوئی کرد. داوران از پادشاه سه روز مهلت خواستند تا قوانین کشور را بررسی کنند. پس از پایان مهلت به حضور شاه شرفیاب شده، به عرض رساندند که در کلیه قوانین موجود نتوانستند قانونی بیابند که خواهر را بر برادر حلال کند، ولی قانونی وجود دارد که می گوید: شاه سایه خدا است و فوق قانون است! بنابراین او می تواند به تمایل خود جاه عمل بپوشاند.

«آنچه از این نوشته بدست می آید این است که در ایران باستان ازدواج با محارم نه سابقه کشوری داشته و نه سابقه در قوانین مذهبی، بنابراین هرودت گفته اش جز یک تهمت بیش نبوده، ولی متأسفانه نویسندگان دیگر که بعد از هرودت آمده اند این مطلب را ناقص و با غرض خصمانه به مذهب زرتشت نسبت داده اند و پدران ما را متهم به عمل زشت ازدواج با محارم نموده اند.

2 - ازدواج اردشیر دوم با دختر خود:

«نخستین نویسنده یونانی که به این موضوع اشاره نموده «کتزیاس» است که در سال 440 قبل از میلاد می زیسته است. نوشته های او در دست نیست، ولی پلوتارک که در سال 66 بعد از میلاد به دنیا آمده در رابطه با زندگی اردشیر دوم، پادشاه هخامنشی به استناد گفته کتزیاس، این پادشاه را متهم به ازدواج با دخترش می کند. پلوتارک در این باره می گوید:

«اردشیر دوم - ارتاکزرس - یک کارکرد که کلیه بدی های او را نسبت به یونانیان جبران کرد و آن کشتن - تیسافرن - دشمن بزرگ یونان بود که پادشاه به اصرار مادرش، پریزاد، تیسافرن را کشت، و چون پادشاه این کار را به اصرار مادر و طبق تمایلات او انجام داد، مادرش از آن به بعد می کوشید که پادشاه را از خود راضی نگهدارد و در هیچ کاری برخلاف میل او رفتار نکند. پریزاد بارها دیده بود که پادشاه نسبت به یکی از دخترهای خود - آتوسا - علاقه زیادی دارد ولی می کوشد که این عشق و علاقه را از مادر خود و مردم پوشیده دارد. پریزاد، پس از اطلاع از این موضوع کوشید تا نسبت به نوه اش - آتوسا - علاقه بیشتری نشان دهد و هر وقت فرصت می یافت، از زیبایی و حسن رفتار او نزد پادشاه سخن فراوان می گفت و او را لایق پادشاه می دانست تا سرانجام، شاه را تحریک کرد تا با او ازدواج کند.

«در اینجا باز مشاهده می شود که شاهنشاه از اینکه به دختر خود عشق می ورزد، همواره می کوشد تا این عشق را از نظر مردم پوشیده دارد، چون از مردم و مادرش خجلت می کشد، و عاقبت اردشیر به تحریک مادرش که زن جاه طلب و بدجنسی بود، به این کار اقدام می ورزد.

3 - ازدواج قباد با دختر خود:

«موضوع ازدواج قباد با دخترش را اولین بار «آگاتیس» که در عهد پادشاهی انوشیروان می زیست، عنوان نموده است که قباد پدر انوشیروان با دختر خود به نام «زنبق» ازدواج کرده ولی بدین موضوع نه فردوسی روانشاد در شاهنامه اش اشاره کرده و نه تاریخ نویسان عرب و دیگر تاریخ نگاران و حتی پروفیسور رالینون مترجم تاریخ هرودت به انگلیسی، در این باره چیزی ننوشته است. اگر شبهه را قوی بگیریم ممکن است بگوئیم که قباد تحت تأثیر

آئین مزدک قرار گرفته و این کار را کرده است، زیرا می دانیم در زمان پادشاهی قباد، شخصی به نام مزدک پیدا شد و ادعای پیامبری نمود و عده ای از مردم ایران، از جمله قباد، دین و آئین او را پذیرفتند.

«دینی که مزدک عرضه داشت بر اساس اشتراک در همه چیز دور می زد. مزدک می گفت: خداوند همه چیز را برای همگان آفریده است، و نباید آن را به شخصی معین اختصاص داد. دین جدید با قوانین اشتراکی خود به اساس قانون مالکیت و زناشویی و مراسم و سنن خانوادگی ایرانیان لطمه بزرگی وارد نمود و آن را سست کرد.

«آگاتیاس می گوید: عمل ازدواج با محارم اخیرا در ایران پیدا شده و همه این خلاف قانونها و بی نظمی ها، در اثر تعلیمات دین مزدک در ایران پیدا شده بود که با خلع قباد از پادشاهی و کشته شدن مزدک و مزدکیان، ریشه کن شد، و پیش از پادشاهی قباد و ظهور مزدک، عمل ازدواج با محارم در ایران، متداول نبوده و به قول آگاتیاس، اخیرا شیوع یافته است. (521)

معنی و مفهوم خیتودت چیست ؟

«گرچه واژه خیتودت را چندین تن از استادان و خاورشناسان اروپائی به غلط، به معنی ازدواج با محارم گرفته اند، دیگران برای این واژه، معانی دیگری چون خویشاوندی، خویشی دادن، جانبازی، همبستگی و یگانگی نموده اند. گانگا، استاد مشهور پارسی، در فرهنگ اوستائی خود، آن را به معنی فداکاری و جانبازی می داند و دکتر اشپیگل آلمانی در ترجمه اوستا، این کلمه را به معنی خویشاوندی گرفته و می گوید: این خویشی روحانی با اهورا مزدا است به طوری که شخص خودش را با او یکی بداند.

«بنابراین، حال که این واژه اوستایی را دانستیم، معلوم می شود که به هیچ وجه این کلمه معنای ازدواج با محارم را ندارد. دکتر وست می گوید: این واژه در قسمت های قدیمی اوستا یافت نمی شود و در قسمت های بعدی که این کلمه بکار رفته همه جا به معنی کار خوب و پر ثواب است.

باری به هر روی با مطالعه قسمتهای موجود اوستا، که کتاب مذهبی زرتشتیان و سندی معتبر راجع به اعتقادات و سنن مزدیسنان می باشد، ما می توانیم به پارسیان اطمینان دهیم که مسأله ازدواج با محارم در میان زرتشتیان، تهمتی بیش نیست. و از اینگونه نسبت های ناروا در اوراق تاریخ به اقوام و ملتها زیاد آمده است، که از باب نمونه به بعضی از آنها اشاره می کنیم :

1 - سیمون، شخصیت آتنی از اینکه با خواهر ناتنی خود ازدواج کرد، مورد سرزنش مردم قرار نگرفت.

2 - دموتن، در ادعا نامه خود بر ضد اولید، می گوید: پدر بزرگ من با خواهر خود که از یک پدر و مادر بودند ازدواج کرد.

3 - اسکولیاست، می گوید: در بین یونانیان قدیم ازدواج با خواهر ناتنی منع قانونی نداشت.

4 - لنان، می گوید: اسپارتی ها، می توانستند حتی با خواهران هم شیر و یک پشت خود ازدواج کنند.

5 - آدام می گوید: ازدواج والدین با اولاد خود در بین یونانیان مرسوم بوده است.

6 - در عهد عتیق - تورات - آمده است : لوت (لوط) پیامبر در زمان کهولت این عمل را انجام داده است ! بخوبی معلوم و روشن است که این تهمت دلیل روشنی بر تحریف تورات کنونی و بی اعتباری آن می باشد.

7 - در تاریخ هرودت آمده است: در مصر قدیم، ازدواج بین خواهر و برادر، عمومیت داشته است و یهودی های مقیم اسکندریه این مطلب را تأیید می کنند.

8 - لویسن می گوید: آسوری ها هم با نزدیکان خود مزاجت می کردند.

9 - و اسمیت می گوید: در عربستان قدیم، اینگونه ازدواج ها، وجود داشته است.

«خلاصه اینکه در اوراق تاریخ، مشابه این گونه قضایا زیاد نقل شده است. گرچه ما با نقل این مطالب منظورمان این نیست که خدای ناکرده بخواهیم ملتی را متهم کرده، یا بدگوئی از قومی بنمائیم، بلکه مقصود این است که ثابت کنیم که این تنها ما - زرتشتیان - نیستیم که مورد بی لطفی قرار گرفته ایم، بلکه اینگونه تهمت ها، به بسیاری از ملت های باستانی وارد شده است، و هیچ قومی نمی تواند از زبان و قلم بدخواهان، در امان باشد».⁽⁵²²⁾

این بود نظرات آقای اردشیر آذرگشسب، یکی از روحانیون آئین زرتشتی و مقیم تهران که در کتاب پاسخگوئی به اتهامات، دوگانه پرستی، آتش پرستی و ازدواج با محارم، نگاشته اند.

نظر اسلام در مورد نکاح موقت با زنان زرتشتی

ما در گذشته در رابطه با اهل کتاب بودن و یا نبودن زرتشتیان، بطور مبسوط و مشروح اقوال و نظرات فراوانی را آوردیم، اینک در مورد نکاح موقت با زنان زردشتی از دیدگاه فقهای فریقین شیعه و سنی بوده است، گروهی از فقهای عامه قائل به جواز، و عده ای قائل به دم جواز شده اند، فقهای شیعه بطور کلی منع کرده اند، زیرا زرتشتیان را اهل کتاب نمی دانند. در استفتائاتی که از محضر آیات عظام، رهبر کبیر انقلاب آیت الله العظمی امام خمینی و آیت الله العظمی

گلپایگانی و آیت الله العظمی منتظری دامت برکاته به عمل آمده، در جواب فرموده اند که: اینان شبه کتابی دارند، ولی اهل کتاب همچون یهودی و مسیحی نیستند. و عده ای هم راه احتیاط را در پیش گرفته اند، مرحوم صاحب جواهر می گوید:

« و کذا حکم المجوس علی الروایتین، لا يجوز النکاح معهم الا موجلا و ملک یمین⁽⁵²³⁾، » و از رسول اکرم روایتی نقل شده که فرموده: « سنوا بهم سنة اهل الکتاب غیر ناکحی نسائهم و لا آکلی ذبائهم، » با آنان رفتار اهل کتاب داشته باشید، مگر اینکه با زنان آنها ازدواج نکنید و ذبیحه آنان را نخورید. گر چه بعضی از علما این روایت را حمل بر ازدواج دائم کرده اند نه ازدواج موقت ولی ناگفته نماند که روایت اطلاق دارد و هر دو را شامل می شود.

شافعی می گوید: چون آنان اهل کتاب اند بنابراین نکاح دائم با آنان روا باشد. از امام صادق روایت شده که فرموده: « لا باس بالرجل ان یتمتع بالمجوسية. » و مانند این روایت از طریق محمد بن سنان و حماد بن عیسی از حضرت رضا علیه السلام نیز نقل شده است و همچنین در جواز نکاح موقت با مجوسیه روایتی از حضرت علی علیه السلام نیز نقل گردیده است و مرحوم شیخ طوسی رضوان الله علیه در کتاب مبسوط ج 4 ص 210 و صاحب جواهر رضوان الله علیه در ج 5 ص 135 داستان زردشتیان شهر هجر یمن را که رسول اکرم ﷺ از آنان جزیه را قبول نموده آورده اند و از این طریق خواسته اند که زردشتیان را در ردیف اهل کتاب قرار دهند. جهت اطلاع بیشتر در این باره به کتاب اهل الکتاب عقیده و زواجا مراجعه شود.⁽⁵²⁴⁾

پی نوشت ها :

- 1- حکیم ابوالقاسم فردوسی / شاهنامه، چاپ مسکو 1966، جلد اول 12 13.
- 2- ابوریحان بیرونی / آثار الباقیه ص 19.
- 3- محمود افتخار زاده / روش شناخت سنت و تاریخ اسلام (تهران، رسا، 1362) 27، 28.
- 4- ن. ک : صادق آئینه وند / علم تاریخ در اسلام (تهران، وزارت ارشاد، 1360) ص 33 به نقل از: کافجی / المختصر فی علم التاریخ. + افتخارزاده / پیشین. بررسی واژه تاریخ در زبانهای زنده دنیا ص 25، 26، 27، 28.
- 5- آئینه وند / همان.
- 6- همان.
- 7- همان.
- 8- همان 35.
- 9- همان 35 به نقل از: علم التاریخ عند المسلمین، ص 759.
- 10- همان 18 به نقل از: الاعلان بالتوبیخ لمن ذم التاریخ، ص 44.
- 11- همان 18 به نقل از: سیوطی / الشماریخ فی علم التاریخ، ص 13.
- 12- همان 18، 19 به نقل از: ظهیر الدین مرعشی / تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ص 85.
- 13- همان 18 19 به نقل از: ابن خلدون / مقدمه، ترجمه گنابادی، 12/1.
- 14- همان 20 به نقل از: محمد علی مدرس / ریحانه الادب 31/1 33.
- 15- علی اصغر حلبی / تاریخ تمدن اسلام ص 334، به نقل از: کشف الظنون 212/1.
- 16- ن. ک : فرهنگنامه شریعتی ص 88.
- 17- ن. ک : افتخار زاده / پیشین 22، 23، 24.
- 18- الشیعه و فنون الاسلام ص 64.
- 19- ن. ک : محمد ابراهیم آیتی / ترجمه تاریخ یعقوبی / مقدمه مترجم 11/1.
- 20- ن. ک : دکتر محمد معین / فرهنگ فارسی معین (6 جلدی) (تهران، امیرکبیر، 1354) 1001/1.
- 21- علم تاریخ در اسلام ص 101.
- 22- علم تاریخ در اسلام ص 27.

- 23- هنری لوکاس / تاریخ تمدن، ترجمه عبدالحسین آذرنگ 30/1.
- 24- مشکور / فرهنگ فرق اسلامی مقدمه 6.
- 25- مشکور / خلاصه الادیان ص 5.
- 26- سوره 1 آیه 4.
- 27- حج 78.
- 28- آل عمران 18.
- 29- آل عمران 85.
- 30- بقره 256.
- 31- انعام 70.
- 32- معارف و معاریف 1000/2.
- 33- ن. ک : خلاصه الادیان 9.
- 34- ن. ک : معارف و معاریف 2037/5.
- 35- ن. ک : جان ناس / تاریخ ادیان 19، 20.
- 36- ن. ک : خلاصه الادیان 8.
- 37- ن. ک : خلاصه الادیان 8.
- 38- ن. ک : / عقده های روانی ص 59.
- 39- ن. ک : / مذهب علیه مذهب. م. آ. 198 197/22.
- 40- ن. ک : خلاصه الادیان، 14، ادیان زنده جهان، 17، آثار باستانی و تاریخ لرستان، 332/1.
- 41- همان 16 18.
- 42- ن. ک : همان 20.
- 43- تورات، سفر پیدایش، باب دوم و سوم، آیات 14، 1، 8، چاپ لندن، 1896 (با حفظ رسم الخط متن).
- 44- ن. ک : مرتضی راوندی / تاریخ اجتماعی ایران (تهران. امیر کبیر 1357) 2/1، 3 به نقل از: جواد مشکور / ایران در عهد باستان 72. + گیرشمن / ایران در زمان ساسانیان 168.
- 45- شیخ عباس قمی / سفینه البحار 15/1.
- 46- علل الشرایع / 14.
- 47- خلاصه الاخبار / 20.

- 48- مسعودی / مروج الذهب 34/1.
- 49- ن. ک : یعقوبی / تاریخ 1/1.
- 50- دکتر یدالله سبحانی / خلقت انسان (تهران. 1351) 128، 148، 171.
- 51- دکتر شریعتی / انسان. م. آ. 13/24 (تهران 1361).
- 52- هنری لوکاس / تاریخ تمدن 12.
- 53- هربرت جرج ولز / کلیات تاریخ ترجمه رجب نیا 95/1.
- 54- ن. ک. همان 5/1.
- 55- ن. ک : توین بی / تاریخ تمدن، ترجمه آژند / 29.
- 56- ن. ک : فلیسین شاله / تاریخ مختصر ادیان بزرگ، ترجمه خدایار محبی، (تهران 1354)
- 23.
- 57- همان 19 20، مقایسه کنید نقد نظریه دور کیم در: تاریخ و شناخت ادیان 57/1 58.
- 58- ن. ک : شناخت ادیان. م. آ. 47/14، 49، 50 + فرید وجدی / دایره المعارف قرن بیستم
- + جرج سارتن / تاریخ علم (ترجمه احمد آرام) 33 + زیربنای تمدن و علوم اسلام 45/می.
- 59- ن. ک : تاریخ و شناخت ادیان 55/1 56.
- 60- همان 57.
- 61- همان 57 58.
- 62- همان 58 - 59.
- 63- ن. ک : علامه یحیی نوری / جاهلیت و اسلام (تهران. 1354. چاپ ششم) 202. + آل اسحاق / بررسی مذهب و ادیان (قم) 80.
- 64- تاریخ و شناخت ادیان / پیشین 59، 60، 61، 62.
- 65- ن. ک : فلیسین شاله / تاریخ مختصر ادیان بزرگ / پیشین 25، 26، 27.
- 66- یحیی نوری / پیشین 202، 203، 204، 205، 206.
- 67- ن. ک : آل اسحاق / پیشین 76 به بعد.
- 68- فلیسین شاله / پیشین 29 30 + تاریخ و شناخت ادیان 69/1/14، 70، 71، 72، 73.
- 74.
- 69- همان 31 32 + تاریخ و شناخت ادیان 70/1/14، 71، 72.
- 70- تاریخ و شناخت ادیان 63/1/14، 64، 65، 66، 67.

- 71- یحیی نوری / پیشین 193، 194، 195، 196، 197، 198، 199، 200، 201 + هنری
لوکاس / تاریخ تمدن، پیشین 29.
- 72- شناخت ادیان / پیشین 81، 82 + مقایسه کنید: یحیی نوری پیشین + فلیسین شاله /
پیشین + جان ناس / تاریخ جامع ادیان 19.
- 73- تاریخ و شناخت ادیان 84 99/1/14 به اختصار.
- 74- ن. ک : جان ناس / پیشین 33، 34، + / گیتاشناسی کشورها ص 312.
- 75- ن. ک : فلیسین شاله / پیشین 33، 34.
- 76- همان 34.
- 77- همان 38.
- 78- ن. ک : جان ناس / پیشین 35، 36.
- 79- ن. ک : همان 36، 37 + فلیسین شاله / پیشین 41، 42، 43، 44.
- 80- ن. ک : فلیسین شاله / پیشین 36، 37، 38، 39.
- 81- همان 39، 40، 41 + تاریخ دنیای قدیم 98/1.
- 82- همان 47، 48، 49.
- 83- فلیسین شاله / پیشین 50، 51، 52.
- 84- همان 52، 53، 54.
- 85- همان 54، 55، 56 به نقل از: ویل دورانت / تاریخ تمدن 6/1، 3، 7، 3. + جان ناس /
پیشین 43
- 86- ن. ک : تاریخ دنیای قدیم 91/1.
- 87- همان 92/1.
- 88- همان 94/1، جان ناس / پیشین 28.
- 89- ن. ک : همان 96/1 + آل اسحاق / پیشین 171.
- 90- همان 103/1 + تاریخ جهانی 22/1.
- 91- تاریخ دنیای قدیم 100/1.
- 92- همان 94.
- 93- یحیی نوری / پیشین 49.
- 94- همان 46، 47 + جان ناس / پیشین 38، 39، 40.
- 95- جان ناس / پیشین 37.

- 96- ن. ک : فلیس شاله / پیشین 58, 59, 60, 61, 64.
- 97- همان 64. + جان ناس / پیشین 44, 45.
- 98- ن. ک : فلیسین شاله / پیشین 387.
- 99- ن. ک : جان ناس / پیشین 64, 65. به اختصار بسیار.
- 100- ن. ک : جان ناس / همان 65, 66.
- 101- فلیسین شاله / پیشین 388, 389, 390.
- 102- ن. ک : همان 391, 392, 393.
- 103- همان 393, 394, 395.
- 104- ن. ک : جان ناس / پیشین 68, 69.
- 105- فلیسین شاله / همان 395.
- 106- جان ناس / همان 67.
- 107- فلیسین شاله / همان 395.
- 108- همان 398.
- 109- جان ناس / همان 67, 68.
- 110- ن. ک : فلیسین شاله / همان 398, 399. + جان ناس / همان 73, 74.
- 111- ن. ک : گیتا شناسی کشورها 387 + فلیسین شاله / پیشین 342, 343 + جان ناس / پیشین 52.
- 112- تاریخ و شناخت ادیان 147/1.
- 113- فلیسین شاله / همان + 342 جان ناس / پیشین 52, 53, 54.
- 114- همان 349, 350, 351.
- 115- فلیسین شاله / همان, 351 361 (به اختصار) + جان ناس / همان 53, 54.
- 116- ن. ک : دنیای قدیم 35/2.
- 117- فلیسین شاله / همان 371.
- 118- ن. ک : همان, 372, 373 به اختصار + هنری لوکاس / پیشین 179/1.
- 119- همان 378, 379.
- 120- همان 379 380 به اختصار.
- 121- همان 383, 384.
- 122- ن. ک : همان 384, 385 به اختصار.

- 123- جان ناس / پیشین 59، 60، 61، 62.
- 124- فلیسین شاله / پیشین 385، 386.
- 125- ن. ک : گیتاشناسی کشورها، 157.
- 126- ن. ک : فلیسین شاله / همان 194.
- 127- ن. ک : فلیسین شاله / همان 194 196.
- 128- ن. ک : آل اسحاق / پیشین 136 + یحیی نوری / پیشین 180.
- 129- ن. ک : یحیی نوری / همان 182 + آل اسحاق / همان 136.
- 130- ن. ک : فلیسین شاله / همان 197.
- 131- همان 196.
- 132- ن. ک : فلیسین شاله / 276 277 + آل اسحاق / همان 137 + یحیی نور / همان 183.
- 133- آل اسحاق / پیشین 139.
- 134- ن. ک : یحیی نوری / همان 186.
- 135- ن. ک : یحیی نوری / همان 188.
- 136- جان ناس / همان 290.
- 137- ن. ک : فلیسین شاله / همان 200.
- 138- همان.
- 139- همان 202.
- 140- ن. ک : جوجای و وینرگ / تاریخ فلسفه چین باستان / ترجمه ع. پاشائی، تهران، مازیار، 1354، مقدمه 10 7.
- 141- تاریخ و شناخت ادیان، م. آ. 182/1/14.
- 142- ن. ک : اسلام و عقاید بشری / پیشین 155 + بررسی مذاهب / پیشین 122 + فلیسین شاله / همان 170 + جان ناس / همان 224.
- 143- تاریخ دنیای قدیم 220/2.
- 144- ن. ک : اسلام و عقاید بشری / همان 157 به نقل از: المذاهب الکبری فی الناریخ 12.
- برای دریافت فلسفه تحلیلی ادیان چین ن. ک : تاریخ و شناخت ادیان / م. آ. 14 / 1 / 199 + تاریخ مختصر ادیان 172 + جان ناس / همان 224.
- 145- ن. ک : فلیسین شاله / همان 170.

- 146- همان 169.
- 147- ن. ک : فلسفه تحلیلی ادیان چین : دکتر شریعتی / پیشین 14 / 1 / 228.
- 148- ن. ک : جان ناس / همان 225 226.
- 149- ن. ک : جان ناس / همان 226.
- 150- همان 228.
- 151- ن. ک : تاریخ و شناخت ادیان / پیشین 1 / 182 / 198.
- 152- همان 1 / 190 / 199.
- 153- بررسی ادیان / همان 124.
- 154- فلیسین شاله / همان 185.
- 155- عقاید و آراء بشری / همان 163.
- 156- جان ناس / همان 237 241 + اسلام و عقاید بشری 161 به بعد + روح فلسفه تائویسم و لائوترو در: شریعتی / تاریخ و شناخت ادیان / همان 215 به بعد.
- 157- منابع پیشین.
- 158- ن. ک : تاریخ و شناخت ادیان / همان 1 / 215. + اسلام و عقاید / همان 161.
- 159- ن. ک : بررسی ادیان و مذاهب / پیشین 123 + دینهای بزرگ 111.
- 160- ن. ک : همان 125 + جان ناس / همان 180.
- 161- ن. ک گ فلیسین شاله / همان 172.
- 162- ن. ک : فلیسین شاله / همان 175 + جان ناس / همان 245 + بررسی مذاهب 127 + عقاید و آراء بشری همان 165 169.
- 163- ن. ک : جان ناس / همان 244.
- 164- فلیسین شاله / همان 176.
- 165- ن. ک : تاریخ و شناخت ادیان / همان 14/1/183.
- 166- ن. ک : فلیسین شاله / همان 178.
- 167- ن. ک : تاریخ و شناخت ادیان / همان 2/218 + فلیسین شاله / همان 180.
- 168- پیشین + جان ناس / همان 251.
- 169- جوجای و وینبرگ جای / تاریخ فلسفه چین باستان / پیشین 63 66 (به اختصار).
- 170- همان 66 75. به اختصار.
- 171- ن. ک : جان ناس / همان 246 247.

- 172- همان + اسلام و عقاید بشری / همان 170.
- 173- ن. ک : جان ناس / همان 247 248.
- 174- تاریخ و شناخت ادیان / همان 214/1/14 215.
- 175- همان 214 215 216 217 218.
- 176- جان ناس / همان 245
- 177- فیلسین شاله / همان 190.
- 178- تاریخ فلسفه چین باستان / پیشین 95 96.
- 179- همان 103 104.
- 180- تعالیم و بیوگرافی مودزو بر گرفته شده از: تاریخ فلسفه چین باستان / همان 190 215.
- 181- همان 213 214.
- 182- ن. ک : جان ناس / همان 261 264 + تاریخ فلسفه چین / پیشین 257 276.
- 183- دکتر علی شریعتی / تاریخ و شناخت ادیان / پیشین 239/1.
- 184- ن. ک : گیتا شناسی 1367.
- 185- شناخت ادیان / پیشین 240/1 + جان ناس 89 90.
- 186- گیتاشناسی 1367.
- 187- جان ناس / پیشین 90. فرهنگ دانستنیها ج 1 ص 126.
- 188- همان.
- 189- فیلسین شاله / پیشین 68 69. + تاریخ و شناخت ادیان / پیشین 244/1 243.
- 190- تاریخ و شناخت ادیان 244/1.
- 191- تاریخ و شناخت ادیان / پیشین 244/1 245.
- 192- گیتا شناسی 1367.
- 193- تاریخ و شناخت ادیان / همان 245/1.
- 194- ن. ک : همان 245.
- 195- ر. ک : همین کتاب، ادیان بدوی و باستانی.
- 196- تاریخ و شناخت ادیان / همان 246/1.
- 197- داریوش شایگان / ادیان و مکتبهای فلسفی هند. چاپ دوم. تهران. امیر کبیر 1356.
- جلد اول / مقدمه. ص 4.

- 198- همان 16/1. 15.
- 199- تاریخ و شناخت ادیان / پیشین 247/1.
- 200- مکتبهای فلسفی هند / پیشین 30/1.
- 201- مکتبهای فلسفی هند / همان 31/1، 32، 33، 34، 43، 44، 45.
- 202- همان 44/1، 48، 50.
- 203- همان 32/1، 33، 34، 35، 36، 37، 38.
- 204- فلیسین شاله / پیشین + مکتبهای فلسفی هند / همان 65، 51.
- 205- مکتبهای فلسفی هند / پیشین 1 / 51، 52، 53، 54، 55، 56، 57، 58، 59، 60، 65.
- 206- همان 1 / 77، 78، 79، 80، 81، 82.
- 207- فلیسین شاله / پیشین 80، 81، 82، به نقل از: ویل دورانت / تاریخ تمدن هند و همسایگانش. 599 598.
- 208- همان 82.
- 209- همان 83 + جان ناس / همان 98 99.
- 210- تاریخ و شناخت ادیان / همان 1 / 62، 63، 64، 65.
- 211- همان 1 / 65، 66، 67، 68، 69، 70، 71، 72، 73، 74.
- 212- مکتب های فلسفی هند / پیشین 1 / 5.
- 213- همان 16.
- 214- فلیسین شاله / پیشین 78.
- 215- همان 78.
- 216- همان 83.
- 217- همان 84.
- 218- همان 84 85.
- 219- مکاتب فلسفی به هند / همان 1 / 16 17.
- 220- فلیسین شاله / همان 84.
- 221- همان 84.
- 222- همان 85.
- 223- همان 84 + مکاتب فلسفی هند / همان 1 / 85 86.
- 224- مکاتب فلسفی هند / همان 1 / 95، 96، 97، 98.

- 225- فلیسین شاله / همان 85.
- 226- دکتر علی شریعتی / تاریخ و شناخت ادیان. م. آ. 15 / 1 / 74، 75، 76، 77، 80.
- 81.
- 227- ن. ک : مکاتب فلسفی هند / همان / 1 مقدمه مؤلف. 3 16.
- 228- فلیسین شاله / همان 98 99.
- 229- جان ناس / تاریخ جامع ادیان 89 90.
- 230- همان 90.
- 231- فلیسین شاله / همان 98 99.
- 232- همان 102، 103، 104، 105، 106، 107.
- 233- همان 105 106.
- 234- همان 106.
- 235- همان 106 107.
- 236- همان 107، تاریخ ادیان ص 133
- 237- تاریخ و شناخت ادیان / همان 14 / 1 / 246.
- 238- تاریخ و شناخت ادیان / همان 14 / 1 / 261 262.
- 239- همان 266 268، 267.
- 240- برداشتی از: شناخت سیکها 17، 18.
- 241- گلدزیهر / فرقه ها / ترجمه علی منزوی ص 65.
- 242- 1 ن. ک : لعل نهرو / نگاهی به تاریخ جهان (تهران، امیر کبیر 1356) ترجمه محمود تفضلی 498/1، برای دریافت شرح زندگی «کبیر» ن. ک : دبستان المذاهب 178/1.
- 243- ن. ک : شناخت سیکها 20.
- 244- همان 21، 22، 23، 24.
- 245- همان 29.
- 246- همان 29.
- 247- همان 30 31، سیکها ده گور دارند ن. ک : همان 49، 104، 105.
- 248- همان 77، 78.
- 249- همان 95، 96، 97، 98.

- 250- برداشت آزاد از: بررسی مذاهب و ادیان / همان 1901 + جان ناس / همان 118.
- خلاصه الادیان ص 82 دینهای بزرگ ص 46. اسلام و عقاید ص 111 تاریخ ادیان دکتر ترابی
ص 162
- 251- برداشت از: اسلام و عقاید بشری / همان 114 + جان ناس / همان 112.
- 252- برداشتی آزاد از: اسلام و عقاید بشری / پیشین 110 + بررسی مذاهب / پیشین 102
+ جان ناس / همان 116.
- 253- اسلام و عقاید بشری 112 + فلیسین شاله 112 + جان ناس / 113.
- 254- برداشت از: فلیسین شاله 109 + جان ناس 112 + 116.
- 255- برداشت آزاد از: جان ناس 122 + ادیان بزرگ جهان 195 + فلیسین شاله 116 +
بررسی مذاهب و ادیان 110 + اسلام و عقاید بشری 121.
- 256- برداشت از: فلیسین شاله 117 + جان ناس 126 127 + تاریخ ادیان بزرگ 224.
- 257- ن. ک: ادیان بزرگ جهان 222 + جان ناس / همان 133.
- 258- ن. ک: ادیان بزرگ 131.
- 259- برداشت از: فلیسین شاله 126 + جان ناس 135 + عقاید بشری 133 138 +
- 260- برداشت از گ بررسی عقاید 39 + عقاید و آراء بشری 139 + حکمت ادیان 4 + ادیان
بزرگ 284 285 + جان ناس 128 + فلیسین شاله 140.
- 261- ذمه پده (سخنان بودا) ترجمه: ع. پاشائی. تهران. انجمن فلسفه ایران 1357. ص 83.
- شعر 242
- 262- برداشت از: تاریخ و شناخت ادیان / 148/2.
- 263- ذمه پده / سخنان بودا / پیشین 30، 31، 32.
- 264- همان 29، 30، 31.
- 265- همان 135، 136.
- 266- همان 135، 136، 137.
- 267- همان 140، 141.
- 268- همان 141.
- 269- همان 142.
- 270- همان 142.
- 271- همان 142.

- 272- همان 142 143. + مکتبهای فلسفی هند 702 672/2، 407، 424 427 + 7/1، 49، 135، 137، 139، 165 168، 158، 355، 356 357، 368.
- 273- همان 145 146.
- 274- همان 14، 15. + مکتبهای فلسفی هند 582 566/2.
- 275- همان 14، 15، 16 + مکتب های فلسفی هند 600 566/2.
- 276- همان 15 16. + مکتبهای فلسفی هند 10/1، 127 129، 141 145 + 444/2، 446، 499 500، 551، 564 568، 650 651.
- 277- همان 2، 3، 4.
- 278- همان 5، 6.
- 279- فلیسین شاله 126، 125، 124، 123.
- 280- ذمه پده / پیشین، مقدمه، زندگی بودا ص 9، 10، 11، 12، 13.
- 281- فلیسین شاله 118، 119.
- 282- جان ناس 129 به اختصار.
- 283- برداشت از: فلیسین شاله 145 + عقاید و آراء بشری 144 + بررسی ادیان 117 + ادیان بزرگ 297.
- 284- برداشتی از: ادیان بزرگ جهان 299.
- 285- برداشت از: فلیسین شاله 142، 121.
- 286- برداشت از: فلیسین شاله 142 121.
- 287- ترابی / تاریخ ادیان ص 135.
- 288- برداشتی آزاد از: فلیسین شاله 160 164.
- 289- برداشتی از: عقاید و آراء بشری / پیشین ص 106. تاریخ ادیان ص 128 مراجعه شود.
- 290- خلاصه الادیان ص 88.
- 291- تاریخ مختصر ادیان ص 157.
- 292- تاریخ مختصر ادیان ص 152 و ص 156 - خلاصه الادیان ص 91.
- 293- شناخت تاریخ ادیان ج 1 ص 258.
- 294- ادیان بزرگ جهان، ص 230، - تاریخ ادیان با اختلاف ص 114 فرهنگ دانستنیها ج 1 ص 130
- 295- تاریخ ادیان ترابی ص 120

- 296- فرهنگ دانستنیها ج 1 ص 132.
- 297- تاریخ پیامبران اولوالعزم ص 35 - تاریخ تمدن اسلام و عرب ص 362.
- 298- ارمغان هندو پاک ص 150.
- 299- املل و النحل ج 2 ص 268.
- 300- تاریخ شناخت ادیان ج 1 ص 246.
- 301- تاریخ ادیان استاد ترابی ص 133 فرهنگ دانستنی ها ج 1 ص 137 با تلخیص.
- 302- بررسی مذاهب و ادیان ص 97 - اسلام و عقاید بشری ص 102 و ص 103.
- 303- تاریخ ادیان ص 133 - عقاید و آراء بشری ص 104.
- 304- تاریخ ادیان ص 133 عقاید و آراء بشری ص 103 به نقل از هند اسرارآمیز ص 67.
- 305- تاریخ شناخت ادیان ج 2 ص 246.
- 306- خلاصة الادیان ص 60 ارمغان هندو پاک ص 151 - فرهنگ دانستنی ها ج 1 ص 137.
- 307- عقاید و آراء بشری ص 97 تا ص 107.
- بررسی مذاهب و ادیان ص 95 تا ص 98.
- فرهنگ دانستنیها ج 1 ص 136 تا ص 137.
- تاریخ ادیان دکتر ترابی ص 122 تا ص 136
- 308- فهرست ابن ندیم ص 618 و 619 و 620.
- 309- فهرست ابن ندیم ص 622 بر گردان استاد رضا تجدد.
- 310- همان مدرک ص 622.
- 311- فهرست ابن ندیم ص 623 بر گردان شده.
- 312- فهرست ابن ندیم ص 623 بر گردن رضا تجدد.
- 313- فهرست ابن ندیم ص 624.
- 314- همان مدرک ص 624.
- 315- همان مدرک ص 624.
- 316- تاریخ جامع ادیان ص 147 و ص 148.
- 317- ن. ک : رشید یاسمی / خطابه سال 1315 مندرج در سلسله انتشارات مؤسسه وعظ و خطابه ص 60.

- 318- ن. ک : جان ناس / تاریخ جامع ادیان 89. + آذربایجان پیش از تاریخ و پس آن، ص 69.
- 319- دکتر علی شریعتی / تاریخ و شناخت ادیان 198/197/194/193/192/191/2/15.
- 320- ن. ک : آذربایجان پیش از تاریخ، ص 100.
- 321- رشید یاسمی / خطابه سال 1315 ص 65.
- 322- ن. ک : گیتا شناسی 96 66
- 323- فلیسین شاله / تاریخ مختصر ادیان ص 206.
- 324- ن. ک : مردمان جهان 117.
- 325- سایکس / تاریخ ایران 126/1.
- 326- ن. ک : حسن پیرنیا / تاریخ ایران، 8، 12، + پیرنیا / ایران در عهد باستان 65.
- 327- ن. ک : تاریخ تمدن ایران 87.
- 328- ن. ک : بروخیم / تاریخ پارسیان 2 / 50 + تحولات فکری 29 + دین ایرانی 30.
- 329- پیرنای / پیشین 19 + سایکس / پیشین 68 + مونولوژی کرانه گمنام 12.
- 330- ن. ک : سایکس / همان 68.
- 331- رشید یاسمی / همان 65.
- 332- آذربایجان پیش از تاریخ 101 105.
- 333- همان 106.
- 334- همان 108.
- 335- همان 107 114.
- 336- تاریخ و شناخت ادیان 198/2/15.
- 337- همان 199.
- 338- همان 199 200.
- 339- ن. ک : تاریخ تمدن ایران 154.
- 340- ن. ک : همان.
- 341- همان.
- 342- ن. ک : آذربایجان 112/1، پیشین.
- 343- همان 114/1.
- 344- ن. ک : همان 116/1.

- 345- ن. ک : آثار باستانی و تاریخی لرستان 23/1، 24، 3 «4»
- 346- ن. ک : همان 97/1 + جغرافیای تاریخی ایران 195.
- 347- ن. ک : دین ایرانی 15.
- 348- ایران در زمان ساسانیان / همان 46 + فلیسین شاله / همان 207 + بررسی ادیان / پیشین 159.
- 349- ن. ک : آثار باستانی لرستان 1 / 33 38.
- 350- ن. ک : پیرنیا/ همان 23 29 + سایکس / همان 80.
- 351- پیرنیا / همان 57 + ایران در عهد باستان 161 + رازی / تاریخ ایران 17.
- 352- ن. ک : تاریخ عهد باستان 195 199. + تاریخ تمدن ایران 49. + مردم جهان 451.
- 353- ن. ک : تاریخ ایران 121.
- 354- تاریخ و شناخت ادیان 15 / 2 / 202 203.
- 355- همان 203 204.
- 356- همان 204 205.
- 357- همان 207 208.
- 358- همان 208.
- 359- همان 208 209.
- 360- همان 212، 213، 239، 240.
- 361- همان، 239 240.
- 362- همان 242 245.
- 363- همان 243 244.
- 364- همان 247 248.
- 365- ن. ک. جان ناس / تاریخ جامع ادیان 302 305. به اختصار بسیار.
- 366- ن. ک : فلیسین شاله / تاریخ مختصر ادیان بزرگ 208 209 به اختصار. + مقایسه کنید: ادیان زنده جهان 270 227، 280، 281، 283.
- 367- ن. ک : تاین بی / تاریخ تمدن 213 + ایران و اسلام 55.
- 368- ن. ک : مسعودی / مروج الذهب 1 / 229 + دینوری / اخبار الطوال 28 + حمزه اصفهانی / ملوک الارض 185 + طبری / تاریخ 1 / 561 + ابن اثیر / الكامل 1 / 146 + ابن ندیم / الفهرست 25 + ابن بلخی / فارسنامه 75 + شهرستانی / الملل و النحل 124 و...

- 369- ن. ک : اسلام و ایران 58
- 370- ن. ک : پیرنا / تاریخ ایران 252.
- 371- ن. ک : هربرت / کلیات تاریخ 717.
- 372- ن. ک : مزدیسنا 33. + اسلام و عقاید بشری / همان 386.
- 373- ن. ک : مزدیسنا / همان 44 41 + ناسخ التواریخ 1 / 412 + برهان قاطع 1011 + انجمن آرای ناصری 430.
- 374- ن. ک : مزدیسنا / همان 44 41 + ناسخ التواریخ 1 / 412 + برهان قاطع 1022 + انجمن آرای ناصری 430.
- 375- ن. ک : ناسخ التواریخ 412 + ایران در عهد ساسانیان 66 + اسلام و عقاید بشری 386 + فرهنگ ناصری 430.
- 376- ن. ک : شهرستانی / الملل 1 / 383 + آثار الباقیه 300.
- 377- ن. ک : عبدالله رازی / تاریخ کامل ایران 106 + اسرار العقاید 1 / 42 + ادیان بزرگ جهان 25 + برهان قاطع 96»
- 378- ن. ک : جان ناس / همان 303.
- 379- فلیسین شاله / همان 212.
- 380- جان ناس / همان 310.
- 381- فلیسین شاله / همان 211.
- 382- همان 213.
- 383- همان 214.
- 384- ایران در زمان ساسانیان 45.
- 385- معین / مزدیسنا و ادب پارسی 36. (با واسطه).
- 386- تاریخ و شناخت ادیان 15 / 2 / 236.
- 387- همان 233 234.
- 388- فلیسین شاله / همان 208.
- 389- معرفی کتب اسمانی 236 + ادیان بزرگ 142.
- 390- ن. ک : ادیان بزرگ جهان 100 101.
- 391- ن. ک : آثار الباقیه 300.
- 392- ایران و اسلام 80 + ادیان بزرگ جهان 135 + تاریخ کامل ایران 104.

- 393- همان 81 به نقل از: پورداوود / گاتها 45.
- 394- ن. ک : زرتشت چه می گوید 7.
- 395- ن. ک : سایکس / تاریخ ایران 1 / 138.
- 396- جان ناس / همان 300
- 397- بهار / سبک شناسی 1 / « به نقل از: ایران و اسلام. + ن. ک : تبصرة العوام 14 + بیان الادیان 17 + تاریخ تمدن ایران 195 + بررسی عقاید و ادیان 25.
- 398- فلیسین شاله / همان 208.
- 399- دین پایه زرتشتی 22.
- 400- دینهای ایران باستان +2 ایران در زمان ساسانیان 163.
- 401- ن. ک : اسرار العقائد 1 / 8.
- 402- ایران و اسلام 18.
- 403- ایران و اسلام 81. به نقل از گاتها 45 + ن. ک : دبستان المذاهب 1 / 84.
- 404- تمام این مطالب را از: «ایران و اسلام» به نقل از: پور داوود / گاتها، مقدمه، بر گرفته و به اختصار آورده ایم.
- 405- ن. ک : معرفی کتب آسمانی 222 238. به اختصار.
- 406- ن. ک : کتب آسمانی 236.
- 407- معرفی کتب آسمانی 237-241.
- 408- معرفی کتب آسمانی 242.
- 409- ادیان بزرگ جهان 100.
- 410- معرفی کتب آسمانی 244-247.
- 411- معرفی کتب آسمانی 250.
- 412- همان 252.
- 413- همان 256.
- 414- بیرونی / آثار الباقیه 302.
- 415- دینهای ایران باستان 2.
- 416- همان 8.
- 417- همان 8.
- 418- همان 8. ر. ک صفحات گذشته همین کتاب.

- 419- مطهری / خدمات متقابل 206.
- 420- همان 206 207.
- 421- همان 538.
- 422- دینهای ایران باستان 13. + اسرار العقاید 1 / 8.
- 423- خداوند علم و شمشیر 72.
- 424- قرآن / سورة الحج، آیه 17. نظر مفسران شیعه را، ن. ک : علامه طباطبائی / المیزان فی تفسیر القرآن 4 / 358.
- 425- ن. ک : مسعودی / مروج الذهب 1 / 225 + سفینه البحار 2 / 527.
- 426- ن. ک : حرالعالمی / وسائل الشیعه / کتاب الجهاد 11 / 96 + 3 / 29.
- 427- ن. ک : وسائل الشیعه / کتاب الجهاد 11 / 98 + قمی / سفینه البحار 2 / 527.
- 428- ن. ک : وسائل الشیعه 11 / 8»
- 429- الطوسی / الخلاف 2 / 199
- 430- الطوسی / المبسوط 4 / 210
- 431- ن. ک : طباطبائی / المیزان 4 / 358 و نیز ن. ک : قاموس قران 6 / 239 + اعلام قران 550.
- 432- ن. ک : تورات، باب 39، آیه 13. + کتاب ارمیای نبی باب 39، آیه 13.
- 433- انجیل متی، باب دوم، آیه 12 1. + کتاب اعمال رسولان باب 13، آیه 6 + باب 8.
- 434- ن. ک : نفیسی / فرهنگ 5 / 3150
- 435- همان 5 / 3419.
- 436- تمام این مطالب برگرفته شده از: مجله انجمن ایران شناسی 93 99.
- 437- همان + ملل و نحل 1 / 363.
- 438- ن. ک : شهرستانی / الملل و النحل 1 / 212 213.
- 439- ن. ک : تبصرة العوام 13.
- 440- بیان الادیان 5، 17، 18 + ایران و اسلام 72.
- 441- ایران و اسلام 73.
- 442- ایران و اسلام 74.
- 443- همان 228.
- 444- ن. ک : زرتشت مزدیسنا و حکومت 132-136 به اختصار.

- 445- ن. ک : مطهری / خدمات متقابل ایران و اسلام، 224.
- 446- جان ناس / تاریخ ادیان 306-311 به اختصار.
- 447- همان 322-323 به اختصار و اندکی تغییر.
- 448- همان 322 0
- 449- همان 323 0
- 450- فردسی / شاهنامه. چاپ مسکو.
- 451- ن. ک : تاریخ تمدن ایران 194.
- 452- فرهنگ دانستیها ج 1 ص 112
- 453- ن. ک : فرهنگ قصص قرآن 295.
- 454- ن. ک : مطهری / خدمات 242 + به نقل از ابن سینا / شفا، طبیعات 177.
- 455- پیرنیا / تاریخ ایران 181.
- 456- ایران در زمان ساسانیان 166. با اندکی تغییر.
- 457- همان.
- 458- ن. ک : سایکس / تاریخ ایران 144/1.
- 459- فلیسین شاله / تاریخ مختصر ادیان 213.
- 460- ن. ک : ایران در زمان ساسانی 182 - - 192 به اختصار بسیار.
- 461- ن. ک : معرفی کتب آسمانی 275 279 به اختصار.
- 462- ن. ک : قصص قرآن، 295.
- 463- ایران در زمان ساسانیان 182 192 به اختصار بسیار
- 464- همان
- 465- همان.
- 466- ن. ک : خدمات متقابل 259 به نقل از: مزدیسنا و ادب پارسی 297 305 به اختصار
- 467- ن. ک : شهرستانی / الملل و النحل 1 / 436.
- 468- ن. ک : همان 1 / 242.
- 469- ن. ک : آثار العجم 84 101.
- 470- ن. ک : بیرونی / آثار الباقیه 299.
- 471- ن. ک : خدمات متقابل 293 به نقل از: راوندی / تاریخ اجتماعی ایران 2 / 39.
- 472- ن. ک : کتب اسمانی 250.

- 473- ایران در زمان ساسانیان 347.
- 474- ایران در زمان ساسانیان 347.
- 475- همان 347.
- 476- همان 348.
- 477- ن. ک : خدمات متقابل 294 + سعید نفیسی / تاریخ اجتماعی ایران 2 / 35.
- 478- ن. ک : ایران باستان 6 / 35.
- 479- خدمات متقابل 295 به نقل از: ایران باستان 93/9
- 480- یعقوبی / تاریخ 1 / 152
- 481- ایران در زمان ساسانیان 448 + خدمات متقابل 395.
- 482- ن. ک : وسائل الشیعه 3 / 368 + 18 / 430.
- 483- همان + 3 / 298.
- 484- ن. ک : خدمات متقابل 297.
- 485- ن. ک : موبد اردشیر آذر گشسب / پاسخ به اتهامات. تمام کتاب.
- 486- ایران در زمان ساسانیان 354 + خدمات متقابل 355.
- 487- همان 355.
- 488- ن. ک : اردشیر آذرگشسب / آئین زناشوئی زرتشتی 22 29.
- 489- همان 31-34.
- 490- ن. ک : آئین سدره پوشی 21 25.
- 491- ن. ک : همان 10 11.
- 492- همان 12، 14، 15، 16.
- 493- ن. ک : اردشیر آذرگشسب / آئین کفن و دفن مردگان زرتشتی 22، 23، 31، 34، 35.
- 36.
- 494- ن. ک : خدمات متقابل 220 به نقل از: دکتر معین / مزدیسنا و ادب پارسی 53 54.
- 495- ن. ک : ایران در زمان ساسانیان 52.
- 496- ن. ک : خدمات متقابل 222.
- 497- ن. ک : معرفی کتب آسمانی 285 295.
- 498- ن. ک : خدمات متقابل 217 به نقل از: دکتر معین / مزدیسنا و ادب پارسی 240.
- 499- همان 108.

- 500- ن. ک : ایران در زمان ساسانیان 173 + تاریخ ایران باستان 6 / 1524 + خدمات
متقابل 217 + ایران و اسلام 109.
- 501- ن. ک : الملل و النحل 1 / 370 374، به نقل از پاورقی های مترجم آن.
- 502- شهرستانی / الملل 1 / 371 376.
- 503- ن. ک : معرفی کتب آسمانی 269 272.
- 504- ن. ک : ملل و نحل 1 / 387، پاورقی مترجم.
- 505- ن. ک : ملل و نحل 1 / 394
- 506- ن. ک : ایران در زمان ساسانیان 169.
- 507- ن. ک : وندیداد 19 / 29، 36 + منیو خرد 2 / 113 128 + شایست و ناشایست 17 /
4 به نقل از: اردشیر آذر گشسب / آئین کفن و دفن زرتشتیان.
- 508- فلیسین شاله / تاریخ مختصر ادیان بزرگ 212.
- 509- جان نسا / تاریخ جامع ادیان 318 319.
- 510- ن. ک : مزدیسنا، زرتشت و حکومت 230، ترجمه عبارت از اردشیر آذرگشسب موبد
زرتشتی.
- 511- تمام این مطالب از: مهندس جلال الدین آشتیانی / زرتشت، مزدیسنا و حکومت /
230-233 به اختصار گرفته شده است.
- 512- همان 239.
- 513- همان 241.
- 514- همان 242.
- 515- همان 243.
- 516- همان 243.
- 517- آئین کفن و دفن زرتشتیان 12 - 17، به نقل از متون مذهبی دوره ساسانی
- 518- 1- ن. ک / تاریخ ایران باستان 1 / 23 - 29 + سایکس ج 1 / تاریخ 80.
- 519- 1 - در اینجا آقای موبد مقداری تندروی کرده یا کم لطفی نموده است. (مؤلف)
- 520- پاسخگوئی به اتهامات ص 54 و 55 و 56 و 57 و 58 و 59 به قلم موبد اردشیر
آذرگشسب.
- 521- پاسخگوئی به اتهامات ص 60 و 61 و 62 و 63 و 64 به قلم موبد اردشیر آذرگشسب
روحانی دین زرتشت.

522- پاسخ گوئی به اتهامات ص 64 تا ص 72.

523- جواهر الکلام ج 5 ص 135 (جواهر چاپ جدید ج 30 ص 43)

524- اهل کتاب عقیده و زواجا ص 326 تا ص 342 احکام اهل الذمه ابن قیم مبسوط ج

4 ص 210 جواهر ج 5 ص 135. (جواهر چاپ جدید ج 30 ص 43)

فهرست مطالب

2	 مقدمه ناشر
4	 درآمدی بر تاریخ
5	 تاریخ
5	 تعریف، لغت، اصطلاح، علم تاریخ، فلسفه تاریخ، تاریخ و تمدن، تاریخ و تکامل ..
9	 آغاز تألیف تاریخ
10	 تقسیمات تاریخ
10	 تقویم تاریخ
12	 مبدأ تاریخ ؟
12	 نظر دانشمندان اسلامی
12	 تاریخ اسلام و مبدأ آن
14	 کتاب شناسی
15	 دین و مذهب ؛ تعاریف، دیدگاهها
15	 پیدایش دین و مذهب در جوامع بشری
16	 معنی دین و مذهب و اشاره ای به طبقه بندی آنها
16	 معنی و مفهوم ؛
17	 دین در اصطلاح اسلامی
18	 معنی «مذهب» و فرق آن با دین
19	 طبقه بندی مذاهب و ادیان
19	 دین و مذهب از دیدگان جامعه شناسان ؛
22	 استبداد دینی بدترین نوع نظامهای استبدادی
23	 نگاهی کوتاه به پیشینه پرستش ؛ از آغاز تاکنون

24.....	وجوه مشترک ادیان بزرگ در حکمت عملی
26.....	انسان و مذاهب در تاریخ
26.....	انسان در تلقی ادیان و مذاهب
26.....	عهد عتیق، تورات :.....
27.....	«بندهشن» (از کتب معتبر زبان پهلوی):.....
28.....	روایات مذهبی منسوب به اسلام :.....
29.....	دیدگاه اسلامی آفرینش ؛.....
30.....	تحلیل فلسفی داستان آفرینش در قرآن ؛.....
32.....	پیدایش انسان و علوم طبیعی ؛.....
32.....	تاریخچه پیدایش نخستین انسان.....
33.....	انسان نتاندرتال و عقاید او.....
34.....	انسان کرومانیون و عقاید او.....
36.....	مراحل شعور دینی انسان ؛.....
37.....	تقسیم بندی تاریخ و انسان شناسی به سه دوره کلی.....
39.....	پیدایش خط مبنای تمدن انسانی.....
41.....	مذاهب بدوی تاریخ.....
41.....	مذهب و عقاید مذهبی انسان ؛.....
41.....	ادیان و مذاهب بدوی :.....
42.....	مذاهب ابتدائی.....
42.....	فتیشیسم روح پرستی :.....
44.....	انیمیسم روح پرستی ؛.....
44.....	انیمیسم چیست ؟.....
46.....	اشکال مختلف جان پرستی.....
48.....	جایگاه سحر و جادو در آنی میسم.....

49.....	عنصر سحر و جادو در: فلسفه آنی میسم.....
51.....	آثار و نتایج آنی میسم.....
52.....	توتمیسم ؛.....
52.....	مذهب توتمیسم و اصول و ارکان آن.....
53.....	1 توتم ؛.....
54.....	2 مانا؛.....
54.....	3 تابو؛.....
56.....	فرائض و واجبات آئین توتمی.....
56.....	تحلیل فلسفی انسانی توتمیسم ؛.....
58.....	تحلیل خصوصیات مشترک ادیان بدوی در ذهن انسان ابتدائی ؛.....
66.....	ادیان و مذاهب مصر باستان.....
66.....	گزیده ای از تاریخ و جغرافیای مصر باستان.....
68.....	ادیان باستانی مصر؛.....
72.....	معابد؛.....
75.....	پس از مرگ ؛.....
76.....	در محکمه اوزیریس ؛.....
78.....	خدایان مصر باستان.....
79.....	راز مومیائی مردگان ؛.....
79.....	اهرام سه گانه ؛.....
80.....	طبقه روحانیون و کاهنان ؛.....
82.....	تلاش برای یکتاپرستی و ممانعت روحانیون ؛.....
85.....	ادیان و مذاهب روم باستان.....
85.....	جغرافیای تاریخی انسانی روم قدیم.....
86.....	عقاید باستانی روم ؛.....

87	خدایان رومی ؛
88	پانتئون خدایان رومی ؛
89	مراسم دینی ؛
90	فرجام ؛
90	کتاب شناسی ؛
91	جغرافیای تاریخی انسانی
93	دین و مذهب
94	خدایان یونان ؛
96	اماکن مقدسه، اساطیر، باورهای مذهبی ؛
98	روحانیون باستان ؛
98	مکاتب عرفانی یونان باستان ؛
100	مذاهب مرموز یونان باستان ؛
100	فرجام ؛
102	ادیان و مذاهب باستانی ژاپن
102	جغرافیای تاریخی انسانی
102	عقاید و ادیان ؛
103	شین تو؟ در گذشته و حال ؛
103	شین تو دین بومی مردم ژاپن
104	ارواح نیاکان ؛
105	تفکر نژاد و سرزمین برتر؛
106	مناسک و مراسم ؛
108	روحانیت مذهب شین تو؛
109	«شین تو» جدید؛ عقاید و احکام
110	اساطیر و خرافات ؛

111.....	نقوذ مذاهب و ادیان بیگانه ؛
113.....	فرجام ؛
115.....	ادیان و مذاهب چین باستان
115.....	حفرافیای تاریخی انسانی
116.....	پیشینه سیاسی باستان ؛
117.....	ادیان ابتدائی چینی ؛
119.....	ادیان سه گانه چین باستان ؛
119.....	بش ارواح و خدایان فراوان
119.....	خدایان نر و ماده ؛
120.....	روح پرستی ؛
121.....	زمین پرستی ؛
122.....	ارواح خیر و شر؛
123.....	جاودانگی ارواح؛
124.....	دین «تائو» و بنیانگذار آن ؛
124.....	لائوتسه و آئین او
125.....	تائو، مبتنی بر وحدت وجود؛
126.....	پیشینه تائو؛
128.....	ارواح هشتگانه لائوتسه ؛
129.....	لائوتسه و تائو؛
131.....	فلسفه و تعالیم تائو؛
132.....	کنفوسیوس
132.....	بیوگرافی
134.....	کلمات حکیمانه ؛
136.....	تعالیم ؛
137.....	آثار؛

140.....	فرجام ؛
141.....	روحانیت چین باستان ؛
142.....	تحلیل فلسفه کنفوسیوس ؛
144.....	وارثان و شاگردان کنفوسیوس
144.....	1 منسیوس :
145.....	2 مودزو؛
145.....	مکتب و تعالیم مودزو
147.....	مکتب هسون دزو؛
150.....	ادیان و مذاهب هند
150.....	جغرافیای تاریخی انسانی
151.....	ادیان و عقاید باستانی هند؛
152.....	قدیمی ترین دین هند؛
152.....	دین ودا
152.....	پیشینه تاریخی دین «ودا» ؛
153.....	معنی کلمه ودا؛
154.....	تفسیر وداها؛
155.....	خدایان ودائی
156.....	مراتب خدایان ؛
157.....	مفهوم یکتاپرستی در ریگ ودا؛
159.....	جوهره عرفانی و انسانی ودا
160.....	آئین برهمن ؛
162.....	کتب مقدس برهمن ؛
164.....	جوهره انسانی برهمن :
164.....	تحلیل فلسفی عرفانی آتمان برهمن ؛
165.....	مراحل «کارما»، «سامسارا» و «نیروانا» ؛

166.....	هندوئیسم ؛
166.....	دین هندو پیشینه تاریخی آن
167.....	کتب مقدس ؛ و خدایان هندو
169.....	مراسم عبادی هندو؛
169.....	روحانیون ؛
171.....	انشعاب در هندوئیسم ؛
171.....	سیکیسم ؛
179.....	آئین جین ؛
179.....	تاریخچه، تعالیم و مؤسس جین
181.....	قانون «اهمیسا» در آئین جین ؛
182.....	فلسفه آفرینش از دیدگاه، آئین جین ؛
183.....	ریاضت جینی ؛
184.....	تحقیق پیرامون بنیانگذار مذهب جین ؛
184.....	آئین بودا و زندگی نامه او
184.....	بیوگرافی و شرح حال
189.....	افسانه های بودا؛
191.....	اصول اساسی تعالیم بودا؛
192.....	اخلاقیات بودا؛
193.....	مراسم و علائم بودائی ؛
198.....	چهار حقیقت عالی ؛
200.....	کتب مقدس ؛
201.....	مرگ بودا؛ و انشعاب در آئین او
203.....	آیا وجود «بودا» یک افسانه است ؟
205.....	ادیان و مذاهب نوظهور هند؛
205.....	الف : آئین برهما سماج ؛

206.....	ب : آئین راما کرشنا؛
207.....	ویژگی های مذهب بهاگتی ؛
208.....	ادیان نوینیا و جدید در کشور بزرگ هند
208.....	آئین کبیر
209.....	اکبر شاه و آئین وی در هندوستان
211.....	نظام طبقاتی در کشور هند
214.....	اعتقاد به تثلیث در آئین هندوئی
215.....	فرقه جویکیان
216.....	کتاب مسلک یوگا یا مرتاضان هند
218.....	آب پرستی یا مذهب آب پرستی در هند
220.....	گاوپرستی یا توتم پرستی در هند قدیم و امروز
222.....	بوزینه پرستی در کشور
222.....	مارپرستی در کشور هندوستان
223.....	پرستش الت تناسلی در هند
224.....	پیدایش آئین هندو از ودا
228.....	اماکن و عبادتگاههای مردم هند در آن کشور پهناور
228.....	سخن ابن ندیم در این باره
229.....	بتکده شهر مولتان
230.....	بتخانه شهر بامیان هند
230.....	عبادت بت بد در هندوستان
231.....	بت مهاکالیان در کشور هندوستان
231.....	فرقه دنیکیان در هندوستان
232.....	فرقه چندری هکینیان در هندوستان
232.....	فرقه انشینیان در هندوستان
233.....	فرقه بکرتینان در هندوستان
233.....	فرقه کلنکایاتریان در کشور هندوستان

233.....	مذهب مهائانا در هندوستان
235.....	ادیان و مذاهب ایران باستان
235.....	ایرانیان بومی و عقاید اولیه
235.....	جغرافیای تاریخی انسانی
235.....	سابقه تاریخی نژادی و پیشینه عقیدتی آریائی ها؛
237.....	دین قومی ترین سکنه ایران
241.....	اعتقادات خاص اقوام آریائی
243.....	مذهب مردم عیلام
244.....	«میترائیسم» یا مهرپرستی باستان ؛
244.....	تاریخچه و عقاید
246.....	اساس مهرپرستی یا میترائیسم ؛
246.....	روحانیون مهرپرستی ؛ ریشه های تاریخی آئین
247.....	میترا در ادیان دیگر؛
248.....	افسانه پیدایش میترا؛ تبلیغات مهرپرستی
248.....	تبلیغات مهرپرستی ؛
249.....	مهر پرستی و تقدس عدد «هفت»
250.....	عقاید کلی میترائیسم ؛ و جایگاه آن در جهان
250.....	جایگاه آئین مهر در جهان ؛
251.....	بقایای آثار مهرپرستی در ایران ؛
252.....	مراسم «قربانی» و چگونگی آن ؛
253.....	شراب مقدس ودائی در «میترائیسم» ؛
254.....	آئسن ایرانی لری «کاست» ؛
255.....	عقاید قوم سومر و آکاد؛
256.....	عقاید «ماد» ها؛
257.....	عقاید سکاها؛

259.....	مذهب هخامنشیان ؛
260.....	روحانیون ایران باستان قبل از زرتشت ؛
260.....	مذاهب دوره ساسانی ؛
264.....	آئین زرتشت
264.....	آشنائی با آئین زرتشت
264.....	الف : زمینه
265.....	ب : اصول تعالیم ؛
267.....	ج. زرتشت موبدان ؛
268.....	تحریف مذهب زرتشت ؛
270.....	زرتشت ؟
275.....	دین زرتشت
277.....	اوستا
277.....	یشت ها و گاتها
280.....	سخن ابوریحان بیرونی درباره کتاب زرتشت
281.....	نظر یک محقق فرانسوی
282.....	عقیده محققین معاصر در این باره
285.....	توضیحات پورداوود پیرامون اوستا و بخشها و شرح های آن
288.....	بخشهای اوستا؛
288.....	الف : یسنا
290.....	ب : یشتها؛
291.....	ج : وندیداد؛
295.....	د: ویسپرد؛
295.....	ه : خرده اوستا؛
297.....	و: دساتیر آسمانی ؛
298.....	بخشهای دیگر اوستا

299.....	سرنوشت اوستا؛
301.....	دیدگاهها؛
301.....	الف : منابع اسلامی ؛
303.....	ب ؛ در «تورات» و انجیل
303.....	ج ؛ در «انجیل» ؛
304.....	واژه مجوس ؟
306.....	واژه مغ ؟
307.....	4: تعالیم و احکام ؛
310.....	نظر محققین درباره توحیدی بودن آئین
313.....	اصول تعالیم زرتشت بعقیده جان ناس
319.....	الف : نیایش در آتشکده ؛
321.....	ب : روحانیت زرتشت ؛
321.....	ج : اعیاد و مراسم ؛
322.....	ه: آتش مقدس ؛
328.....	و: آتشکده ها؛
332.....	زناشویی و مراسم خاص زرتشتیان
332.....	ازدواج و محارم ؛
336.....	احکام حقوقی زن و مرد در آئین زرتشت ؛
337.....	ازدواج ابدال ؛
337.....	مراسم ازدواج ؛
340.....	طلاق و علل آن ؛
340.....	مراسم سدره پوشی ؛
342.....	مراسم گشتی بستن ؛
343.....	احکام اموات ؛
346.....	تعالیم محوری زرتشت ؛

346.....	سر محور اساسی آئین زرتشت
349.....	فره ایزدی ؟
350.....	زروان ؛ خالق اهورامزدا و اهریمن ؛
354.....	بهشت و دوزخ ؛
359.....	برج سکوت
364.....	شرح حال روان متوفی در متون زرتشتی
367.....	روحانیت زرتشت ؛
369.....	آیا ازدواج با محارم در آئین زرتشت وجود دارد؟ یا این نسبت، تهمت است ؟
369.....	دفاعیه یکی از روحانیون زرتشتی
370.....	انواع پیوند زناشوئی در کیش زرتشت
374.....	موضوع زناشوئی با محارم و نزدیکان
377.....	معنی و مفهوم خیتودت چیست ؟
379.....	نظر اسلام در مورد نکاح موقت با زنان زرتشتی
381.....	پی نوشت ها :
403.....	فهرست مطالب